

کتاب الاغانی

قیمت دوم این کتاب اول

ترجمه فارسی به دست شریعتی و وحشی

دکتر محمد حسین طباطبائی



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی





کتاب الفانی

قسمت دوم برکتی بقیات

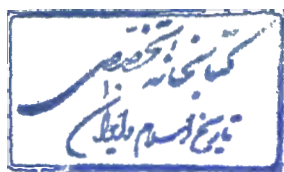
تراجم
عمومی

۱۰

۴

۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



اسکی شد

کتاب الأغانی

قسمت دوم از کتاب اول

تألیف

ابوالفرج علی بن الحسین الاصفهانی

ترجمه فارسی با مقدمه و شرح و حواشی

دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران ۱۳۶۴

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

کتاب الاغانی قسمت دوم از کتاب اول

شماره: ۵۴۳

تیراژ: ۱۲۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: سال ۱۳۶۴

ناظر چاپ: ابوالفضل صحتی

نوبت چاپ: چاپ اول

چاپخانه: زر - شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست مندرجات جزء دوم از کتاب «الآغانی»

مقدمه گزارنده	یازده
فصل پنجم - اخبار ابن سریج و نسب او	صفحه ۳
خاندان ابن سریج	» ۳
ابن سریج از عود فارسی در موسیقی عربی استفاده کرد	» ۵
ارکان غناء عربی	» ۶
ابتدای شهرت ابن سریج	» ۶
ابن سریج و ابجر	» ۸
نوحه گری و سپس مطربی	» ۸
ابن سریج و عطاء بن ابی رباح	» ۱۰
ابن سریج و یزید بن عبدالملک	» ۱۲
مقام ابن سریج در هنر	» ۲۰
شماره آوازهای ابن سریج	» ۲۳
حق شناسی ابن ابی عتیق از ابن سریج	» ۳۲
اعتراف معبد به استادی ابن سریج	» ۳۲
ابوسائب مخزومی و نغمه های ابن سریج	» ۳۳
عمر بن یزید و شعر عمر بن ابی ربیع	» ۳۹
غزل عمر بن ابی ربیع و آواز ابن سریج قرشیان را می رقصاند	» ۴۰
ابن سریج از معبد و مالک بن ابی السمع بهتر می خواند	» ۴۵
غناء ابن سریج زبان همه قلب ها بود	» ۴۷
ابن سلمه و غناء ابن سریج	» ۴۷
آواز ذلفاء در لحن ابن سریج	» ۴۹
نظر ابراهیم بن مهدی و اسحاق موصلی درباره ابن سریج	» ۵۰
معبد به ابن سریج اعتقاد داشت	» ۵۰

- ۵۱ » مغنیان در حضور ابن سریج سکوت می کردند
 ۵۱ » الاحوص و ابن سریج
 ۵۲ » جریر و ابن سریج
 ۵۴ » ولید بن عبدالملک و ابن سریج
 ۶۱ » موسیقی ابن سریج ملامتگویان را متقاعد می کرد
 ۶۸ » رای ابراهیم موصلی درباره ابن سریج
 ۶۸ » ابن سریج در یکی از باشگاههای مکه
 ۶۹ » ابن سریج و جوانان بنی مروان
 ۷۱ » ستایش جریر از غناء ابن سریج
 ۷۲ » داوری در آواز رقطاء و صفراء
 ۷۳ » جریر مدینی و ابن سریج
 ۷۳ » شعبی ابن سریج را می ستاید
 ۷۵ » ابن سریج خوب و درست می خواند
 ۷۵ » یزید بن عبدالملک و مولای حبابه
 ۷۶ » عطاء و ابن جریر گوش به آواز ابن سریج دادند
 ۷۶ » سحر آواز ابن سریج
 ۷۷ » ابن سریج برنده جایزه سلیمان بن عبدالملک
 ۸۰ » بر مزار ابن سریج
 ۸۳ » حواشی فصل پنجم
 ۱۱۷ » فصل ششم - سیمین آواز از صد آواز برگزیده
 ۱۱۸ » نصیب و اخبار او - دوران کودکی
 ۱۱۹ » آغاز شاعری نصیب
 ۱۲۴ » عبدالله بن ابی فروه و نصیب
 ۱۲۶ » عبدالعزیز بن مروان نصیب را خرید و آزاد کرد
 ۱۲۷ » نخستین ملاقات نصیب با عبدالعزیز
 ۱۲۹ » مادر بشر بن مروان
 ۱۳۰ » نصیب اموالش را با خداوند گاران خود قسمت کرد
 ۱۳۰ » نصیب و فرزدق
 ۱۳۱ » نصیب و عبدالعزیز در کوه مقطم
 ۱۳۲ » نصیب و جریر
 ۱۳۲ » هشام بن عبدالملک و نصیب
 ۱۳۲ » نصیب خویشان خود را آزاد کرد

۱۳۴	»	لیلی مادر عبدالعزیز
۱۳۴	»	نصیب و زنی سیاه
۱۳۴	»	وفاداری و خویششناسی نصیب
۱۳۵	»	نصیب و عبدالملك بن مروان
۱۳۵	»	وجه تسمیه نصیب
۱۳۶	»	فصاحت و حسن تخلص
۱۳۶	»	راستگویی نصیب
۱۳۷	»	شکل و قیافه نصیب
۱۳۸	»	نصیب و عبدالله بن جعفر
۱۳۸	»	تقاضای زنان از نصیب
۱۳۸	»	غناء منقذ هلالی در شعر نصیب
۱۳۹	»	نصیب و عمر بن عبدالعزیز
۱۴۰	»	داستان نصیب و زنی در جحفه
۱۴۱	»	نصیب و زنی از ملل
۱۴۱	»	نصیب از غزل‌سرای توبه کرد
۱۴۲	»	دیدار نصیب با کمیت و ذوالرمه
۱۴۳	»	نصیب و عبدالرحمان بن ضحاک
۱۴۴	»	شعر نصیب در وصف جعفر
۱۴۵	»	نصیب و عبدالملك بن مروان
۱۴۵	»	شعری در ستایش عبدالعزیز
۱۴۶	»	نصیب و هجاء
۱۴۷	»	تقاضای زنی از نصیب که نامش را در شعر ببرد
۱۴۸	»	خواستگاری نصیب
۱۴۹	»	اصمعی شعر نصیب را می‌پسندد
۱۴۹	»	نصیب و جریر
۱۵۰	»	نصیب و ولید بن عبدالملك
۱۵۰	»	نظر نصیب درباره شعر خود و شرای معاصر
۱۵۱	»	نصیب و کثیر و الاحوص
۱۵۵	»	مرثیه نصیب برای عبدالعزیز بن مروان
۱۵۷	»	نصیب و عبدالله بن اسحاق بصری
۱۵۷	»	نصیب و ابراهیم بن هشام
۱۵۸	»	نصیب و ام‌بکر
۱۵۸	»	نصیب از خود سخن می‌گوید
۱۵۹	»	نصیب و ابن ابی‌عتیق

- ۱۶۰ » نصیب و حکم بن مطلب
 ۱۶۱ » نصیب و کثیر در خانه ابو عبیده
 ۱۶۴ » نصیب و یزید بن عبدالملک
 ۱۶۴ » نصیب و ابراهیم بن هشام
 ۱۶۵ » نصیب و هشام بن عبدالملک
 ۱۶۷ » نصیب و عبدالواحد نصری
 ۱۶۹ » نصیب از عشق خود حرف می زند
 ۱۷۰ » عبدالعزیز بن مروان و ام نصیب را ادا کرد
 ۱۷۱ » ملاقات نصیب در مسجد الحرام با زنانی که انشاد شعر می کردند
 ۱۷۳ » حواشی فصل ششم
 ۲۰۸ » فصل هفتم - اخبار ابن محرز
 ۲۰۸ » نسب ابن محرز
 ۲۰۹ » ابن محرز و آهنگهای او در رمل
 ۲۰۹ » ابن محرز گوشه گیر بود
 ۲۱۰ » نخستین خواننده که با دو شعر آواز خواند
 ۲۱۰ » مقام شامخ او در موسیقی
 ۲۱۱ » ابن محرز و حسن بصری
 ۲۱۱ » ابن محرز و حنین حیری
 ۲۱۴ » حواشی فصل هفتم
 ۲۱۸ » فصل هشتم - آوازه‌هایی که جظه روایت کرده است
 ۲۱۸ » اخبار عرجی و نسب او
 ۲۲۱ » سبک سخن عرجی
 ۲۲۲ » عرجی جانشین عمر بن ابی ربیع
 ۲۲۳ » غزلی که عرجی برای «کلابه» ساخت
 ۲۲۸ » شعر عرجی برای غاتکه
 ۲۳۰ » داستانی که مخارق از عرجی آورده است
 ۲۳۱ » عرجی و ام اوقص
 ۲۳۲ » ابوسائب مخزومی و شعر عرجی
 ۲۳۵ » ابن ابی عتیق و شعر عرجی
 ۲۳۸ » زندانی شدن عرجی
 ۲۳۹ » زنی که در ایام حج سخنان هرزه می گفت

۲۴۰	»	غناء عبدالله بن عباس در شعر عرجی
۲۴۴	»	غزلی برای جبره
۲۴۵	»	کینه محمد بن هشام از عرجی
۲۴۵	»	روایات دیگر در سبب گرفتاری عرجی
۲۴۹	»	ابوحنیفه و همسایه خوش آواز
۲۵۱	»	داستان اصمعی و کناس
۲۵۲	»	ولید بن یزید خونخواهی کرد
۲۵۵	»	حواشی فصل هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

جزء دوم از کتاب اول الاغانی که ترجمه و شرح آن درین مجلد به چاپ رسیده مشتمل است بر اخبار و آثار دو موسیقی‌دان ایرانی نژاد، ابن سریق و ابن محرز و دو شاعر نامی عرب نصیب و عرجی.

عبید بن سریق و مسلم بن محرز از بنیان‌گذاران موسیقی عرب و از خوانندگان و آهنگ‌سازیانی بودند که ساختن و نواختن عود ایرانی را در حجاز و بلاد ایران از پارسیان آموختند و بین عرب رواج دادند و الحان و ترانه‌های تازی را براساس نواها و آوازهای ایرانی تصنیف و اجرا کردند. همان کاری که بعدها به‌همت ایرانیان دیگر چون سائب خاثر، عمرو بن بانه، ابراهیم بن ماهان موصلی، اسحاق بن ابراهیم، زریاب، یونس بن سلیمان بن کردکاتب، علویه سغدی، دحمان اشقر، حکم وادی، جحظه برمکی و صفی‌الدین ارموی و... به‌سرانجام رسید و مبانی موسیقی عرب که تا امروز از کازابلانکا و تونس گرفته تا دمشق و بغداد رواج دارد پی‌ریزی شد.

دو شاعر غزل‌سرا یکی ابومحجن نصیب بن رباع و دیگری ابوعبدالله عمرقرشی معروف بدعرجی است. نصیب برده‌ای افریقایی نژاد از سیاهان نوبه بود و در مدح، وصف، تغزل و رثاء سخن را به‌پایه‌ای رسانید که عبدالعزیز بن مروان بن حکم والی مصر او را از صاحبانش خریداری و آزاد کرد و شاعر خاص خود ساخت و آنقدر ثروت و مکنّت بدو بخشید که توانست مادر و سایر خویشان را بخرد و آزاد کند و قبیله خداوندان خود را به‌دولت و رفاه رساند. عرجی هم از اشراف قریش و نواده عثمان بن عفان بود و در روانی و شیوایی سخن و وصف عشق و زن و بیان احساسات و عواطف جوانی، استاد مسلم زمان بشمار می‌آمد.

اصولا از دهه هشتم هجری به‌بعد به‌دلایل و اسبابی که شرح آن درین مقدمه نمی‌گنجد و اهم آنها وفور ثروت، شیوع لهو و لعب و تن‌آسانی در مکه و مدینه و دمشق بود غزل‌سرایی و ترانه‌گویی و خوانندگی و نوازندگی و آهنگ‌سازی در جهان اسلام رواج فوق‌العاده یافت. از سویی شاعرانی چون عمر بن ابی‌ریعه، جمیل بن معمر، جریر و

فرزدق، اخطل و الاحوص و کثیر عزه... شعر غنایی را به سرحد کمال رساندند و از سوی دیگر مطربانی مانند طویس، معبد، ابن سریج، ابن محرز، عزه میلا و سلامة القس و... هنر موسیقی عربی را بر اساس فنی و با سازهای ایرانی رواج دادند و تربیت و خرید و فروش غلامان و کنیزکان خوش آواز و عودنو از شیرین حرکات، در سراسر بلاد اسلام متداول شد.

ابوالفرج اصفهانی - به رسم حافظان و محدثان - کلیه اخباری را که از راویان مختلف درباره صاحبان ترجمه شنیده یا خوانده است بدون توجه به تکرار و احیاناً تناقضی که در بعض آنها وجود دارد و بدون نظم و ترتیب یا اعتنا به صحت و سقم آنها، همرا پشت سرهم جمع آورده است. منتهی اسناد و سلسله راویان خبرها را ذکر نموده و هر قصه و شعر که با مطلب تناسب دارد در دنبال آن اضافه کرده است. وی جز در موارد نادر به جنبه های فنی و «تکنیکی» موسیقی نپرداخته و بیشتر به ثبت نغمات و ابیات و شرح مجالس طرب و احوال مشوقان، ممدوحان و شمارش آهنگ هایی که برای هر ترانه در دستگاه های گوناگون، ساخته شده توجه کرده است. رویهم رفته آن قدر که در بند شرح مجالس طرب و احوال مشوقان، و ممدوحان و شمارش آهنگ هایی که برای هر ترانه در سبک های هنری و شعری یا انتقاد از اسلوبها و بیان اثر محیط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی، در آهنگها و ترانهها اهمیت نداده است.

معذک خواننده درین جزء از الاغانی مانند سایر مجلدات آن علاوه بر استفاده از نوادر ادب عرب، به معلومات بسیاری از سرگذشت هنر و موسیقی در تاریخ اسلام، روابط فرهنگی ایران و عرب و وجوه اشتراک لسانی، فنی و فکری در غزل فارسی و عربی و سهم بزرگ ایرانیان در تالیف موسیقی عرب و مبانی بسیاری از کلمات، امثال، اشعار و قصص که از عربی به فارسی راه یافته است دست می یابد و متوجه می شود که مسلمانان ایرانی همانطور که در تدوین علوم قرائت، تفسیر، حدیث، کلام، فقه و اصول عقاید اسلام و تالیف کتب لغوی، لسانی، علمی، فلسفی، طبّی و نجومی و... جزء مقوم و رکن استوار دانش و تمدن اسلامی بوده اند در زمینه هنرهای زیبا بخصوص شعر و موسیقی عربی نیز مساعی بسیار ارزنده و خدمات گرامند انجام داده اند.

درباره روشی که در ترجمه الاغانی بکار رفته، یادآور می شود که از سویی سعی شده است تا ترجمه درست و حتی المقدور مطابق با متن باشد و هرچه در کتاب آمده است - حتی کلمات و حکایات مستهجن - همه به زبان فارسی برگردانده شود و از سوی دیگر کوشش بعمل آمده تا آنجا که به حفظ امانت در گزارش خدش های وارد نشود، جمله ها را به ترکیب و صورت فارسی درآورد. بعلاوه چون این کتاب مأخذ عمده هزارساله فرهنگ اسلامیست و هیچ استاد و دانشجوی ادبیات فارسی و عربی از آن بی نیاز نیست، ناچار مانند مجلد اول در پایان هر فصل توضیحات و حواشی نسبتاً مشروحی افزوده است تا علاوه بر شرح و ترجمه، مشکلات لغوی و ترکیبی عبارات و اشعار تازی نیز حتی المقدور حل شود. برای این منظور علاوه بر سایر مأخذ و قوامیس، از فهارس و حواشی ممتع مرحوم شیخ

محمد محمود شنقیطی بر مجلدات الاغانی که به سال ۱۳۳۴ هجری قمری در قاهره به چاپ رسیده استفاده بسیار نموده است.

متن شعرها و آوازهای تازی نیز در حواشی مندرج گردید تا خواننده بتواند آن را با ترجمه فارسی تطبیق کند و از رنج جانکاهی که گراننده درین کتاب متحمل گشته است آگاه گردد. برگرداندن شعرهای کهنه تازی با آن لغات غیرمانوس و ترکیبات متروک به فارسی امروزی کار آسانی نیست و نویسنده حق دارد اگر خطایی در ترجمه پیش آمده باشد، از خواننده فاضل توقع اغماض نماید.

برای مزید فایده فهرست جامعی از اعلام، اماکن، تراجم و اسامی شاعران و نغمه پردازان و اصطلاحات موسیقی و عروضی و کتابها و ادوات و آلات طرب و نیز قوافی مصرعها و تکبیتها و قطعات و ترانهها و قصیدهها، که در جزء اول و دوم الاغانی مندرج است برین مجلد افزوده شده است. باشد که مورد استفاده اهل تحقیق واقع گردد.

در ختام کلام بر خود لازم می بیند از موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی که ناشر این مجلد و مجلد اول الاغانی است از صمیم قلب سپاسگزاری نماید.

و من الله التوفیق

سوم شهریور ۱۳۶۱ هجری شمسی — تهران

محمدحسین مشایخ فریدنی

فلاطنامه جزء دوم از ترجمه الافانی

از خوانندگان گرامی خواهشمند است اغلاط چاپی کتاب خود را طبق جدول ذیل
تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	خطاء	صواب
۵	۴	از میان	از مکیان
۱۶	۱۳	«ابوشحوه	«ابوشحوه»
۱۶	۱۳	متشرف	مشرف
۱۹	۳	بالمحضیب	بالمحصب
۲۰	۵	ابی نجیله	ابن نخيله
۲۰	۱۴	عمر بن سعد	عمرو بن سعد
۳۱	۴	تغزل	تغزل
۴۱	۱۶	الجنون	الجنون...»
۵۰	۱۱	برد	بود
۶۱	۱۶	بعضی	بعض
۶۶	۸	جمله است که	جمله است آوازی که
۶۶	۸	«آوازی»	در آخر سطر زائد است
۶۹	۱۳	حریر	جریر
۸۸	۵	بعد از «نیز» تا آخر سطر حذف شود	
۸۸	۷	فقط «سفارت در عربستان»	درست است
۸۸	۷	بعد از «بودم»	حذف شود تا آخر سطر
۱۰۳	۱۰	نلقاه	نلقاه
۱۱۱	۲۰	العبدون	العین
۱۲۶	۱۱	خبر ذیل	خبر ذیل را
۱۴۳	۱۶	ضحاک	این ضحاک

صفحه	سطر	خطاء	صواب
۱۵۰	۱۸	برنمائی	برنمیآیی
۱۷۱	۸	و دو مروه	و مروه
۱۸۲	۱۷	۱۹۰ -	۱۹ -
۱۸۳	۷	غارب	قارب
۱۸۶	۱	عندالانی	عندالاؤلی
۱۹۳	۲۱	لکاالمسک	لکالمسک
۲۰۱	۲۰	ابواء	ابواء
۲۰۷	۱۱	س ۸	س ۱۳
۲۱۱	۵	کتانی	کتانی
۲۱۹	۲۳	ازدواجت	ازدواجست
۲۲۱	۴	دختر عمر	دختر عمرو
۲۲۸	۱۱	به او وعده داده	به او داده
۲۳۵	۱۴	دوباره او	درباره او
۲۳۶	۱۱	شتران ابن وردان	شتران عباد بن وردان
۲۳۹	۵	زنی در ایام	زنی که در ایام
۲۴۱	۱۴	به آنکه	به آنانکه
۲۵۲	۵	بردارش	برادرش
۲۶۵	۱۷	روز را ضحی	روز را اضحی
۲۷۰	۲	البرئی	البری
۲۷۸	۱۶	شرح احوال	(۲۴۰) شرح احوال

فصل پنجم

اخبار ابن سریق و نسب او

۱- خاندان ابن سریق و شمه‌ای از احوال او

عبید بن سریق مکنی به ابی یحیی از موالی بنی نوفل بن عبدمناف بود. ابن کلبی از پدرش و نیز از ابومسکین روایت کرده است که او مولای بنی حارث ۵ ابن عبدالمطلب بوده است.

احمد بن عبدالعزیز جوهری از عمر بن شبه و او از ابو غسان محمد بن یحیی مرا روایت کرد که ابن سریق ساکن مکه و از موالی بنی لیث بوده است.

حسین بن یحیی از حماد و او از پدرش اسحاق مرا روایت کرد که از حسن بن عتبة لهبی درباره نسب ابن سریق سؤال کردم. گفت وی مولای بنی عائذ بن عبد الله بن ۱۰ عمر بن مخزوم بوده است. شاعری در باره بنی عائذ گوید:

« پس اگر صلح کنی تو عائذی هستی »

« و صلح عائذی به فساد منتهی میشود. »

اسحاق از قول سلمه بن نوفل بن عمارة گوید: ابن سریق مولای عبدالرحمن ابن ابی الحسین بن حارث بن نوفل، یا عبدالرحمن بن عامر بن حارث بن نوفل بن عبدمناف ۱۵ بوده است.

احمد بن عبدالعزیز از ابویوب مدینی و او از ابراهیم بن زیاد بن عنبسه بن سعید بن العاص مرار وایت کرد که ابن سریق گندمگون و سرخ رو بود، حدقه‌های چشمش به هم نزدیک می‌نمود و ریشی کوسه داشت و هشتاد و پنج سال عمر کرد. چون موی بالای پیشانی او ریخته و اصلح شده بود سر را با موی مصنوعی می‌پوشانید. غالباً نقاب بر روی میافکند و چهره را زیر آن پنهان می‌کرد. وی ملازم خدمت عبدالله بن جعفر بود و نزد دیگران نمی‌رفت.

ابن کلبی از پدرش آورده است که ابن سریق مخنث بود و چشمانی لوچ و ضعیف داشت که پیوسته نمناک می‌نمود. او را «وجه‌الباب» لقب داده بودند. بعد از اینکه موی بالای پیشانی او ریخته موی مصنوعی بر سر می‌نهاد و هنگام آواز خواندن روی خود را می‌پوشانید و نقاب می‌گذاشت.

ابن کلبی از پدرش و از ابن مسکین آورده است که ابن سریق از همه مردم خوش آواز تر بود. بدون تمرین و مرتجلاً آواز می‌خواند و با قضیب (ترکه و چوب دستی) سرود می‌انداخت. در زمان عثمان بن عفان شروع به خوانندگی کرد و در عصر هشام بن عبدالملک در گذشت. اسحاق گوید: حسن بن عتبه نیز به همین صورت روایت کرده و گفته است که قبر ابن سریق در نخله نزدیک بستان ابن عامر واقعست.

اسحاق گوید: هیشم بن عدی از صالح بن حسان روایت کرده است که عبید بن سریق از اهالی مکه بود و از همه خوانندگان خوشتر و بهتر می‌خواند. نیز اسحاق روایت کرده که عماره بن ابی‌طرفه هذلی گفته است از ابن جریج شنیدم که عبید بن سریق از اهالی مکه و از موالی خاندان خالد بن اسید بود.

اسحاق گوید: ابراهیم بن زیاد از ایوب بن سلمه مخزومی مرار وایت کرد که در چشم ابن سریق پیچی بود که به لوچی نمی‌رسید. در عهد خلافت عثمان رضی الله عنه شروع به آواز خوانسی کرد و بعد از قتل ولید بن یزید بسدرود حیات گفت.

اصلع بود و موی مصنوعی بر سر می گذاشت و با کلاه گیس بسیار زیبا جلوه می کرد. او را «وجه الباب» لقب داده بودند و از این لقب خشمگین نمی گشت. پدرش ترك بود.

ابوایوب مدینی گوید: ابن سريج - چنانکه جمعی از میان روایت کرده اند مولای بنی جندع بن لیث بن بکر بود. هر وقت آواز می خواند نقاب بر چهره ۵ می گذاشت تا لوجی چشمش دیده نشود. وی عود می زد و با قصب سرود می انداخت. مرگ او بر اثر بیماری جذام اتفاق افتاد.

۲- ابن سريج برای نخستین بار در موسیقی عربی از عود فارسی استفاده

کرد

اسحاق از پدرش چنین روایت کرده است: کسی که عود ابن سريج را دیده بود ۱۰ نقل کرد که از جنس عودهای ساخت ایران بود و ابن سريج نخستین کسی است که در مکه عود زد و نغمه های عربی را با آن اجراء کرد. آشنائی او با عود از آنجا شد که عبدالله بن زبیر جمعی از ایرانیان را به مکه دعوت کرده بود تا خانه کعبه را تعمیر کنند. بنایان ایرانی عود می زدند و اهل مکه از ساز و موسیقی ایشان لذت می بردند و از آن تحسین می کردند. ابن سريج گفت من هم این ساز را در غناء ۱۵ خود بکار خواهم برد. پس به عود زدن پرداخت و درین صنعت سرآمد هنرمندان زمان گردید.

۳- مادر ابن سريج

اسحاق از زبیری روایت کرده است که مادر ابن سريج از موالی آل مطلب بود و «رائقه» نام داشت. بعضی گویند مادر ابن سريج هند خواهر رائقه بود. ازین ۲۰ روست که او را مولای خاندان مطلب بن حنطب گفته اند. بعد از مرگ عبدالله بن جعفر ملازم خدمت حکم بن مطلب بن عبدالله بن مطلب بن حنطب که از سادات و اعیان نامبردار قریش بود گردید. استادش در هنر خوانندگی ابن مسجح بود.

۴- ارکان غناء عربی

اسحاق گوید: پایه گذاران غناء عربی چهار نفرند: دوتن از مکه و دوتن از مدینه. آن دو نفر که از مکه اند ابن سريج است و ابن محرز و آن دو نفر که از مدینه برخاسته اند مالك است و معبد.

۵- ابتدای شهرت ابن سريج

۵

اسحاق و نیز سلمه بن نوفل بن عماره از مشایخ و استادان خود روایت کرده اند که سر آغاز شهرت ابن سريج روزی بود که پسر مولای او عبدالرحمن بن حسین را ختنه می کردند. در آن روز ابن سريج به مادر آن طفل گفت: خود را زیاد به خرج و زحمت نینداز. بخدا قسم این زنان را که دعوت کرده ای با آواز خود چنان سرگرم خواهم کرد که متوجه نشوند برای آنها چه چیز تدارك دیده ای یا چگونه از ایشان پذیرائی می کنی.

۶- نظر هشام بن مریه درباره ابن سريج

اسحاق گوید: از هشام بن مریه که مردی سالمند و در صنعت غناء استادی بی نظیر بود سؤال کردم: چه کسی را در آواز از همه حاذق تر می شناسی؟ گفت می خواهی به تفصیل جواب دهم یا به اختصار؟ گفتم ترجیح می دهم مختصر بگوئی ولی سؤال مرا پاسخ بسته. گفت خدای تعالی بعد از داود پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام هیچ کس را خوش آوازتر و در صنعت غناء حاذق تر و ماهر تر از ابن سريج نیافریده است. بهمین جهت بود که هر زمان معبد از آواز خود به اعجاب می آمد می گفت امروز مثل ابن سريج آواز خواندم و «سريجی» شدم.

ابراهیم موصلی برای پرسش اسحاق چنین روایت کرده است: زمان یونس ابن محمد کاتب را دریافتم و با او دیدار نمودم. در باره چهار استاد موسیقی: ابن سريج و ابن محرز و غریض و معبد بامن سخن گفت. از او پرسیدم خوش آوازترین ایشان کیست؟ گفت ابویحیی- گفتم: عبید بن سريج؟ گفت آری- گفتم چگونه و

بچه دلیل؟- گفت می خواهی به تفصیل بگویم یا به اجمال برگذار کنم؟ - گفتم به اجمال
بر گو - گفت: گوئی ابن سريج را از همه دلها آفریده اند چون برای هر کس همان
آواز را می خواند که دل او می خواست.

احمد بن جعفر جعظه روایت کرد مرا از حماد بن اسحاق که گفته است: پدرم
از فضل بن یحیی بن خالد بن برمک چنین نقل نمود که شبی از ابراهیم موصلی پرسیدم
۵ چه کسی از همه مردمان خوش آواز تر است - و مستی شراب درو اثر کرده بود - پرسید
از مردان یا از زنان؟ - گفتم از مردان - گفت: ابن محرز - گفتم از زنان - گفت:
ابن سريج - آنگاه گفت: جز این نیست که گوئی ابن سريج را از همه دلها آفریده اند.
چون برای هر کس همان آواز را می خواند که دل او می خواست.

خبر ذیل را جعظه از علی بن یحیی منجم برای من روایت کرد: محمد بن حسین
۱۰ بن مصعب مرا نزد اسحاق فرستاد تا برسم کدام لحن را در آواز: «تشکی الکمیت
الجری لما جهدته» بهتر می داند. لحنی را که خود او ساخته یا آهنگی را که ابن سريج
ساخته است.. من نزد اسحاق رفتم و نظر او را پرسیدم. گفت ای ابا الحسن بخدا
سو گند که زمام ناقه ابن سريج را بدست گرفتم و آنرا کشیده بر زمین خواباندم و
بر آن سوار شدم و برخاستم لیکن نتوانستم به او برسم.

۱۵ علی بن یحیی گوید: نزد محمد بن حسین باز گشتم و قصه را نقل نمودم. او
گفت: بخدا قسم اسحاق بخوبی میداند که لحن او از لحن ابن سريج بهتر است. اما
تواضع نموده و او را بر خود مقدم شمرده است. اسحاق همیشه درباره قدماء
تعصب می ورزد.

۲۰ یحیی بن علی بن یحیی نیز این روایت را از پدرش - در حدود آنچه جعظه در
خود آورده نقل نموده است لیکن نگفته است که: محمد بن حسین مرا نزد
اسحاق فرستاد.

علی بن یحیی گوید: محمد بن حسین راست گفته است. زیرا وقتی دو استاد برای

يك آواز لحنی می‌سازند کمتر اتفاق می‌افتد که مردم آهنگ بهترا از زبان بیندازند و آن لحن دیگر را زمزمه کنند. لحنی که امروز از آواز مذکور در دست مردم است آهنگ ساخته اسحاق است. لحن ابن سريج متروك شده و جز زنان سالخورده و مطربان پیر کمتر کسی به شنیدن آن تمایل دارد. این بود عین عبارت یا نزد يك به عبارتی که علی بن یحیی روایت نمود.

۵

۷- ابن سريج و أبجر

یحیی بن علی از ابوایوب مدینی و اواز ابراهیم بن علی بن هشام مرا روایت کرد که گویند: آواز ابن سريج در شعر «تشکی الکمیث...» از غناء أبجر در آواز «يقولون ما أبكاك والمال غامر...» گرفته شده است. آواز ابجر بشرح زیر است:

آواز

۱۰

«می گویند: چرا گریه می کنی ؟ تو که مال بسیار داری»

«و پوست بدن در زیر لباس پنهانست»

«ایشانرا گفتم از من نپرسید. نگاه کنید»

«به دلباخته مشتاق که در چه حالست !»

به روایت عمرو و دنانیر أبجر این آواز را در ثقیل اول خوانده و با انگشت چهارم اجراء کرده است. هشامی گوید: عزه مرزوقیه نیز غنائی در ثقیل ثانی و با انگشت میانین برین آواز ساخته است.

۱۵

۸- نوحه گری و سپس مطربی

رضوان بن احمد صیدلانی خبر داد مرا از یوسف بن ابراهیم و اواز ابراهیم بن- مهدی و اواز اسماعیل بن جامع و او از سیاط که: ابن سريج بعد از طویس نخستین کسی است در حجاز که با قاعده و اصول متقن خوانندگی کرد. ولادتش در عهد خلافت عمر بن الخطاب بود، زمان یزید بن عبدالملك را دریافت و در مرگ او نوحه گری کرد و مرگش در زمان خلافت هشام روی داد. قبل از آواز خوانی نوحه-

۲۰

گری می کرد و در آن شغل نیز گمنام بود تا واقعه قتل عام مدینه بدست مسرف بن عقبه اتفاق افتاد و این خبر به مکه رسید! ابن سريج وقتی ازین فاجعه آگاهی یافت بر کوه ابوقبیس برآمد و با این شعر که امروز در دیوان آوازه‌های او مندرجست، بر کشتگان مدینه نوحه گری کرد:

۵ «ای چشم با اشکهای ریزان و فراوان جود کن»

«و بر کشتگان قریش بطاح بگری»

مردم مکه این نوحه را پسندیدند و این نخستین نوحه‌ای بود که موجب شهرت ابن سريج گردید.

ابن جامع گوید: جماعتی از مشایخ مکه مرا روایت کردند که شنیده‌اند: سکینه دختر حسین - علیهما السلام - شعری پیش ابن سريج فرستاد و امر نمود روی آن آهنگی بسازد تا نوحه گران در مجالس ماتم بخوانند. ابن سريج بر آن شعر لحنی ساخت که از جمله آوازه‌های معروف اوست. شعرا اینست:

«ای خاک! وای بر تو مقدم اموات مرا گرامی دار»

«همانا تو بر سروران و حامیان من ظفر یافته‌ای!»

۱۵ این آواز مشهور شد و موجب گردید که اهالی حرمین ابن سريج را بر همه نوحه خوانان مکه و مدینه و طائف مقدم بدانند.

ابن جامع و ابن ابی الکنات روایت کرده‌اند که سکینه یکی از غلامان خویش را که عبدالمک نام داشت نزد ابن سريج فرستاد تا هنر نوحه‌گری بدو آموزد. ابن سريج امر سکینه را پذیرا شد و مدتی دراز و پیوسته به تعلیم عبدالمک پرداخت.

۲۰

قضا را ابوالقاسم محمد بن الحنفیه علیه السلام که عم سکینه بود در گذشت و در آن هنگام ابن سريج بسختی بیمار و بستری بود و قادر نبود در مجلس تعزیه شرکت کند و نوحه بخواند. نوحه‌گر دیگری هم به مرتبت ابن سريج در دسترس

نبود. عبدالملك كه متوجه نگرانی سكینه شد بدو گفت اندیشه مدار من برای تو چنان نوحه خوانی و تعزیه داری كنم كه آواز ابن سريج را فراموش كنی.
سكینه فرمود: آیا بخوبی از عهده برمی آیی؟ - گفت آری. پس بدو دستور فرمود كه نوحه را شروع كند. عبدالملك صدا به مرثیه خوانی بلند كرد و نوحه هایی
در نهایت خوبی بخواند كه موجب تحسین همگان گردید. زنان گفتند این سبك
«غریض» یعنی دل چسب و نوظهور است و عبدالملك از آن روز به غریض
مشهور شد.

چند روز بعد كه ابن سريج از بستر بیماری برخاست و از خبر مرگ
«ابن الحنفیه» مطلع گردید پرسید در مجلس تعزیه چه كسی برونوحه گری كرد؟ -
گفتند: عبدالملك مملوك سكینه - گفت آیا نوحه هایی كه خواند مورد پسند مردم
بود؟ - گفتند آری و بعضی او را بر تو مقدم شمردند. ابن سريج سوگند یاد كر كه
دیگر هرگز نوحه گری نكند پس آن صنعت را رها كرده به مطربی و آوازخوانی
پرداخت و دیگر در عزای هیچ كس نوحه گری نكرد جز در مرگ «حبابه» كه بدو
نیکی بسیار كرده و او را خوانندگی و نوحه گری آموخته بود و در مرگ یزید بن
عبدالملك كه حامی او بود - جز این دو مورد تا پایان زندگی بر هیچ كس نوحه گری
نكرد.

راوی گوید: بعد از آنكه ابن سريج از نوحه گری به غناء و مطربی روی
آورد غریض نیز از وی پیروی كرد و بجای مرثیه خوانی آواز خوانی پیشه ساخت
و هر لحن كه ابن سريج می ساخت او نیز آوازی در همان مایه و آهنگ می پرداخت
و می خواند و پیوسته با استاد در معارضه بود

۹ - ابن سريج و عطاء بن رباح

رضوان بن احمد صیدلانی حدیث ذیل را از یوسف بن ابراهیم برای من

نقل نمود:

اسحاق بن ابراهیم موصلی با ابواسحاق ابراهیم بن مهدی سخن می گفت
ومن گفتار ایشان را می شنیدم. می گفت یحیی مکی مرا روایت کرد که عطاء بن رباح
روزی ابن سريج را در «ذی طوی» بدید که جامه‌هایی رنگ کرده در برداشت و در
دستش ملخی بود که با آن بازی می کرد. پای ملخ را به ریسمانی بسته به پرواز
درمی آورد و چون ملخ به هوا میرفت ریسمان را می کشید.

۵

عطاء به او گفت ای فتنه گر! آیا وقت آن نرسیده است که دست از این
کارها برداری؟ - خدا مردم را از شر تو حفظ کند.

۱۰

ابن سريج گفت به مردم چه ربطی دارد که من جامه خود را رنگ می زنم یا با
ملخ بازی می کنم؟ - عطاء گفت تو مردم را با ترانه‌های گناه آلود و خبیث از راه
بدر می کنی. ابن سريج عطاء را گفت ترا بحق اصحاب پیغمبر خدای صلی الله علیه
و آله وسلم - که از تابعین ایشانی - و به حقی که رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم بر تو دارد سو گند می دهم و تقاضای کنم يك بيت شعر از من بشنوی. آنگاه
اگر چیزی نا صواب در آن دیدی مرا دستورده تا از مطربی دست بردارم. به خدای
و به این «بناء» سو گند می خورم که اگر بعد از شنیدن آن شعر فرمان بدهی بی چون
و چرا مطربی را رها می کنم و دیگر هر گز آواز نخواهم خواند. سخن ابن سريج
عطاء را به طمع افکند و به او اجازت داد که شعر خود را بخواند. پس ابن سريج
این دو بیت را از جریر برخواند:

آواز:

«آنانکه هوش از سرتو ربودند»

۲۰

«اشکی فراوان در چشم تو باقی گذاشتند که پیوسته روانست»

«خود نیز بسیار گریستند و مرا گفتند:»

«دیدي که از عشق چه‌ها دیدي و چه‌ها دیديم؟»

- ابن مکی وهشامی آورده‌اند که که لحن ابن سريج درین آواز ثقیل اول با

انگشت میانین است. وی آهنگ دیگر هم در رمل برای همین آواز ساخته است. اسحاق رانیز درین آواز رملی دیگر است که با انگشت میانین اجراء میشود. لحنی هم در هزج و بسا انگشت میانین روایت شده که به ابن سریج و غریض هر دو منسوبست.

۵. وقتی عطاء این آواز را شنید بشدت مضطرب و پریشان شد و در وجودش ناآرامی شدید و شور و شوقی به طرب و موسیقی پدید آمد. پس سوگند یاد کرد که در آن روز سخنی جز شعر مذکور بر زبان نیاورد. آنگاه رهسپار جایگاه مخصوص خود در مسجد الحرام گشت و هر کس در آن روز به او مراجعه می کرد و مسأله ای از حلال و حرام یا چیزی از حدیث و خبر می پرسید دستی بردست دیگر می زد و شعر آواز ابن سریج را انشاد می نمود. وی بهمین حالت بود تا وقت نماز مغرب فرا رسید و بنماز ایستاد... و از آن ببعد دیگر نزد ابن سریج نرفت و متغرض او نگردید.

۱۰ - ابن سریج و یزید بن عبدالملک.

جعفر بن قدامه خبر داد مرا از حماد بن اسحاق و او از پدرش - همچنین حسن بن علی روایت کرد مرا از فضل بن محمد یزیدی و او از اسحاق و اسحاق از ابن جامع و او از سیاط و سیاط از یونس کاتب که چون عمر بن ابی ربیع این شعر را گفت:

«نظرت الیها بالمحصب من منی»

«ولی نظر لاول التخرج عارم»

۲۰ ابن سریج برای آن آهنگی ساخت و خود آنرا به آواز بخواند. در همان سال که این شعر ساخته شد یزید بن عبدالملک با سمت امارت حاج به مکه آمده بود. در موسم حج روزی عمر بن ابی ربیع به اتفاق ابن سریج از خانه بیرون آمد. هر دو جامه حله پوشیده و بر ناقه هائی نژاده و خضاب شده که پوشش پالان آنها از دیابود

- سوار بودند و تمام روز را به تماشای حاجیان و سربسر گذاشتن با زنان گذراندند. چون هوا تاریک شد و شب فرا رسید بر بالای تپه‌ای که مشرف بر چادر حاجیان بود رفتند و از مرکب پیاده شده در جایی که همه را بتوانند دید نشستند. درین وقت مهتاب بالا آمده و صحرا را روشن ساخته بود. عمر به ابن سريج گفت: آن آواز را که تازه آهنگ آنرا ساخته‌ای بخوان و او شروع به خواندن کرد. هنوز آواز پایان نرسیده بود که مردی سوار بر اسبی اصیل در برابر ایشان پیدا شد. وی به ابن سريج سلام کرد و گفت خدا بر عزت تو بیفزاید. آیا ممکنست این آواز را يك بار دیگر بخوانی؟ - گفت آری به سرو چشم بشرط آنکه پیاده شوی و ساعتی نزد ما بنشینی. مرد سوار گفت معذورم دار بسیار عجله دارم و فرصت نیست. اگر کرم کرده یکبار دیگر آنرا بخوانی منت پذیر خواهم بود. ایستادن من شمارا رنج و زحمتی نخواهد داشت. پس ابن سريج آواز خود را بخواند. مرد سوار بعد از شنیدن آن گفت ترا بخدا راست بگو آیا تسو ابن سريجی؟ - گفت آری. - گفت عمرت دراز بار. آیا این شخص عمر بن ابی ربيعه است؟ - گفت آری. سوار روبه عمر کرده درازی عمرش را از خدای مسألت کرد. درین وقت ابن سريج روبه او کرده گفت: خدای عمر ترا نیز دراز کند. ما را شناختی. حالا تو خودت را معرفی کن. مرد سوار گفت این کار برای من ممکن نیست. ابن سريج ازین جواب به خشم آمد و گفت: بخدا اگر تو یزید بن عبد الملك هم بودی چیزی برین نمیافزودی! - گفت من همان یزید بن عبد الملكم. پس عمر بن ابی ربيعه از جای بجست و بسوی او رفته تعظیم نمود. ابن سريج نیز از تپه فرود آمده رکاب او را بوسید. یزید حله از تن و انگشتی از انگشت بیرون آورده هر دو را به ابن سريج داد و به تاخت از آنجا دور شده به کسان و بار و بنه خویش پیوست. ابن سريج حله و انگشتی را به عمر داد و گفت اینها برای تو شایسته تر است. عمر سیصد دینار در بهای آنها به او داد و روز دیگر هر دو را پوشیده به مسجد الحرام رفت. مردم آنها را شناختند و شگفتی نمودند و با

خود می گفتند بخدا قسم مثل اینکه اینها حله و خاتم یزید بن عبدالملک است. سپس از عمر سؤال می کردند و عمر می گفت بلی اینها را یزید بن عبدالملک به من بخشیده و خلعت داده است.

۱۱ - آواز ابن سریق حاجیان را از حرکت باز می داشت

۵ این خبر را جعفر بن قدامه نیز برای من روایت کرد و گفت که: ابن عبدالله ابن ابی سعید از علی بن صباح از ابن کلبی آورده است که:

یکی از سالها عمر بن ابی ربیعہ حج می گزارد. وی بر ناقه ای نجیب که باحناء خضاب شده سوار بود و شمشیر خود را که قرابی زراندود داشت برجهاز شتر آویخته بود. عبید بن سریق براستری به رنگ بور او را همراهی می کرد و غلامش «جناد» اسب سیاه عمر را که پیشانی و دست و پایش سفید بود بدنبال می کشید. این اسب را عمر کو کب نام داده و طوقی زرین بر گردنش آویخته بود. - جناد همانست که عمر بن ابی ربیعہ در باره اش گفته است.

«جناد را گفتم شمشیر را بردار و آنرا با احتیاط حمایل کن»

«و منتظر باش تا آفتاب غروب کند.»

۱۵ «مادیان سیاه را برایم زین کن و جامه بارانی مرا زود بیاور»

«و مردم را از مسیر من آگاه مساز»

- غناء این آواز از «زرزر» غلام مارق و لحن آن خفیف ثقیل است و این

آواز بهترین ساخته های اوست.

۲۰ آن روز عمر را جماعتی از حشم و غلامان و موالی بدرقه می کردند - خود او حله ای یمانی و گل دار پوشیده بسود و ابن سریق دو جامه «هروی» در برداشت. این جمع به هرجا می گذشتند مردم از شکوه و جلال و آراستگی ایشان به شگفتی و اعجاب فرو میشدند. عمر خوش پوش ترین مردان زمان بود و تن و جامه را با عطرهای گران قیمت خوش بو می کرد. عمر و همراهان با چنین هیأت و شکوه بعد

از نماز عصر روز «ترويه» از مکه بسوی منی بسراه افتادند. در منی بر سر راه خود به چادرها و منزلگاه مردی از بنی عبد مناف گذشتند - عمر در آنجا از پشت شتر چشمش به دختر او افتاد که از خیمه بیرون آمده و خدمتگاران و کنیزان در برابر چادر تجیری کشیده بودند تا او را از دیده رهگذران پنهان دارند. عمر همانگونه که سوار بود بر جهاز شتر قد برافراشت تا دختر را بهتر تماشا کند. دلارا می‌دید که بر ازنده‌ترین و خوب‌روی‌ترین همه زنان بود. درین هنگام کنیزان او را بدیدند و دختر را گفتند تماشا کن، این مرد عمر بن ابی‌ریعه است. دختر سر برداشت و به عمر نگاه کرد. سپس او را پنهان کردند و بدرون خیمه برده پرده شادروان را بکشیدند. اما همان يك نگاه کار عمر را ساخته و او را به عشق دختر گرفتار کرده بود. پس حیران و دل باخته به چادرهایی که برای اودر منی زده بودند رفت و ابیات ذیل را درباره آن دختر قرشی سرود.

«در محصب منی، نگاهم به او افتاد»

«مرا نگاهيست که اگر پرهيز از گناه نباشد گيراست»

«با خود گفتم: اين آفتاب است يا نور افکن‌های کليسا»

۱۵ «که از پشت پرده بر تو جلوه کرد؟ يا اينکه خواب می‌بینی!»

«گردنی کشيده و گوشواره‌هایی با آویز بلند دارد - از فرزندان نوفل»

«يا زاده عبد شمس و يا از فرزندان هاشم است»

«روزی که او را دیدم خدمتگاران»

«و ملازمانش به شتاب او را پشت پرده پنهان کردند»

۲۰ «درست نتوانستم او را ببینم جز اينکه برخلاف ميلش»

«کف دست و آرنج‌هایش بر من آشکار گردید»

«آرنج‌هایی که هرگز در گرمگاه روز بره و بزغاله نزده»

«و چهره‌ای که سموم بیابان رنگش را در گون نساخته است»

«گل اندامیست شاداب که رشته‌های آب را در زیر پوست او توان دید»

«و زیباروئیست که دستهای نرم و لطیف بر زیباییش می‌افزاید»

«وقتی که همسالانش را صدا می‌زنند و به دور او جمع می‌شوند.»

«به این سو و آن سو متمایل میشوند، یا اینکه سرینهای فربه، تعادلشان

۵ را برهم می‌زنند»

«در جستجوی نشاط کودکی بودند و چون بدان دست یافتند»

«خویشمن داری کردند، اینان مسلمانان ستمکارند»

سپس به ابن سریج گفت: ای ابایحیی! فکرمی کردم امشب با اینکه گردوغبار

و سروصدا و ازدحام حاجیان زیاد است به مکه برگردیم. ولی بنظرم سنگین و مشکل

۱۰ می‌آید. آیا دلت می‌خواهد دوباره باهم به گوشه‌ای بی‌سروصدا برویم و شبی را

بخوشی بگذرانیم و از آنجا حاجیان مدینه را که بشهر خود برمی‌گردند و نیز حاجیان

شام و عراق را تماشا کنیم؟- ابن سریج گفت این گوشه بی‌دردسر کهجاست؟-

گفت: تل «ابو شحوه که بین منی و سرف واقع و متشرف بر زمین «بأجج»

است. از آنجا میتوانیم عبور حاجیان را تماشا کنیم بدون اینکه دیده شویم. ابن سریج

۱۵ گفت: ای ولی نعمت من. بخدا قسم که این پیشنهاد بسیار نیکوست. پس عمر به چند

نفر از خدمتگاران دستور داد بخانه او در مکه روند و سفره‌ای ترتیب داده با قدری

شراب به روی آن تپه ببرند و گفت ما هم وقتی آفتاب غروب کرد و هوا خنک شد

«رمی جمار» می‌کنیم و نزد شما می‌آئیم.

- ناقل این خبر گوید: «ابو شحوه» تپه‌ایست منفرد که در پنج میلی مکه واقع

۲۰ و مشرف بر راه مدینه و راه عراق و راه شامست. ارتفاعش زیاد ولی عرض کمی

دارد.-

عمر و ابن سریج بر آن تپه رفتند و غذا خوردند و شراب نوشیدند و به تماشای

حاجیان سرگرم شدند. وقتی نشاء شراب در سرها اثر کرد ابن سریج دف بر گرفت

و زمزمه آغاز نمود و شعری را که عمر در منی ساخته بود شروع به خواندن کرد. چون هوا تاریک شد صدای او اوج گرفت و در صحرا پیچید و حاجیان را متوجه خود ساخت بطوریکه وقتی به پای تپه میرسیدند می ایستادند و راه عبور و مرور مسدود میگردید.

۵ کاروانیان فریاد میزدند ای صاحب آواز! مگر از خدا نمیترسی؟ تو با آواز خود حاجیان را از رفتن باز داشته و راه را بند آورده ای. ابن سريج ناچار سکوت می کرد تا يك دسته بگذرند و باز صدا را بلند می کرد و دسته دیگر را بر جای متوقف می ساخت. شراب در او اثر کرده و این وضع تا پاسی از شب ادامه داشت.

۱۰ در نیمه های شب مردی که براسپی عربی و اصیل و پرتوان سوار بود در پای تپه بایستاد. اسبش از بسیاری نشاط حرکات مستانه می کرد و بر جای می جهید. مرد سوار يك پسای خود را از رکاب در آورده بر قربوس زین بر گرداند و آواز داد که ای صاحب صدا! اگر زحمت نباشد خواهش می کنم بعض آواها را که می خواندی يك بار دیگر بخوانی. گفت به چشم. هر آواز را می خواهی بگو تا بخوانم. گفت این آواز را بخوان:

«ای غراب البین! چرا هر زمان بخواهی»

«از فقدان عزیزان خبردهی بر فراز سرمن پرواز می کنی؟»

«آیا می خواهی مرا از فراق عفرأ با خبر کنی؟»

«ای کاش بمیری ای مرغ! چقدر شومی!»

۲۰ - غناء این آواز از ابن سريج است -

ابن سريج این دوبیت را خواند و گفت اگر بخواهی باز هم برایت می خوانم. گفت:

این آواز را بخوان:

«ای مسلم! ای فرزند همه خلفاء»

«ای شهسوار جنگ آور و ای ماه زمین»

«ترا سپاس می گویم. سپاس رشته‌ای استوار از تقوی است»

«اما هر کس را که مدیون نعمت خود نموده‌ای از عهده شکر بر نمی آید»

«نامم را بلند آوازه کردی، گرچه پست و مجهول نبود»

۵

«لیکن بعض یادها از بعض دیگر شریف تر است»

پس ابن سریج این آواز را هم بخواند. مرد سوار گفت يك آواز سوم هم

بخوان و بعد از آن دیگر از تو تقاضائی نخواهم کرد. ابن سریج گفت هر چه می خواهی

طلب کن - گفت این آواز را بخوان!

«ای خانه‌ای که در جزع و کثب»

۱۰

«بین مسیل عذیب و رجب خالی و ویران مانده‌ای»

«دعد با دامن جامه و دنباله ازار روی خود را نمی پوشاند»

«و در کاسه چرمی و چوبی آب نمی نوشد»

ابن سریج این آواز را هم خواند و به سوار گفت: آيا حاجت دیگری هم

داری؟ گفت آری! تقاضای من اینست که از تپه فرود بیائی تا از نزدیک سخنی

۱۵

باتو بگویم. عمر او را گفت پائین برو و بین چه می گوید؟ ابن سریج فرود آمد

و نزد مرد سوار رفت. وی گفت اگر نمی خواستم با کعبه وداع کنم و اگر غلامان

و بار و بنه من پیشتر نرفته بودند نزد تو می ماندم و همینجا فرود می آمدم لیکن

می ترسم صبح بر آید و هوا روشن شود و مردم مرا بشناسند! اگر کسان و اموال

همراه بودند در باره تو به این مختصر بسنده نمی کردم. علی العجالة این حله و

۲۰

انگشتی مرا بگیر و مواظب باش فریت ندهند و مفت از چنگست بدر نبرند قیمت

اینها هزار و پانصد دینار است و باقی خبر بهمان صورتست که حماد بن اسحاق

روایت کرده بود.

۱۲- نسبت آوازه‌هایی که در خبر فوق مذکور است

آواز

نظرت الیها بالمحضب من منی
ولی نظر لولا التخرج عارم
فقلت أشمس أم مصایح بیعة
بدت لك خلف السجف أم أنت حالم
بعیة مهوی القرط اما لنوفل
أبوها واما عبدشمس و هاشم

اشعار فوق از عمر بن ابی ربیع و غناء آن بر روایت اسحاق از معبد در ثقیل
اول است که با سبابه در مجرای انگشت چهارم اجراء کرده است. اسحاق گوید:
ابن سریج در همین آواز لحنی در رمل با سبابه در مجرای انگشت چهارم دارد. تفصیل
و نسبت این آواز به مناسبت‌های گوناگون درین کتاب مذکور شده است.

آواز

الا یا غراب البین مالک کلما
نعبت بفقدان علی تحوم
أبالبین من عفراء أنت مخبری
عدمتهک من طیر فانت مشوم

شعر از قیس بن ذریح یا از شاعر دیگر است. هاشمی گوید: غناء آن از
ابن سریج در رمل با انگشت میانین است.

آواز

امسلم انی یا ابن کل خلیفة
ویا فارس الهیجا ویا قمر الأرض
شکر تک ان الشکر حبل من التقی

و ما کل من اولیته نعمة یقضی
و نوهت لی با سمی و ما کان خاملاً
ولکن بعض الذکر انبه من بعض

شعر مذکور از ابن نخیلہ حمانی و غناء آن از ابن سریج است کہ آنرا در ثقیل
ثانی و با انگشت میانین اجراء کرده است. این آواز ہمراہ با اخبار ابی نخیلہ در
محلّی دیگر ازین کتاب مذکور خواہد شد. ۵

۱۳- مقام هنری ابن سریج و فروتنی مغنیان نسبت بہ او

حرمی بن ابی العلاء روایت کرد مرا از زبیر بن بکار و آواز محمد بن سلام
جمعی و آواز عمر بن ابی خلیفہ - کہہ گفتہ است: پدرم در علو منزل کسرده بود و
مغنیان بدیدنش می آمدند. از او پرسیدم کدامیک از این مغنیان خوش آواز ترند؟ گفت
نمیدانم جز اینکہ می بینم ہر زمان ابن سریج از در وارد میشود ہمہ ساکت می شوند.
احمد بن عبدالعزیز جوہری خبر داد مرا از عمر بن شبہ و آواز اسحاق بن ابراہیم
موصلی و آواز زبیری - یعنی عبداللہ بن مصعب - و آواز عمرو بن حارث.
- اسحاق گوید ہمین خبر را مدائنی و محمد بن سلام از محرز بن جعفر از عمر
ابن سعد مولای حارث بن ہشام برای من روایت کردند. ۱۵

عمر بن حارث گوید، شبی ابن زبیر بہ ابوقبیس رفتہ بود و در آنجا غنائی شنید.
چون باز آمد اصحاب دیدند کہ رنگ رویش برگشتہ است. گفتند می بینیم کہ حالت
خوب نیست. - گفت آری چنین است. پرسیدند چہ شدہ؟ گفت آوازی شنیدم کہ
اگر از جن باشد شکفتہ آور است و اگر از آدمیان باشد فوق العادہ است
و بالاتر از آن چیزی نیست. - بدنبال صدا رفتند و ابن سریج را دیدند کہ این آواز را
می خواند! ۲۰

آواز

«آیا این آثار خانہ، دروادی غدیر»

- «از یکی از دوشیزگان قبیله مضرباز مانده است؟»
- «آنکه ساقی فربه و عضلاتی پر گوشت و پیچیده دارد»
- «کمرش باریک و لطیف و رویش چون ماه تابانست»
- «چون در جمع زنان پیدا شود به ایشان زینت می بخشد»
- ۵ «و هر که در چهره اش بنگرد مبهوت و مدهوش می گردد»
- گوینده ابیات فوق یزید بن معاویه و غناء آن بروایت یونس و حبش از ابن سريج در دستگاه رمل با انگشت چهارم است.
- اسحاق گوید: مدائنی در خبر خود آورده است که عمر بن عبدالعزیز نیز هنگام عبور صدای ابن سريج را شنید که این آواز را می خواند:
- ۱۰ «همسفران تارهای رشته دوستی را که بریده بودند پاك بگستند»
- عمر گفت: بارك الله به این آواز. ای کاش برای خواندن قرآن بود! مدائنی گوید: از طریق دیگر خبر یافتیم که عمر بن عبدالعزیز این آواز را از ابن سريج شنید:
- «همسایگان ما شبانه شتران خود را گرد آوردند»
- ۱۵ «همه با هم جمع شدند و بارها را بر شتران بستند»
- «باور نمی کردم به این زودی عزم جدائی دارند»
- «تا اینکه دیدم حدی خوانان پیدا شدند»
- ۱۶- نسبت این دو آواز
- آواز اول:
- ۲۰ «همسفران تارهای رشته دوستی را که بریده بودند پاك بگستند»
- «وقتی که باتو وداع کردند و رفتند و دیگر برنگشتند»
- «و ترا آگاه نمودند که دوران وصال سپری شده است»
- «لیکن سخن و رفتار ایشان ترا آرام ننمود»

«ای فرزند طویل؟ چه بسا آثار خیر که در بین ما باقی گذاشتی»

«تو در آنچه بر عهده گرفته‌ای توانائی»

«ما از زندگی خود برخورداریم و در خیر و سعادت بسر می‌بریم»

«اما اگر تو به هلاکت رسی به پناهگاهی دیگر طمع نتوان بست»

گوینده اشعار فوق‌الاحوص است. بر روایت اسحاق غناء این آواز از ۵

این سریج است که در رمل با سبابه در مجرای انگشت چهارم اجراء کرده است.

حبش بنقل از هشامی گوید: لحن دیگری نیز برای این آواز در دستگاه

رمل و با انگشت میانی روایت شده است.

آواز دوم:

«همسایگان ما شبانه شتران خود را گرد آوردند» ۱۰

«همه با هم جمع شدند و بارها را بر شتران بستند»

باور نمی‌کردم به این زودی عزم جدایی دارند»

«تا اینکه دیدم حدی خوانان پیدا شدند»

«بردو شتر پرتوان از شتران خود»

«و بردو ناقه پر قدرت پر گوشت و تیز تنگ که هنگام رفتن سر خود را پائین ۱۵

می‌گیرند»

«ای دل شکینا باش چون برای مرد آزاده نشانه سفاقتست ...»

«اگر جزع وزاری اورا از پای در آورد»

اسحاق گوید: غناء آواز فوق از ابن سریج و در ثقیل اولست و این لحن در

خوبی و دلاویزی کم نظیر است. اسحاق لحن دیگری در رمل و با انگشت سبابه ۲۰

در مجرای انگشت چهارم و نیز لحنی در رمل خفیف با انگشت سبابه در مجرای

انگشت میانی برای آواز فوق روایت کرده لیکن سازنده آن الحان را معلوم ننموده

است.

هشامی گوید: لحن رمل درین آواز از غریض و لحن رمل خفیف از ابن کلبی است. دنائیز و هشامی آورده اند که معبد راهم درین آواز آهنگی در ثقیل ثانیست. عمرو بن بانه گوید: لحن ساخته غریض ثقیل اولست و عبدالله بن موسی لحن ابن سریج را خفیف ثقیل روایت کرده است.

۱۵- شماره آوازهای ابن سریج

- ۵ رضوان بن احمد صیدلانی روایت کرد مرا از یوسف بن ابراهیم که گفته است: روزی بخانه ابو اسحاق ابراهیم بن مهدی رفتم. دیدم اسحاق موصلی آنجاست و باهم از شماره ألحان ابن سریج سخن می گویند. اسحاق گفت ابن سریج شصت و هشت آواز خوانده است و ابو اسحاق گفت آوازهای او به هیچوجه از شصت و سه بیشتر نیست. اسحاق در عقیدت خود اصرار ورزید و ناچار شدند اشعاری را که ابن سریج ۱۰ خوانده و در صحت انتساب آنها شبهه ای نیست یکی یکی بشمارند. اشعار مذکور را شمردند تا به عدد شصت و سه رسیدند و تا اینجا هر دو اتفاق کلمه داشتند. آنگاه اسحاق شعرهای پنج لحن دیگری را که ابن سریج خوانده است انشاد نمود. ابو اسحاق گفت: راست است که این شعرها از غناء ابن سریج است لیکن آهنگ آنها تکرار نیست و در يك لحن از دو شعر استفاده کرده است: لحن آواز اول ۱۵ همانست که برای فلان شعر ساخته بود و لحن آواز دوم را در فلان آواز خوانده است.... و هر پنج آواز تکراری را برای اسحاق بیان کرد و بشمرد... اسحاق گفته

اورا تصدیق نمود - سپس ابراهیم در تکمیل بیان خود گفت :

- ابن سریج مردی دانا و ادیب بود. وقتی آوازی می خواند شعری برای آن انتخاب می کرد که مستمعان را پسند آید و مناسب وضع مجلس باشد. هرگز شعری را که ۲۰ متضمن ننگ یا تحقیر صاحب خانه و قبیله و مهمانان او و یا در ستایش دشمنان ایشان باشد نمی خواند بلکه به همان وزن و آهنگ شعر دیگری را که برانده مجلس و مجلسیان باشد انتخاب می کرد. بنابراین گرچه در يك لحن و مقام دو شعر از

آوازه‌های اوروایت شده اما نباید آنها را آوازه‌های جداگانه پنداشت - اسحاق گفته
 اورا تصدیق کرد .
 سپس ابراهیم از اسحاق پرسید: کدامیک از آوازه‌های ابن سريج بنظر تو در
 رتبه اولست؟ - گفت این آواز:

۵

«وقتی پای او درجامه بلندش پیچید و افتاد»
 «با نام من از زمین برخاست و گفت: یا عمر!»
 ابراهیم گفت: ای ابا محمد! خدا ترا برای من حفظ کند! گمان میکنم با بیان
 این عقیده منظوری جز همراهی و تأیید نظر من نداشته‌ای.
 - اسحاق گفت نه اینطور نیست. بخدا قسم چنین قصدی نداشتم. گرچه هرچیز
 که مرا بتو نزدیکتر کند عاشقانه دوست دارم - ابراهیم گفت: من این آواز را از
 سایر آوازه‌های ابن سريج بیشتر دوست دارم و تصور نمیکنم مکانتی را که نزد من دارد
 پیش کسی دیگر داشته باشد. شاید خود ابن سريج هم این غناء را بخوبی کنیزکان
 من نمیخوانده است - با این همه این آواز در خوبی و درستی تجزیه و تقسیم
 به پایه این لحن او نمیرسد:

۱۵

«ام یعمر را تحیت بگوئید»
 «پیش از آنکه نوبت جدائی فرارسد»
 «قبیله او آهنگ سفر کردند»
 «ازین سبب دلم اندوهگین است»
 «گفتم امشب در رفتن شتاب نکنید»
 «پذیرفتند و گفتند: بلی»

۲۰

- غناء این آواز از ابن سريج است در قدروسط ثقیل اول در مجرای انگشت
 میانین.
 ابن مکی گوید: هذلی را درین شعر لحنی است درخفیف ثقیل با انگشت چهارم.

عمر و گوید: مالک نیز درین آواز لحنی در ثقیل اول با انگشت چهارم ساخته است. درین غناء دولحن دیگر در ثقیل ثانی روایت شده است که یکی از اسحاق و دیگری از پدرش ابراهیم است. بعضی راویان غناء این ابیات را به ابن محرز نسبت داده اند ولی درست نیست.

پس ابراهیم و اسحاق اتفاق کردند که آواز فوق بهترین آوازه‌های ابن سریق ۵ است.

یوسف بن ابراهیم گوید: ابو اسحاق به من امر کرد صورت مذاکرات او را با اسحاق و ترتیبی که در آوازه‌های ابن سریق مورد اتفاق آن دو قرار می‌گیرد بنویسم و مدون کنم. پس شعر مذکور را آواز شماره یک و بهترین نغمات ابن سریق ثبت کردم. آنگاه اتفاق نمودند که آواز ذیل در رتبه دوم است: ۱۰

«وقتی پای او در جامه بلندش پیچید و افتاد»

«با نام من از زمین برخاست و گفت: یا عمر!»

سپس درباره نغمه رتبه سوم تبادل نظر کردند و متفق شدند که این آواز است:

«لاشه او را برای طعمه درندگان بر جای گذاشتم. با چنگالهای خود»

۱۵ «گوشت بدنش را از قله سرتا ساق پا می‌دریدند»

اسحاق گفت: اگر این آواز را بر همه آوازه‌هایی که ذکر شد مقدم می‌شمریم شایستگی داشت. ابو اسحاق گفت از روزی که این آواز را شنیده‌ام هیچ وقت نشده است کسی آن را بخواند و من گریان نشوم. هر وقت آنرا می‌شنوم یا خود زمزمه می‌کنم بی اختیار دلم می‌گیرد و تا نگریم آرام نمی‌گیرم. اسحاق گفت: سبک و راه ابن سریق درین آواز موجب این حالت است. پس آواز مذکور را در رتبه سوم ثبت کردم. بعد از آن ۲۰

همداستان شدند که آواز ذیل در درجه چهارم است من هم به همین ترتیب یادداشت نمودم:

«هیچ منظره‌ای را به زیبایی مراسم سنگ اندازی در منی ندیده‌ام»

«و هیچ شبی چون شبهای حج عاشقان را شیفته و مفتون نمیسازد»

و چندی از داستانهای مشهور که دربارهٔ این آواز روایت شده است باهم سخن گفتند. سپس در بارهٔ نغمهٔ رتبهٔ پنجم تبادل نظر کردند و بر این آواز اتفاق نمودند:

«نگاهی بسوی ما کن ای هودج نشین»

«اگر نکنی گناه کرده‌ای»

۵

و من ثبت کردم. بعد دربارهٔ ششمین آواز در بیت ذیل اتفاق نمودند:

«آیا ترا به هیجان نیاوردند آن هودج نشینان»

«هنگامی که از مطلق گذشتند؟»

من هم به همین ترتیب ثبت کردم. دربارهٔ هفتمین آواز در شعر ذیل باهم متفق شدند:

«از ریزش اشک جلو گیری کردند و مرا گفتند»

۱۰

«دیدید که از عشق چها دیدی و چه‌ها دیدیم؟»

من نیز آنرا در رتبهٔ هفتم یادداشت کردم. آنگاه راجع به هشتمین آواز رایزنی

و تبادل نظر نمودند و درین شعر اتفاق کردند:

«چشم او سر مه را ندیده و نمیشناسد»

«جز اینکه خبری از آن می شنود!»

۱۵

و من ثبت نمودم. سپس بعد از مناظره و تبادل نظر نهمین نغمه را تعیین کردند که

آواز ذیلست:

«ناقهٔ خود را بخاطر یاری که خال بر چهره دارد بکار می گمارم»

«و با آنکه پایش می لنگد به راه پیمائی خسته کننده وادارش می کنم»

۱۶- نسبت آوازه‌های مذکور و تفصیل آنها

۲۰

از آن جمله است این آواز:

«وقتی پای او در جامهٔ بلندش پیچید و افتاد»

«با نام من از زمین برخاست و گفت: یا عمر!»

این شعر از عمر بن ابی ربیعہ است. غناء آن از ابن سریق است که بقول هشامی آنرا در رمل خفیف و با انگشت میانین اجراء کرده است.

و از آن جمله است آواز ذیل:

«لاشۃ اورا برای طعمۃ درندگان بر جای گذاشتم. با چنگالهای خود»

۵ «گوشت بدنش را از قلۃ سر تا ساق پا می دریدند»

شعر فوق از عنترۃ بن شداد عبسی است و ابن سریق آن را به آواز خوانده است.

بنا بروایت عمرو غناء آن در ثقیل اول و با انگشت میانین اجراء شده است.

و از آن جمله است آواز ذیل:

«هیچ منظره ای را به زیبایی مراسم سنگ اندازی در منی ندیدم»

۱۰ «و هیچ شبی چون لیالی حج عاشقان را شیفته و مفتون نمیسازد»

شعر از عمر بن ابی ربیعہ و آواز آن از ابن سریق است. این لحن بنا بروایت عمرو

در رمل و با انگشت میانین اجراء شده است.

و از آن جمله است آواز ذیل:

«نگاهی به سوی ما کن ای هودج نشین»

۱۵ «اگر نکنی گناه کرده ای»

شعر از عرجی و آواز آن از ابن سریق است. عمرو روایت کرده که غناء آن

در ثقیل اول و با انگشت میانین است.

و از آن جمله است آواز ذیل:

«آیا ترا به هیجان نیاوردند آن هودج نشینان»

۲۰ «هنگامی که از مطلع گذشتند؟»

شعر از عمرو و غناء آن از ابن سریق است. این آواز بروایت اسحاق در

ثقیل اول و در مجرای انگشت چهارم اجراء شده است. غریض را نیز درین آواز

دو لحن است: یکی در ثقیل اول با انگشت میانین در مجرای همان انگشت چنانکه

اسحاق روایت کرده و دیگری خفیف ثقیل با انگشت میانین روایت عمرو.

اسحاق گوید: معبد را نیز بر همین شعر آوازیست در ثقیل اول. با انگشت چهارم در مجرای انگشت میانین،

و از آن جمله است آواز ذیل:

«از ریش اشك جلیو گیری کردند و مرا گفتند:»

۵

«دیدی که از عشق چه ها دیدی و چه ها دیدیم!»

شعر از جریر و غناء آن از ابن سریج است. هشامی گوید: این آواز در رمل و با انگشت چهارم خوانده شده است. اسحاق را نیز برین شعر آوازیست در رمل با انگشت میانین. هذلی هم آنرا در ثقیل ثانی خوانده و با انگشت میانین اجراء کرده است.

۱۰

و از آن جمله است آواز ذیل:

«سرمه ندیده و آنرا نمیشناسد»

«جز آنکه خبری از آن می شنود»

شعر از عبدالرحمن بن حسان و غناء آن از ابن سریج است که در رمل با انگشت میانین اجراء کرده است.

۱۵

و از آن جمله است این آواز:

«ناقة خود را بخاطر یاری که خال بر چهره دارد بکاز می گمارم»

«و با آنکه پایش می لنگد به راه پیمائی خسته کینده وادارش می کنم»

شعر از عمر بن ابی ربیع و غناء آن در رمل و با انگشت چهارم از ابن سریج است. اسحاق را نیز درین شعر لحنی است که با انگشت میانین در دستگاه رمل اجراء کرده است.

۲۰

۱۷- دآوری ابن سریج در غناء معبد و مالک

رضوان بن احمد خبر داد مرا از یوسف بن ابراهیم و او از ابواسحاق ابراهیم

ابن مهدی و او از زیر بن دحمان و زیر از پدرش: که چون معبد این آواز را
بخواند:

- «شب من باز آمد با اندیشه‌ها و غصه‌های...»
«دل‌داری که موجب اندوه و بی‌خوابی منست»
«آن روز که دیدم کلاغی فرودمی آید»
«بدترین پرنده‌ها بر بدترین درخت‌ها»

مالك با وی به معارضه برخاست و لحنی برای چند شعر ازین قصیده ساخت.
آواز او اینست:

- «غزالی از کنارم گذشت و در پی او»
«ماده گاوی وحشی و سیاه چشم که ساق و سیمی لطیف داشت روان بود»
«هر زمان از ریزش اشك جلو گیری می کردم»
«سپیل سرشك مانند باران بی اختیار از دیده فرو می ریخت»

- دحمان گوید: کار این دو استاد به انتقاد و عیب جویی از ساخته‌های
یکدیگر کشید. هریک از دیگری بد می گفت و غناء خود را ازوبهتری می شمرد. عاقبت
بر آن شدند که ابن سرریج را به حکمیت برگزینند و رای او را گردن نهند. پس از
۱۵ مدینه رهسپار مکه شدند. در آنجا سراغ ابن سرریج را در بستانی خارج شهر گرفتند
که رفته بود بردستهای خود حناء ببندد. معبد و مالك به آن بستان رفتند و ابن سرریج
را در حالیکه دستش در حناء بود ملاقات نمودند. او را گفتند که این همه راه از مدینه
به مکه آمده ایم تا درباره آوازهایی که ساخته ایم داوری کنی و بگوئی ساخته کدامیک
از ما بهتر است. ابن سرریج گفت: بخوانید تا نظر خود را اظهار کنم. ابتدا معبد آوازی
۲۰ که ساخته بود بخواند. ابن سرریج گفت: احسنت بخدا که خوب خواندی گرچه
شعر بدی انتخاب کرده ای. سپس گفت: وای بر تو! چرا غنای به این خوبی را در
ذکر اندوه و بی‌خوابی و غصه و نگرانی تباه کرده ای؟ در بیت اول چهار گونه

اندوه و در مصرع دوم بیت دوم دوش را جمع کرده ای! و گفته ای «شر ما طار علی شرجر»
 آنگاه مالک را گفت تو بیار تاجه ساخته ای و او نیز آواز خود را بخواند. ابن سریج
 گفت: احسنت! از هر جهت خوبست! - مالک گفت ای ابایحیی: باش تا صبح
 دولتش بدمد. هنوز یک ماه از عمر این آواز نمیگذرد. اگر یکساله شود چه خواهی
 گفت؟ ۵

دحمان گوید: معبد مرا روایت کرد که ابن سریج از سخن غرور آمیز مالک
 بسختی خشمگین شد. حناء را از دستها و انگشتان بیفکند و گفت: ای مالک! تو
 به من می گوئی آوازت یکماهه است؟! - حالابین من این آهنگ را که ساعتی بیش
 نیست شنیده ام چگونه می خوانم! - پس مرا گفت ای أبا عباد، این قصیده را که هر کدام
 چند شعر آنرا خواندید برای من انشاد کن و من آنرا از اول شروع به خواندن
 کردم. چون به این بیت رسیدم:

«سرمه ندیده و آنرا نمیشناسد»

جز آنکه خبری از آن می شنود»

با صدای بلند فریاد برداشت که اینست دوست و یار من. سپس آنرا به آواز
 بخواند. لحش بقدری گیرنده و استادانه بود که، ما هر دوش را مسار شدیم و سرشکسته
 و مفتضح بدون اینکه حتی ساعتی در مکه بمانیم به مدینه برگشتیم.

۱۸ - نسبت این آوازه ها

آواز:

«شب من باز آمد با اندیشه ها و غصه های»

«دلداری که موجب اندوه و بی خوابی منست»

«آن روز که دیدم کلاغی فرودمی آید»

«بدترین پرنده ها بر بدترین درخت ها»

«بریکی از درخت های سدر کنار راه نشسته پر خود را می کند»

«درختی تلخ مزه از درختان عشر»

شعر از عبدالرحمن بن حسان بن ثابت است که برای رمله دختر معاویه بن ابی سفیان سروده است. از ماجرای عبدالرحمن بارمله و نیز رفتاری که معاویه و یزید بسبب این تعزل با عبدالرحمن نمودند اخبار بسیار روایت شده که ان شاء الله در جای خود ذکر خواهد شد.

۵

غناء این اشعار از معبد است در خفیف ثقیل اول با انگشت میانین و این نسبت را یحیی مکی روایت کرده است. عمرو بن بانه لحن این آواز را از غریض می داند و غریض را در همین راه لحنی دیگر است.

آواز

۱۰

«غزالی از کنارم گذشت و در پی او»

«ماده گاوی وحشی و سیاه چشم که ساق و سمی لطیف داشت روان بود»

«در دنبال آنان گرگی خاکستری رنگ با تنی لرزان می دوید که»

«دچار روزی سرد و بارانی شده بود»

بروایت اسحاق غناء آواز فوق از مالک است در خفیف ثقیل با انگشت چهارم

۱۵

در مجرای همان انگشت.

«همانا چشمان او چون چشم گوساله وحشی است»

«مژه هائی پر پشت و بلند دارد مثل گاوان وحشی سیاه چشم»

«سرمه ندیده و آنرا نمی شناسد»

«جز آنکه خبری از آن می شنود»

۲۰

بنا بروایت عمرو و یحیی مکی آواز فوق از ابن سريج است که در رمل با سیاه اجراء کرده است.

۱۹ - اختلاف ابن سريج با غریض

بعد از آنکه کار ابن سريج با غریض به اختلاف و مفاخرت کشید به ضدیت با

یکدیگر و نقیضه سازی پرداختند. هر آوازی که ابن سریج می ساخت غریض با او به معارضه می پرداخت و برای آن لحن دیگر می ساخت. در یکی از محلات حومه مکه خانه ای بود که روزهای جمعه این دو خواننده آنجا می رفتند و خلقی بسیار برای سماع آواز ایشان جمع می آمدند. در وسط مجلس دو کرسی می نهادند و دو حریف روبروی هم می نشستند و باهم مناقضه و مقابله می کردند و هر آواز را یکی از ایشان می خواند دیگری همان را در لحنی دیگر تکرار می کرد.

محمد بن سعید گوید: ابن سریج دریافت که غریض با آهنگ ها و آوازهای خود جائی در دلها باز کرده و شهرت یافته است و متوجه شد که علاقه اهل مکه به غریض بخاطر شباهتی است که الحان او به نوحه گری دارد. به اینجهت سبک آهنگ های خود را رها کرده به رمل و هزج روی آورد ولی مردم این رفتار را از او سبک شمردند. ۱۰ روزی غریض او را گفت ای ابا یحیی! آواز را کوتاه کردی و سروه آن رازدی و آنرا تباه نمودی! ابن سریج گفت: آری ای مخنث! چون دیدم تو بجای آواز و غناء بر پدر و مادرت نوحه خوانی می کنی. سپس گفت: آیا این حرف را به من میزنی؟ - بخدا قسم آوازی خواهم خواند که هیچکس از آن سنگین تر و خوبتر نخوانده باشد. پس این آواز را بخواند: ۱۵

«تشکی الکیمیت الجری لما جهدته»

۴۰ - حق شناسی ابن ابی عتیق از ابن سریج

حماد گوید: این حدیث را از هشام بن المریه نزد پدرم خواندم که گوید: ابن ابی عتیق همه ساله در روز عید اضحی بدنه ای به قربانگاه منی می برد و به نیابت از ابن سریج نحر می کرد و می گفت: این کمترین حق او بر گردن ماست. ۲۰

۴۱ - اعتراف معبد به استادی ابن سریج

حماد گوید: پدرم و نیز مخلد بن خداش مهبلی روایت کردند که شبی در مدینه مجلسی داشتیم. مسافری از مکه وارد شد و در کنار معبد نشست. آندو چندی با هم از

اخبارم که سخن می کردند و مرد تازه وارد به پرسش های معبد جواب می داد ولی آهسته حرف می زد و مانمی شنیدیم. ناگاه معبد روی بحاضران کرده گفت: از امروز من بهترین خوانندگان شدم. کسی ازو پرسید مگر تا کنون چنین نبود؟ گفت نه. زیرا ابن سريج زنده بود ولی حالا این شخص شنیدم که او در گذشته است. بعد از آن هر وقت آوازی می خواند که خود می پسندید و راضی میشد می گفت: «من امروز سرجی شدم» ۵

۲۲ - ابوسائب مخزومی و نغمه های ابن سريج

حماد گوید: پدرم از ابوالحسن مدائنی و او از معبد روایت کرده است که روزی نزد ابوسائب مخزومی رفتم و او مردی زاهد بود و هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد. چون مرا دید نماز را کوتاه کرد و گفت: از آوازه های گریه آور ابن سريج چه به یاد داری؟ من ابیات ذیل را برای او انشاد کردم: ۱۵

«آن دختران در بیت العتیق حاجتی دارند»

«کعبه ایشان را می شناسد. اگر بتواند سخن بگوید»

«اگر پیش از آنان به هودج نشینانی خوش آمد گفته بود»

«اکنون نیز حطیم و زمزم به روی ایشان خوش آمد می گفتند»

«سه شب در منی یا شادمانی گذراندند» ۱۵

«ایشان - بجان تو سوگند - پیوسته درسفرند»

«همیشه منزل عوض می کنند و خانه ای برای اقامت ندارند»

«و اگر کوچه های شان پیایی باشد پشیمان نمیشوند»

ابوسائب گفت این اشعار را به آواز و در همان آهنگ که ابن سريج ساخته است بخوان. و من چنین کردم. پس باز بنماز ایستاد و نماز را طولانی کرد. آنگاه سلام داد و روی بمن نموده گفت از آوازه های شورانگیز و هیجان آور چه می دانی؟ - من این شعر را خواندم: ۲۰

«وقتی به مقصود برسیم باک نداریم»

«که چندروز یا چند شب شتران را بسته بودیم»

گفت این شعر را به آواز بخوان و من خواندم. سپس باز نماز خواند و سلام داد و از من پرسید از آوازه‌های شاد و رقص آور او چه داری و من این بیت را خواندم:

«هیچ منظره‌ای به زیبایی مراسم سنگ‌اندازی نیست»

۵

«و هیچ شب چون شبهای حج عاشق را شیفته و مفتون نمیسازد»

سایب گفت چنانکه تو کردی و مرا از ثواب دور کمت محروم ساختی.

۲۳ - عطاء بن ابی رباح آواز ابن سریج را بهتر از غریض دانسته است
حماد گوید: پدرم از ابراهیم بن منذر حزامی و نیز ابوایوب مدینی از حزامی
و حزامی از عبدالرحمن بن ابراهیم مخزومی آورده‌اند که گفته است: مادرم مرا نزد
عطاء بن ابی رباح فرستاد تا مسأله‌ای از او بپرسم. من کودکی خردسال بودم و نزد
عطاء رفتم. او در خانه‌ای که «دارالمعلی» نام داشت (ابوایوب در خبر خود نام این
خانه را «دارالمقل» آورده است) فرود آمده بسود و آن روز پسرش داماد می‌شد،
جامه‌ای زرد رنگ پوشیده بر منبری نشسته بود و خادمان طعام و لیمه را نزد او می‌بردند
و به ترتیبی که دستور می‌داد بین مهمانان تقسیم می‌کردند. من با کودکان به بازی
سرگرم شدم و با هم گردو بازی می‌کردیم. مهمانان غذا خوردند و بخانه رفتند. فقط
بعض نزدیکان و خواص باقی ماندند. درین موقع که بیگانگان رفته بودند اهل خانه
عطاء را گفتند اگر اجازت دهی ابن سریج و غریض را دعوت کنیم. عطاء گفت هر
طور میل شماست انجام دهید. پس بدنبال آندو فرستادند و هر دو پیامدند. نزدیکان
عطاء با آنان به اندرون رفتند ولی عطاء برجای بماند. ابن سریج و غریض شروع
بخواندن آواز کردند و من صدای ایشان را می‌شنیدم. نخست ابن سریج دف بر گرفت
و این آواز را از شعر «کثیر» بخواند:

۱۰

۱۵

۲۰

«برای لیلی و دوستان و همسایگان او که گوئی»

- «ماده آهوان بيا باندند و هر جا باشند شتران همانجا می مانند»
- «ای عزه! آیا هر چه بین ما بود تمام شد؟»
- «و رقیبان ترا از عشق من بر حذر داشتند»
- «چون به من گفته شود که خانه عزه در اینجاست...»
- ۵ «عشق بی اختیار مرا بسوی آن می کشد و اشکم به تندی سرازیر می شود»
- «از کوی تو میروم با اینکه مثل دیوانه ها هستم»
- «تا یاهو سرایان ببینند که از خانه تودور می شوم»
- حاضران از شنیدن این آواز ابتدا مدهوش گشتند و ازدست رفتند و مثل
- مردگان از جنبش و سخن بازماندند. سپس گردن کشیده چشم به ابن سريج و گوش
- ۱۰ به آواز او دوختند. بعد از غریض آوازی خواند که اکنون آنرا بخاطر ندارم. باز
- ابن سريج دف برداشت و با قضيبي سرود انداخت و ضرب گرفت و آوازی خواند.
- بار دیگر غریض دف برگرفت و شعر ذیل را از اخطل بخواند:
- «بس گفتم مرا صبحی دهید پدر شمارا پدر مباد!»
- «آنان نیز بارها را فرود آوردند تا مارا سیراب کنند»
- ۱۵ «گفتم شراب را بکشید و با آب بیامیزید تا از تندی آن کاسته شود»
- «چه خوبست شرابی که کشته و با آب آمیخته باشد»
- «شتران را خواباندند و مشکهای شراب را فرو کشیدند»
- «گویی آن مشکها مردانی سیاه پوست و بی شروالند»
- بعدا سو گند که حاضران سراپا گوش شدند و بی حرکت و خاموش بر جای
- ماندند. سپس غریض این شعر را بخواند:
- ۲۰ «آیا این اطلال و دمن و آثار ویرانه را می شناسی؟»
- «دیدار آنها اندوه خاطر را افزون کرد»
- «این خانه (صفراء) است. اینجا فرود آمده بود»

- «در آن ایام که وصال و دوستی ما را می‌پسندید»
 «آن وقت که با دندانه‌های سپید و پاك»
 «و با چشمانی مثل چشم گوساله وحشی ترا اسیر خود کرده بود»
 سپس صداها را جفت کرده لحنی باهم خواندند. خیال کردم زمین بلرزه افتاد
 ۵ و همین حالت را در عطاء نیز مشاهده کردم. بار دیگر غریض این شعر را از عمر بن
 ابی ربیعہ بخواند.
- «مرا همین غصه بس است که با تو در يك خانه بسر می‌برم»
 «و شب در جوار تو هستم اما ترا نمی‌بینم - ای کلثم»
 «مگذار دلم بیش ازین غصه بخورد و دردی بر دردهایش افزوده گردد»
 ۱۰ «یا اینکه درد پنهانش را دوا کن»
 «اگر عشق دیگران از زبانشان نمی‌گذرد»
 «عشق تو در قلبم فرو آمده و خیمه زده است»
 «این حرفها چرب زبانی نیست»
 «بلکه عشق تو با گوشت و خون من آمیخته است»
 ۱۵ و ابن سريج این نغمه را سرداد:
- «ای دودوست من، لحظه‌ای بایستید تا حال آن منزل را به رسم»
 «که هنوز دردشت سنگلاخ بحال خود باقیست»
 «آنگاه از دامنه نبیت و شری جویا شویم که ساکنان آن»
 «باشتاب رفتند و بجای ایشان باد شمال و جنوب میدان داری می‌کند»
 ۲۰ «او می‌خواست حرفی بزند اما نتوانست. پس اشاره کرد»
 «چون از هیچ فرستاده ایمن نبود که پیغامی بدهد»
 «با اشاره گفت: امشب نرو، شاید بتوانیم در پرده تاریکی باهم دیدار کنیم»
 «یا وقتی جاسوس و رقیب بخوابد و بتوانی نزد من بیایی»

بعد غریض این آواز را خواند:

«ای دو دوست من! بایستید تا نیاز دل را باز گوئیم»

«قبل از فراق باید حاجت خود را به هودج نشینان عرضه داریم»

«شتاب نکنید تا درد دل را باصراحت بیان کنم»

۵ «مدار کنید! چون لقمه‌ای برداشته‌ام که گلوگیر است»

«در «نعف» نعف «محسر»...»

«به دختری که دوستش بود گفته است: آیا مردی را که سر راه ما

پیدا شده می‌شناسی؟»

«این همانست که با من پیمانهای استوار بست»

۱۰ «وبه من قول‌ها داد تا راضی شدم - تو هم می‌گفتی که عهدشکن نیست»

ابن سربیع و غریض آوازهای دیگری هم خواندند که در خاطر من مانده است.

در تمام این مدت عطاء روی منبر بر جای خود نشسته و گوش می‌کرد. گاهی هم

می‌دیدم سرش کج می‌شد و لبهایش تکان می‌خورد. وی بر همین حال بود تا سایه

بگشت و تابش آفتاب به او رسید. پس از جای برخاست که به خانه رود. حاضران

۱۵ آنروز از ابن سربیع و غریض آوازهائی شنیدند که در عمر خود به آن خوبی نشنیده

بودند. مخصوصاً وقتی که به صدای بلند و باهم می‌خواندند. عطاء هنگام بیرون شدن

از دریچه‌ای سر کشید و مجلس جشن را تماشا کرد. مردم که او را دیدند گفتند: ای

ابا محمد! آواز کدامیک از ایندو بهتر است. گفت آن که صدایی نازک دارد. یعنی

ابن سربیع.

۲۰ ۲۴ - تفصیل آوازهایی که در خبر فوق آمده است

آواز

«آن دختران در بیت العتیق حاجتی دارند»

«کعبه ایشان را می‌شناسد. اگر بتواند سخن بگوید»

«اگر پیش از آنان به هودج نشینانی خوش آمد گفته بود»
 «اکنون نیز حطیم وزمزم به روی ایشان خوش آمد می گفتند»
 «گوئی آن دختران که رویشان گشاده و اثر خستگی بر چهره دارند»
 «بیضه‌های ما کیانند که در اطراف حطیم پراکنده‌اند»
 «سرسب درمنی باشادمانی گذرانند»

۵

«ایشان - بجان تو سو گند - پیوسته در سفرند»
 «منزل عوض می کنند و خانه‌ای برای اقامت ندارند»
 «و اگر کوچه‌هایشان پیایی باشد پشیمان نمیشوند»
 اشعار فوق از ابن‌اذینه و عروض آن از بحر کامل است اسحاق گوید غناء آن
 از ابن‌سریج در ثقیل ثانی و در مجرای انگشت چهارم است - اخبار ابن‌اذینه
 بعد ازین در جای خود مذکور خواهد شد.

۱۰

و از آن جمله است آوازی که در خبر مذکور با «لسان‌بالی حین ندرک‌حاجة»
 آغاز می‌شود.

آواز

«لبابه را پیش از اینکه رخت سفر بربندد بدرود کن»
 «و حالش را بپرس، این کمترین حق دوستی است که اداء میکنی»
 «ویک شب با چشم خود او را نگاه کن و به او بیندیش»
 «شاید آنچه را که بخل ورزیده ببخشد»
 «هنگامی که به حاجت خود میرسیم باک نداریم»
 «که شتران چند شب یا چند روز بسته مانند»
 «تا اینکه تاریکی شب همه جا را فراگرفت»
 «و امیدوار شدم که پاسبان از ما غافل است و بوئی نمی‌برد»
 «و از خانه بیرون آمد و در جامه‌های خود بچپ و راست متمایل میشد گوئی»

۱۵

۲۰

«ماريست که برتلی از ريگگ حرکت ميکند»

ابيات فوق از عمر بن ابي ربيعه و غناء آن از ابن سريج است که در ثقیل اول
با انگشت ميانين و در مجرای همان انگشت اجراء کرده است. معبد را نیز درين
آواز لحنی است در خفيف ثقیل اول با اطلاق زه در مجرای انگشت ميانين - اين
غناء از آوازه‌ای برگزيده و درجه اول واز نوا در آوازه‌ای ابن سريج است و آنرا
بر بسياری از غناءهای او مقدم شمرده اند ،

۲۵ - غمر بن يزید و شعر عمر بن ابي ربيعه

احمد بن محمد بن اسحاق حرمی از زبير بن بكار و او از عبدالرحمن بن عبدالله
زهري و عبدالرحمن از عبدالله بن عمران بن ابي فروه خبر ذیل را برای من نقل
کرد :

۱۰

با غمر بن يزید در راهی می رفتم . از من خواست شعری برایش انشاد کنم
و من اين ابیات عمر بن ابي ربيعه را برای او خواندم :

«لبابه را پيش از اينکه رخت سفر بربندد بدروود کن»

«و حالش را بپرس ، اين کمترین حق دوستی است که اداء ميکني»

۱۵

«گفت به هر چه ميخواهی امر کن ، کسی با خواسته تو مخالف نيست

و ما شتابی نداريم»

«محبتهائی که درباره ما مبذول داشته‌ای جبران می کنيم و پاداش ميدهيم»

«اين حقی است که بر ما واجبست و بايد اداء کنيم»

«تا اينکه تاریکی شب همه جا را فرا گرفت»

۲۰

«و اميدوار شدم که پاسبان از ما غافل است و بوئی نميبرد»

«او از خانه بيرون آمد و در جامه‌های خود می لغزيد گوئی»

«ماريست که برتلی از ريگگ حرکت می کند»

«وقتی بسوی من آمد او را خوش آمد گفتم . او نیز»

«چون دید که بطرفش میروم برویم تبسم کرد»
 «وی پرده از رخسار بر گرفت و روی تابناک خود را»
 «که چون ابری سپید و رخشنده چشم را خیره می کرد نشان داد»
 «پس شروع به افسون او کردم افسونی که اگر بر بز کوهی»
 «بخوانند چاره ای جز فرود آمدن از کوه ندارد»
 «نزدیک می آمد و مرا بطمع می افکند آنگاه از بخشنده گی خودداری می کرد»
 «جانی که نمی خواست بجای جود بخل ورزد»

۵

عبدالله بن عمران گوید: غمر بعد از شنیدن این ابیات غلام خود را فرمان داد تا از استری که سوار بود فرود آید و مرا بر آن سوار کند. من بر آن استر نشستم و با غمر همراه بودم تا وقتی که خواست به خانه برگردد. در آن وقت غلام مرا گفت پیاده شو تا استر را با خود ببرم. نپذیرفتم و گفتم آنرا پس نمیدهم زیرا غمر را از آن کریم تر و شریف تر می دانم که مرا براستری سوار کند و سپس آنرا بازستاند و از دستم بگیرد. پس غمر غلام را گفت ای پسرک من، از دوست بدار. بخدا قسم که لبابه استر خداوند ترا نیز با خود ببرد.

۱۰

۲۶ - غزل عمر بن ابی ربیععه با آواز ابن سربیع همه قرشیان را برقص می آورد

۱۵

حسین بن یحیی بن حماد از پدرش، و نیز حسن بن علی از هارون بن زیات و او از حماد و حماد از پدرش و پدر حماد از عثمان بن حفص ثقفی و عثمان از ابراهیم بن عبدالسلام بن ابی الحارث و او از ابن تیزن مغنی مرا چنین روایت کردند:

ابونافع أسود، آخرین بازمانده غلامان ابن سربیع، چنین می گفت که اگر در ماندی و با هیچ حیلۀ نتوانستی مرد قرشی را بطرب آوری شعر عمر بن ابی ربیععه را با آهنگ و غناء ابن سربیع برایش بخوان خواهی دید که برقص می آید. ابن تیزن گوید: این ابونافع ماهرترین شاگردان و غلامان ابن سربیع و خوش صدا ترین راویان

۲۰

آوازه‌ای او بوده است.

آواز

- «برای لیلی و دوستان و همسایگان او که گوئی»
 «ماده آهوان بیا بانند و هر جا باشند شتران نیز همانجا می مانند»
 «ای عزه! آیا هر چه بین ما بود گسسته شد؟»
 «ورقیبان ترا از عشق من بر حذر داشتند»
 «چون به من گفته شود که خانه عزه در اینجا است»
 «عشق بی اختیار مرا بسوی آن می کشد و اشکم به تندی سرازیر می شود»
 «از کوی تو میروم با اینکه مثل دیوانه‌ها هستم»
 «تا یاهو سرایان ببینند که از خانه تودور می شوم»
 «کاش ای عزه این بخت و نصیب را داشتم»
 «که وقتی مرا ترك گوئی تاجری شکیبائی از ترا بمن بفروشد»
 اشعار فوق از کثیر و عروض آن از بحر طویل است. عمرو روایت کرده است
 که اسحاق عقیده دارد غناء این آواز از معبد و در ثقیل اول با انگشت چهارم است. هم
 اسحاق گوید که ابن سريج را در همین آواز لحنی است در خفیف رمل با انگشت
 ۱۵ چهارم در مجرای انگشت میانین که بابت «أصدوبی مثل الجنون... شروع
 می شود.

آواز

- «آنان شتران را خوابانند و مشکهای شراب را بر زمین کشیدند»
 «گوئی آن مشکها مردان سیاه پوست بی شروالند»
 «پس گفتم مرا صبحی دهید پدر شما را پدر مباد»
 «آنان نیز بارها را فرود آوردند تا ما را سیراب کنند»
 «جام شراب از راست به چپ و از چپ به راست می گشت»

«و با گفتن بسلامتی بالا و با این می رفت»

عروض ایات فوق از بحر طویل است - «شاصیات» یعنی مشکهایی که دستها و پاهای آنها به سوی بالاست (مشکهای پر از شراب) - گویند: «شصا یشصو» و «شصا ببصره» یعنی چشم را ببالا دوخت و «شاخص» آنستکه چشم را به چیزی دوخته باشد. شاعر گوید: ۵

و رب رب خماص	یطعن بالصیاصی
ینظر من خصاص	بأعين شواصی
كفلق الرصاص	تسمو الى القناص

این شعر از اخطل است - و ذکر او در جای خود خواهد آمد - از قصیده ای که در مدح خالد بن عبدالله بن اسید بن ابی العیص بن امیه ساخته است. غناء آن از مالک است و ازو درین آواز دولحن روایت شده است. اسحاق گوید: بیت اول و دوم را در رمل با انگشت چهارم و در مجرای همان انگشت خوانده است، و عمرو گوید که بیت سوم و اول و دوم را در رمل خفیف با انگشت میانین اجراء کرده است. ابن محرز را نیز درین ایات لحنی در خفیف ثقیل اولست که با انگشت چهارم و در مجرای همان انگشت اجراء نموده است. عمرو گوید: ابراهیم را هم رملی دیگر درین آواز است. ۱۵

و از آن جمله است آواز: «هل تعرف الرسم والاطلال والدمنا» و سه بیت بعد از آن که سابقاً ذکر شد. شعرا «ذوالاصبع عدوانی» و غناء آن از ابن عایشه است که در ثقیل ثانی با انگشت چهارم خوانده و نواخته است.

آواز

۲۵

و از آن جمله است آوازی که با «کفی حزنا ان تجمع الدار شملنا» آغاز

می شود.

آواز

و از آن جمله است آواز ذیل که بروایت جعظه یکی از صد آواز برگزیده است :

«بگذار دل بیش ازین غم نخورد و دردی بر دردهایی که از تو می کشد نیفزاید»

۵

«یا سوز پنهانش را درمان کن»

«اگر عشق دیگران ظاهر است و از زبانشان تجاوز نمیکند»

«عشق تو در قلبم فرو آمده و خیمه زده است»

«این چرب زبانی و سخن سازی نیست اگر بگویم»

۱۰

«عشق تو با گوشت و خون من درهم آمیخته است»

عروض این ابیات از بحر طویل و اشعار از «الأحوص» و بقولی از «سعید بن عبدالرحمن ابن حسان» است. این آواز را معبد در ثقیل اول با اطلاق زه در مجرای انگشت چهارم خوانده است. یونس گوید: مالك را نیز درین ابیات لحنی است.

۱۵

«ای کلثم! دلباخته ای را که در غم عشقت اسیر کرده ای آزاد کن»

«ورشته های الفت را که گسیخته شده دوباره استوار ساز»

«چه میشد اگر احسان میکردی و يك بار حاجتش را برمی آوردی»

«او مدتهاست که جان سالم از دست تو بدر نبرده است»

«مرا همین غصه بس که با تو در يك خانه می مانم»

۲۰

«و شب را نزدیک تو بصرمی برم اما ترا نمی بینم ای کلثم»

۲۷- نظر مغنیان درباره آواز: «کفی حزنا...»

حسین بن یحیی از قول حماد برای من روایت کرد که ثقفی از دحمان قصه

ذیل را آورده است:

روزی من و ربیع بن ابی الیهثم در مسجد بودیم و راجع به بهترین آوازاها با یکدیگر بحث و گفتگو داشتیم. ربیع عقیدتی اظهار می کرد و من بخلاف او رأی دیگری داشتم و بهیچوجه نمی توانستیم باهم توافق کنیم. عاقبت چاره را در آن دیدیم که نزد مالک بن ابی السّمح رویم و نظر او را سؤال کنیم. با هم بسوی مالک رفتیم و او را در مسجد پیدا کردیم. پرسید چه شد که امروز به دیدن من آمدید؟ - قصه را برایش شرح دادیم. مالک گفت من هم مانند شما روزی با معبد بر سر بهترین آوازاها بحث و گفتگو داشتم. روزی در مسجد بودم که معبد نزد من آمد و گفت امروز چیزی برای تو آورده ام که انکار نتوانی کرد. گفتم چه چیز آورده ای؟ - گفت این لحن ابن سربیع را :

ولیس بتز وبق اللسان وصوغه

۱۰

و لکنه قد خالط اللحم والدما

سپس گفت آیا می خواهی این آواز را بشنوی؟ - گفتم آری و چنان وانمود کردم که قبلاً آنرا نشنیده ام - گفت اکنون بشنو و همانجا آواز ابن سربیع را بخواند و ما در مسجد بودیم هر گز لحنی به آن خوبی نشنیده بودم. پس با یکدیگر همداستان شدیم که آن لحن بهترین آوازاهاست.

۱۵

و در نامه ای که ابراهیم بن مهدی به اسحاق موصلی نوشته است چنین خواندم: « این نامه را در حالتی می نویسم که تبی شدید دارم. تبی چنان سوزان که انسان را از ادای هر واجبی باز می دارد. اگر نمی ترسیدم که مرا به تقصیر منسوب داری و گناهام را نبخشی توفیق نوشتن جواب نمی یافتم. لیکن با اینکه خدای میداند چه اندازه رنج می برم و تا چه حد در آتش تب می سوزم بهرحمت بود این نامه را نوشتم.

۲۰

ولیس بتزویق اللسان وصوغه

ولکنه قد خالط اللحم والدما...

۲۸- ابن سريج از معبد و مالك بهتر می خواند

اسحاق گوید: پیری از موالی منصور مرا حکایت کرد که جمعی از جوانان بنی امیه در راه مکه بر ما وارد شدند و آواز معبد و مالك را شنیده لذت بردند. بعد به مکه رفتند و از حال ابن سريج پرسیدند. معلوم شد بیمار است. بدرخانه یکی از دوستان او رفتند و تقاضا کردند به ترتیب باشد آواز ابن سريج را بگوش ایشان برساند. آن مرد همراه جوانان اموی به خانه ابن سريج رفت. امویان گفتند ما جوانانی از قریش هستیم. آمده ایم به تو سلام گوئیم و آرزو مندیم آواز ترا بشنویم. ابن سريج گفت چنانکه می بینید من اکنون بیمارم - گفتند ما به مختصری اکتفاء می کنیم. ابن سريج مردی آداب دان و خوش اخلاق بود و مقام و اندازه اشخاص را رعایت می کرد. پس کنیزك خویش را گفت جلباب و عود مرا بیاور. خادم او ۱۰ صورتش را با نقابی بپوشانید - او را چهره ای زشت بود و در وقت خواندن نقاب بر روی می کشید - پس عود بر گرفت و مشغول آواز شد و تا خوانندگی ادامه داشت جامه خود را بر چشمها پوشانده بود.

بعد از آنکه به اندازه کافی خواند عود را بر زمین نهاد و گفت: معذرت می خواهم. جوانان گفتند خداوند عذر ترا بپذیرد و ترا جزای خیر دهد و بیماریت را شفا بخشد - پس از نزد او بیرون شدند در حالیکه از آنچه شنیده بودند اظهار تعجب می کردند. در راه باز گشت بار دیگر در مدینه آواز معبد و مالك را شنیدند اما مثل دفعه پیش حالت طرب و اعجاب در ایشان پیدا نشد. مدنیان گفتند بخدا قسم که بعد از ما آواز ابن سريج را شنیده اید - گفتند چنین است. آواز او را شنیدیم آوازی که مانند آنرا هرگز نشنیده ایم و هر آواز دیگر را در نظر ما ناچیز و بی اثر ساخته ۲۰ است.

۲۹- رقطاع حبطیه و آواز ابن سريج

عتابی از زکریا بن یحیی چنین روایت کرده است: عبدالله بن محمد بن عثمان

عثمانی از بعض حجازیان مرا حدیث کرد که روزی «قندیل جصاص» و «ابوالجدید» در «شعب صفراء» با یکدیگر ملاقات کردند. قندیل از ابوالجدید پرسید: کجا بودی و اکنون به کجا می‌روی - ابوالجدید گفت: در راه رقطاء حبطیه را دیدم که از مزدلفه برمی‌گشت و با لحن رمل ابن سریج این شعر ابن عماره سلمی را ترنم می‌کرد:

۵

آواز

«خدا سیراب کند دو درهٔ نجد را تا بثر خالد»

«و وادی نصاع و منزل قرون را»

«امید است برق‌های شبانه کرم کنند و از ابرها»

«همراه با بانگ پیایی رعد بارانهای فراوان فرو ریزند

۱۰

«پیوسته بیاد منازل هندم و خاطرات آن شبهارا»

«که با عشق‌های تازه مرا اسیر خود می‌ساخت فراموش نمی‌کنم»

«تاریکی شب از نور جمال او روشن می‌شد»

«و بانگ هت دلاویز خود هر کس را از نجد می‌رسید راهنمایی می‌کرد»

- بروایت هشامی غناء آواز فوق از ابن سریج است با انگشت چهارم - وقتی

۱۵

این آواز را شنیدم بیهشانه و بتندی شتر مرغ در پی رقطاء افتادم و هیچ نفهمیدم تا اینکه خود را در «مشاش حسیر» یافتم. در آنجا بود که دل به رقطاء دادم و قلب خود را بدو سپردم و چون کر کسی بی‌قلب باز گشتم.

قندیل چون این قصه بشنید گفت ای ابوالجدید، هیچ کس خوشبخت‌تر از

تو از مزدلفه برنگشته است. شعر ابن عماره را در غناء ابن سریج از دهان رقطاء حبطیه شنیدی. همانا ترا جزئی از پیامبری نصیب کرده‌اند.

۲۰

این رقطاء در زمان خود سرآمد عسود نوازان بود گویند روزی یکی از

مردم مدینه به خانهٔ او رفت و رقطاء آهنگی برای او نواخت. یکی از حاضران از

آن مرد پرسید: آیا تا کنون فصیح‌تر از زه عود این زن دیده یا شنیده‌ای مرد مدنی به‌طرب آمد و گفت: به گردن من اگر این زه از روده‌های «بشکست نحوی؟» نباشد. چطور میشود گفت که فصیح نیست! - این «بشکست» مردی نحوی از اهالی مدینه بود و در جمع خوارجی که در زیر لواء ابو حمزه (از یاران عبدالله بن یحیی الکنندی الشاری معروف به طالب الحق) می‌جنگیدند بقتل رسید.

۵

۴۹- غناء ابن سربج زبان همه قلب‌ها بود

محمد بن حسن از اسحاق و او از پدرش ابراهیم روایت کرده است که آواز هر خواننده مخلوق قلب یک مرد است ولی غناء ابن سربج مخلوق قلب همه مردم است. و می‌گفت غناء بر سه نوع است: نوعی سرگرم‌کننده و طرب‌انگیز که آدمی را به جنب و جوش می‌آورد و روح را سبک می‌کند و نوعی شورانگیز که سوز و رقت می‌آفریند. و نوع سوم که نشانه حکمت و استادی در صنعت موسیقی است و این هر سه نوع در غناء ابن سربج جمع است.

۱۰

۳۰- ابن سلمه و غناء ابن سربج

عتابی گوید: زکریا بن یحیی از عبدالله بن محمد عثمانی مرا روایت کرد که بعضی یاران حمزازی ما چنین آورده‌اند:

۱۵

«ابن سلمه زهری» را با «الأخضر جدی» در منزل «بئر فصیح» اتفاق ملاقات افتاد. ابن سلمه الاخضر را گفت آیا ممکنست ساعتی با هم بنشینیم و از فیض صحبت تو استفاده کنم. الاخضر گفت مدت‌هاست که مشتاق دیدارتوام - پس با هم بنشینند و مشغول گفتگو شدند. درین اثناء «ابوسائب» برسید و گفت: ای مطربان حجاز آیا درباره موضوع خاصی گفتگو می‌کنید؟ گفتند نه. این دیدار تصادفی و بدون قرار قبلی است. آیا ممکنست لطف کنی و با حضور خود برشادی و انس مجلس ما بیفزایی؟

۲۰

پس ابوسائب در کنار ایشان نشست و با هم از هر دری سخن گفتند تا پاسی

از شب بگذشت. آنگاه الاخضر ابن سلمه را گفت ای اباالزهر شب به نیمه رسیده و ماه نیز با تو یار است چه میشد اگر نغمه‌ای از قهقهه (چه‌چه) ابن سریج می‌خواندی و آواز خوش را با مضمون گیرا و مناسب جمع می‌کردی. پس ابن سلمه عود برگرفت و این آواز را بخواند:

آواز: ۵

«بی جرم برنجید و باخشم روی برتافت»

«و بصورت گله به دو همسال خود گفت:»

«این مرد بزودی خواهد دانست که من فرزند زنی آزادهام»

«و خود را از گمان‌های نادرست باز میدارم»

«از سوی ما به او بگو: دور شو و از پیش ما برو زیرا ما»

۱۰

«گردکارهای زشت نمی‌گردیم و نسب‌های ما پاکست»

— غناء این آواز از ابن سریج است لیکن راه آنرا ذکر نکرده‌اند. پس ابوسائب به رقص آمد و گفت: مژده بده ای دوست که فضیلت تسو بیش از شهدای قزوین است. سپس ابن سلمه به الاخضر گفت تو برای اندوه شب همدم و یاری دمسازی چه میشد اگر یکی از آوازهای غم‌انگیز و مناسب ابن سریج را می‌خواندی و با عود خود همراه می‌ساختی. الاخضر آواز ذیل را بخواند و بنواخت:

۱۵

«وقتی در حجون به هم رسیدیم آهی از جگر برکشید»

«آه کسی که دلی محزون و بیمار دارد»

«اشکش از ترس نمی‌ایستاد و می‌گفت:»

«آیا اینجا می‌مانی یا می‌روی؟»

۲۰

«فردا هنگام ظهر، ماده شتران سپید ما را از اینجا می‌برند»

«و تو از آنچه بر ما می‌گذرد بی‌خبری»

«سخنش دلم را پاره‌پاره کرد»

«وسیل اشك از گوشه های چشمم فروریخت»

ابو سائب وقتی این ابیات را شنید چند بار گفت «اف» آنگاه گفت همه بنده های من آزاد باشند اگر آن زن فردوسی سرشت نباشد. مقام او با آن علم و دانش از مقام آسیه زن فرعون بالاتر است.

۵

۳۱- آواز ذلفاء در لحن ابن سريج

حسین بن یحیی خبر داد مرا از حماد و او از پدرش و او از ابراهیم بن مهدی که: شنیدم أبودهبیل جمعی گفته است روزی با ابو سائب معزومی بخانه زنی آواز خوان که ذلفاء نام داشت رفتیم. او دوبیت ذیل را از جمیل بن معمر عذری برای ما خواند و لحن آن از ابن سريج است:

۱۰

آواز

«کاش آن ناقه ها به درد سائیدگی پا دچار شوند. چرا وسیله جدائی شدند؟»
«کاش همیشه لنگ و پا شکسته باشند»
«روزی که بار بر بستند و هنگام رفتن شد»
«وحدی خوانان در راندن شتران شتاب کردند مثل این بود که مرا زهر داده اند»

۱۵

ابو سائب گفت ای أبادهیل به خدا قسم که این آواز ما را در معرض خطر قرار داد. از خداوند مسألت می کنیم ما را بسلامت دارد و از هر محذوری حفظ کند. ایمن نیستم مرا بکاری برانگیزد که موجب رسوائی باشد. سپس شروع به گریه کرد.

۳۲- صدای ابن سريج حاجیان را از حرکت باز می داشت

۲۰

محمد بن خلف و کیع روایت کرد ما را از زیر بن بکار و آواز بکار بن رباح و او از اسحاق بن مقمه و آواز مادرش که:

صبح روز «باز گشت از منی» ابن سريج را شنیدم که بر کوه أخشب (منی) این آواز را می خواند:

«ای قریبه! پیوند دوستی را تازه‌ساز و احسان کن»

«به عاشقی که روز جدائی او فرا رسیده است»

«بین زندگی و مرگ فاصله‌ای نیست مگر آن اندازه که»

«شتران خود را برگردانند و بر آنها افسار زنند.»

۵ - و نسبت این آواز بعد ازین خواهد آمد - مادر اسحاق گفت وقتی این صدا بلند شد همه جا را سکوت فرا گرفت بطوری که اگر از خیمه یا منزلگاهی آمی یا ناله‌ای برمی‌خاست آنرا می‌شنیدید.

۳۳- مذاکره ابراهیم بن مهدی با اسحاق موصلی درباره ابن سریق

یوسف بن ابراهیم آورده است که شبی نزد اسحاق بن ابراهیم موصلی رفتم. اورا دیدم که با ابراهیم بن مهدی به گفتگو مشغول بود. سخن اسحاق بدینجا رسید
۱۰ برد که: «هذا صوت قد تمعبد فیه ابن سریق» یعنی ابن سریق درین آواز از معبد تقلید کرده است. ابراهیم اورا گفت: «ای بامحمد. با دانش موسیقی و استادی و پیش کسوتی که درین فن داری تصور نمیکردم درباره ابن سریق اینچنین سخن بگوئی. چگونه رواست که بگوئی - تمعبد ابن سریق - در صورتیکه خود معبد وقتی آوازی را خوب می‌خواند می‌گفت - اصبحت سریقیا - یعنی بخوبی ابن سریق خواندم. همانا خداوند ابن سریق را ازین سخنان بی‌نیاز کرده و قدر و منزلتش را بالاتر برده است. بخدا پناه میبرم از اینکه درباره او این چنین تصور کنی!» یوسف گوید: ندیدم که اسحاق از سخن خود دفاع کند یا از قبول نظر ابراهیم سرباززند. بلکه دیگر حرفی نزد جز اینکه گفت: «این سخنی است که مردم می‌گویند. من از
۲۰ روی اعتقاد نگفتم و بر سبیل عادت بر زبانم گذشت»

۳۴- معبد به ابن سریق اعتقاد داشت.

محمد بن خلف و کعب مرا خبر داد که محمد بن اسماعیل از محمد بن سلام چنین

روایت کرده است:

شعیب بن صخر به من گفت که معبد وقتی خوب می خواند می گفت: من امروز سرجی شده ام. یعنی بخوبی ابن سريج می خوانم.

۳۵- مغنیان در حضور ابن سريج سکوت می کردند

۵ حرمی بن ابی العلاء روایت کرد مرا از زبیر بن بکار و او از محمد بن سلام و او از شعیب بن صخر که گفته است: نعمان مغنی به خانه من آمده بود و آواز می خواند و می دیدم جمعی به دیدن او می آیند. ابو عبدالله گوید: روزی از او پرسیدم ازین جمع کدامیک در صنعت آواز ماهر تر بودند؟ - گفت نمیدانم. مگر اینکه وقتی ابن سريج می آمد همه خاموش می شدند.

۳۶- الا حوص و ابن سريج

۱۰ حسین بن یحیی خبر داد مرا از حماد و او از پدرش که: هیشم بن عیاش از عبدالرحمن ابن عیینه چنین روایت کرد که در منی بودیم و می خواستیم بامداد روز دیگر به عرفات برویم. الا حوص از راه برسید و درخواست کرد شب را نزد ما بماند. این تقاضا را با خوشوقتی پذیرفتیم. وی فرود آمد ولی بعد از اینکه هسوا تاریک شد بیرون رفت و ندانستیم به کجا می رود. وقتی برگشت دیدیم قطرات آب از سرش فرو ۱۵ می چکد. گفتیم کجا رفتی و ترا چه میشود؟ - گفت:

آواز

«وقتی وارد حرم شدی سلمای تو بر سر راحت پیدا شد»

«عجب احرام بسته گناهکاری هستی!»

۲۰ «آمده بودی حج کنی و ثواب ببری. ای کاش»

«اکنون ثواب و گناه تو سر بر سر شود.»

- غناء این آواز از ابن سريج است اما جنس آن معلوم نیست - او را گفتم قسم به خدای کعبه که زنا کرده ای! - گفت تو هر طور می خواهی فکر کن. آنگاه

به‌دیدار ابن‌سریج رفت و گفت دوبیت خوب ساختم و آرزو دارم آنرا به‌آواز
برای من بخوانی - گفت شعری که ساخته‌ای بخوان و الاحوص آنرا انشاد نمود -
ابن‌سریج درهمان ساعت آهنگی ساخت و آنرا بخواند. صدایش بقدری خوب و
گیرا بود که همه حاضران را مفتون و مجذوب ساخت.

۴۷- جریر و ابن‌سریج

۵

حسین بن یحیی خبرداد مرا از حماد و آواز پدرش اسحاق موصلی و آواز
اسحاق بن یحیی بن طلحه که: جریر پسر خطفی به‌مدینه آمد و ما در آن روز گار
جوان و دوستدار شعر و شاعری بودیم. به‌دیدن وی رفتیم و أشعب نیز همراه ما بود.
درضمن گفتگو جریر را حاجتی پیش آمد و برخاسته از مجلس بیرون رفت. درغیاب
او الاحوص بن محمد شاعر سوار بر خسر از قباء برسید و پرسید: او کجا رفته
است؟ گفتیم حاجتی داشت که در پی آن رفت. تو از او چه می‌خواهی؟ - گفت
بخدا سوگند می‌خواهم به‌او بفهمانم که فرزندق از او شاعرتر و شریف‌تر است -
گفتیم وای بر تو بر گرد و متعرض او نشو - او نیز از مجلس بیرون رفت. دیری
نگذشت که جریر برگشت. الاحوص نیز بلافاصله وارد مجلس شد و روی به‌جریر
آورده او را سلام گفت - جریر سلام وی را جواب داد. الاحوص گفت: ای پسر
خطفی فرزندق از تو شریف‌تر و شاعرتر است - جریر پرسید این کیست که خدا او
را ذلیل کند! - گفتیم الاحوص بن محمد بن عاصم بن ثابت بن ابی‌الافلح - جریر
گفت آری او را شناختم ناپاک فرزندی پاکست.

۱۰

۱۵

آنگاه روی بدو کرده گفت آیا این شعر را تو گفته‌ای:

«در نظر من زیباست هر چه در دیده‌ او نیکو نماید»

۲۰

«بهترین چیز آنست که چشم را روشن کند»

گفت آری - جریر گفت در دیده‌ معشوقه‌ تو نیکو می‌نماید که چیزی به‌اندازه‌

ذراع شتر نر در او فرو رود، آیا در چشم تو هم چنین چیزی خوش آیند است؟

- و او به بیماری خلاق (ابنه) متهم بود - الاحوص دیگر حرفی نزد و از مجلس بیرون رفت و بعد مقداری خرما و میوه برای جریر هدیه فرستاد. ما از جریر پرسشها می کردیم. اشعب نزدیک در نشسته بود و جریر بالای اطاق. اشعب پیاپی سؤال می کرد بطوریکه جریر را به تنگ آورد و خشمناك ساخت و عاقبت او را دشنام داد و گفت: بخدا قسم می بینم که از همه زشت روی تر و بی اصل و نسب تر هستی. امروز از ۵ بس سؤال کردی مرا خسته و ملول نمودی - اشعب گفت به عکس بخدا قسم که من از همه این جمع برای تو بهتر و سودمندترم. جریر با دقت بدو نگریست و گفت: وای بر تو! از چهره و چگونگی این حرف را میزنی؟ - گفت من با آواز خود شعر ترا میزنم و نمك میدهم و مبادی و مقاطع آنرا دلچسب و زیبا می سازم - جریر گفت بخوان بینم! وای بر تو! - پس اشعب این شعر او را در لحنی که ابن سريج ساخته بود ۱۰ بخواند :

«ای خواهر ناجیه سلام بر شما باد»

«پیش از سفر و پیش از ملامت ملا متگران»

«اگر میدانستم که روز سفر آخرین بار است که شمارا می بینم»

«آن کارها را که نکرده بودم می کردم» ۱۵

- جریر از شنیدن این آواز بطرب آمد و شروع کرد خود را با زانو بطرف اشعب کشد تا اینکه زانویش را بزناوی او چسبانید. آنگاه گفت: بجان خودم سوگند که راست گفتمی - تو از همه این جماعت برای من سودمندتری. شعرم را بیا راستی و جلوه دادی و خوب خواندی! أحسنت - پس او را صله و خلعت داد. وقتی اعجاب جریر را از آن آواز دیدیم یکی از حاضران گفت پس اگر این غناء را از دهان سازنده ۲۰ آن بشنوی چه خواهی گفت؟ - جریر گفت مگر اشعب سازنده این غناء نیست؟ - گفتیم نه - گفت او کجاست؟ - گفتیم در مکه است - گفت: پس از حجاز شما بیرون نخواهم رفت تا خود را به او نرسانم.

جریر عازم مکه شد و جمعی از دوستانش را همراهی او به راه افتادند و من نیز با ایشان بودم. در مکه همگی بخانه ابن سریج رفتیم - او را دیدیم در بین جمعی از جوانان قریش که همه زیرک و آداب‌دان و ظریف و در زیبایی چون گاوان وحشی بودند نشسته است. آن جمع ما را بگرمی پذیرفته خوش آمد گفتند و حاجت پرسیدند - ما جری را برای ایشان شرح دادیم. جریر را مرحبا گفتند و بخود نزدیک ساخته از قدم او اظهار خشنودی و مسرت کردند. عبید بن سریج نیز جریر را بزرگداشت و حرمت گذاشت و گفت: فدایت شوم هر چه میل داری از من بخواه تا بخوانم. جریر گفت تقاضا دارم آوازی را که در مدینه شنیدم و مرا از آنجا پیش تو آورد برایم بخوانی. ابن سریج گفت کدام آواز؟ - جریر بیت اول آنرا بخواند. ۵

پس ابن سریج با قضیسی که در دست داشت و بر زمین می کوفت آهنگ را موزون نمود و ضرب گرفت و آواز خواند. بخدا سو گندهر گز آوازی به آن خوبی نشنیده‌ام. جریر گفت: ای اهل مکه، خدا بشما برکت دهد. همه نعمتها در شهر شماست. بخدا قسم اگر مسافری دل از وطن بر کند و در شهر شما اقامت گزیند و هر صبح و شام این غناء را بشنود بخت و نصیب او از همه کس بیشتر خواهد بود. چسه رسد به اینکه ۱۰

خانه خدا در شهر شماست و رویتان زیبا و زبانتان فصیح و ظریف و هیأت و لباستان پاکیزه است و از هر نعمتی برخوردارید. ۱۵

۳۸ - ولید بن عبدالمک و ابن سریج

حسین بن یحیی خبر داد مرا از حماد و او از پدرش اسحاق موصلی و اسحاق از پدرش ابراهیم که گفته است:

ولید بن عبدالمک به عامل خود در مکه نوشت که ابن سریج را نزد من فرست و او فرمان خلیفه را امتثال نمود. ابن سریج به دمشق رسید و ایامی چند بماند لیکن کسی از او دعوتی نکرد و التفاتی ننمود. بعد از چند روز ولید به یاد او افتاد و از ملازمان پرسید که: وای بر شما! ابن سریج کجاست؟ - گفتند حاضر است. همینجاست - گفت ۲۰

اورا پیش من آورید. نزد ابن سريج رفتند و بدو گفتند فرمان امیر المؤمنین را اجابت کن. او خود را آماده ساخت و لباس مناسب پوشیده به دربار ولید روان گردید و بخدمت وی رسیده بروسلام کرد. ولید اشارت کرد که بنشین. ابن سريج درجائی دور از مسند خلافت بنشست. ولید گفت پیشتر بیا. و او را نزدیک خود جای داد. سپس گفت: وای بر تو ای عبید. به قدری از آداب دانی و شیرین کلامی و مجلس آرائی و خوش سلیقگی تو در انتخاب اشعار و آوازه‌ها شنیده‌ام که شیفته دیدار تو شدم و ناچار ترا از راهی دور به اینجا دعوت کردم - ابن سريج گفت فدایت شوم ای امیر المؤمنین «تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه» ولید گفت امیدوارم تو همانطور باشی که من گمان کرده‌ام. پس ابن سريج عود بر گرفت و این شعر را از الاحوص بخواند:

۱۰

«ای دو خانه سلمی! با اینکه کهنه‌اید به سلامت مانید»

همانا آتش شوق را در دل عاشق تیز کردید»

«شما دوران جوانی گذشته را»

و آن وصال‌های تازه به تازه را که اکنون رشته‌اش گسیخته است بخاطر

۱۵

آوردید»

«من - وقتی سلمی به (بیش) برای اقامت فرود آید»

«و اواز راه نجد یا تهامه وارد و ج شود»

«آن زیبا روی یمنی به منزلی دور سفر کرده است. اکنون وصال او»

«بصورت امید و گمان به امری نامعلوم در آمده است»

۲۰

«دوست دارم نزدیک خانه او باشم ولی»

«شکافی که بین خانه‌های ما بوجود آمده عمیق است و به هم نمیرسد»

«از دوری معشوقه گریست اما جز بطور گمان نمیداند بر که می‌گیرد»

«آیا بر زنده‌ای می‌گرید یا بر مشتی خاک و استخوان»

- اکنون سلمی رارها کن و به ستایش خلیفه پرداز»
 «تا غم را از تو بزدايد و نعمتهای بیشمار نصیب تو سازد»
 «زیرا کلیدهای بخشایش و باران فراوان»
 «و پیوسته رحمت در دست اوست»
- ۵ «امامی است که پادشاهی همه جهان را دارد»
 «ولی او بردولت خود مال حرام و خون نا حق نمی افزاید»
 «خدای جهان او را به سرپرستی خلق برگزیده است»
 «خدا در کار مردمان از همه کس داناتر است»
- ۱۰ «چون مشیت خداوندی به پیشوایی او تعلق گرفت هیچ مسلمانی را»
 «به بیعت دعوت ننمود جز اینکه اجابت کرد و او را بخلافت سلام داد»
 «هر که به دوستی او دست یابد به ثروت و عزت می رسد»
 «و هر که فال بدزند باید از مرگی ناگهانی بیمناک باشد»
- ولید گفت: أحسنت. هم تو خوب خواندی و هم الاحوص خوب سروده است.
 و به ملازمان گفت الاحوص را نزد من آورید - سپس گفت ای عبید! هیه! بسازهم
 ۱۵ بخوان . پس ابن سریج اشعار ذیل را که عدی بن رقاع عاملی در مدح ولید سروده
 است بخواند:
- «خواب از چشمم پرید و اندوه فرود آمد و به من نزدیک شد»
 «و میان من و خواب فاصله انداخت و آنرا از من دور کرد»
 «جوانی نقابی بود که خود را در پشت آن پنهان می کردم»
 ۲۰ «و در سایه اش می آمیدم - لیکن بزودی سپری شد»
 «آن طره شهرنگ و بلند که دوسوی پیشانی مرا»
 «آراسته بود اکنون به سمیدی مبدل شده است»
 «اگر دوران جهالت و بطالت سپری شده»

- «و خداوند بعد از کودکی نعمت پارسایی ارزانی فرموده است»
 «چه بسا شبها که تا صبح چشم به زیبارویی دوخته‌ام»
 «که بر بسترم آرمیده و من به وصال او حریص و مسرورم»
 «لذت دندانهای براق و سفیدش دل را شفا می‌دهد»
 ۵ «وقتی بوسنده کامجو لب بر لبش نهاد و شهد بزاقش را بمکد»
 «مانند گل بابونه در صحن بوستان که بامدادان»
 «نم‌نم باران آنرا شستشو کرده ولی سیراب ننموده است»
 «درود همه مؤمنان وقتی برای نماز جمعه گردهم می‌آیند»
 «برو باد که در اجر و حمد بر همه اقوام پیشی گرفت»
 ۱۰ «تا اینکه هر دو پیوسته با او همراه شدند»
 «اوست که خداوند امت خود را»
 «با دستهای او جمع آورد. در حالیکه قبلا پریشان و پراکنده بودند»
 «پناه می‌برم به خدا از اینکه مازنده بمانیم و او را از دست بدهیم»
 «و از اینکه بعد از او از شبان دیگری پیروی کنیم»
 ۱۵ «همانا ولید امیر مؤمنان است»
 «خداوند او را برین دولت یاری کرده و مقامش را بالا برده است»
 «مردمان نمیتوانند عطای خداوند را از کسیکه مولای ایشانست بازدارند»
 «رعطائی را که او باز داشته است نمیتوانند ببخشند»
 ولید گفت: راست گفتی ای عبید! این همه هنر را از کجا آورده‌ای؟ - گفت
 ۲۰ این موهبت از سوی خداست - ولید گفت اگر جز این می‌گفتی ترا بخوبی ادب
 می‌کردم - ابن سريج گفت «ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء» این فضل و کرم خداوند
 است که به هر که خواهد عطاء می‌کند - ولید گفت - «یزید فی الخلق ما يشاء» - یعنی
 اوست که مقام مخلوق را هر چه خواهد بالا می‌برد - ابن سريج گفت - «هذا من

فضل ربی لیبلونی أأ شکرام أکفر» این از فضل و کرم خداوندیست و می خواهد مرا
بیازماید که آیا سپاس می گزارم یا کفران نعمت می کنم - ولید گفت بخدا قسم دانش
تو در نظر من بزرگتر و شگفت آورتر از غناء تست! باز هم برای من آواز بخوان - و
او این شعر عدی بن رفاع عاملی را که در مدح ولید سروده است بخواند:

«دیار یار را از روی گمان باز شناخت و چند بار بدان نگاه کرد»

۵

«بعد از آنکه همه آثار آن را کهنگی فرا گرفته است»

«چه بسا سیم دندان گل اندام»

«همچون آهوان سپید صحرا که در آن دیار چادر زده بود»

«من اگر یار در کنارم نماند»

«واز من دوری گزیند او را می بخشم»

۱۰

«درود خداوند بر مردی باد که با او وداع نمودم»

«خداوند نعمت خود را برو تمام کند و افزون سازد»

«هنگامی که باران بهاری فرو ریزد»

«ودشتهای خناصرا حق را سیراب و سرسبز و مصفا کند»

«ولید آنجا فرود می آید . او برای مردم آن ناحیت»

۱۵

«باران رحمتست که بفریاد آن دیار و مردم آن میرسد»

«مگر نمی بینی که همه خلایق»

«مهار خود را بدو سپردند و او همه را رهبری کرده است»

«همانا خداوند وقتی ترا به زمامداری امت برگزید»

«اراده نمود که ایشانرا به صلاح باز آورد و راهنمایی کند»

۲۰

«مرزوبوم مسلمانان را آباد کردی و کشور اسلام را پر نعمت و برکت ساختی»

«و نگذاشتی بداندیشان و مفسدان به این کشور دست اندازی کنند»

«و به سرزمین دشمن چنان مصیبتی وارد آوردی»

«که دورترین نواحی و همهٔ پستیها و بلندیهای آنرا فرا گرفت»

«چه بسا کامیابی و پیروزی که نصیب تو شد و سایر خلفاء»

«اگرچه میخواستند بدان توفیق نیافتند»

«وقتی که به ثنا گستری او برمی خیزم می بینم»

۵ «همهٔ افتخارات را از کهنه و نو در خود جمع آورده است»

درین موقع خادمان به اشارت ولید ابن سريج را با خلعتهای فاخر پوشانند و کیسه‌های دینار و بدره‌های درهم را در برابر او نهادند. پس ولید گفت ای مولای بنی نوفل بن حارث خداوند بتو موهبتی عظیم داده است - ابن سريج گفت «ای امیر المؤمنین! خداوند ملکی عظیم و شرفی بزرگ و دستی گشاده به تو عطاء فرموده و ان شاء الله هرگز این در رحمت بروی تو بسته نگردد - کردگار بزرگ دولت را ۱۰ بر دوام دارد و وجودت را در کنف عنایت خویش حفظ کند. تو شایستهٔ این نعمتی و پیوسته از آن برخوردار خواهی بود زیرا این موهبت در جای خود قرار گرفته است و توئی که سزاوار آنی» - ولید گفت: ای نوفلی! می بینم که خطیب هم هستی! - ابن سريج گفت: برای اینکه از تو سخن راندم و به زبان تو حرف زدم و هرچه گفتم بیاری و پشتیبانی تو است.

۱۵

ولید بن عبد الملك دستور داده بود ألا حوص بن محمد انصاری و عدی بن رقاع عاملی نیز احضار شوند. چون آن دو شاعر وارد دمشق شدند گفت تادرهمان محل که ابن سريج اقامت داشت فرود آیند و خانه‌ای در کنار خانه ابن سريج برای ایشان تعیین گشت. آن دو وقتی ابن سريج را دیدند از مجاورت او اظهار کراهت کردند و گفتند: ای مولای بنی نوفل. سو گندبه خدای که نزدیک بودن به امیر المؤمنین ۲۰ را از همسایگی تو دوستداریم. مجاورت تو موجب لذت است ولی ما را از بسیاری کارها باز می‌دارد - ابن سريج گفت: چرا ناشکری میکنید؟ - عدی بر آشفت و گفت ای زنازاده! مثل اینکه بر سرما منت می‌گذاری! بر من چنین و چنان باد اگر جز در

سرای امیرالمؤمنین با تو در زیر يك سقف جمع شوم - اما الاحوص به تنگ خلقی
 و بی حوصلگی عدی نبود. روبدو کرد و گفت چرا این لغزش و خطای ابویحیی را
 تحمل نمی کنی؟ - کفاره قسم بهتر از ترك دوستی است و بر آوردن حاجت نفس
 بهتر از لجاج بی منفعت است - عدی به سخن الاحوص توجهی نکرد و از آن خانه به
 ۵ جای دیگر منتقل شد ولی الاحوص همانجا بماند. قصه این ماجری را به ولید
 رساندند. ابن سریج را فراخواند و امر کرد در غرفه ای بنشیند و پرده ای فرو آویزد
 و گفت همانجا بماند و بعد از آنکه الاحوص و عدی اشعار خود را عرضه کردند بخواندن
 آواز مشغول شود - دیری نگذشت که الاحوص و عدی وارد شدند و مدایحی را که
 برای ولید ساخته بودند انشاد کردند. درین هنگام ابن سریج از نهانگاه صدا را به
 ۱۰ آواز بلند کرد و به عود زدن پرداخت. - پس عدی روی به ولید کرده گفت: ای
 امیرالمؤمنین! آیا اجازه میدهی سخنی عرض کنم - گفت بگوای عاملی. عدی گفت:
 این چنین خواننده ای در خدمت امیرالمؤمنین هست معذالك به دنبال ابن سریج
 می فرستی که از تهامه تا شام پای بر گردن اشراف قریش و رجال عرب نهد و پست و
 بلند زمین را در نوردد و هر جا بگذرد مردم بپرسند این کیست؟ و پاسخ شنوند که عبید
 ۱۵ ابن سریج مولای بنی نوفل است که بدعوت خلیفه بشام می رود تا برایش آواز بخواند!
 ولید گفت: وای بر تو ای عدی! مگر این صدا را نمی شناسی؟ - گفت نه. بخدا
 سوگند هرگز آنرا نشنیده و هیچوقت صدایی به این خوبی بگوשמ نرسیده است.
 اگر در مجلس امیرالمؤمنین نبود می گفتم طایفه ای از پریانند که آوازمی خوانند. در
 اینوقت ولید بانگ بر آورد که بیرون بیا و خود را به این جماعت نشان بده. پس ابن
 ۲۰ سریج از پشت پرده بیرون آمد. عدی گفت: چنین خواننده ای حق دارد که از راه دور
 دعوت شود و این سخن راسه بار تکرار نمود. پس ولید دستور داد همان جایزه که به
 ابن سریج داده بودند به الاحوص و عدی نیز بدهند... و هر سه با خشنودی باز گشتند.
 شعری که ابن سریج در مجلس مذکور خواند از عمر بن ابی ربیع و بشرح ذیلست:

«ترا بخدا ای غزال بنی حارث»

«آیا آنکه به عهد خود وفا کند مثل پیمان شکن است؟»

«مرا با آرزوهای محال فریب مده»

«تو مثل بیهوده کاران مرا بازی میدهی!»

«تا کی تو برای ما اینطور هستی؟»

«جانم بغدادی تو. ای حارثی!»

«ای آخرین آرزو و مقصود من!»

«ای عشق جان من! ای وارث من»

۵

۳۹ - موسیقی ابن سریج ملامتگویان را متقاعد می کرد

- ۱۰ ابراهیم موصلی گوید: شنیدم یکی از اشراف قریش که از خداوند گاران ابن سریج بود روزی او را بشغل خوانندگی سرزنش می کرد و برو عیب می گرفت و می گفت اگر بجای آواز خوانی بیکدیگر از اقسام هنر و ادب می پرداختی برای خود و خداوند گارانت بر ازنده تر و موجب آبروی بیشتر بودی. ابن سریج به او گفت فدایت شوم. زن من مطلقه باشد اگر تو به این خانه در نیایی! مرد قریشی گفت وای بر تو! این چه حرفی بود که زدی؟ - گفت فدایت شوم. سخنی است که بر زبانم گذشته است -
- ۱۵ شیخ نوفلی نگاهی به بعضی همراهان کرد و نشان داد که ازین تقاضای ابن سریج در شگفتی است. او را گفتند اگر در خانه نروی زن او مطلقه خواهد شد. پس آن مرد و همراهانش وارد خانه شدند. وقتی به وسط خانه رسیدند ابن سریج گفت زنم مطلقه باد اگر آواز مرا نشنوی! - شیخ قرشی بر آشفت و گفت: برو گم شوای فرومایه نا کس و برگشت که از خانه بیرون رود. یارانش گفتند آیا حاضری که زن این مرد را از او جدا
- ۲۰ کنی و بار گناه آن را بر گردن بگیری؟ - گفت گناه غناء سخت تر و سنگین تر است. گفتند هر گز! خداوند این دورا برابر نیافریده است. پس آن مرد بر جای باقی ماند و ابن سریج این شعر عمر بن ابی ربیع را که برای زینب سروده است بخواند.

«مگر او نیست که بیکی از خادمه‌های خود»

«در وقت ظهر گفت»

«او را سلام برسان»

«در آن گاه که عزم سوی ما کند»

«وبا لطف و ملایمت به زینب بگو»

«عمر را دریاب و به او برس»

«آیا زنان را اینطور جادومی کنی؟»

«قصه‌ترا برای من نقل کرده‌اند»

۵

شیخ چون این آواز خوش را شنید روی به همراهان کرد و گفت بخدا سو کنند

که خوبست و در حجاز و غیر آن چنین آوازی وجود ندارد... آنگاه همه از خانه بیرون

رفتند.

۱۰

حسین بن یحیی خبر داد مرا از حماد و او از پدرش اسحاق و اسحاق از اصمعی

که: عبدالله بن عمیر لیشی روزی به ابن سریج گفت چه میشد اگر آواز خوانی را رها

می کردی؟ و او را از آن کار سرزنش کرد. ابن سریج گفت فدایت شوم تو هم اگر آواز

مرا بشنوی دیگر رها نتوانی کرد. آنگاه او را گفت: زنم سه طلاقه باد اگر به این خانه

در نیایی و آواز مرا شنوی! - عبدالله به رفیقی که همراه داشت نگاه کرد تا بداند نظر

او چیست. آن مرد گفت منتظر چه هستی؟ بیا به داخل خانه رویم و گرنه زن او را طلاق

داده‌ای. پس باهم بخانه درآمدند و ابن سریج این دو بیت الاحوص را برای ایشان

بخواند:

«آن قبیله روز و دایع ترا به شور و هیجان آوردند»

«چشمت به دنبال ایشان اشک می‌ریزد»

«بانگ کلاغها ترا ازدوری ایشان باخبر کرد»

«ولی تو چنان مدهوش بودی که گویا این بانگ شوم را نمیشنوی»

۲۰

پس گفت: اگر این آواز را نپسندیده باشی شغل خوانندگی را رها خواهم کرد و گرنه زخم مطلقه باشد - عبدالله در جواب او تبسمی کرد و از خانه بیرون رفت .

۴۰ - نسبت آوازه‌هایی که درین اخبار آمده است :

از جمله آنها آوازیست که در خبر بامصرع «جددی الوصل یا قریب وجودی»

آغاز میشود. اول آواز به شرح ذیلست:

۵

آواز

«رؤیای اورا چون در خواب دیدم»

«سوز عشق را به هیجان آورد و اندوه مرا تازه کرد»

«ای قریبه! وصال را تازه کن و بخشایش آور»

۱۰

«بر عاشقی که بزودی بدرد فراق مبتلی خواهد شد»

«بین مرگ و زندگی فقط همان اندازه فاصله است»

«که شتران خود را بر گردانند و بر آنها افسار زنند»

«به آهستگی در گوش غریض گفتم»

«آیا این غزال را که بامن خویشاوند است می بینی؟»

۱۵

«آیا از آدمی زادگان کسی را دیده‌ای»

«که در جمال صورت و تناسب و کمال خلقت از او بهتر باشد؟»

عروض این ابیات از بحر خفیف و شعر از عمر بن ابی ربیعہ است. غناء آن بروایت

هشامی از ابن سریق است در ثقیل ثانی با انگشت میانین . اسحاق گوید غریض را

نیز درین آواز غنائیست در ثقیل اول با انگشت سبابه در مجرای انگشت چهارم.

۲۰ حسن بن علی خبر داد مرا از احمد بن سعید دمشقی و آواز زبیر که وقتی این

شعر عمر بن ابی ربیعہ را :

لیس بین الحیات والموت الا

ان یردوا جمالهم فتزما

برای جعفر بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام انشاد نمودند بطرب آمد
و حالی خوش بدو دست داد . و پیایی می گفت: چرا در جدائی شتاب کردند؟ مگر
آنجا مشکمی نبود که سرش را محکم سازند؟ مگر دوستی نبود که او را بدرود کنند؟
مگر باری نمانده بود که بر شتر بندند؟... آنقدر این سخنان را تکرار کرد تا اشکش
روان گردید.

۵

حرمی بن ابی العلاء نیز همین حدیث را از زبیر برای من روایت نمود. و از
آن جمله است آواز ذیل :

آواز

«ای خواهر ناجیه! سلام بر شما باد»

«پیش از سفر و پیش از ملامت ملامتگران»

«اگر می دانستم که روز سفر آخرین بار است که شما را می بینم»

«آن کار را که نکرده بودم می کردم.»

۱۰

عروض آن از بحر کامل و شعر از جریز است. ابن مکی روایت کرده که غناء
آن از ابن سریج است در ثقیل اول با انگشت سبابه و در مجرای انگشت میانی.
اسحاق نیز همین راه را برای آواز مذکور ذکر نموده ولی سازنده آهنگ را معلوم
نکرده است. بنقل ابن مکی غریض هم این آواز را در ثقیل ثانی خوانده و با انگشت
میانی اجرا کرده است. غناء دیگری در بیت دوم و اول در ثقیل ثانی روایت شده
که معلوم نیست از معبد است یا از پسرش «کردم» بروایت ابن معتر عریب را نیز
لحنی درین آواز است که جنس آن ثبت نشده است.

۱۵

و از آن جمله است آواز ذیل:

۲۰

آواز

«ای دو خانه سلمی! با اینکه کهنه اید بسلامت مانید»

«همانا آتش شوق را در دل عاشق تیز کردید»

«شما دوران جوانی برباد رفته»

«و آن وصال‌های تازه بتازه را که اکنون رشته‌اش گسیخته است بخاطر آوردید»

عروض آن از بحر طویل و شعر از الاحوص است. غناء آن از «کردم» در ثقیل ثانی با انگشت میانین است. بعضی گویند این آهنگ از «محمدرف» است و لحنی ۵ که «کردم» ساخته در ثقیل اولست. و از آن جمله است آواز ذیل:

آواز

«دیار یار را از روی گمان باز شناخت و چند بار بدان نگاه کرد»
«بعد از آنکه کهنگی همه جای آنرا فرا گرفته است»
«غیر از دیگ پایه‌ها که در آن آتش می‌افروختند»

۱۰ «و پیوسته آتش از آنها شعله می‌کشید دیگر چیزی باقی نمانده است»
عروض این ابیات از بحر کامل و شعر از عدی بن رفاع عاملی است. غناء آن بروایت اسحاق از ابن محرز است، در ثقیل اول مطلق در مجرای انگشت چهارم. عمرو گوید غنائی از مالک در ثقیل اول و با انگشت چهارم درین اشعار روایت شده ۱۵ است. ابراهیم را نیز درین آواز لحنی است ولی در اخباری که درین فصل ذکر شد غناء آنرا به ابن سريج نسبت داده‌اند. حماد در کتاب ابن محرز آورده است که درین آواز غنائی به ابن مسجع یا ابن محرز منسوبست. و از آن جمله است آواز ذیل:

آواز

۲۰ «ترا بخدا! ای غزال بنی حارث!»
«آیا آنکه به عهد خود وفا کند مثل پیمان‌شکن است؟»
«مرا به آرزوهای محال فریب مده»

«تو مثل بیهوده کاران مرا بازی میدهی!»

عروض این دوبیت از بحر سریع و شعر از عمر بن ابی ربیعہ است. غناء و آهنگ آن از ابن سریج است درخفیف ثقیل اول با انگشت میانین . عمرو بن بانه لحن مذکور را از «سیاط» می‌داند. هشامی و بذل آورده اند که ابراهیم موصلی لحنی دیگر درین آواز دارد. آهنگی هم در رمل خفیف با انگشت چهارم روایت شده که حبش آنرا به ابراهیم بن مهدی و سایر راویان به اسحاق منسوب میدارند.

آواز

و از آن جمله است که درخبر با «الیست بالتی قالت...» شروع میشود: آوازی

«دل بی قراری می کند و بیاد عشق خود افتاده است»

«عشقی که تا کنون پنهان مانده بود»

«به خاطر زینب آنکه برای ما»

«صفائی را که تیره نشده است تکرار می کند»

«مگر او نیست که بیکی از خادمه های خود گفت»

«در وقت ظهر»

«اورا سلام برسان»

«در آن وقت که عزم سوی ما کند»

«و با لطف و ملایمت به زینب بگو»

«عمر را دریاب و به او برس»

«سر را از روی تعجب حرکت داد»

«و گفت چه کسی به این کار امر کرده است»

«آیا زنان را اینطور جادو می کنی؟»

«همانا آنان مرا خبر داده و در جریان گذاشته اند»

«به طرب آمدی و شتران قبیله»

«صبحگاهان آن را که دوست داری باز گردانند»

«پس به آن بانوی بربری بگو»

«دلم را ملامت نکند اگر عشق را برملا ساخت»

«مغرور گشتی و انسان این طور مغرور می شود»

۵ «وقتی به مراد خود کامیاب گردد»

«پس چه شد آن عهد و میثاق»

«که هیچکس را بر ما نخواهی گزید؟»

عروض ابیات فوق از بحر وافر و شعر از عمر بن ابی ربیعہ است. اسحاق گوید
غناء آن در بیت سوم و چهارم و پنجم و اول از ابن سريج است که در خفیف ثقیل اول
مطلق در مجرای انگشت چهارم است. همچنین اسحاق آورده است که غریض رادر
۱۰ بیت هفتم و هشتم و اول لحنی است در قدر متوسط ثقیل اول با انگشت میانین در مجرای
همان انگشت. یونس و دنایر روایت کرده اند که معبد را نیز در همه ابیات فوق
لحنی است ولی جنس آنرا معلوم نکرده اند. هشامی گوید لحن معبد در خفیف ثقیل
بوده است. در بیت هفتم و هشتم و نهم لحنی در رمل از دحمان و بقولی از پسرش زبیر
منقولست. مالک را نیز در همین لحن آوازیست که بدین طریق آغاز می شود:

۱۵

آواز

«کنیزك خویش را فرستادم»

«و گفتم مواظب باش و احتیاط کن»

«و با لطف و ملایمت بگو»

۲۰

«عمر خودت را دریاب و به او برس»

«سر را از روی تعجب تکان داد»

«و گفت چه کسی این کار را به تو دستور داده است»

«آیا زنان را اینطور جادو می کنی؟»

«خبر ترا به من رسانده اند»

ابن مکی گوید که لحن مالک خفیف ثقیل و با انگشت میانین بوده است. وی این شعر را با قافیه کاف روایت کرده است. در همین ابیات عیناً و با قافیه کاف لحنی در خفیف رمل روایت شده که آنرا به ابن سریج و به غریض هردو منتسب داشته اند. حبش گوید معبد را نیز بر این ابیات آوازی در رمل است که بساییت سوم از ابیات قصیده راثیه که قبلاً ذکر شد شروع می شود.

۵

۴۱- رأی ابراهیم موصلی درباره ابن سریج

اکنون باردیگر اخبار ابن سریج را دنبال می کنیم. یحیی بن وکیع و جعظه از حماد بن اسحاق و او از پدرش چنین روایت کرده است:

فضل بن یحیی گفت شبی از پدرت ابراهیم پرسیدم - و او را نشاء شراب گرفته بود - که لحن و آواز کدامیک از خوانندگان خوب تر است؟ گفت از زنان یا از مردان؟

گفتم از مردان - گفت ابن محرز - پس گفتم از زنان - گفت ابن سریج.

اسحاق مرا گفت که گویند بهترین خواننده مرد آنستکه صدایش مانند زنان باشد و بهترین خواننده زن آنستکه چون مردان بخواند.

۱۰

یحیی بن علی خاصه در خبر خود اضافه کرده است که گوئی ابن سریج را از قلب همه مردمان آفریده اند چون برای هر کس همان آواز را می خواند که او می خواست .

۱۵

۴۲- ابن سریج در یکی از باشگاه های مکه

حسین بن یحیی خبر داد مراز حماد و او گفته است که این روایت را از هیثم ابن عدی بر پدر خود اسحاق خواندم:

۲۰

ابن سریج گوید گذارم به یکی از باشگاه های مکه افتاد. دیدم گروهی آنجا نشسته اند. ایستادم و با خود گفتم با وضعی که دارم و با این خستگی چطور میتوانم از بین این جماعت بگذرم. درین اثناء شنیدم که می گفتند ابن سریج آمد - یکی از آنان

که مرا نمی‌شناخت پرسید ابن سريج کیست؟ - او را گفتند همانست که این آواز را خوانده است:

الاهل هاجك الا ظعا...

ن اذ جاوزن مطلقا

- ۵ وقتی این گفتگو را شنیدم جانم قوت گرفت و دلم محکم شد. پس به راه خود ادامه دادم در حالی که در جامه‌های رنگ کرده و الوان خود می‌خرامیدم و دستهایم را حرکت می‌دادم. وقتی در برابر ایشان رسیدم همه به احترام من از جای برخاستند و بر من سلام کردند. آنگاه به جوانان خود گفتند همراه ابسویحیی بروید و او را بدرقه کنید.

- ۱۰ ۴۳- ابن سريج وجوانان بنی مروان
این روایت را عم من برایم نقل کرد و گفت ابوایوب مدینی از محمد بن سلام و او از حریر روایت کرده است:

- ابن سريج مرا گفت که روزی به دعوت جمعی از جوانان بنی مروان به خانه ایشان رفتم. جامه‌های من به‌زی اهل حجاز درشت و خشن بود و لسی مروانیان همه حریر کوهی و وش‌پوشیده بودند و در آن لباس‌های قیمتی مانند دینار هرقلی ۱۵ می‌درخشیدند و باناز و غرور می‌خرامیدند. پس در حالی که خود را حقیر می‌دیدم در گوشه‌ای نشستم و این آواز را که آهنگش را خودم ساخته‌ام خواندم.

آواز

- «آیا زینب در فرع مانده و با قبیله سفر نکرده است؟»
۲۰ «جانم فدای آن یار غایب باد که دیگر باز نخواهد گشت»
«بخل می‌رزم و حیف می‌دانم که چنین روی زیبایی در خاک رود»
«از ما دور نشو. پایان کار هر زنده‌ای مرگست»

- ابن سريج این آواز را در رمل خوانده و با انگشت کوچک درمجرای

انگشت چهارم نواخته است. بعد از اینکه این آواز را خواندم مجلسیان مرا تعظیم و تکریم بسیار کردند تا اندازه‌ای که در نظرم از آن شکوه و عظمتی که داشتند فرو برد آمدند و خود را با ایشان برابر یافتیم. پس این آواز را خواندم.

ودع لبابة قبل أن تترحلا

واسأل فأن قليله أن تسألا

۵

باز همه به طرب آمدند و تواضع نمودند و آنقدر در بزرگداشت من مبالغت کردند که خویشتن را از ایشان بزرگتر احساس کردم و آنان با آن همه ثروت و منزلت در نظرم ناچیز آمدند. سپس این آواز را خواندم:

ألاهل هاجك الاطعا...

ن اذجاوزن مطلحا

۱۰

آنان از شدت طرب از جای برخاستند و همه پیش روی من ایستادند و حله‌ها و جامه‌های دیبای خود را بسوی من افکندند بطوری که در زیر آن همه خلعت پنهان شدم. درین وقت بود که بنظرم آمد شخص خلیفه‌ام و همه آنان بندگان منند که در برابرم سرفروید آورده‌اند و بقدری دچار غرور شدم که دیگر به ایشان نگاه نمی‌کردم. نسبت آواز «ودع لبابة...» سابقاً ذکر شد و اینک به بیان نسبت «الاهل هاجك الاطعان...» می‌پردازیم.

۱۵

آواز

«آیا هودج نشینان وقتی از مطلع می‌گذشتند»

«ترا به هیجان نیاوردند؟»

«آری! و چون فراق ایشان نزدیک بود»

۲۰

«مرغی در برابر تو از سوی راست پرید»

«از آب رگک بگذشتند»

«آن وقت که سپیده صبح دمیده بود»

«پس گفتند خواب نیمروز را در قرن خواهیم کرد»

«و صبحگاه به آب قرن خواهیم رسید»

«با نگاه آن قدر ایشانرا دنبال کردم»

«که گفتند خود را مفتضح ساختم»

«هریک دیگری را بدرود می کردیم»

«و همه زخم عشق در دل داشتیم»

«اگر کسی از فراق ایشان شاد شود»

«من ازین جدائی شادمان نخواهم شد»

عروض ابیات فوق از بحر وافر و شعر از ابو دهل جمع می است. درین آواز

- ۱۰ دولحن از مالک روایت شده است. یکی بنقل اسحاق در ثقیل اول با انگشت چهارم و دیگری بروایت عمرو در خفیف ثقیل و با انگشت میانین - و معبد را درین ابیات غنائیست در ثقیل اول با انگشت کوچک در مجرای انگشت میانین.

اسحاق گوید: ابن سريج را در بیت پنجم و ابیات بعدی غنائیست در ثقیل اول مطلق در مجرای انگشت چهارم. و حبش روایت کرده است که غریض را نیز درین ابیات لحنی است که در ثقیل اول با انگشت میانین اجراء شده است.

۱۵

۴۴- ستایش جریر از غناء ابن سريج

حسین بن یحیی خبر داد مرا از حماد و آواز پدرش که جریر در مدینه یا در مکه روزی در محفلی نشسته و مطربان آوازهائی از استادان و مغنیان مشهور برای او می خواندند. چون لحنی از ابن سريج خواندند به طرب آمد و گفت این آواز از همه آنها که خواندید خوبتر است. گفتند ای ابا حزره. این سخن را از چه روی گفتی؟ - گفت آوازه های دیگر که لطف کرده برایم خواندید همه از سربرون می آمد ولی این آواز از سینه خارج شده است.

۲۰

۴۵- داوری در آواز رقطاع و صفراء

حسن بن علی خبر داد مرا از محمد بن قاسم بن مهرویه و آواز پدرش قاسم و قاسم از ابراهیم بن محمد شافعی و محمد چنین روایت کرده است:

سندۀ خیاط مغنی نزد افلح مخزو می رفت - و افلح به خرد و فضل معروف بود -
 ۵ افلح پرسید از کجا می آیی و بکجا میروی؟ - سنده گفت از مجلس یکی از قرشیان
 میرسم و برای حکمیتی پیش تو آمده ام - افلح گفت در چه قضیه ای؟ - گفت در خانه
 آن مرد قرشی بودم که «رقطاع حبطیه» و «صفراء علقمیه» وارد شدند و هر دو این آواز را
 که از ساخته های ابن سریج در لحن رمل است خواندند:

«کاش می دانستم چگونه میتوانم ساعتی زنده بمانم»

«با حالی که پیدا می کنم وقتی شب فرامیرسد»

«مردم مزۀ خواب را می چشند و شبی آرام دارند»

«ولی من بجای خواب بیدارم و شب زنده داری می کنم»

«با خود گفتم مواظب باش او دختری از پریانست»

«هر که با پری بیامیزد گرفتار فتنه و شرمی شود»

وقتی از خواندان فراغت یافتند بین حاضران اختلاف افتاد که کدامیک بهتر
 خوانده است بعضی آواز رقطاع را پسندیدند و بعضی دیگر غناء صفراء را دوستتر داشتند

و هر دسته در رأی خود پافشاری می کردند. سرانجام بدان رضا دادیم که ترا حکم
 سازیم و بهر چه حکم کنی بپذیریم. اکنون توجه می فرمائی کدام یک خوش آوازترند؟ -

افلح ساعتی سربزیر افکند و به تفکر پرداخت - و اهل حجاز وقتی بخواهند در قضیه ای
 داوری کنند ساعتی می اندیشند و بعد رأی خود را اعلام می کنند و چون رأی اعلام

گردید هر چه باشد بی چون و چرا می پذیرند و هر که را داور برتری دهد بالاتر و
 هر کس را خردتر شمارد فروتر می شناسند. چون قبلا به این حکمیت رضا داده اند -

افلح نخواست که با رأی خود جمعی را خشنود و گروهی را ناراضی و خشمگین

سازد. پس سنده را گفت آواز آن دو خواننده را همانطور که شنیده‌ای برای من تعریف کن و بگو هنگام آواز خوانی چه حالتی به خود می‌گرفتند و راه و سبک هر کدام چگونه است تا بعد از شنیدن گزارش تو رأی خود را صادر کنم. - سنده گفت کنیز حبیطیان را دیدم نغمه را با ملایمت در کام می‌گرداند همانگونه که اسب نژاده لگام خود را می‌جود، آنگاه صدرا به نرمی در سرمی‌انداخت و از بینی زیبای خود خارج ۵ می‌کرد. بخدا قسم که هنوز به وسط آواز نرسیده بود که من مدهوش شدم و دل از دست دادم و تا از خواندن فراغت نیافت به هوش باز نیامدم و گمان کردم هر چه شنیده‌ام در رؤیا بوده است. اما صفراء علقمیان گل‌ویش درست تر و صاف تر و تحریرش نرم تر و لطیف تر است. بخدا سوگند هر که صدای او را بشنود جان و دین از دست می‌دهد و از آنها دیگر سودی نخواهد برد. اینست آنچه من دیدم و دریافتم اکنون ۱۰ نوبت تست که رای خود را اعلام نمائی.

افلاح گفت رای من اینست که آن هر دو بمنزات دو چشمند در سر. بوسیله هر کدام نگاه کنی توانی دید و اگر در عالم جانشینی برای عبید بن سريج باقی مانده باشد این دو دخترند. - راوی گوید چون این داوری بگوش جمع رسید همه پذیرفتند و با خشنودی باز گشتند. ۱۵

۴۶- جریر مدینی و ابن سريج

حسین خبر داد مرا از حماد و آواز محمد بن سلام که گفته است: از جریر مدینی پرسیدم رای تو درباره ابن سريج چیست؟ - گفت وای بر تو آیا فقط او را با نام او یاد می‌کنی؟ - چرا نمی‌گوئی سرور همه مغنیان و یگانه همه خنیاگران؟

۴۷- شعبی ابن سريج را می‌ستاید.

۲۰ حماد گوید: پدرم از هارون بن مسلم و آواز محمد بن زهیر سعدی کوفی و آواز ابی بکر بن عیاش و آواز حسن بن عمر فقیمی چنین روایت کرد که: به خانه شعبی رفتم و در غرقة او بودم که صدای آوازی آمد - پرسیدم آیا این

آواز از خانه تست؟ - شعبی مرا با خود به جایی برد که میتوانستم اندرون منزل او را بینم. تازه پسری دیدم که رویش چون پاره قمر بود و این شعر را می خواند:

«ماهکی بیست و پنج ساله میدرخشید»

«آن دودختر او را گفتند: برخیز»

۵ - بروایت اسحاق ابن آواز ساخته ابن سریق است. شعبی مرا گفت: آیا این ماهپاره را می شناسی؟ - گفتم نه - گفت این همانست که در کودکی به پیامبری برگزیده شده است. این ابن سریق است.

۴۸- ابن سریق خود را ستایش می کند

یحیی بن علی بن یحیی خبر داد مرا از ابویوب مدینی و او روایت کرده است از هشامی ربعی و هشامی از اسحاق موصلی که گفته است:

روزی ابن سریق این ابیات را از عمر بن ابی ربیع می خواند!

آواز

«اگر محبوب توبه تو خیانت کرد تو به او خیانت نکن»

«و اگر ازو صبر و آرام داری وفادار باش»

۱۵ «در راه وصال او باش ازو نگسل و او را نگهدار»

«اگر او غدار و عهد شکن است تو چنین مباش»

«باشد که باردیگر نسیم محبتی از سوی او بوزد»

«و وصال تازه گردد بدون اینکه او را رنجانده باشی»

مکیان از ابن سریق روایت کرده اند که می گفت هر گز این آواز را نخواندم مگر اینکه پنداشتم بر جای خلیفه نشسته و بر مسند او تکیه کرده ام.

۲۰ مؤلف این کتاب ، ابوالفرج اصفهانی گوید که برای اشعار مذکور دولحن یافته ام. یکی ثقیل اول و دیگری رمل ولی تفصیل هر دو بر من مجهولست و نمیدانم لحن آن کدامست.

۴۹- خواننده‌ای که خوب و درست می‌خواند

این خبر را از کتاب عتابی استنساخ کردم: عون بن محمد خبر داد مرا از عبدالله ابن عباس بن فضل بن ربیع از جدش فضل و اواز ابن جامع و ابن جامع از سیاط و اواز یونس کاتب و یونس از مالک بن ابی السمع که گفته است:

- ۵ از ابن سريج پرسیدم معنی این سخن چیست که مردم می‌گویند فلان مطرب درست می‌خواند و فلان خطا می‌کند. یا این مغنی خوب و مغنی دیگر بد می‌خواند؟ گفت: «آن مغنی درست خوان و خوش آواز است که هر نغمه را به کمال اداء نماید و نفس‌ها را پر کند و اوزان را برابر سازد و هر لفظ را محکم و با فخامت اداء کند و راه صواب را بشناسد و اعراب کلمات را به درستی تلفظ کند و نغمه‌های دراز را کامل و بی نقص بخواند و مقاطع نغمه‌های کوتاه را با دلچسپی و زیبایی بیابان رساند و هر لحن و آهنگ را موزون و با قاعده اجراء کند و نغمه را از زیر به بم و از آهسته به بلند با ملایمت و نرمی تغییر دهد و دف زدن و ضرب گرفتن او متناسب با ایقاعات و زیروبم آواز باشد» مالک گوید که سخن ابن سريج را بر معبد عرضه کردم. گفت اگر درباره غناء قرآنی نازل می‌شد جز به این صورت نبود.

۵۰- یزید بن عبدالملك و مولای حبابه

حسن بن علی خفاف خبر داد مرا از احمد بن سعید دمشقی و اواز زبیر بن بکار و زبیر از ظبیه که گفته است:

- یزید بن عبدالملك روزی از حبابه پرسید: آیا کسی را می‌شناسی که بیش از من از نعمات موسیقی به طرب آید؟ گفت آری. مولای سابق من که مرا به توفروخت. یزید امر کرد وی را پیدا کنند. عوانان او را یافته پایش را در زنجیر کردند و به دربار دمشق آوردند و ورودش را به یزید اطلاع دادند. یزید اجازت داد تا داخل شود. آن مرد وارد شد و در برابر یزید بایستاد در حالی که حبابه و سلامه نیز در خدمت خلیفه بودند و آواز می‌خواندند. پس سلامه آواز «تشط غدا دار جبراننا» را در آهنگی که

غریض ساخته است بخواند. آن مرد وقتی این آواز را شنید به طرب آمد و در زنجیرهایی که بپایش بسته بود شروع به جنبیدن کرد. سپس حبابه لحن ابن سریج را که مخصوص این شعر ساخته است بر خواند. آن مرد از جای برجست و همچنان که در زنجیر بود خود را به جلو کشید و پیاپی می گفت: «به پدرتان قسم! اینست همان کاری که نمیتوانید مرا بدان سرزنش کنید» تا اینکه به شمع رسید و ریش خود را از روی بیخودی بر شعله آن نهاد تا بسوخت. بعد شروع به فریاد کرد و می گفت: «حریق... حریق... ای زنازاده‌ها...» یزید که این حالت را از او دید بخندید و گفت بخدا قسم این مرد به راستی شیفته موسیقی است و بیش از دیگران از آن لذت می برد و به طرب می آید. پس بند از او بگرفت و انعامی بدو بخشیده اجازت داد بشهر خویش باز گردد.

۵

۱۰

۵۱- عطاء و ابن جریج گوش به آواز ابن سریج دادند.

حسن بن علی مرا خبر داد که فضل یزیدی از اسحاق چنین روایت کرده است: روزی ابن سریج در راهی نشسته بود. عطاء و ابن جریج برو گذشتند. وی ایشان را به طلاق سوگند داد که اجازت دهند آوازی برایشان بخواند و شرط کرد که بعد از شنیدن آن اگر او را از غناء نهی کنند دیگر نغمه خوانی نمیکند و آن پیشه را ترك میگوید. آن دو فقیه ایستادند و ابن سریج این آواز را بخواند:

۱۵

«ای برادرانم! هرگز از من دور نشوید»

«ای وای! بخدا سوگند که دور شده‌اند»

ابن جریج با شنیدن این آواز از هوش برفت و عطاء برخاسته به رقص و دست افشانی پرداخت. نسبت این آواز و خبر آن در جای دیگر بیان خواهد شد.

۲۰

۵۲- سحر آواز ابن سریج

حسن از فضل و آواز اسحاق مرا روایت کرد که روزی ابن سریج در بستان ابن عامر این ابیات را به آواز می خواند:

«آن آتش که در ارتفاعات خيف و نزديك چاه»

«هميشه روشن است از كيست؟»

«وقتي به ياد آن افتادم خواب از سرم رفت»

«و دل از خاطره آن به طيش افتاد»

«وقتي آتش روبه خاموشي رود»

۵

«عود تازه بر آن مي افکنند»

حاجيان بردوش يکديگر سوار مي شدند تا آترياب بشنوند و راه رفت و آمد مسدود

شد. يکي از ايشان از آخر کاروان پيش آمد و بانگ برداشت که اي صاحب صدا، راه

حاجيان را بستي و کاروانها را از رفتن بازداشتي. وقت تنگست. از خدا بترس و از

۱۵ سر راه ايشان برخيز. پس ابن سريج از آن جابر خاست و حاجيان نيز براه خود

رفتند.

۵۳ - ابن سريج برنده جايزه سليمان بن عبد الملك

حسن خبر داد مرا از محمد بن زكريا و او از يزيد بن محمد از اسحاق موصلي

که :

۱۵ سليمان بن عبد الملك در آن موسم که براي ادای مناسك حج به مکه آمده بود

مسابقه اي بين مغنيان ترتيب داد و بدره اي زر جايزه براي برنده مسابقه تعيين کرد.

ابن سريج از اين خبر آگاه شد و رهسپار خانه سليمان گرديد. ليکن دير شده بود و در

را بسته بودند و دربان به کسی اجازه ورود نمیداد. پس در پشت در بماند تا مغنيان

ديگر آواز خود را عرضه کردند و ساکت شدند. آنگاه ابن سريج صدا را به اين

۲۰ آواز بلند کرد: «سرى همى وهم المرء يسرى» و بقدری خوب خواند که سليمان

دستور داد جايزه را به او دهند. تفصيل و نسبت آواز مذکور به شرح ذيلست:

آواز

«امشب غم بامن همسفر است - غم مردمم با او شبروى مى کند -»

«وستاره در شرف غروب است. تا کناره افق بیش از دو انگشت فاصله ندارد»

«در کهکشان مراقب همه ستاره ها هستم»

«که چه وقت پیدا می شوند و چگونه حرکت می کنند»

«مرا غمی است پیوسته و جاودان»

«که چون آتشی افروخته در دلم زبانه می کشد»

«در عزای برادرم بکر، که با آبرو و نیکنامی در گذشت»

«و بعد از او دیگر کدام عیش صافی و گواراست؟»

شعر از عبروه بن اذینه و غناء آن از ابن سریج است که در ثقیل ثانی با انگشت

میانین اجراء کرده است. ابو عباد معبد نیز غنائی در رمل با انگشت میانین برای این آواز

ساخته است. این غناء راهشامی از «صاحب حرون» میدانند.

۵۴ - پایان کار ابن سریج

خبر ذیل را حسین بن یحیی از حماد و آواز پدرش برای من روایت کرد:

ابن مقمه گوید: به خانه ابن سریج رفتم و او بیمار بود. در همان بیماری که او را

به مرگ کشید. گفتم ای ابا یحیی حالت چگونه است؟ - گفت به خدا سو گند در همان

حالم که شاعر گفته است:

«وقتی حال زار خود را»

«در شبهای تار و غم انگیز به خاطر می آورم»

«خود را بیماری می بینم که خویشانش ازو ملول شده و پزشک و نزدیکان

ازو دست شسته اند.»

آنگاه چشم بر هم گذاشت و بدرود زندگي گفت.

اسحاق از قول ابن مقمه روایت می کند که چون ابن سریج را حالت احتضار

فرارسید نگاهی بدخترش کرد و دید که می گرید. او نیز بگریه افتاد و گفت بزرگترین

اندوه و اندیشه من توهستی. می ترسم بعد از من تباه و پریشان گردی. دختر گفت ای پدر

نترس هیچ آوازی نخوانده‌ای مگر اینکه من هم می‌خوانم - ابن سريج گفت بخوان تا ببینم. پس او شروع به خواندن کرد و ابن سريج گوش می‌داد. وقتی دید به خوبی از عهده برمی‌آید گفت: همان‌طور که می‌خواستم شده‌ای و مرگ را بر من آسان ساختی. پس سعید بن مسعود هذلی را بخواند و دختر را به همسری او درآورد. بعدها سعید بیشتر آهنگ‌های ابن سريج را از آن دختر آموخت و به خود نسبت داد و امروز همۀ آنها بنام سعید معروفست.

اسحاق گوید: کثیر سهمی این ابیات را در رثاء ابن سريج گفته است:

«بعد از مرگ عبید دیگر کدام لهُو و طرب باقی می‌ماند»

«وقتی دوستداران نغمه‌های او از مرگش باخبر شوند»

«خدا قبر عبید را سیراب کند که»

«لذت زندگی و احسان و طرب را در خود جای داده است»

«اگر غریب - که در بعضی خوی‌ها با او شباهت دارد - نبود»

«دیگر هرگز به موسیقی و طرب نیاز نداشتم»

باز اسحاق روایت می‌کند که هشام بن مریه گوید: مسافری از مکه به مدینه

آمد و آهسته در گوش معبد سخنی گفت. پس معبد روی به حاضران نموده گفت: از امروز من بهترین خواننده هستم. بدو گفتیم مگر تا کنون نبودى؟ - گفت آيا می‌دانيد اين شخص چه خبری آورده است؟ - گفتند نه گفت مرا از مرگ عبید بن سريج آگاه نمود و تا اوزنده بودم بهترین خواننده نبودم - عمر بن ابی ربیعہ در بازۀ ابن سريج چنین گفته است:

آواز

«می‌گفت واشك از چشمانش روان بود»

«تنها نمائی و خدا ترا حفظ کند»

«ای ابن سريج! راز ما را فاش مکن»

«تو در نزد من همیشه راز دار بوده‌ای»

لحن این آواز به روایت یونس از ابن سریق است.

ابو ایوب مدینی گوید: ابن سریق در مکه بر اثر بیماری جذام در گذشت. مرگش در عهد خلافت سلیمان بن عبدالملک یا در اواخر ایام ولید اتفاق افتاد و او را در نزدیکی مکه در محلی بنام «دسم» به خاک سپردند.

۵

۵۵ - بر مزار ابن سریق .

حرمی بن ابی العلاء خبر داد مرا از زیر بن بکار و اوزهارون بن ابی بکروا و از اسحاق بن یعقوب عثمانی که بنده آل عثمان بود. وی گفت روزی در ابطح بر در خانه عمرو ابن عثمان جمع بودیم - و آن روز پنجمین روز از ایام هشتگانه حج بود - و من بر روی زمین نشسته بودم. ناگاه شترسواری از راه رسید که جهاز و ساز و برگ نیکو

۱۰

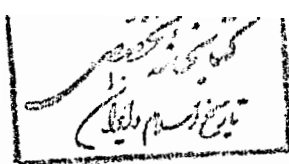
داشت و همراه او مرد دیگری بود که او نیز بر شتری نشسته اسب و استری به یدک می کشید. چون بر بالای سر من رسیدند ایستادند و نام و نسب مرا پرسیدند. خود را معرفی کردم و گفتم یکی از بندگان آل عثمانم. وقتی این سخن را شنیدند پیاده شدند و گفتند ما هر دو از بستگان و خاندان تو هستیم حاجتی داریم و تقاضای کنیم پیش از آنکه در گیر مناسک حج شویم روا کنی. گفتم چه حاجتی دارید؟ گفتند کسی رامی خواهیم

۱۵

که قبر عبید بن سریق را به ما نشان دهد. من از جای برخاستم و با ایشان براه افتادم و رفتم تا به محله بنی ابی قاره (که موالی ابن سریق و از قبیل خزاعه و ساکن مکه اند) رسیدیم. در آن محله به دنبال کسی می گشتم که همراه آن دو نفر به دسم بر سر خاک ابن سریق رود. ناگاه چشمم به «ابن ابی دبا کل» افتاد و او به خواهش من همراه

۲۰

ایشان روان گردید. این شخص چندی بعد مرا خبر داد که چون بر سر قبر ابن سریق رسیدیم یکی از آن دو پیاده شد و دستار از سر و روی باز کرد. چون نیک نگریستم عبدالله بن سعید بن عبدالملک بن مروان بود. او با شمشیر چهارپای شتر خویش را پی کرد و بعد با آوازی آهسته ولی خوش و سوزناک به زاری و گریه بر ابن سریق پرداخت



و این شعر را زمزمه کرد:

«برقبری در دسم ایستادیم که غصه و اندوه ما را برانگیخت»

«و روزهای خوشی را که زندگی رام ما بود بخاطر آورد»

«از هر گوشه چشم اشکهای فراوان روان شد»

«اشکهایی که هردانه در پی دانه دیگر می ریخت»

۵

«وقتی ریزش اشک بر صفحه رخسار کندی می گرفت»

«خون پیایی از دیده فرو می چکید»

«اگر مرا یاری دهید با صدای بلند بر عید شیون می کنم»

«و این زاری و شیون کمترین حقی است که نسبت به او اداء می شود»

۱۰ پس رفیق او هم از شتر به زیر آمد و پی های شتر را قطع کرد. عبدالله او را گفت:

آوازی از ابویحیی بخوان و او این ابیات را از غناء ابن سریق بخواند:

«کومک کنید تا سیل سرشک از دیده فرو باریم»

«و اشکهای بسیار و پیایی بر رخسار جاری سازیم»

«همانا اهل حصاب مرا ترك گفتند»

۱۵

«من سرگشته و دل‌باخته اهل حصابم»

«خاندانی هستند که یکی بعد از دیگری بابیباکی به استقبال مرگ شتافتند»

«بعد از ایشان از مرگ گله نباید کرد»

«از من جدا شدند و یقین می دانم»

«هر کس مزه مرگ را چشید دیگر باز نمی گردد»

۲۰

«در همین حجون چه بسا دوستان راستین»

«و پیران و جوانان پا کدامن بسر می بردند!»

«آنان در محله (جزع) که محله خاندان ابو موسی است»

«تا سرزمین (نخل) و (صفی السباب) سکونت داشتند»

«بعد از آنان وای بر من و دریغ از ایشان»

«اکنون تنها مانده‌ام و یاران از صحبت من ملول گشته‌اند»

- ابن ابی‌دبا کل گوید: بخدا سو گند هنوز بیت سوم را تمام نکرده بود که مرد
 قرشی از پای در آمد و مدحوش بر زمین افتاد. لیکن همسفرش بدو توجهی نکرد و به
 ۵ بستن و استوار کردن زین بر استر خود پرداخت. پرسیدم کیستی؟ - گفت مردی از جذام
 گفتم نامت چیست؟ - گفت عبدالله بن منتشر. پس مرد قرشی ساعتی همچنان بیهوش
 بماند و بعد به هوش آمد. مرد جذامی شروع به پاشیدن آب به صورتش کرد و مانند
 کسی که سرزنش کند او را گفت: تو همیشه به دنبال هوس دل می‌روی! ببین ترا بچه
 روز انداخته است! آنگاه اسب را پیش آورد و مرد قرشی سوار شد. سپس از خرچینی
 ۱۰ که بر پشت استر بود قدامی و مشک کوچکی آب بیرون آورد. کمی از تربت ابن
 سریج در قدح ریخت و آنرا بر آب کرده گفت بگیر و بنوش این شربت است آرام
 بخش. مرد قرشی از آن بی‌شامید بعد مرد جذامی آنرا بنوشید و سوار استر شده مرا
 ردیف ساخت و از گورستان خارج شدیم. بخدا قسم دیگر حتی يك کلمه از آنچه
 گذشت بر زبان نیاوردند و در چهره ایشان هم اثری از آنچه قبلا دیده می‌شد وجود
 ۱۵ نداشت. چون به بطحاء مکه رسیدیم مرا گفتند ای خزاعی فرود آی و من از استر به
 زیر آمدم. جوان قرشی با ایماء و اشاره به مرد جذامی دستوری داد. او دستش را به
 سوی من دراز کرد و چیزی در دست من گذاشت. آن را گرفتم و دیدم بیست دینار
 است سپس آن دو براه خود رفتند. من با دوستم به مزار ابن سریج باز گشتم و جهاز
 و براق شترانی را که پی کرده بودند با خود به مکه آورده به بهای سی دینار فروختم.

حواشی فصل پنجم

صفحه ۳ سطر ۴ در بعض نسخ الأغانی نام او عبدالله ثبت شده است ولی درست نیست. در همه روایات نام او عیدالله آمده و در اشعار نیز به همین نام ازو یاد کرده اند. ولادتش بسال بیست هجری (۶۶۰ میلادی) و مرگش بسال ۹۸ (۷۱۶م) در مکه اتفاق افتاد. ص ۳س ۸ در بعض نسخ الأغانی بجای «منزله مکه» «وولد بمکه» آمده است.

ص ۳س ۱۳ فأن تصلح فأنك عائذی و صلح العائذی الی فساد

ص ۴س ۱ در بعض نسخ «المدنی»

ص ۴س ۳ ترجمه کلمه «سناط» است یعنی مردی که ریش ندارد یا ریشی تنگ دارد یا فقط برچانه ریش دارد و کوسه است.

ص ۴س ۴ ترجمه عبارت «جمه مرکبه» است

ص ۴س ۶ عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب هاشمی قرشی پسر عم رسول و از یاران علی مرتضی بود. وی بسال اول هجرت در حبشه متولد شد و بسال هشتاد (۷۰۰م) در مدینه درگذشت. مردی کریم و بخشنده بود و جمعی از شاعران و موسیقی دانان را تربیت کرده است.

ص ۴س ۷ مخنث یعنی زن صفت و مردی که رفتار و ادای زنانه دارد.

ص ۴س ۸ عبارت متن چنین است: «کان ابن سریج احوال اعمش یلقب وجه الباب» ظاهراً چون صورتی صاف و بی مو داشته یا اینکه همیشه بر در حاضر و همه جا پیدا می شده او را «وجه الباب» لقب داده بودند.

ص ۴س ۱۳ عبارت متن چنین است: «ویوقع بالقضیب» یعنی با ترکه و شاخ درخت ضرب می گرفت و سرود می انداخت.

ص ۴س ۱۳ عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه از عشرة مبشره و از بزرگان صحابه

وسیمین خلیفه از خلفای راشدین بود. به سال ۴۷ قبل از هجرت (۵۷۷م) در مکه متولد شد و چهاردهمین مسلمان است. او هم مانند ابوبکر ثروت خود را صرف کومک به مسلمانان و پیشرفت اسلام نمود و بعد از وفات عمر بن الخطاب در سال ۲۳ هجری به خلافت رسید. در عهد خلافت او قرآن جمع آوری شد و نواحی قفقاز و ارمنستان و خراسان و کرمان و سیستان و نیز قبرس و شمال آفریقا در قلمرو اسلام آمد. عثمان مردی خویش نواز بود و به بنی امیه و نزدیکانش بیش از اندازه بخشندگی و محبت می کرد. به این جهت مسلمانان به تحریک عایشه ام المؤمنین بروشوریدند و خواستند او را مجبور به کناره گیری از خلافت کنند و چون نپذیرفت روز عید اضحی سال ۳۵ (۶۵۶م) او را در مدینه بقتل آوردند. عثمان ۱۴۶ حدیث از رسول خدای روایت کرده و چون بادی دختر رسول یکی بعد از دیگری ازدواج کرد «ذوالنورین» لقب یافت.

ص ۴ س ۱۴ هشام بن عبدالملك بن مروان خلیفه اموی (۵۷۱ = ۶۹۰ - ۷۲۵ = ۷۴۳م) همانست که دستور داد زید بن علی بن الحسین و لشکریان او را در کوفه سرکوب کنند و آن حضرت را که در جنگ شهید شده بود بعد از مرگ سر ببرند و برادر کنند - جنازه زید هفت سال بردار بود.

ص ۴ س ۱۵ این محل همان نخلة یمانی است که در نزدیکی طائف واقعست و در آنجا مسجدیست که رسول خدای در آن نماز خوانده است. رود آب یدعان به این وادی می ریزد و در جنگ حنین لشکرگاه هوازن بوده است.

ص ۴ س ۱۵ (۱۴) بستانست نزدیک مکه - اسم قدیم و صحیح آن «بستان ابن عمر» بوده و مالک آن عمر بن عبدالله بن معمر نام داشته است

ص ۴ س ۲۲ قبل بهدو فتحه یعنی نزدیک بودن حلقه های چشم بیکدیگر.

ص ۵ س ۳ چون پدر ابن سریج از موالی و از سبی خراسان شرقی بود توهم کرده اند که ترکست. این توهم را درباره افشین و نیز فارابی و بسیاری از رجال دین و علم و سیاست خراسان تکرار کرده اند در صورتی که این جمله خراسانی و ایرانی بوده اند نه ترك و ترك نژاد.

ص ۵ س ۱۳ عبدالله بن زبیر بن عوام اسدی قرشی (۵۷۳ - ۶۲۲ - ۶۹۲م) در سال ۶۴ هجری بعد از مرگ یزید بن معاویه اعلام خلافت کرد و حکمش در مصر و حجاز و یمن و خراسان و عراق و بیشتر نواحی شام روان گردید. لشکریان اموی به فرماندهی حجاج بن - یوسف ثقفی و به امر عبدالملك بن مروان خلیفه اموی شهر مکه را محاصره و بامجنیق ویران کردند و عبدالله را در این سنگباران بکشتند و جنازه اش را سر بریده بردار زدند. مدت خلافتش

نه سال بود.

ص ۶ س ۳ ابوالخطاب مسلم بن معمر متوفی بسال ۱۴۰ هـ (۷۵۷ م)

ص ۶ س ۴ مالک بن جابر بن ثعلبه طائمی مکنی به ابن ابی السمع یا ابوالولید آهنک ساز و خواننده مشهور عرب است که در حدود ۱۴۰ هجری (۷۵۷) بدرود زندگی گفت. اخبار او بتفصیل در جلد چهارم الاغانی آمده است.

ص ۶ س ۴ برای شرح احوال معبد رجوع شود به فصل سوم همین کتاب.

ص ۶ س ۷ عبدالله بن عبدالرحمان بن الحسین بن الحارث بن عامر بن نوفل بن عبدمناف قرشی

ص ۶ س ۲۲ عبدالملك ملقب به غریض ومولی العیلات خواننده و آهنک ساز مشهور عرب است. وی در خدمت حضرت سکینه دختر حسین بن علی بسر می برد و بسال ۹۵ (۷۱۴) در گذشت. شرح احوال او در جلد دوم الاغانی مسطور است.

ص ۷ س ۵ فضل بن یحیی بن خالد برمکی (۱۴۷ - ۱۹۳ هـ = ۷۶۵ - ۸۰۸ م) وزیر هارون الرشید و برادر رضاعی او بود. بعد از وزارت در سال ۱۷۸ به ولایت و امارت خراسان منصوب گردید و تا پایان قدرت برامکه بهمین سمت مشغول بود. در سال ۱۸۷ که برامکه به امر رشید بر افتادند فضل که در آن زمان در بغداد بود و نیز پدرش خالد دستگیر و در رقه زندانی شدند و فضل در همان زندان در گذشت. وی در جود و فضل و شرف در عصر خود بی نظیر بود و شهرت برامکه به صلوات و افرو بلند نظری بیشتر بسبب فضل است.

ص ۷ س ۸ چون مخنث و صورتش بی مو بود و صدائی زنانه و نازک داشت.

ص ۷ س ۱۰ علی بن یحیی بن ابی منصور منجم (۲۰۱ - ۲۷۵ هـ = ۸۱۶ - ۸۸۸ م) ندیم متوکل عباسی و جانشین او تا عهد المعتمد بود. وی منجم و شاعر و راوی آثار و اشعار عرب بود. پدرش ایرانی و زردشتی بود که به دست مأمون اسلام آورد. از تألیفات او «اخبار اسحاق بن ابراهیم الموصلی» و «کتاب الشعراء القدماء الاسلامیین» معروفست.

ص ۷ س ۱۵ عبارت متن چنین است «والله لقد أخذت بخطام راحلته فزعزعتها و أنختها و قمت بها فما بلغت»

ص ۸ س ۹ ابوطالب عیدالله بن قاسم بن ضبه ملقب به أبجر از موالی و از مشاهیر منجمان عهد ولید ابن یزید اموی بود.

يقولون ما أبكاك و المال غامر

ص ۸ س ۱۴

عليك وضاحي الجلد منك كنين

«ضاحی الجلد» یعنی پوست عریان بدن که در برابر تابش آفتاب قرار نمی گیرد.

کنین بفتح کاف یعنی مکون و مستور.

ص ۸ س ۱۴
قللت لهم لاتسألونی وانظروا
الی الطرب النزاع کیف یکون.

طرب بفتح اول و کسر ثانی یعنی آنکه خاطری رامش جو و باحالت و شاد یا محزون دارد - «نزع نفسه الی الشئی» یعنی دلش بدان عاشق و مشتاق شد.

ص ۸ س ۲۰ عبدالله بن وهب مولی خزاعه ملقب به سیاط از موسیقی دانان قدیم و استاد ابراهیم بن اسحاق موصلی و مغنیان هم دوره او بوده است - مرگش بسال ۱۶۹ هـ (۲۷۸۵) اتفاق افتاد. شرح حال او در جلد ششم الاغانی مسطور است.

ص ۸ س ۲۲ ابو خالد یزید بن عبدالملک بن مروان از خلفای اموی دمشق و مردی فاسق وزن باره و شراب خواره بود. (۷۱ - ۱۰۵ هـ = ۶۹۰ - ۷۲۴ م) پس از مرگ عمر بن عبد العزیز بسال ۱۰۱ بخت سلطنت نشست و بعد از چهار سال و چند ماه در اربد (اردن) از درد عشق جان سپرد. گویند بعد از جلوس بر کرسی خلافت فرمان داد کارها به سیره عمر بن عبدالعزیز ادامه یابد ولی دوستان هم پیاله او چهل نفر از مشایخ اسلام را نزد او آوردند و ایشان به اجماع شهادت دادند که خلفاء را در آن جهان حساب و عذابی نیست و هر چه کنند جایز است و مختارند!!

ص ۹ س اول ابو عقبه مسلم بن عقبه بن رباح مری متوفی در سال ۵۶۳ هـ (۶۸۳ م) از سرداران خونخوار معاویه و پسرش یزید بود. در جنگ صفین فرمانده پیادگان معاویه بود و با علی نبرد کرد و در آن جنگ يك چشم خود را از دست داد. یزید او را برای سرکوبی انصار به مدینه فرستاد و او مدینه را قتل عام کرد و هر که را بدست آورد کشت و به این طریق جنگ «حره» را با سنگدلی و قساوت هر چه شدیدتر بپایان رسانید و لقب «مسرف» یافت. مسلم بعد از فتح مدینه عازم سرکوبی ابن زبیر و فتح مکه شد لیکن در راه در محلی بنام «مشلل» مرد.

ص ۹ س ۵
یا عین جودی بالدموع السفاح
و ابکی علی قتلی قریش البطاح

سفاح بکسر اول جمع سافح است یعنی روان و فراوان - بطاح بکسر اول جمع بطحاء است یعنی گذرگاه سیل که در آن شن و سنگ ریزه بسیار باشد. قریه قریش شهر مکه را بین خود قسمت کرده بودند. فرزندان کعب بن لؤی در داخل شهبوین دو کوه ابو قیس و احمر (اخشیان) سکونت داشتند و فرزندان عامر بن لؤی در حومه مکه می ماندند. دسته اول را بطاح و دسته دوم را ظواهر نامیده اند.

ص ۹ س ۱۵ حرمین یعنی مکه و مدینه

یا ارض و یحک أکرمی امواتی

ص ۹ س ۱۳

فلقد ظفرت بساتنی و حماتی

ص ۱۰ س ۱۸ حبابه مغنیه (ف ۱۰۵ هـ = ۷۲۳ م) زنی زیبا روی و خوش صدا و آهنگ ساز بود. یزید بن عبدالملک وی را به مبلغ چهار هزار دینار از ابن امانه مالک و مربی او خریداری کرد و دل و دین بدو سپرد. قضا را آن هنرمند زیبا روی در گذشت و عشق او یزید را نیز امان نداد و چهل روز بعد در پی معشوقه رفت و او تنها خلیفه عربست که از درد عشق جان سپرد. ضبط نام او به فتح جاء و تخفیف باء بهتر است و شرح حالش در جلد سیزدهم الاغانی آمده است. ص ۱۱ س ۱ اَبواسحاق ابراهیم بن محمد المهدی بن عبدالله المنصور الهاشمی - العباسی (۱۲۶-۲۲۴ هـ) برادر هارون الرشید شاعری فصیح و در صنعت موسیقی استاد بود مناسبات او با اسحاق موصلی و سایر هنرمندان و خوانندگان دربار هارون الرشید در جلد پنجم الاغانی و سایر مجلدات این کتاب بتفصیل نقل شده است.

ص ۱۱ ص ۲ یحیی بن مرزوق مکی (متوفی در حدود ۲۲۰ هـ = ۸۳۵ م) از موالی بود و عمری دراز یافت و در عهد اموی و اوائل عهد عباسی استاد مسلم موسیقی بشمار میرفت. وی در مکه متولد شد و در بغداد بخدمت مهدی عباسی در آمد - کتاب «الاغانی» تألیف او تذکره و دیوان ألحان عربست که برای عبدالله بن طاهر ذوالیمینین جمع آوری و به او اهداء کرده و شامل سه هزار لحن و آواز بوده است.

ص ۱۱ س ۲ عطاء بن اسلم بن صفوان (۲۷-۱۱۴ هـ = ۶۴۷-۷۳۲ م) از تابعین اصحاب رسول و مردی فقیه بود. وی در (جند) در یمن متولد شد و در مکه تعلیم و تربیت یافت و مفتی و محدث مکه بود و در همان شهر در گذشت.

ص ۱۱ س ۳ ذی طوی بضم طاء و الف مقصوره محلیست در مکه.

ص ۱۱ س ۱۴ اهل مکه وقتی بخواهند به کعبه قسم بخورند میگویند «به این

بناء قسم»

ان الذین غدوا بلبك غادروا

وشلا بعینك لا يزال معینا

ص ۱۱ س ۱۹

غیضن من عبراتهن و قلن لی

ماذا لقیتم من الهوی و لقینا؟

ص ۱۲ س ۸ ائمه و مشایخ هر يك جای مخصوصی در مسجد الحرام دارند که آنجا

عبادت می‌کنند یا به تدریس و روایت حدیث و موعظه اشتغال دارند. امروز هم این رسم جاریست.

ص ۱۲ س ۲۱ امارت حج مقامی بود که از طرف خلفاء یکی از نزدیکان و امرای بزرگ و اگذار می‌شد. بعد از انقراض خلافت عباسی این مقام را پادشاهان عثمانی و معالیک و خدیوان مصر تعیین می‌کردند. در ایران نیز در دوران پرشکوه سلطنت شاهنشاه آریامهرگاهی بعضی رجال دولت به این سمت اعزام می‌شدند. در سالهای بین ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ هجری شمسی که این جانب مأمور خدمت سفارت شاهنشاهی در عربستان سعودی بودم به فرمان شاهانه خدمت سرپرستی حجاج را نیز برعهده داشتم و نزدیک صد و پنجاه هزار حاجی ایرانی را که درین چهار سال توفیق ادای مناسک حج یافتند خدمت کردم.

ص ۱۲ س ۲۳ حله بضم اول و تشدید لام یعنی هر جامه نو یا هر جامه‌ای که سراسر تن را بپوشاند. به معنی سلاح جنگ نیز آمده است.

ص ۱۳ س ۱ عبارت متن چنین است: «وجعلنا يتلقيان الحاج و يتعرضان للنساء...» ص ۱۳ س ۶ دو نفر از راویان و نسابه‌ها و عالمان اخبار و آثار عرب بنام ابن کلبی معروفند یکی ابونضر محمد بن سائب بن بشر بن عمرو بن حارث کلبی (متوفی در ۱۱۴۶ = ۷۶۳ م) که تفسیری بر قرآن نوشته و در مذهب سبئی و غالی بوده و دیگری پسرش ابوالمنذر هشام بن محمد صاحب کتاب‌های مشهور «الأصنام» و «جمهرة الانساب...» و صد و پنجاه کتاب دیگر (متوفی در ۵۲۰۴ = ۸۱۹ م). در اینجا مقصود ابوالفرج ابن کلبی پدر است نه پسر.

ص ۱۴ س ۱۴ فقلت لجناد خذ السيف و اشتمل

عليه برفق و ارقب الشمس تغرب

اشتمال سیف یعنی شمشیر را حمایل کردن.

ص ۱۴ س ۱۶ و أخرج لي الدهماء و أعجل بمطري

ولا تعلمن خلقاً من الناس مذهبي

دهماء مونث ادهم یعنی مادیان سیاه. مطر بکسر اول و فتح ثالث یعنی لباسی که از باران حفظ کند و امروز در فارسی آنرا بارانی گویند. ممکنست مصرع دوم این شعر را چنین ترجمه کرد:

«هیچکس را از مسیر من آگاه نساز»

ص ۱۴ س ۱۷ زرزور بضم اول و ثالث و وزرزور یعنی سار.

ص ۱۴ س ۲۰ یعنی جامه‌ای که پارچه آن بافت هرات باشد. سادات و بزرگان عرب

در عهد عباسی دستارهایی برنگ زرد بر سر می نهادند که در هرات بافته و رنگ می شد. (قد هری عمامته) یعنی دستاری هروی بر سر نهاد.

ص ۱۵ س ۱۹ ترویه در لغت سیراب کردن است. یوم ترویه روز نهم ذی حجه است. گویند ابراهیم درین روز تصمیم گرفت رؤیای خود را درباره قربان کردن اسمعیل عملی سازد و روز دهم به قصد ذبح اسمعیل به منی رفت...

ص ۱۵ س ۱۰ منی بکسر میم والف مقصوره محلیست در نزدیکی مکه که در این ایام تقریباً بشهر متصل شده است. فیروز آبادی در قاموس گوید: «چون خونهای قربانی در این محل ریخته می شود آنرا منی گویند. ابن عباس گوید چون آدم ابوالبشر در این محل آرزوی بهشت کرد آنجا رانی خواندند (از منیه بضم میم یعنی آرزو) - حاجیان باید لیالی تشریق را درین محل بگذرانند و قربانی ورمی جمار و حلق یا تقصیر کنند. به این سبب مطوفان و کسانی که عهده دار خدمت حجاجند قبلاً سراسر دره منی را بانظم و ترتیب مخصوص چادر می زنند و حاجیان هر کشور در چادرهای خود وارد می شوند و پس از انقضای موسم این چادرها کنده و جمع می شود. شهری برای اقامت سه روزه حدود دو میلیون نفر با چادر بوجود می آید و دکانها و دفاتر و مراکز بهداشتی و پلیس در زیر چادرها دایر می گردد و لی همه اینها بعد از سه روز جمع. آوری می شود و دوباره منی بهمان صورت بیابان خالی از سکنه برمی گردد.

نظرت الیها بالمحصب من منی

ص ۱۵ س ۱۳

ولی نظر لولا التخرج عارم

محصب یعنی آنجا که رمی جمار می کنند. این کلمه از همان واژه حصباء است یعنی سنگ ریزه

فقلت اشمس ام مصایح بیعه

ص ۱۵ س ۱۵

بدت لك خلف السجف ام انت حالم

بیعه بکسر اول یعنی معبد و کلیسا - حالم یعنی کسی که خواب خوش می بیند.

بعیده مهوی القرط اما لنوفل

ص ۱۵ س ۱۷

ابوها واما عبدشمس وهاشم

قرط بضم اول و سکون ثانی یعنی گوشواره.

ومد علیها السجف يوم لقیتهما

ص ۱۵ س ۱۹

علی عجل تباعها والخوادم

- ص ۱۵ س ۲۱ فلم استطعها غیر أن قد بدالنا
على الرغم منها كفها والمعاصم
- ص ۱۵ س ۲۳ معاصم لم تضرب على اليهم بالضحى
عصاها و وجه لم تلحه السمائم
- ص ۱۶ س ۲ نصير ترى فيه اساريع مائه
صبيح تغاديه الأكف النواعم
- ص ۱۶ س ۵ اذا مادعت اترابها فاكثفتها
تمايلن اومالت بهن المأكم
- ص ۱۶ س ۷ طلبن الصبا حتى اذا ما أصبته
نزعن وهن المسلمات الظوالم
- ص ۱۶ س ۱۳ ابوشحوه بفتح شين وسكون حاء وفتح واو تليست درمنى.
ص ۱۶ س ۱۳ سرف بفتح سين وكسر راء مكانيست نزدك مكه.
- ص ۱۶ س ۱۳ یا جج بوزن يسمع وينصرو يضرب مكانيست درهشت ميل مسافت بامكه.
ص ۱۶ س ۱۸ جمره بفتح اول و سکون ثانی نام سه سنگک یاسه محل است درمنى كه
از مناسك حج می باشد وین هريك از آنها يك تير پرتاب مسافت است. این محل ها را جمره
خوانده اند چون در آنجا سنگک می اندازند یا سنگک ریزه بسیار جمع می شود. جمع آن جمار
است.
- ص ۱۷ س ۱۲ قربوس بفتح قاف وراء مقدم یا مؤخر زین را گویند.
- ص ۱۷ س ۱۷ الا يا غراب الين مالک کلاما
نعبت بفقدان على تحوم
- ص ۱۷ س ۱۹ ابالين من عفراء انت مخبرى
عد متك من طير فانت مشوم
- ص ۱۸ س ۲ امسلم انى یاين کل خليفة
ويا فارس الهيجا ويا قمر الارض

ص ۱۸ س ۴ شکر تك ان الشكر حبل من التقى
وما كل من اقرضته نعمة يقضى

ص ۱۸ س ۶ ونوهت لی باسمی وما كان خاملاً
ولكن بعض الذكر أنه من بعض

ص ۱۸ س ۱۱ یادار أقوت بالجزع فالكتب
بین مسیل العذیب فالرحب

عذیب بصیغه تصغیر نام آبی بوده است بین قادسیه و مغیثه یا وادی بوده از بنی تمیم یا منزلی از منازل حج بوده و بقولی سرحد عراق بشمار می آمده است. کتب بدو فتحه نام بیابانی از بنی طی بوده است. جزع یعنی پیچ رودخانه و نام موضعی در مسکن قبیله طی بوده است که آنرا جزع الدواهی می خواندند. رجب بضم راه وحاء مهمله مفتوح نام موضعی بوده است ولی محل آنرا تعیین نکرده اند.

ص ۱۸ س ۱۳ لم تتفتح بفضل مثرها
دعد ولم تسق دعدفی العلب

علبه بهضم اول وفتح ثالث کسسه ای بوده است که از پوست شتر درست می کردند و بدویان در آن شیر می دوشیدند یا آب می نوشیدند. جمع آن علب بضم اول و فتح ثانیه است. مقصود شاعر اینست که معشوقه او صحرائشین و بیابانی نیست.

ص ۱۸ س ۱۷ اهل سنت و جماعت بعد از پایان مناسک حج کعبه را طواف دیگر می کنند و آنرا طواف وداع می گویند.

ص ۲۰ س ۳ ابن نخیله بصیغه تصغیر کنیه این شاعر است. ترجمه او در جلد هجدهم الاغانی خواهد آمد. حمان بکسر اول و تشدید ثانی نام قبیله ایست.

ص ۲۰ س ۸ ابو عبدالله محمد بن سلام (با تشدید لام) ابن عییدالله جمحی (۱۴۰-۲۳۲ هـ = ۷۶۷-۸۴۶ م) از ائمه ادب و حدیث است که اصلاً ایرانی بوده است. از مؤلفات او «کتاب طبقات الشعراء الجاهلیین والا سلامیین» به چاپ رسیده است.

ص ۲۰ س ۹ عمر بن ابی خلیفه متوفی بسال ۱۸۹ هجری از شیوخ محمد بن سلام جمحی بوده است.

ص ۲۰ س ۹ نام محله ایست در مکه.

(۹۷) أمن رسم دار بوادی غدر

ص ۲۱س ۱

لجارية من جوارى مضر

غدر بهضم غین و فتح دال نام محلی است در یمن که قلعه ناعط در آن واقعست. چون این محل سنگ بسیار دارد به این نام خوانده شده است و غدر بمعنی سنگستان است.

خدلجة الساق ممكورة

ص ۲۱س ۳

سلوس الوشاح كمثل القمر

خدلجه بفتح اول و دوم و سوم و بتشديد جیم یعنی زن فربه که دستان و پاهاى پر گوشت دارد. ممكوره بصيغة مفعول یعنی زنى که عضلات پیچیده دارد. وشاح بكسروضم واو یعنی حمایل و سلوس الوشاح کنایه از زن نازك بدن كمر باریك است.

تزین النساء اذا ما بدت

ص ۲۱س ۵

ویبته فی وجهها من نظر

ص ۲۱س ۶ یزید بن معاویه بن ابی سفیان (۲۵ - ۶۴۴ = ۶۴۵ - ۶۸۳ م) بعد از مرگ پدر (سال ۶۰ هـ) بتخت سلطنت اموی نشست سه سال و نه ماه حکومت کرد. فاجعه کربلا و شهادت حسین بن علی (سال ۶۱ هـ) و قتل عام و هتك حرمت مدینه (۶۳ هـ) و محاصره مکه و سنگ باران کعبه همه در زمان او بود. چون مادرش مسیحی بود و تربیت مسیحی داشت و در قبیله مادر تا عمر دوازده زیسته بود اعتقادی به مبادی اسلامی نداشت و به شعر و لہو و طرب و شکار بیشتر ازمهمات خلافت اسلامی می پرداخت. مرگش در محل «حوارین» در سوریه اتفاق افتاد و او نخستین خلیفه اسلامیت که خلافت را به ارث برد نه به شایستگی یا انتخاب.

ص ۲۱س ۸ ابو حفص عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم (۶۱ - ۱۰۱ = ۶۸۱ -

۷۲۰ م) بهترین و پاکدامن ترین خلفای بنی امیه است. وی بعد از مرگ سلیمان بن عبدالملك در سال ۹۹ هـ به خلافت نشست و دو سال و نیم حکمرانی کرد و او بود که دشنام به علی علیه السلام را که شعار معاویه و سایر امویین بود منسوخ و ممنوع نمود.

ص ۲۱س ۸ بت الخلیط قوى الحبل الذى قطعوا

ص ۲۱س ۱۱ عبارت خبر چنین است «لله در هذا الصوت لو كان بالقرآن»

قرب جیر اننا جما لهم

ص ۲۱س ۱۴

لیلاً فأضحوا معاً قد ارتفعوا

- ص ۲۱ س ۱۶ ما كنت أدري بوشك بينهم
حتي رأيت الحداة قدطلعوا
- ص ۲۱ س ۲۰ بت الخليط قوى الجبل الذي قطعوا
اذ ودعوك فولوا ثم مارجعوا
- قوى جمع قوة است یعنی يك تار از ريسمان - خليط یعنی مخلوطی از افراد گوناگون که در کاروان با هم سفر می کنند.
- ص ۲۱ س ۲۲ وآذنوك ببين من وصالهم
فما سلوت ولا يسليك ماصنعوا
- ص ۲۲ س ۲ يابن الطويل وكم آثرت من حسن
فيتا وانت بما حملت مضطلع
- طول بفتح اول وسكون ثاني یعنی فضل وعطاء صفت از آن طويل است - مضطلع بصيغة اسم فاعل یعنی توانا.
- ص ۲۲ س ۳ نحظي ونبقى بخير ما بقيت لنا
فأن هلكت فما في ملجاء طمع
- ص ۲۲ س ۱۳ متن این دو شعر در بالا گذشت.
- ص ۲۲ س ۱۶ على مصكين من جمالهم
وعنتريسين فيهما خضع
- مصك بكسر اول وفتح ثاني وتشديد ثالث یعنی نیرومند و پر قدرت - عنتريس بمعنی ناقة پر گوشت و پرتوان و نجيب و باجرات هم صفت اسب و هم صفت شتر است - خضع بدو فتحه یعنی سر بزر و کنایه از تندر و است زیرا شتر وقتی به سرعت می رود سر را پائین می گیرد.
- ص ۲۲ س ۱۷ ياقلب صبراً فأنه سفه
بالحر ان يستفزه الجزع
- استفزاز یعنی از جای بدر بردن و پریشان و سبك کردن
- ص ۲۴ س ۶ واذا ما عثرت في مرطها
نهضت باسمي وقالت يا عمر

مرط بکسر اول وسکون ثانی یعنی کساء وتن پوشی از خز یا پشم ویا کتان.

حييا ام يعمرا

ص ۲۴ س ۱۵

قبل شحط من النوى

اجمع الحى رحلة

ص ۲۴ س ۱۷

قفوا دى كذى الاسى

قلت لاتعجلوا الروا

ص ۲۴ س ۱۹

ح فقالوا ألابلى

فتركنه جزر السباع ينشئه

ص ۲۵ س ۱۴

ما بين قلة راسه والمعصم

جزر السباع یعنی طعمه درندگان- نشئه یعنی ازدست یكدیگر می گرفتند و بهم می دادند-

قلة هر چیز بالاترین قسمت آنست-

فلم أركالتجمير منظر ناظر

ص ۲۵ س ۲۲

ولا كلىالى الحج افتن ذاهوى

تجمير یعنی سنگ زدن ورمی جمار

عوجى علينا ربة الهودج

ص ۲۶ س ۴

انك ان لاتفعلى تخرجى

تخرجى در اینجا یعنی گناه می کنی.

ص ۲۶ س ۷ الاهل هاجك الاظعا ن اذجاوزن مطلحا

مطلح نام مکانیست ولی موضع آنرا تعیین نکرده اند.

غیضن من عبر انهن وقلن لى

ص ۲۶ س ۱۰

ماذا لقيت من الهوى ولقينا

تنكر الاثمد لاتعرفه

ص ۲۶ س ۱۴

غير ان تسمع منه بخبر

ومن اجل ذات الخال اعملت ناقتى

ص ۲۶ س ۱۸

اكلفها سيرا الكلال مع الظلع

ص ۲۸ س ۱۴ عبدالرحمان بن حسان بن ثابت انصارى خزر جى (۶- ۱۰۴هـ = ۶۲۷

- ۷۲۲م) پدرش شاعر رسول و خود او نیز شاعری شیرین سخن بود که در مدینه بزاد و در همان شهر بمرد.

ص ۳۹ س ۳ آب لیلی بهموم و فکر
من حبیب هاج حزنی والسهیر

ص ۲۹ س ۵ یوم أبصرت غراباً واقعاً شرماطار علی شرشجر

ص ۲۹ س ۱۰ وجرت لی ظیبة یتبعها
لین الاظلاف من حور البقر

اظلاف جمع ظلف بکسر ظاء است وظلف برای گاو و گوسفند و آهو و بز و نظائر آنها بمنزله قدم برای شتر و سم برای اسب است. حور جمع است و مفرد آن درمذکر احور و در مؤنث حوراء است. حور بدو فتحه شدت سیاهی سواد چشم و شدت سپیدی یاض آنست.

ص ۲۹ س ۱۱ كلما کفکفت منی عبرة
فاضت العین بمنهل درر

«کفکف دمع العین» یعنی اشک چشم را برگرداند و بازداشت. درر بکسر اول و فتح ثانی جمع دره است یعنی ریزش باران. «انهل المطر» یعنی باران بشدت و باصدا ریزش کرد و آن باران را منهل گویند.

ص ۳۰ س ۷ حناء بکسر اول و تشدید ثانی گیاهیست که برگ آنرا کوپیده با آن خضاب می کنند و رنگ مو یا پوست را سرخ می کند.

ص ۳۱ س ۱ تنتف الریش علی عبرية
مرة المقضم من دوح العشر

عبرية بضم اول و فتح ثالث مشدد یعنی درخت سدر یا خار بن عوسج. عشر بضم اول و فتح ثانی درختی بزرگ است که برگهایی پهن و صمغی شیرین دارد.

ص ۳۱ س ۱۳ خلفها اطلس عسال الضحی
صادفته یوم طل و خصر

گرگ اطلس یعنی برنگ خاکستری تیره. عسال یعنی گرگی که در وقت دویدن سر را تکان می دهد و تنش می لرزد. طل بفتح اول و تشدید ثانی یعنی باران اندک. خصر بدو فتحه یعنی سرما.

ص ۳۱ س ۱۶ ان عینیها لعینا جوذر
اهد ب الاشفار من حور البقر

ص ۳۲س ۵ نقیضه سازی و مناقضه آنست که دو شاعر یاد خواننده و یاد و نقاش سعی کنند با هنر خود هنر دیگری را نقض کنند و ناچیز نمایند و هر يك بکوشد کاری بهتر از کار طرف عرضه نماید.

ص ۳۲س ۱۹ بدنه یعنی شتری که روز عید اضحی در منی قربان کنند.

ص ۳۳س ۱۱ ولهن بالبيت العتيق لبانة
والبيت يعرفهن لوتیکلم

لبانة یعنی حاجت.

ص ۳۳س ۱۳ لوکان حیی قبلهن ظلعائناً
حیی الحطیم وجوههن وزمزم

ص ۳س ۱۳ فأن تصلح فأنك عائذی
و صلح العائذی الی فساد

حطیم دیوار کعبه است یا قسمتی که بین رکن و زمزم و مقام ابراهیم واقعست - زمزم نام چاه است در مسجد الحرام.

ص ۳۳س ۱۵ لبثوا ثلاث منی بمنزل غبطة
وهم علی سفر لعمرک ماهم

«لبثوا ثلاث منی» یعنی لیاالی تشریق را که واجبست حاجیان در منی بیتوته کنند در آنجا گذرانند.

ص ۳۳س ۱۷ متجاوزین بغیردار اقامة
لو قد اجد تفرق لم یندموا

ص ۳۳س ۲۳ لسنأ نبالی حین ندرك حاجة
ما بات او ظل المطی معقلا

ص ۳۴س ۵ ولم ار کالتجمیر منظر ناظر
ولا کلیالی الحج افتن ذا الهوی

ص ۳۴س ۲۳ بلیلی وجارات للیلی کانهما
نعاج الملا تحدی بهن الابرار

ملا یعنی صحرا.

- ص ۳۵ س ۲ امقطع يا عزم ما كان بيننا
وشاجرني يا عزم فيك الشواجر
«شجره عن الامر» یعنی او را از آن کار بازداشت.
- ص ۳۵ س ۴ اذا قيل هذا بيت عزة قادني
اليه الهوى واستعجلتني البوادر
بوادر درین بیت یعنی اشکها.
- ص ۳۵ س ۶ اصد وبی مثل الجنون لکی یری
رواة الخنا انی لبيتك هاجر
- ص ۳۵ س ۱۲ ابومالك غياث بن غوث بن الصلت بن طارق بن عمرو تغلبي ملقب به أخطل
(۵۹۰ - ۶۴۰ = ۷۰۸ م) شاعری توانا و هم طراز و هم عصر جریر و فرزوق بود۔ وی
مداح و مدافع بنی امیه و زبان ایشان بود و مذهب مسیحی داشت.
- ص ۳۵ س ۱۳ فقلت اصبحونا لاأبأ لایبکم
وما وضعوا الاثقال الا لیفعلوا
«اصبحونا» یعنی ما را شراب صبحی دهید.
- ص ۳۵ س ۱۵ وقلت اقتلوها واعدلوا بمزاجها
فأكرم بها مقتولة حين تقتل
قتل شراب یعنی آمیختن آن با آب.
- ص ۳۵ س ۱۷ اناخوا فجروا شاصيات كانها
رجال من السودان لم يتسر بلوا
- ص ۳۵ س ۲۱ هل تعرف الرسم والا طلال والدمنا
زذن القواد علی ما غنده حزنا
- ص ۳۵ س ۲۳ دار لصفراء اذ كانت تحل بها
واذ ترى الوصل فيما بيننا حسنا
- ص ۳۶ س ۲ اذ تستبیک بمصقول عوارضه
ومقلتی جوذر لم يعد ان شدنا

عوارض یعنی دندانه‌های ثنا یا چون در عرض دهان قرار دارند یا هنگام خنده پیدا و عرضه می‌شوند.

ص ۳۶ س ۷ کفی خزنا ان تجمع الدار شملنا
وامسى قريباً لا ازورك كلثما

كلثم بفتح اول و ثالث نام معشوقه و زوجه عمر بن ابی ربيعہ بوده است.

ص ۳۶ س ۹ دعى القلب لا يزدد خبالا مع الذى
به منك اوداوى جواه المكتما

ص ۳۶ س ۱۱ ومن كان لا يعدو هواه لسانه
فقد حل فى قلبى هواك وخيما

ص ۳۶ س ۱۳ وليس بتزويق اللسان وصوغه
ولكنه قد خالط اللحم والدم

تزويق یعنی بازریق زینت دادن و نقش کردن. در اینجا بمعنی آراستن است.

ص ۳۶ س ۱۶ خلیلی عوجا نسال الیوم منزلاً
ابی بالبراق العفر ان يتحولاً

براق بکسر اول جمع برقه است یعنی زمینی سخت و سنگلاخ. چون سنگها در آن برق می‌زند. عفر بضم اول و سکون ثانی جمع عفراء است یعنی خاکی و هموار.

ص ۳۶ س ۱۸ ففرع الثبیت فالشرى خف اهلہ
وبدل ارواحاً جنوباً و شمالاً

فرع بضم فاء و سکون راء دهیست نزدیک مدینه. نبیت بفتح اول قبیله ایست از یمن. شری بفتح اول و ثانی و الف مقصوره موضع است نزدیک مکه و یا صحرائیست از عرفات.

ص ۳۶ س ۲۰ ارادت فلم تسطع کلاماً فأومأت
الینا ولم تأمن رسولا فترسلا

ص ۳۶ س ۲۲ بأن بت عسی ان یستر اللیل مجلساً
لنا او تمام العین عنا فتقبلاً

ص ۳۷ س ۲ یا صاحبی قفا نقض لبانة
وعلى الظعائن قبل بينكما اعرضا

ظعائن جمع ظعینه است یعنی زن هودج نشین
ص ۳۷ س ۴ لاتعجلانی أن اقول بحاجة
رقفا فقد زودت زاداً مجرّضا
مجرّض یعنی گلوگیر.

ص ۳۷ س ۶ ومقالها بالنعف نعف محسر
لفتاتها هل تعرفين المعرضا

محسر مکانیست بین مکّه و عرفات یا بین منی و عرفات یا بین منی و مزدلفه. نعف بفتح اول و سکون ثانی یعنی دامنه کوه و سرایشی آن که پستی و بلندی داشته باشد.

ص ۳۷ س ۹ هذا الذى اعطى موائق عهده
حتى رضيت وقلت لى لن ينقضا

ص ۳۸ س ۳ و كانهن وقد حسرن لواغبا
بيض بأكتاف الحطيم مرکم

حسرن- یعنی روی خود را گشاده بودند- هنگام طواف باید که روی زنان گشاده باشد-
لواغب جمع لاغبه است از مصدر لغوب یعنی خستگی و تعب- بیض بفتح باء اسم جنس است
مفرد آن بیضه است - مرکم یعنی توده و انباشته.

ص ۳۸ س ۱۵ و دع لبابة قبل أن ترحلا
و اسأل فان قليله أن تسألا

ص ۳۸ س ۱۷ و انظر بعينك ليلة فتانه
فلعل ما بخلت به أن يبذلا

ص ۳۸ س ۱۹ لسنا نبألى حين ندرك حاجة
ما ظل ابواب المظى معقلا

ص ۳۸ س ۲۱ حتى اذا ما الليل جن ظلامه
و رجوت غفلة حارس أن يعقلا

ص ۳۸ س ۲۳ خرجت تاطر في الثياب كأنها
ايم يسيب على كتيب أهيل

تأطر في الثياب یعنی در جامه‌های خود بچپ و راست متمایل می‌شد - ايم بفتح همزه
وسكون ياء یعنی مار.

ص ۳۹ س ۱۱ غمر بن یزید بن عبدالملك بن مروان از رجال و سرداران اواخر عهد
اموی بود.

وی در نبرد فطرس (نزدیک رمله در شام) از لشکریان عبدالله بن علی بن عبدالله بن
عباس شکست خورد و اسیر سپاه اموی شد و همراه با هشتاد تن دیگر از بزرگان بنی‌امیه
مقتول و مصلوب گردید (۱۳۲ هـ = ۷۵۰ م)

ص ۴۰ س ۴ متن این اشعار قبلا نوشته شده است

ص ۴۰ س ۶ تد نو فأطمع ثم تمنع بذلها
نفس أبت للوجود أن تبخلا

ص ۴۱ س ۱۳ أبو صخر كثير بن عبد الرحمن بن الاسود بن عامر خزاعي (متوفی بسال
۱۵۰ هـ = ۷۷۳ م) شاعری غزلسرا و عاشق پیشه و فصیح و استاد بود. چون به‌عزه دختر جمیل
ضمیری عشق می‌ورزید و نام او را در شعر می‌برد او را «کثیرعزه» خواندند. شرح احوال
او در جلد نهم الأغانی مسطور است.

ص ۴۲ س ۶ «چه بسا گل‌های گاو وحشی گرسنه»
«که یکدیگر را با شاخ می‌زدند»

ص ۴۲ س ۷ «از روزنه‌ها نگاه می‌کردند»
«با چشمانی مات»

ص ۴۲ س ۸ «مانند تکه‌های سرب»
نگاهشان به شکارچی دوخته بود.

ص ۴۳س ۴ دعی القلب لایزد خبالا مع الذی
بد امنک أو داوی جواه المکتما

ص ۴۴س ۷ و من کان لایعدو هواه لسانه
فقد حل فی قلبی هواک وخیما

ص ۴۳س ۹ و لیس بتز ویق اللسان وصوغه
ولکنه قد خا لط اللحم والدم

ص ۴۳س ۱۵ أکلثم فکی غائياً بک مغرماً
وشدی قوی حبل لنا قد تصرماً

ص ۴۳س ۱۷ فأن تسعفيه مرة بنواکم
فقد طالما لم ینج منک مسلماً

ص ۴۳س ۱۹ کفی حزناً أن تجمع الدار شملنا
و أمسى قریباً لأزورك کلثما

ص ۴۴س ۱۴ بطوریکه در این روایت و روایات دیگر الاغانی تصریح شده است
در آن ایام آواز خواندن و تغنی در مساجد حتی در مسجد مدینه منعی نداشته است چنانکه آوازه
خوانان و مطربان نیز گاه قاری قرآن و مفسر و فقیه و زاهد و عدل بوده اند.

ص ۴۵س ۱۰ جلباب بکسر جیم و سکون لام یعنی رداء و ازار

ص ۴۶س ۴ در نسخ مختلف الاغانی نسبت این خواننده را بدو صورت حبطیه و حنطیه
ثبت کرده اند. حبطیه منسوبست به حبط (بفتح اول و فتح یا کسر ثانی) و حبط لقب حارث بن مازن
ابن مالک بن عمرو بن تمیم است که چون طعانی نا باب خورده و شکمش مانند حیوانات نفخ
کرده بود او را حبط خواندند - و اگر حنطیه باشد منسوبست به مطلب بن عبدالله بن حنطب.

ص ۴۶س ۷ سقی مأزمی نجد الی بئر خالد
فوادى نصاع فالقرون ألی عمد

مأزم بفتح میم و سکون همزه و کسر زاء یعنی تنگنا و راه باریک بین کوهها - نصاب
بکسر نون نام محلی بوده است. «قرون البقر» موضعی در دیار بنی عامر بوده و یکی از ایام

مشهور عرب در آن واقع شده است - وادى عمد در حضرموت است.

ص ۴۶ س ۹
وجادت بروق الرائحات بمزنة
تسح شآيبا بمرتجز الرعد

شآيب جمع شؤبوب است بضم شين وسكون همزه يعنى يك دفعه بارندگى - ارتجز
الرعد يعنى صداهاى پياپى از رعد شنیده شد

ص ۴۶ س ۱۱
منازل هند اذ تواصلنى بها
ليالى تسببى بمستطرف الود
مستطرف بصيغة مفعول يعنى تازه.

ص ۴۶ س ۱۳
ينير ظلام الليل من حسن وجهها
وتهدى بطيب الريح من جاء من نجد

ص ۴۶ س ۱۷
بضم ميم نام رود آبيست كه از عرفات بسوى مكه جاريست. حسير يعنى
خسته و درمانده.

ص ۴۶ س ۲۲
عبارت متن چنين است: وكانت رقطاع هذه من أضرب الناس.
ص ۴۷ س ۳
شرح حال اين مرد نحوى بدست نيامد جز اينكه اذنام او پيدااست كه ايرانيست.
ص ۴۷ س ۵
خوارج را شراة مى خواندند چون جان خود را به خداى فروخته بودند
ومى گفتند: انا شرنيا أنفسنا فى طاعة الله. مفرد آن شاريست كه در كتب فارسى وعربى هر دو
آمده است.

ص ۴۷ س ۱۶
شايد منسوب به جده بندر معروف عربستان باشد كه به تثلث جيم قرائت
شده است.

ص ۴۷ س ۱۶
قاعدة بايد نام محلى بوده باشد.

ص ۴۸ س ۶
تجنت بلاجرم و صدت تغضباً
و قالت لتريها مقالة عاتب

ص ۴۸ س ۸
سيعلم هذا أننى بنت حرة
سامنع نفسى من ظنون كواذب

- ص ۴۸ س ۱۰ فقولی له عنا تنح فاننا
أبیات فحش طاهرات المناسب
- ص ۴۸ س ۱۳ اشاره است به روایات ساختگی و مجعول که در فضیلت اقامت قزوین و جنگ با دیلمیان و ایرانیان مخالف با خلفای عرب وضع کرده اند.
- ص ۴۸ س ۱۷ فلما الثقینا بالحجون تنفست
تنفس محزون الفؤاد سقیم
- ص ۴۸ س ۱۹ وقالت وما یرقامن الخوف دمعها
أفأطنها أم أنت غیر مقیم
- ص ۴۸ س ۲۱ فأنا غداً تحدی بنا العیس بالضحی
وانت بما نلقاه غیر علیم
- ص ۴۸ س ۲۳ فقطع قلبی قولها ثم اسبلت
محاجر عینی دمعها بسجوم.
- محاجر جمع محجر بروزن مجلس یعنی اطراف چشم - سجوم یعنی روان شدن
- ص ۴۹ س ۱۱ لهن الوجی لم کن عوناً علی النوی
و لازال منها ظالع و کسیر
- وجی یعنی سائیدگی سم - ظالع یعنی لنگ - کسیر یعنی پا شکسته.
- ص ۴۹ س ۱۳ کانی سقیمت السم یوم تحملوا
وجد بهم حاد و حان مسیر
- حدا (که الف آنرا در فارسی اماله کرده حدی گفته اند) بضم اول یعنی آوازی که شتران را به حالت وطرب آورد تا تندتر گام بردارند - حدی خوان را در عربی حادی گویند.
- ص ۴۹ س ۲۲ کوه ابوقیس و کوه قعیقان بنام دواخشب منی یا مکه نامیده می شوند.
- ص ۵۰ س ۲ جددی الوصل یا قریب و جودی
لمحب فراقه قد ألما

قريب بصيغۃ تصغير مرخم قريبه است که نام زنى بوده است.

ليس بين الحياة والموت الا

ص ۳۵۰س

ان يردوا جمالهم فتز ما

ص ۵۱س ۱۸ تعرض سلماك لما حر مت ضل ضلالك من محرم

حرم الحاج يعنى حاجى احرام پوشيد و اورا بعد از پوشيدن احرام محرم گویند

ص ۵۱س ۲۰ تريد به البر يا ليتة كفافاً من البر والمأثم

يعنى كاش گناه تو با ثواب حج سربسر و معادل می شد و بعد از حج اگر ثوابی بتو نرسد

بار گناه هم نداشته باشی

ص ۵۲س ۱۰ قباء بضم قاف نام محله ایست در مدینه که حضرت رسول در ابتدای ورود

بمدینه آنجا فرود آمد و نخستین مسجد را در مدینه آنجا بنا فرمود.

ص ۵۲س ۱۲ ابوفراس همام بن غالب بن صعصعة التيمي الدارمي مشهور به فرزدي (متوفى

در ۱۱۰هـ = ۷۲۸م) معاصر جرير و أخطل و از شعرای بزرگ عربست. در بادیه بصره بمرد و نزدیک

صد سال عمر کرد. مقامش باندازه ای رفیع بود که نزد خلفاء و امراء نشسته شعر می خواند

و مانند سایر شاعران هنگام عرض قصاید نمی ایستاد.

يقر بعينى ما يقر بعينها

ص ۵۲س ۲۰

و أحسن شئى ما به العين قرت

ص ۵۳س ۱ حلاق به ضم اول بیماری ابنه است - درین بیماری صفت رجولیت معدوم

و انحراف جنسی حاصل می شود و حرارت و طلب از قبل به دبر منتقل می گردد.

يا اخت ناجية السلام عليكم

ص ۵۳س ۱۲

قبل الرحيل و قبل عذل العذل

عذل به فتح اول و سکون ثانى يعنى ملامت.

لو كنت أعلم أن آخر عهدكم

ص ۳۵س ۱۴

يوم الرحيل فعلت ما لم أفعل

ص ۵۵س ۹ يعنى «خبر معبدی را بشنوی بهتر است تا خود او را ببینی» و این سخن

مثل است. يعنى آوازه او بیشتر از حقیقت و واقعیت اوست - معبد بصيغۃ تصغير نام قبیله ای است.

مردی ازین قبیله بر اموال و احشام نعمان بن منذر غارت می برد و سپاهیان نعمان بدو دست

نمی یافتند و قصه های عجیبی از شجاعت و بی باکی معیدی بر سر زبانها بود. نعمان به زور و قدرت با او بر نیامد. او را امان داد و عفو کرد. چون بخدمت رسید او را كوچك شمرد و گفت «خبر معیدی را بشنوی بهتر است تا خود او را ببینی» معیدی بر فور جواب داد «ارزش رجال به بزرگی جثه ایشان نیست مرد را بادو اندام كوچك او كه قلب و زبان باشد می سنجند» نعمان را این سخن اعرابی بسیار پسند آمد او را از خواص خود ساخت و تا زنده بود در مصاحبت نعمان بسر می برد.

ص ۵۵ س ۱۱
أمنزلتی سلمی علی القدم اسلما
فقد هجتما للشوق قلباً متیما

ص ۵۵ س ۱۳
و ذكر تما عصر الشیاب الذی مضی
وجدة وصل حبلة قد تجذ ما

تجذم یعنی گسستن

ص ۵۵ س ۱۶
و انی اذا حلت بییش مقیمة
و حل بوج جالساً أو تتهما

«بییش» اگر بفتح اول باشد نام یکی از مناطق معدنی در یمن است و اگر بکسر اول باشد شهر یست در یمن نزدیک «دهلك»

ص ۵۵ س ۱۸
یمانیة شطت فأصبح نفعها
رجاء وظناً بالمغیب مرجما

مغیب مرجم یعنی امر پنهان نام معلوم.

ص ۵۵ س ۲۰
احب دنو الدار منها و قد أبی
بها صدع شعب الدار الا تثلما

شعب هم بمعنی گرد آمدن و هم پراکنده شدنست.

ص ۵۵ س ۲۲
بكاها و ما یدری سوی الظن من بكا
احیاً یبکی أم تراباً و أعظما

ص ۵۶ س ۱
فدعها و أخلف للخليفة مدحة
تزل عنك بؤسی أو تفیدك أنعما

فأن بكفيه مفا تيح رحمة

ص ۵۶ س ۳

و غيث حياً يحيى به الناس مرهما

غيث در اینجا بمعنی ابر باران ریزاست - حیا و حیا بمعنی بارانست - رهام بکسر اول جمع رهمه بکسر اول و سکون ثانیست یعنی باران ریز و دائم - «أرهمت السماء» یعنی باران ریز دائم از آسمان بارید.

امام اتاه الملك عفوا ولم يشب

ص ۵۶ س ۵

على ملكه ما لا حراماً ولا دماً

«عفواً» یعنی همگی و تمامی - أثاب الحوض یعنی حوض را پر کرد.

تخيره رب العباد لخلقه

ص ۵۶ س ۷

ولياً وكان الله بالناس أعلماً

فلما قضاها الله لم يدع مسلماً

ص ۵۶ س ۹

ليبعته الا أجاب وسلماً

ينال الغنى والعز من نال وده

ص ۵۶ س ۱۲

ويرهب موتاً عاجلاً من تشأماً

ص ۵۶ س ۱۴ «هیه» صوت یا کلمه ایست که برای استزادت بکار می رود تا مخاطب

تشویق شود و به سخن خود ادامه دهد.

ص ۵۶ س ۱۵ ابو داود عدی بن زید بن مالک بن عدی بن الرقاع عاملی متوفی بسال ۹۵

هجری (۷۱۴ م) مداح بنی امیه و شاعر اهل شام بود و مخصوصاً نزد ولید بن عبدالمک تقرب و حرمت بسیار داشت. شرح احوالش در جلد هشتم الاغانی مسطور است.

طار الكرى و ألم الهم فاکتعا

ص ۵۶ س ۱۷

و حيل بينى وبين النوم فامتعا

الم یعنی فرود آمد - کرى بفتح اول و الف مقصوره یعنی خواب - اکتنع یعنی نزدیک شد و

حضور یافت.

كان الشباب قناعاً أستكن به

ص ۵۶ س ۱۹

و أستظل زماناً ثمت انقشعا

- ص ۵۶ س ۲۱ فاستبدل الرأس شيئاً بعد داجية
 فينانة ماترى من صدغها نزعاً
 فينانة بفتح اول وسكون ثانى يعنى صاحب موى زيبا و بلند - نزع بدو فتحه يعنى ريختن
 موى سر از دوسوى پيشانى.
- ص ۵۶ س ۲۳ فأن تكن ميعة من باطل ذهبت
 و أعقب الله بعد الصبوة الورعا
 ميعه بفتح اول وسكون ثانى وفتح ثالث يعنى اصل و ابتدا
 فقد أبيت اراعى الخود را قدة
 على الوسائد مسروراً بها ولما
 خود بفتح اول وسكون ثانى يعنى دختر جوان تازه سال كه خوش روى و خوش خوى
 باشد.
- ص ۵۷ س ۴ براقه الثغر تشفى القلب لذتها
 اذا مقبلها فى ريقها كرها
 ريق بكسر اول يعنى آب دهان - كرع فى الماء به فتح ثانى يعنى دهان را در آب فرو
 برد و از آن نوشيد.
- ص ۵۷ س ۶ كالا قحوان بضاحى الروض صبحه
 غيث أرش بتضاح ومانفعا
 نضح و تضاح يعنى پاشيدن آب - «مانفع» درين بيت يعنى سيراب نساخته است.
- ص ۵۷ س ۸ صلى الذى الصلوات الطيبات له
 و المؤمنون اذا ما جمعوا الجمعا
 على الذى سبق الاقوام ضاحية
 بالاجر والحمد حتى صاحياه معا
- ص ۵۷ س ۹ هو الذى جمع الرحمن امته
 على يديه و كانوا قبله شيئاً

ص ۵۲ س ۱۳
عذنا بذی العرش أن نحيا ونفقده
وأن نكون لراع بعده تبعا

ص ۵۲ س ۱۵
ان الوليد أمير المؤمنين له
ملك عليه أعان الله فارتفعنا

ص ۵۲ س ۱۷
لا يمنع الناس ما أعطى الذين هم
له عباد ولا يعطون مامننا

ص ۵۸ س ۵
عرف الديار توهماً فاعتادها
من بعد ما شمل البلي أبلادها

«اعتاد النظر» یعنی چند بار نگاه کرد تا باز شناسد - ابلاد. بفتح همزه جمع بلد است یعنی آثار.

ص ۵۸ س ۷
ولرب واضحة العوارض طفلة
كالريم قد ضربت بها أوتادها

«واضحة العوارض» یعنی دارای ثنایای سپید - طفله بفتح اول یعنی نازک بدن.

ص ۵۸ س ۹
انی اذا مالم تصلنی خلتي
و تباعدت منی اغفرت بعاها

ص ۵۸ س ۱۱
صلی الاله علی امرء و دعته
و أتم نعمته علیه و زادها

ص ۵۸ س ۱۳
و اذا الربيع تنابعت أنواءه
فسقى خناصرة الاحص فجادها.

«نوء» بفتح اول یعنی ستاره‌ای که غروب می کند و یا ستاره‌ای که از افق بالا می آید و این لغت از اضداد است - عرب را عقیده بود که وقتی نوئی افول یا طلوع می کند باران و یا باد خواهد آمد و می گفتند با نوء ثریا یا دبران یا سماك باران آمد.

انواء یا ستاره‌های باران آور بعقیده عرب جاهلی بیست و هشت ستاره بود که بروج و منازل ماه بشمار می آمدند. در قرآن کریم آمده است «والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القديم» - خناصرة بضم اول و کسر صاد شهر کی بوده است در شام که ولیدین عبدالملک غالباً

آنجا بسر می برده است. این شهر مرکز ولایت «احص» بوده که آبادیهای بسیار داشته و از توابع حلب بشمار می آمده است.

نزل الولید بها فکان لاهلها
غیتاً أغاث أنیسها وبلادها ص ۵۸ س ۱۵

أولاتری أن البریة کلها
ألقت خزائنها الیه فقادها ص ۵۸ س ۱۷

و لقدأ رادالله اذ ولاکها
من امة اصلاحها ورشادها ص ۵۸ س ۱۹

أعمرت أرض المسلمین فأقبلت
و کففت عنها من یروم فسادها ص ۵۸ س ۲۱

و أصبت فی ارض العدو مصیبة
عمت أقاصی غورها ونجادها ص ۵۸ س ۲۳

ظفراً ونصراً ما تناول مثله
أحد من الخلفاء کان ارادها ص ۵۹ س ۲

فأذا نشرت له الثناء وجدته
جمع المکارم طرفها وتلادها ص ۵۹ س ۴

بالله یا ظلی بنی حارث
هل من وفی بالعهد کأنا کث ص ۶۱ س ۱

لاتخذ عنی بالمنی باطلاً
و أنت بی تلعب کالعاث ص ۶۱ س ۳

حتى متی أنت لنا هکذا
نفسی فداء لك یا حارثی ص ۶۱ س ۵

یا منتهی همی ویا منیتی
و یا هوی نفسی و یا وارثی ص ۶۱ س ۷

- ص ٦٢س ١ أليست بالتي قالت لمولاة لها ظهرا
ص ٦٢س ٣ أشيرى بالسلام له اذا هو نحونا خطرا
خطر بدوفتحه وخطران يعنى خراميدن يا حركت دستها.
ص ٦٢س ٥ وقولى فى ملاطفة لزينب نولى عمرا
ص ٦٢س ٧ أهذا سحرك النسوان قد خبر تنى خيرا
ص ٦٢س ٢٠ لقد شاقك الحى اذ و دعوا
فعينك فى اثر هم تدمع
ص ٦٢س ٢٢ و ناداك للبين غربانه
فظلت كانك لاتسمع
برواز كلاغ درعقيدت عرب جاهلى و بانگك او نشانه فراق وجدائى بوده است.
ص ٦٣س ٧ ان طيف الخيال حين ألما
هاج لى ذكرة واحدت هما
ص ٦٣س ١٠ جددى الوصل يا قريب وجودى
لمحب فراقه قد ألما
ص ٦٣س ١١ ليس بين الحيات والموت الا
أن يردوا جهالم فترما.
ص ٦٣س ١٣ و لقد قلت مخفيا لغريض
هل ترى ذلك الغزل الاحما
ص ٦٣س ١٥ هل ترى مثله من الناس شخصاً
أكمل الناس صورة و أتما
ص ٦٤س ٩ يا اخت ناجية السلام عليكم
قبل الرحيل وقبل عذل العذل
ص ٦٤س ١٢ لو كنت أعلم ان آخر عهدكم
يوم الرحيل فعلت ما لم أفعل

- ص ۶۵ س ۱۱ الا رواكد كلهن قداصطلى
 حمراء أكثر أهلها إيقادها
- ص ۶۷ س ۳ درین شعر «مالکیه» و «بربریه» هر دو روایت شده است.
- ص ۶۷ س ۴ بطرت و هکذا الانسا ن ذو بطر اذا ظفرا
- ص ۶۷ س ۶ فأین العهد والميثا ق لاتخبر بنا بشرا
- ص ۶۹ س ۱۵ حریر «قوهی» (کوهی) منسوب به قهستان است و قوهستان یا قهستان همانست که امروز قاینات خوانده میشود و مرکز آن قاین است.
- ص ۶۹ س ۱۵ حریر وشى یعنی حریر نقش دار و گل دار.
- ص ۶۹ س ۱۵ تشبیه روی تابناک و سرخ به دینار در زبان عربی رایجست. دینار هرقلی دیناریست که صورت هرقل بر آن نقش شده باشد و او نخستین امپراطور روم شرقی است که سکه بر دینار زد
- ص ۶۹ س ۱۹ أبالفرع لم تظعن مع الحى زينب
 بنفسى على النأى الحبيب المغيب
- ص ۶۹ س ۲۱ بوجهك عن مس التراب مضنة
 فلا تبعدى اذ كل حى سيعطب
- ص ۷۰ س ۱۸ ألا هل هاجك الاظعان اذ جاوزن مطلعها
- ص ۷۰ س ۲۰ نعم ولو شك بينهم جرى لك طائر سنحا
- ص ۷۰ س ۲۲ أجزن الماء من ركك وضوء الفجر قد وضحا
- ص ۷۱ س ۱ فقلن مقلنا قرن نباكر مساءه صباحا
- ص ۷۱ س ۳ تبعثهم بطرف العيد ن حتى قيل لى افتضحا
- ص ۷۱ س ۵ يدودع بعضنا بعضاً و كل بالهوى جرحا
- ص ۷۱ س ۸ فمن يفرح بينهم فغیری اذ غدوا فرحا
- ص ۷۱ س ۹ جمح بضم اول و سکون ثانی پدر قبیله ایست از قریش و او جمح بن عمر ابن حصیص بن کعب بن لؤی بوده است
- ص ۷۲ س ۴ ترجمه احوال این خواننده وضبط کلمه معلوم نشد.

- ص ۷۲ س ۹ لبت شعری کیف أبقى ساعة
مع ما ألقى اذا الليل حضر
- ص ۷۲ س ۱۱ من يذق نوماً و يهدأ ليلة
فلقد بدلت بالنوم السهر
- ص ۷۲ س ۱۳ قلت مهلا انها جنية
ان تخالطها تفز منها بشر
- ص ۷۳ س ۲۳ عامر بن شراحيل (يا عبدالله) بن عبدزى كبار شعبي حميري مكنتي به ابي
عمرو مردی فقيه و شاعر و ازرواى شعر و حديث بود و حافظه‌ای بسیار نیرومند داشت. وی بسال
۱۹ هجرى (۶۴۰ م) در كوفه متولد و بسال ۱۰۳ هـ (۷۲۱ م) در همان شهر به مرگ فجاءه
درگذشت. شعبى ندیم و دوست عبدالملك بن مروان بود و ازسوى او به سفارت نزد امپراطور
روم شرقى رفت و نیز چندی منصب قضاء داشت - شعب يكى از فروع قبیله همدانست.
- ص ۷۴ س ۳ وقمير بدا ابن خمس وعشیر...
ن له قالت الفتاتان قوما
- ص ۷۴ س ۷ متن خبر چنین است - هذا الذى اوتى الحكم صيبا.
خا نك من تهوى فلا تخنه
وكن وفياً ان سلوت عنه
- ص ۷۴ س ۱۵ و اسلك سبيل وصله و صنه
ان كان غدارا فلا تكنه
- ص ۷۴ س ۱۷ عسى تباريح تجي منه
فبرجع الوصل ولم تشنه
- تباريح يعنى هيجان عشق.
- ص ۷۶ س ۱۷ اخوتى لا تبعدوا أبداً
وابلى والله قد بعدوا
- ص ۷۷ س ۱ لمن نار بأعلى الخي...
ف دون البشر ما تخبو
- ص ۷۷ س ۳ ارقى لذكر موقعها فحن لذكرها القلب
ص ۷۷ س ۵ اذا ما أخدمت ألقى عليها المنديل الرطب

ص ۲۷۷س ۱
سری همی و هم المرء یسری
وغاب النجم الا قیس فتر

سری بضم اول والف مقصوره یعنی سیر درشب - فتر بکسر اول یعنی فاصله بین ابهام و انگشت گواهی - قیس وقاس یعنی اندازه و مقدار

ص ۲۸س ۴
أراقب فی المجرة کل نجم
تعرض للمجرة کیف یجری

مجره یعنی کاهکشان وجاده شیری درآسمان

ص ۲۸س ۵
لهم لاأزال له مديماً
كان القلب أسعر حرجمر

ص ۲۸س ۷
علی بکر أخی ولی حمیداً
و آی العیش یصفو بعدبکر

ص ۲۸س ۱۰ در بعض نسخ الاغانی در اینجا عبارتست بمضمون ذیل: «سلیمان گفت باید این صدا از ابن سریج باشد - گفتند آری - گفت او را بدرون خانه راه دهید. ابن سریج نزد خلیفه آمد و سلیمان فرمان داد آن آواز را تکرار کند - وی فرمان پذیر شد و بار دیگر همان نغمه را مکرر نمود - سلیمان گفت بگیر که این بدره جایزه تست و امر کرد بدره دیگری بین سایر مغنیان تقسیم کنند.» - ظاهراً بایستی این عبارت قبل از تفصیل اشعار و قبل از جمله «دستور داد جایزه را به او دهند» ذکر میشد.

ص ۲۸س ۱۷
کأنی من تذکر ما ألقى
إذا ما أظلم اللیل البهیم

بهیم یعنی سیاه

ص ۲۸س ۱۹
سقیم مل عنه أقر بوه
و أسلمه المداوی والحمیم

صمیم یعنی نزدیک و خوشاوند.

ص ۲۹س ۹
ما اللهو بعد عبید حین یخبره
من کان یلهو به منه بمطلب

ص ۷۹ س ۱۱ لله قبر عبيد ما نضمن من
لذاذة العيش و الاحسان والطرب

لذاذة ولذت هر دويك معنى است.

ص ۷۹ س ۱۳ لولا الغريض فقيه من شمائله
مشابه لم أكن فيها بذي أرب

شميله بفتح شين يعنى خسوى وسرشت و خلق. جمع آن شمایل است -- أرب بفتح اول
وثنائى يعنى نياز.

ص ۷۹ س ۲۲ قالت وعيناها تجودانها
صوحبت والله لك الراعى

(صوحبت) بصيغة مجهول دعاء است يعنى همیشه همراه كسان و عزيزانت باشى و
تنها نمائى.

ص ۸۰ س ۱ يا ابن سريج لاتذع سرنا
قد كنت عندى غير مذياع

اذاعه يعنى پراگندن و شايع نمودن مذياع يعنى آنكه اخبار را پراکنده مى كند -- در
زبان عربى امروز مذياع يعنى راديو و اذاعه يعنى نشر اخبار.

ص ۸۰ س ۱۹ شارح فارسى قاموس ذيل مادة دبكل چنین گوید: «... و دبكل
بروزن جعفر سترنازيياست و ام دبكل كفتار است و ابن ابى دباكل بضم شاعر يست خزاعى»
ص ۸۰ س ۲۳ اين رسم جاهليت بود كه بر سرخاك عزيزان از دست رفته شتر يا اسب
خود را پى مى كردند تا همانجا بيفتد و بميرد.

ص ۸۱ س ۳ وقفنا على قبر بدسم فهاجنا
و ذكرنا بالعيش اذهو مصحب

مصحب يعنى شترى كه بعد از نافرمانى رام و مطيع شده باشد.

ص ۸۱ س ۴ فجالت بأرجاء الجفون سوافح
من الدمع تستلى الذى يتعقب

ص ۸۱ س ۶ اذا أبطأت عن ساحة الخد ساقها

دم بعد دمع اثره يتصبب

ص ۸۱ س ۸ فأن تسعدا نندب عبيداً بعولة

وقل له منا البكا والتحوب

عوله وعویل یعنی با صدا گریه و شیون کردن۔ تحوب یعنی درد کشیدن و رنج بردن

أسعدانی بعبرة أسراب

ص ۸۱ س ۱۲

من دموع كثيرة التسكاب

سرب بدو فتحه یعنی آب جاری و جمع آن أسراب است

ان أهل الحصاب قد تركونی

ص ۸۱ س ۱۴

مولهاً مولعاً بأهل الحصاب

حصاب بکسر اول یعنی رمی جمار در مناسک حج و محله ایست در مکه که جمرات ثلاثه در آن واقعست.

أهل بیت تتابعوا للمنايا

ص ۸۱ س ۱۶

ما على الموت بعدهم من عتاب

«تتابعوا للمنايا» یعنی یکی بعد از دیگری بی محابا و بدون فکر خود را بکشتن دادند

فارقونى وقد علمت يقينا

ص ۸۱ س ۱۸

ما لمن ذاق ميتة من اياب

میتة بکسر اول مصدر نوعیست و بمعنی مرگست.

كم بذالك الحجون من أهل صدق

ص ۸۱ س ۲۰

وكهول أعفة وشباب

حجون بفتح اول کوهیست در کنار مکه که مقابر مکیان در دامنه آنست.

سكنوا الجزع جزع بيت ابو مو...

ص ۸۱ س ۲۲

سى الى النخل من صفى السباب

مقصود خانه ابو موسی اشعری در مکه است۔ (نخل) و (صفی السباب) نام دو محله است

در مکه

ص ۸۲ س ۱
 فلى الويل بعدهم وعليهم
 صرت فرداً و ملنى أصحابى

ص ۸۲ س ۱۱ سلوة وسلوانه مهره ايست شفاف كه آنرا در زير رمل دفن مى كنند و بعد از چندي كه بيرون مى آورند برنگ سياه درآمده است: عرب جاهلى را عقیده بود كه اگر اين مهره را در جام آب بيندازند و از آن بنوشند از غصه و غم آرام مى گيرند و نيز مى پنداشتند كه خاك مرده را اگر در آب بريزند و ياشامند سوز عشق را تسكين مى دهد.

فصل ششم

سیمین آواز از صد آواز برگزیده

«آیا آن منزل کهنه عشق ترا برانگیخت؟»

«بلی- واز کسی که ترادل سوخته و پریشان نموده نشانه‌هایی در آن باقیست:»

۵ «محل کوبیدن میخ چادرها و میخی کهنه»

«وسه پایه‌های قدیم که همچنان برجایست»

عروض این شعر از بحر طویل و شعر از نصیب است. آهنگ آواز را ابن سریج تألیف کرده و دو لحن برای آن ساخته است. یکی در ثقیل ثانی با اطلاق زه در مجرای انگشت چهارم که بیشتر مورد علاقه و قبول مردم است و دیگری در هزج با انگشت سبابه در مجرای انگشت چهارم. جحظه از اصحاب خود آورده است که لحن مختار همین ۱۰ لحن دوم است و هم او از یاران خویش حکایت کرده که درهمه الحان و أغانی عربی نغمه‌ای نیست که درین سه آواز که ذکر کرده وجود نداشته باشد.

از همین قصیده نصیب است دو بیت ذیل که به آواز خوانده میشود:

« مرا دچار وحشت جدایی کرد نوحه کبوتری»

۱۵ « که بر شاخه بان زاری می‌کرد و کبوتران دیگر به نوحه اش پاسخ می‌دادند»

«و آواز می‌خواندند، اما عهد آنکه برو می‌گریستند»

«قدیم است ولی سوز و ناله ایشان همیشگی است»

غناء این آواز بروایت یونس و یحیی مکی و اسحاق از ابن سریج است در ثقیل ثانی با اطلاق زه در مجرای انگشت چهارم. بگمان من این آواز و دوبیت اول قصیده روی هم يك آواز و يك لحن است. لیکن چون اجرای آن دشوار است و ریزه کاری فراوان دارد آنرا به دو آواز تقسیم نموده اند.

نصیب و اخبار او

۵

۱- نسب و دوران کودکی

وی نصیب بن رباح، مولای عبدالعزیز بن مروان بود. ابتدا به بعض اعراب بنی کنانه که در «ودان» سکونت داشتند تعلق داشت و عبدالعزیز او را از ایشان خریداری کرد. گویند مالکان نصیب او را آزاد کرده بودند و عبدالعزیز «ولاء» او را خرید و بها داد یا اینکه او را «مکاتب» ساخته بودند و عبدالعزیز اقساط بهای او را پرداخت. ۱۰
ابن دأب گوید: نصیب منسوب به «قضاعه» و سپس «بلی» بود، مصادری سیاه پوست داشت که خداوند گارش با او هم بستر شد و نصیب را بزاد. بعد از مرگ پدر نصیب عمش او را مالک شد و به عبدالعزیز بفروخت.

أبو الیقظان گوید: پدر نصیب از کنانه و از بنی ضمیره و خود او شاعری فصیح و فحل و غزلسرا و مداحی استاد بود لیکن در هجاء دستی نداشت. وی مردی باعفت و شرم بود و گویند در شعر هیچ زنی را جز زوجه خویش وصف نکرد و بیادش غزل نسرود. ۱۵

حرمی بن ابی العلاء خبر داد مرا از زیر بن بکار که گفته است: عبدالله بن عبدالعزیز بن محجن بن نصیب بن رباح در نامه ای که به من نوشته و یادی از عمه خود غرضه دختر نصیب نموده درباره نصیب چنین گوید: «پدر و مادر نصیب هر دو برده و از اسرای نوبه بودند که به ملکیت قبیله خزاعه درآمدند. سلامه مادر نصیب را زنی از خزاعه که از طایفه ضمری بود خریداری کرد. وی به نصیب آبتن بود و آن زن کودکی را که سلامه در شکم داشت آزاد نمود. ۲۰

حسین بن یحیی خبر داد مرا از حماد و اواز پدرش و او از محمد بن کناسه که نصیب از اهل ودان بود و خود و اهل خانه اش بردهٔ مردی از قبیلهٔ کنانه بودند. صحرا نشینان نام او را به احترام می بردند و شعرش را روایت می کردند. وی مردی عقیف و بزرگوار بود. ملوک عرب او را بر سایر شاعران مقدم می شمردند و نصیب مدایح و مرثیاتی عالی برای ایشان می سرود.

۵

حسین خبر داد مرا از حماد و او از پدرش و پدرش از ابن کلبی: که نصیب از طایفهٔ بلی بن عمرو بن الحاف بن قضاة بود. مادرش کنیز کی سیاه بود که صاحبش باوی هم بستر شد و آن زن نصیب را بزاد. لیکن پدر نصیب بزودی در گذشت و عمش او را به عبدالعزیز بن مروان بفروخت.

۱۰

۳- آغاز شاعری نصیب و اشتها را

حماد گوید: پدرم خبر داد مرا از ایوب بن عبایه، و نیز خبر داد ما را حرمی از زبیر از عمش و از اسحاق بن ابراهیم و همگی از ایوب بن عبایه که گفته است: مردی از خزاعه از اهل کلیه (دهیست که موطن نصیب و کثیر بوده است) خبر ذیل را برای من روایت نمود.

۱۵ شنیدم که نصیب شرح حال خود را به این صورت بیان کرده است:

جوان بودم که شروع به گفتن شعر کردم و شعرهایم بنظر خودم خوب و برازنده بود. برای اینکه نظر مردم را درباره اشعار خود بدانم به مجلس بزرگان بنی ضمره بن بکر بن عبدمناة (موالی نصیب) و خزاعه می رفتم و قصیده ای از خود برایشان می خواندم و به شاعران گذشتهٔ قبیله منسوب می کردم. می گفتند: بخدا خوب ساخته

۲۰ است - سخن باید چنین باشد و شعر را این طور باید گفت! - وقتی این تعریف هارا شنیدم دانستم که خوب شعر می گویم. پس بر آن شدم و دیگران نیز تأیید کردند که نزد عبدالعزیز بن مروان حکمران مصر روم و او را مدح گویم - خواهری داشتم باهوش و دانا، نزد او رفتم و گفتم شعرهایی گفته ام و می خواهم نزد عبدالعزیز بن مروان روم

و براو انشاد کنم. امید چنین دارم که خداوند از برکت این اشعار ترا و مادرت و همه خویشاوندان ما را که در بند عبودیت گرفتارند آزاد فرماید - خواهرم گفت: انالله وانا الیه راجعون. آنگاه گفت: ای فرزندمادر! آیا می‌خواهی دوعیب در خود جمع آوری، سیاهی پوست و مضحکه شدن برای خلق؟ - ازو خواستم که شعر مرا بشنود و چند شعر از ساخته‌های خود برای او خساندم. وقتی شنید آرام گرفت و گفت: پدرم فدای تو باد. بخدا که خوب گفته‌ای. بخدا که درین طبع و قریحه‌امیدی بزرگ می‌رود. بسوی مصر بیرون شو که خدایت برکت دهد.

نصیب گوید: پس بر شتر «قعود»ی که داشتم بر نشستم و به مدینه رفتم. آنجا در مسجد رسول خدای صلی‌الله‌علیه و آله وسلم فرزّدق را دیدم به‌سوی او رفتم و با خود گفتم برایش شعر می‌خوانم و ازو تقاضای کنم شعری انشاد کند و شعر خویش را براو عرضه می‌دارم و نظرش را می‌پرسم. پس چند شعر خویش را براو انشاد کردم. فرزّدق گفت: وای بر تو! آیا اینست شعری که با آن می‌خواهی به خدمت پادشاهان روی؟ - گفتم آری. گفت تو هیچ چیز نیستی. از من بشنو و اگر می‌توانی اندیشه شعر و شاعری را فرا موش کن و آبروی خود را مریز. سراسر وجودم را عرق شرمساری فرا گرفت. در همین موقع مردی که نزدیک فرزّدق نشسته و اشعار مرا و سخنان فرزّدق را شنیده بود ریگی به‌سوی من پرتاب کرد. متوجه او شدم دیدم اشاره می‌کند نزد او بروم. برخاستم و پیش او رفتم - مرا گفت: وای بر تو! آیا این شعرها را که بر فرزّدق می‌خواندی خودت ساخته‌ای؟ - گفتم آری - گفت به‌خدا قسم که خوب گفته‌ای و حق مطلب را اداء کرده‌ای. بخدا قسم که اگر این فرزّدق شاعر باشد بر تو حسد برده است. ما شعرهای خوب را می‌شناسیم براه خود برو و ازین حرفها دل شکسته مشو.

نصیب گوید: من ازین سخن شاد و دلگرم شدم و عزم خود را جزم کرده رهسپار مصر گشتم. عبدالعزیز بن مروان در مصر بود. من به درخانه او رفتم و خواستم با سایر مردمان وارد خانه امیر شوم اما حاجیان نگذاشتند و مرا از وجوه و اعیان دور

- ساختند. ناچار بیرون در ایستادم. درین موقع چشمم به مردی افتاد که بر استری سوار بود و هیأت و لباسی محتشم داشت و چون بر در دارالاماره رسید به او اذن ورود دادند. درو طمع بستم و صبر کردم تا بیرون آمد و رهسپار خانه خود شد. در رکاب او براه افتادم و پایای استرش می رفتم. چشمش به من افتاد و پرسید: آیا حاجتی داری؟ گفتم آری! مردی شاعر و اهل حجازم. امیر را مدحی گفته و به امید آنکه از صلوات او برخوردار شوم به مصر آمده‌ام. ولی اینجا به من بی احترامی و تحقیر کردند و مرا از در برانندند و نگذاشتند به مجلس اعیان وارد شوم. آن مرد گفت چند بیت از اشعار خود بخوان و من نمونه‌هایی از شعر خود بر عرضه کردم. شگفتی نمود و گفت: وای بر تو! آیا این شعرها را تو گفته‌ای؟ نکند شعر دیگری را به خود بسته و انتحال کرده باشی! این امیر سخن شناس و راویۀ شعر است و جمعی از راویان در خدمت اویند. مبادا مرا و خود را رسوا کنی! گفتم بخدا سو کند که جز من کسی گوینده این اشعار نیست. آن مرد گفت: وای بر تو! پس ابیاتی در وصف «حوف» مصر و برتری آن بر سایر بلاد بساز و صبح فردا پیش من بیاور. بامداد روز دیگر بر سرای وی رفتم و این ابیات را بر او انشاد کردم:
- ۱۵ «غم به راه خود می‌رفت. تلایه‌های آن مرا به سوی تو بر گردانند»
 «بسوی مصر. و غصه‌های بزرگ در حوف گریبانگیر من شدند»
 «بالش من آرنجی است استخوانی و کم گوشت»
 «که نزدیکست از لاغری رگها و بیخ انگشتان از آن بیرون زند و نمایان گردد»
 و در همین قصیده از باران یاد کردم و گفتم:
- ۲۰ «در زیر آن ابر باران ریز رخشنده»
 «که با چشمانی اشک بار مشتاق آن بودم»
 «چه بسیار مردمان از قبایل بکرو مذحج»
 «و عمرو که راه می‌روند و از نعمتهای فراوان آن برخوردارند»

«همه‌زمینهای سیل گیر تهامه با صفا و دلگشاست»

«تپه‌های آن هموار است و نهرهای آن آبادیها را سیراب می‌کند»

«مرا بابرقی یاری ده تا به تو نشان دهم که رخسندگی آن»

«همه تیرگیها و تاریکی‌ها را روشن می‌کند»

«وقتی چشمان عاشقی را با پرتو خود سر مه کشد»

۵

«تا بامداد در بستر نا آرام و از این پهلوی بدان پهلوی خواهد شد»

«آب خوف بر ام‌البختری شیرین و گوارا باد»

«گرچه رشته محبت ما سست و باریک شده است»

«برین حال بودم تا اینکه با خود گفتم باید ولای خویش را»

«از مولایی که پرورده تربیت او هستم بگسلم»

۱۰

«و اخلاص و مودت خود را به قومی تقدیم کنم که تواز ایشانی»

«و مولای ترا به سروری برگزینم و از او پیروی کنم»

آن مرد گفت: به خدا سو گند که تو شاعری. بر درخانه امیر حاضر شو تا در

باره تو با او سخن بگویم. با هم آنجا رفتیم. او وارد خانه شد و من بیرون در نشستم

در حالی که گمان می‌کردم فرصت نیافته است مرا معرفی کند. ولی دیری نگذشت که

۱۵

حاجبان مرا بدرون خانه و مجلس امیر خواندند. وارد شدم و بر عبدالعزیز سلام کردم.

وی سراپای مرا چند بار با نگاه بر انداز کرد و بعد گفت: وای بر تو! آیا تو شعر می‌گویی؟

گفتم آری ای امیر - گفت برایم بخوان و من چند شعر انشاد کردم. پسندید و آثار

اعجاب در چهره اش پیدا شد. درین بین حاجبی آمد و خبر داد که ایمن بن خریم اسدی

بر در حاضر است. گفت اجازه بده داخل شود. ابن خریم وارد شد و بر جای خود قرار

۲۰

گرفت. پس امیر او را گفت: ای ایمن بن خریم! بنظر تو بهای این برده چند است؟

او به من نگاه کرد و گفت: به خدا شبان خوب است که شتران آبستن را شبها به

چرا برد. بنظر من صد دینار می‌ارزد. عبدالعزیز گفت: شعر می‌گویدی و گوینده‌ای

فصیح و خوش سخن است. ایمن از من پرسید: تو شعر هم می گویی؟ - گفتم آری. گفت بنابراین بهای او بیش از سی دینار نخواهد بود. عبدالعزیز گفت: من مقام او را بالا می برم و تو پائین می آوری؟

- گفت: ای امیر چون این سیاه احمق است. او را چه به شعر و شاعری! آیا این چنین آدمی هم می تواند شعر بگوید؟ - امیر مرا گفت برای او شعر بخوان و من فرمان پذیر شدم. گفت ای ایمن چگونه شاعریست؟ - گفت: شعر سیاهیست. او از همه هم پوستان خود شاعر تر است. امیر گفت به خدا از تو هم شاعر تر است. - ایمن گفت: آیا از من ای امیر؟ - گفت آری بخدا از تو! - ایمن گفت: ای امیر به خدا سو گند که از من دل زده و مألوس شده و زود دوستان را فراموش می کنی. - گفت به خدا دروغ می گویی من در دوستی سهل انگار و ناپایدار نیستم. اگر چنین بودم در معاشرت با تو صبر نمی کردم و اجازه نمی دادم بامن مصافحه کنی و هم غذا شوی و بر متکاها و بالشها و فرشهای من تکیه زنی با اینکه می دانم به چه بیماری مبتلی هستی! (ایمن بیماری پسی داشت) - گفت اجازه بده از مصر به عراق نزد بشر روم و مرا با «برید» به آنجا بفرست. گفت اجازه می دهم و امر کرد او را با برید نزد بشر فرستند. ایمن رهسپار عراق شد و این ابیات را بر سرود:

- ۱۵ «از مقطم در ماه جمادی»
 «سوار بر برید شده بسوی بشرین مروان عزیمت کردم»
 «اگر بشر هزار هزار بتو بخشد»
 «باز سزاوارت می بیند که بر آن بیفزاید»
 ۲۰ «ای امیر المؤمنین بدست یاری بشر»
 «ستون حق را راست و استوار ساز. وی مردی محکم و قوی دست است»
 «بگذار بشر آنانرا به راه راست وادارد»
 «و منحرفان را دوباره به اسلام هدایت کند»

«گوئی تاج سلاله هرقل»

«که برای بزرگترین عیدها آراسته شده»

«بر دیبای گونه‌های بشر سزاوار است»

«چون دیگران رنگهای مختلف برچهره دارند»

۵ - ایوب گوید: ایمن بامصرع «چون دیگران رنگهای مختلف برچهره دارند»

به عبدالعزیز گوشه و کنایه زده است چون برچهره اولکی سیاه بوده است ..

«بر اثر مدحی که از او گفتم مرا زینی از خلنگ»

«و شتری سفید و نیرومند از نژاد جوزجانی عطا بخشید»

«مادر بشر را یافتیم که مانند»

۱۰ «مادر شیران فرزندی بسیار می‌زاید و پیوسته نرمی زاید»

راوی این خبر گوید که بشر ایمن را به صله این ابیات صدهزار درهم عطا بخشید.

۳- عبدالله بن ابی فروه و نصیب

حرمی از زبیر و اواز عبدالرحمن بن عبدالله زهری و او از عبدالله بن عمران

ابن ابی فروه خبر ذیل را برای من نقل کرد:

۱۵ نخستین کسی که نصیب را بلند آوازه نمود و او را به عبدالعزیز بن مروان معرفی

کرد عبدالله بن ابی فروه بود. وی او را که هنوز کودک کسی نبود و در مقدمه

شاعری بود نزد عبدالعزیز برد و گفت: خادمی تازه سال و نوبی به خدمت آورده‌ام که

شعر می‌گوید.

- پدر و مادر نصیب از نوبه (افریقا) بودند- وقتی عبدالعزیز شعر نصیب را

۲۰ شنید خشنود شد و آنرا پسندید. پس دستور داد وقتی مهمانان را برای صرف غذا

دعوت کردم نصیب را با جبه‌ای پشمین و عقال در آورید و چون گفتم او را قیمت کنید

هر کدام قیمتی معلوم نماید. سپس او را بیرون برید و با جامه وردایی از حریر

کلدار (وشی) دوباره وارد مجلس نماید. - چون وقت غذا رسید و امیر و نزدیکان

- از جمله ایمن بن خریم (که شاعر و ملازم او بود) بر سر سفره نشستند نصیب را با جبه‌ای پشمین و عقالی که محکم بر سر بسته بود به سفره خانه آوردند. عبدالعزیز به حاضران گفت: قیمت این غلام چند است؟ یکی گفت ده دینار. یکی گفت بیست دینار. یکی گفت سی دینار - پس گفت او را بیرون ببرند. خدمتگاران او را بیرون برده لباسش را عوض کردند و در جبه و ردایی از وشی باز گرداندند. ۵ عبدالعزیز از نصیب خواست شعری بخواند و او قصیده‌ای انشاد نمود. پس از حاضران خواست که بهایش را تعیین نمایند. همه گفتند هزار دینار ایمن گفت بخدا سوگند که این غلام هیچوقت تا این اندازه در نظرم کوچک نیامده بود. وی چوپان خوبی برای شتران آبتن است. بدر کار دیگر نمیخورد. عبدالعزیز گفت: از شعرش بگو. چطور شاعر است؟ گفت او از سایر هم‌پوستان خود شاعر تر است - عبدالعزیز گفت: بخدا قسم از تو هم شاعر تر است! گفت: آیا از من؟ ای امیر! - گفت: آری! ایمن گفت زود از صحبت یاران ملول می‌شوی و در دوستی ناپایداری! - عبدالعزیز گفت: من متلون و زود رنج نیستم. - تو چطور این حرف را می‌زنی در صورتی که سالهاست بامن هم‌غذامی شوی و دست رادر کاسه من می‌کنی و چه بسا که هنگام غذا و بر سر سفره دست به دست من می‌خورد... همه اینها را از تو ۱۵ تحمل می‌کنم - و او بیماری برص داشت.
- ایمن گفت: آیا مرا اجازه می‌دهی از خدمت تو نزد بشر روم؟ - عبدالعزیز اجازه داد و او از مصر رهسپار عراق گردید و ابیاتی که نقل شد و با «رکبت من المقطم فی جمادی» شروع می‌شود بسرود.
- ۲۰ راوی خبر گوید: چون ایمن در راه عراق به دیدار عبدالملک بن مروان رفت از او پرسید عزم کجا داری؟ - گفت می‌خواهم نزد برادرت بشر روم - گفت آیا مرا می‌گذاری و می‌گذاری؟ گفت آری بخدا از پیش تومی‌گذرم و نزد کسی می‌روم که مرا دعوت کرده نزد خود خواسته است. - گفت چرا دوست خود را ترک گفتی؟ - گفت: ای

بنی مروان، می بینم برای کودکان خود مربی و مؤدب استخدام می کنید در صورتی که بزرگتر و شیخ شما بجای يك آموزگار به پنج آموزگار نیازمندا است. عبدالملك ازین سخن شاد شد. چون تصمیم داشت عبدالعزيز را از ولایت مصر خلع کند و پسرش ولید را بدان سمت مأمور نماید.

۴- عبدالعزيز نصیب را خرید و آزاد کرد

۵

احمد بن عبدالعزيز جوهری از عمر بن شبه خبر ذیل را برای من روایت کرد: گویند نصیب شتری گم کرد و هر چه در پی آن گشت نتوانست پیدا کند. چون بیم داشت پیش خداوندان خود بر گردد نزد عبدالعزيز بن مروان رفت و او را مدح گفت و قصه خود باز گفت. عبدالعزيز در عوض شتر گم شده شتری به موالی نصیب داد و او را از ایشان خریداری و آزاد کرد.

۱۰

حرمی از زیر و او از ابراهیم هلالی دوسی خبر ذیل برای ما نقل کرد: نصیب خواست نزد عبدالعزيز بن مروان رود و او بنده بنی محرز ضمری بود. مادرش گفت ترا بزودی خواب فرامی گیرد و ابن محرز دستگیرت کرده با خود خواهد برد. نصیب به سخن مادر اعتناء نکرد و براه افتاد. چون به محل آبی که «دو» نام داشت رسید خواب برو غلبه کرد و همانجا بخفت. ابن محرز از فرصت استفاده کرده هجوم برد و او را دستگیر کرد. وقتی چشم نصیب بر ابن محرز افتاد این دوبیت را بگفت:

۱۵

«می ترسم ناقه های جوان و پرتوان ابن محرز»

«وقتی به شتاب شتر مرغ خود را به دو برسانند»

«مرد شکم بزرگ قبیله را بترسانند. چه ترسی!»

«آنگاه که نیمروز به سوی او روند و او به خواب نرفته باشد»

۲۰

صاحبان نصیب او را رها کردند تا پیش مادر بر گردد. مادرش گفت ای پسرک من! به تو گفتم که زورتو به این قوم نمیرسد. حال اگر حرف مرا نمیشنوی و در رفتن اصرار داری پس بر فلان ماده شتر که زاده فلان ناقه است بر نشین. چون دیدم

پای بر آشیانه مرغ قطا نهاد و از بس سبك سیر بود بیضه‌های قطا را نشکست. پس نصیب بر آن ناله سوار شد و همان بود که او را نزد عبدالعزیز بن مروان برد. ابو عبدالله بن زبیر گوید: بنظر ما کسی که نصیب را آزاد کرد زنی از بنی ضمیره از طایفه بنی حنبل بود.

۵

۵- نخستین ملاقات نصیب با عبدالعزیز بن مروان

محمد بن عباس یزیدی خبر داد مارا از خلیل بن اسد و او از عبدالله بن صالح بن مسلم و او از کلیب بن اسمعیل مولای بنی امیه که مردی خوش سخن بود. گفت: شنیدم نصیب سیاهی حبشی بود که شتران صاحبان خود را می چرانید- روزی شتری را گم کرد و در طلبش بیرون شد تا به «فسطاط» رسید و در آن وقت عبدالعزیز- بن مروان ولی عهد عبدالملك بن مروان در فسطاط بود. نصیب با خود گفت بعد از عبدالعزیز به هیچکس برای حاجتی که دارم نمی توان اعتماد کرد. پس نزد حاجب او رفت و گفت قصیده‌ای در مدح امیر ساخته‌ام و اجازه می خواهم او را بینم و شعر خود را انشاد کنم. حاجب نزد عبدالعزیز رفت و گفت: خدا به امیر خیر دهد! سیاهی بردارست و قصیده‌ای در ستایش تو ساخته اجازه می خواهد بیاید و شعر خود را عرضه دارد. عبدالعزیز خیال کرد او از آن مردان دلقك و مسخره است که مردم را می خندانند. ۱۵ حاجب را گفت باشد تا وقتی به او احتیاج داشته‌م بیاید - نصیب هر صبح و شام به در خانه عبدالعزیز می آمد تا چهار ماه سپری شد - در آن روزها فرستاده‌ای از عبدالملك نزد عبدالعزیز آمد و موجب خرسندی وی گردید. پس جشنی برپا کرد و دستور داد تختی برای او نهادند و در برابر مردم ظاهر گردید. ضمناً حاجب را گفت: آن سیاه را نزد من آورید و می خواست مردم را بخنداند. نصیب وارد مجلس شد و به جایی رفت ۲۰ که همه صدای او را بشنوند. پس این ابیات را انشاد کرد:

«عبدالعزیز را بر قوم خود»

«و بر سایر اقوام نعمتهای بسیار است»

«درخانه تو از درهای ایشان مبارکتر و آسان‌تر»

«و خانه تو پیوسته آبادان و پرجمعیت است»

«و سگ تو بر مستمندان پریشان حال»

«از مادری به دختر مهمان خود مهر بانتر است»

«و کف دست تو وقتی سائلان خواهنده رامی‌بیند»

۵

«از شب بارانی پربرکت‌تر است»

«از تست بخشنده گی و از من مدح و ستایش»

«باقصایدی زیبا و بلیغ که بر زبان خلق جاری می‌شود»

عبدالعزیز وقتی این مدح عالی را شنید گفت: اورا عطا دهید، اورا عطا دهید.

نصیب گفت ای امیر! من برده و مملوک دیگرانم - عبدالعزیز حاجب را فرا خواند

۱۰

و گفت بیرون شو و به دقت تحقیق کن بهای او چند است. حاجب کارشناسان را

دعوت کرد و گفت يك غلام سیاه بی عیب چند می‌ارزد؟ گفتند صد دینار - گفت شتر -

چران خوب است و به دقت از آنها نگهداری و مواظبت می‌کند. گفتند بنابراین دویست

دینار. گفت کمان را با استادی و مهارت می‌تراشد و آماده می‌کند و تیر را نیکو می -

اندازد و بر آن پرمی‌نشانند - گفتند چهار صد دینار - گفت راویه شعر و شعر شناس است

۱۵

گفتند شش صد دینار - گفت شاعر است بی نظیر و سرآمد سخنوران - گفتند هزار

دینار. عبدالعزیز وقتی این قصه را شنید گفت هزار دینار به نصیب دهند - گفت:

خدا امیر را خیر دهد. بهای شتر گم شده ام چه می‌شود؟ - گفت بهای آن چند

است؟ - گفت بیست و پنج دینار - گفت این مبلغ را هم به او دهند - گفت خدا امیر را

خیر دهد! پس جایزه خودم و صله مدیحی که سرودم چه می‌شود؟ - عبدالعزیز گفت

۲۰

برو و خود را از صاحبان خریداری کن و نزد ما برگرد.

نصیب بعد از این واقعه به کوفه نزد بشر بن مروان والی عراق رفت و اجازه

خواست او را ملاقات کند. لیکن این فرصت به آسانی دست نداد و نتوانست بشر

را ببیند تا اینکه روزی بشر برای هواخوری از خانه بیرون آمد و نصیب در راه به او بر-
خورد. چون شانه به شانه او رسید بانگ برداشت:

«ای بشر ای فرزند جعفریه»

«خدا دو دست ترا برای بخل نیافریده است»

«او را زنانی نژاده و آزاده زاده اند»

«آنان از قبیله جرم یاعکل نیستند»

بشر دستور داد ده هزار درم بدو صله دهند. مقصود از جعفریه کسه نصیب
درین شعر آورده مادر بشر بن مروان است - نامش قطیه دختر بشر بن عامر
(ملاعب الاسنه) ابن مالک بن جعفر بن کلاب بوده است.

۱۰

۶- مادر بشر بن مروان

یزیدی از خراز و او از مدائنی و مدائنی از عبدالله بن مسلم و عامر بن حفص و دیگران
روایت کرده که: مروان بن حکم روزی از صحرای بنی جعفر می گذشت. در آنجا
قطیه دختر بشر را دید که بادل از چاه آب می کشید و شتران خود را سیراب می کرد
و می گفت:

۱۵

«مانیازی به شکایت نداریم»

«جمع می هستیم به هم نزدیک مانند خران ابك»

«درین مانه شتری ناتوان و نه ستوری سالمند است»

و سپس می گفت:

«دو سال فقر و لاغری و يك سال بیماری و مرگ»

۲۰

«نه گوشت باقی گذاشت و نه خون»

«و بر سر هیچ استخوان رمقی نماند»

«آنچه مانده زنان لاغر و مردان زمین گیرند»

مروان از او خواستگاری کرد و او را بزنی گرفت و بشر بن مروان از و

متولد شد. احمد بن عبدالعزیز از عمر بن شبه و او از احمد بن معاویه و او از اسحاق بن ایوب و اسحاق از خلیل بن عجلان در شرح احوال نصیب همان روایت را برای من نقل کردند که زبیر و اسحاق روایت کرده‌اند.

۷- نصیب اموال خود را با خداوندگارانش قسمت می‌کرد.

۵ موالی نصیب ازو دعوت «استلحاق» کردند ولی او نپذیرفت و گفت: سو گند با خدای اگر بنده‌ای لایق باشم بهتر است تا فرزند خوانده و ملحق. سپس گفت: تصور می‌کنم با این دعوت می‌خواهید از مال من استفاده کنید. به خدا قسم می‌خورم که در همه عمر چیزی به دست نخواهم آورد مگر اینکه من و شما از آن به تساوی بهره‌می‌بریم و سهم من به اندازه سهم یک تن از شما خواهد بود و هرگز خود را بر کسی ترجیح نمی‌دهم و امتیازی برای خود قائل نمی‌شوم. نصیب تا آخر عمر این روش را رعایت کرد و پیوسته درآمد خود را با اهل قبیله خویش قسمت می‌نمود.

۸- نصیب و فرزدق

۱۵ حرمی روایت کرد مرا از زبیری - و نیز محمد بن عباس یزیدی از احمد بن ابی‌خیثمه و او از زبیر و زبیر از محمد بن اسماعیل جعفری چنین خبر داد که: روزی نصیب نزد سلیمان بن عبدالملک رفت. فرزدق نیز آنجا بود. سلیمان از فرزدق خواست شعری انشاد کند و گمان می‌کرد قصیده‌ای در مدح او خواهد خواند اما فرزدق این ابیات را که درمفاخر خاندان خود گفته است انشاد نمود:

«شترسوارانی که گوئی باد از ایشان خون خواه است»

۲۰ «دستارهایشان را می‌کشید و از سرشان می‌ربود»

«شبانۀ سفر می‌کردند و از بس تند می‌رفتند گوئی بر باد سوار بودند»

«باد ایشان را از هر سو به رشته‌های دستار فرومی‌پایید»

«وقتی آتشی را از دور می‌دیدند - درحالی که دستشان را سرمازده بود»

«می گفتند کاش این آتش از غالب باشد»

راوای گوید: دستار فرزدق در آن روز چون لاوکی یاغر بالی بزرگ می نمود-
 سلیمان از این خودستایی به غیظ آمد و به فرزدق روترش کرد و اظهار کراحت نمود.
 پس رو به نصیب کرد و فرمود برخیز و برای مولای خود شعری انشاد کن. نصیب
 برخاست و این اشعار را بخواند:

۵

«به شتر سوارانی که بسفر می رفتند»

«وایشان را آن سوی ذات اوشال دیدم گفتم- و من بنده شبانه به طلب آب
 میرفتم-»

«بایستید و مرا از سلیمان خبر دهید- همانا من»

۱۰

«جوینده و خواستار احسان او برای مردم- ودان- هستم»

«آنان ایستادند و ترا آنگونه که شایسته تست ثنا گفتند»

«اگر هم سکوت می کردند چمدانهای پر آنها لب به ثنای تومی گشودند»
 «و گفتند مانزد او بودیم و هر شامگاه»

«بردراهی خانه اش شتر سواران عطا خواه ایستاده بودند»

۱۵

«او چون ماه تمامست و مردمان چون ستارگان بر گرد اویند»

«ماه شب چهارده را نمیشود به ستاره ها تشبیه کرد»

سلیمان گفت: به خدا خوب گفته ای ای نصیب! و امر کرد او را جایزه دهند
 ولی به فرزدق چیزی نداد. پس فرزدق از نزد او بیرون رفت و این شعر را بگفت:
 «بهترین شعر آنست که گفته رجال شریف باشد»

۲۰

«و بدترین شعر آنست که بردگان گویند»

۹- نصیب و عبدالعزیز در کوه مقطم

حرمی از زبیر و او از عبدالرحمن بن عبدالله زهری و او از عمش موسی بن
 عبدالعزیز چنین روایت کرد که: عبدالعزیز بن مروان روزی در کوهستان مقطم (مصر)

نصیب را بر شتری بختی و درهودجی بر نشانند و جامه‌های پرند گل‌دار برو پوشانید و امر کرد تا شعر بخواند. سیاهان به‌دور او جمع شده شادی می‌کردند. نصیب به ایشان گفت آیا شما را خوشحال کردم؟ - گفتند آری! - گفت سو گند با خدای آنچه از هم‌پوستان شما موجب ناراحتی شما می‌شود بیشتر است.

۱۰- نصیب و جریر

۵

ابوخلیفه از محمد بن سلام و اواز ابوالعراف روایت کرده است که نصیب روزی مشغول انشاد اشعار بود. جریر بروی بگذشت و گفت: برو که از سایر هم‌پوستان شاعرتری - نصیب گفت: و از هم‌پوستان تو ای اباحرزه!

۱۱- هشام بن عبدالملک و نصیب

۱۰

حسین بن یحیی خبر داد ما را از حماد و او از پسرش و او از ایوب بن عبایه که: شنیدم هشام بن عبدالملک هر وقت نصیب را می‌پذیرفت مجلس را خلوت می‌کرد و از او می‌خواست مرثیه‌هایی که برای بنی امیه ساخته است انشاد کند. نصیب آن ابیات را می‌خواند و می‌گریست و هشام نیز با او گریه می‌کرد. روزی قصیده‌ای در مدح هشام بخواند که این بیت از آنست:

«اگر مردم در شرف و بزرگی مسابقه دهند دست راست تو»

۱۵

«از همه پیش می‌افتد و بعد دست چپ تو به آن می‌رسد»

هشام گفت: ای سیاه! در مدح به سرحد کمال رسیدی اکنون از من چیزی بخواه. گفت: دست تو در عطا بخشی بازتر و گشاده‌تر از زبان من در سؤال و خواهند گیس - هشام گفت: بخدا قسم این سخن از شعر تو زیباتر و دلایز تراست. پس فرمود تا به او مال و جامه بخشند و جایزه‌ای کرامند عطا کنند.

۲۰

۱۲- نصیب خویشان خود را آزاد کرد

حسین بن یحیی از حماد بن اسحاق و او از پسرش واسحاق از ایوب بن عبایه قصه ذیل را برای من روایت کرد:

- نصیب از عبدالعزیز بن مروان عطایی گرفت لیکن بکسی چیزی نگفت و بسا هیأتی ژولیده و جامه‌های کهنه به مدینه برگشت. مردم گفتند محروم مانده و در پاداش مدایحی که سروده صله‌ای بدست نیاورده است. نصیب مدتی صبر کرد و حرفی نزد. سپس با مالکان مادرش درباره قیمت او گفتگو کرد و مادر را بخريد و آزاد نمود. بعد مادر مادرش را به دوچندان بهای مادر خرید و آزاد کرد. او را پسر خاله‌ای بود ۵ بنام سحیم از نصیب تقاضا نمود که او را نیز بخرد و آزاد نماید. نصیب گفت: بخدا دیگر چیزی برایم باقی نمانده است لیکن وقتی از اینجا بیرون می‌روم بسا من بیا. امید است خدا ترا نیز آزاد کند. پس چون عزم رفتن کرد یکی از غلامان خود را نزد مولای او فرستاد تا شترانش را بچراند و سحیم را با خود ببرد. آنگاه بهای سحیم را پرسید و آنرا به صاحبش داد و او را نیز آزاد نمود. - بعد از چندی روزی ۱۰ نصیب سحیم را دید که با سایر سیاهان می‌رقصد و نمی‌زند. از این رفتار خوشش نیامد و او را سرزنش کرد. سحیم گفت: اگر مرا آزاد کرده‌ای که به میل و اراده تو باشم به خدا هرگز نخواهد شد ولی اگر این کار را برای صله رحم و ادای حق خویشاوندی کرده‌ای من کاری را می‌کنم که می‌خواهم. می‌رقصم و نمی‌زنم و هر چه دلم بخواهد می‌کنم. سپس نصیب از نزد او باز گشت و می‌گفت:

«خود را می‌بینم که به سحیم می‌گویم:

«سحیم هیچوقت برای من فایده‌ای نداشته است.»

«آیا فراموش کرده‌ای که بخاطر تو شتران خود را به راه انداختم»

«و به هر در زدم و برای تو گدایی کردم»

«نزد پادشاهان مال طلب کردم»

«ولی تو وقتی به آزادی رسیدی»

«پشت و شانه خود را از من برگرداندی»

«آیا رنگ سیاه را با خوی بد جمع می‌کنی؟»

۱۳ - لیلی مادر عبدالعزیز.

اسحاق گوید: درجایزه نصیب ازسوی عبدالعزیز تأخیر شده بود و او این
ابیات را بسرود:

«همانا پشت سرمن - ای فرزند لیلی-»

«جماعتی چشم انتظارند که چه وقت برمی گردم»

«یکی از ایشان امامه است که از گوشه های چشمش»

«بامداد وداع اشک جاری بود»

«مرزوبومش را ترک گفتم وازو دورشدم»

«او به آهوئی که بچه اش را ر بوده باشند ازهرچیز شبیه تر بود»

«مارا به یکدیگربرسان ما پاداشی نداریم بتوبدهیم»

«خداترا پاداش واجر خواهد داد»

عبدالعزیز فرمود تادرجایزه او تعجیل کنند و وسائل سفرش را فراهم و او را
روانه سازند - ابن کناسه مرا حدیث کرد که: لیلی مادرعبدالعزیز از قبیله کلب بود.
روایت شده است که عبدالعزیز گفته بود به هیچ شاعر چیزی نمیدهم مگر آنکه در
شعر نام مادرم و حرمت و شرف او را یاد کند. به این سبب شاعران همیشه در شعر
خود نام لیلی را می بردند وازاو به اسم یاد می کردند.

۱۴ - نصیب وزنی سیاه.

روزی نصیب درمدینه شعر می خواند. زنی سیاه درمقابل او ایستاد و گفت: ای
پسرعم! پدر و مادرم فدای تو باد! به خدا تو هر گز برای من موجب بی آبرویی و رسوایی
نیستی! نصیب بخندید و گفت: بخدا سو گند! آن عده از پسر عمان تو که موجب
رسوایی تو هستند بیش از آن هاست که به تو آبرو و زینت می بخشند.

۱۵ - وفاداری و خویشتن شناسی نصیب

اسحاق گوید. و نیز ابن عبایه و راویان دیگر مرا روایت کردند که: بعد از

اینکه مولای نصیب که آزادش کرده بود در گذشت یکی از پسران نصیب دختر سید او را از برادرش خواستگاری کرد و آن مرد این پیشنهاد را پذیرفت. پسر نصیب پدر را ازین خبر آگاه کرد. نصیب گفت اشراف قبیله را دعوت کن تا ازین قصه باخبر شوند و او همه را دعوت کرد. وقتی مهمانان حاضر شدند رو به برادر مولای خود کرد و گفت: آیاتو با ازدواج دختر برادرت با پسر من موافقت کرده‌ای؟ ۵ آن مرد گفت آری. پس نصیب به چندتن از بندگان سیاه خود گفت: پای این پسر را بگیر و بر زمین بکشید و او را بشدت بزنید. سیاهان به فرموده عمل کردند و پسر را به سختی کتک زدند. آنگاه رو به برادر سید خود کرد و گفت: اگر نه این است که نمیخواهم ترا بیازارم بر سر تو هم همان می‌آمد که بر سر پسر آمد - پس نگاه به جوانی از اشراف قبیله که در آن مجلس حاضر بود کرد و آن مرد را گفت: دختر ۱۰ برادرت را به این جوان بده و مخارج عروسی را من از مال خود خواهم داد و او چنین کرد.

۱۶- نصیب و عبدالملک بن مروان

روزی نصیب مهمان عبدالملک بود و ناهار را با او خورد. بعد از غذا عبدالملک گفت: آیا میل داری شرابی بنوشیم و امروز را با هم بگذرانیم؟ - نصیب گفت: ۱۵ آیا مرا امان میدهی؟ - گفت ترا امان دادم - گفت رنگ من سیاه و مویم مجعد و فلفلی است و ترکیبی زشت و کریه دارم. به این مقام هم که رسیده‌ام و مرا به صحبت خود گرامی می‌داری بخاطر نجیب‌زادگی و احترام پدر و مادر و شرف خانوادگی من نیست. ای امیر المؤمنین! ترا به خدا قسم می‌دهم. بین من و آنچه موجب مقام و منزلت من نزد تو شده حایل مشو - پس عبدالملک او را از منادمت و نوشیدن شراب ۲۰ معاف فرمود.

۱۷- وجه تسمیه نصیب

ابوالحسن اسدی از محمد بن صالح بن النطاح و او از خلاد بن مره و خلاد از

أبی بکر بن مزید مرا روایت کرد که روزی نصیب را بر در خانه هشام دیدم. بدو گفتم ای ابامحجن چرا ترا نصیب نامیدند؟ آیا چون در شعر خود گفته‌ای «عاینها النصیب» - گفت نه. لیکن در خانواده‌ای از «ودان» متولد شدم و چون به دنیا آمدم مولایم گفت: نوزاد خاندان مارا بیاورید ببینم. چون مرا دید گفت: خلقتی (منصب) یعنی متناسب و موزون دارد. به این سبب مرا نصیب نامیدند - سپس عبدالعزیز بن مروان مرا خرید و آزاد کرد.

۱۸ - فصاحت و حسن تخلص

حسین بن یحیی خبر داد مرا از حماد واو از پدرش اسحاق و اسحاق از ابو- یحیی محمد بن کناسه اسدی که:

أبو عبدالله بن أبی اسحاق گفته است: اگر به ولایت عراق منصوب می‌شدم از نصیب تقاضا می‌کردم منشی من باشد. چون فصیح است و کلماتی زیبا انتخاب می‌کند و حسن تخلص دارد.

۱۹ - راستگوئی نصیب.

اسدی خبر داد مرا از محمد بن صالح واو از پدرش واو از محمد بن عبدالعزیز زهری که:

نصیب برای من نقل کرد: روزی نزد عبدالعزیز بن مروان رفتم. گفت این شعر را که ساخته‌ای برای من انشاد کن:

«اگر بین دو دوست جز خاطره گذشته»

«چیزی باقی نماند این خاطره نیز کهنه خواهد شد.»

اورا گفتم این شعر از من نیست از ابو صخر هلالیست. آنچه من در همین وزن وقافیه گفته‌ام اینست:

«در (ذی‌دوران) توقف کردم و به دنبال ناقه گم شده خود می‌گشتم»

«و گر نه من در آنجا ناقه و جملی (کاری) نداشتم»

عبدالعزیز گفت يك جايزه برای راستگوئی و يك جايزه هم در صله شعر تو می‌دهم.

پس برای صدق سخنم هزار دینار و برای شعرم نیز هزار دینار جايزه بخشید.

۳۵- شكل و قیافه نصیب

حسین بن یحیی خبر داد مرا از حماد و او از پدرش و او از عثمان بن ابی حفص ۵ و او از پدرش که:

نصیب را دیدم رنگ پوستش سیاه و موی صورتش تنك و اندك بود و حنجره‌ای برآمده داشت.

حرمی بن ابی العلاء خبر داد مرا از زبیر و او از ابراهیم بن یزید سعدی و او از ۱۰ جده‌اش جمال دختر عون بن مسلم و او از پدرش و او از جدش که:

مردی سیاه دیدم بازنی سپید همراه بود. از توافق آندو باختلافی که در رنگ پوست داشتند شگفتی می‌نمودم. پس نزد مرد رفتم و گفتم: کیستی؟.. گفت من همانم که این ابیات را سروده‌است.

«کاش می‌دانستم بامن چه خواهی کرد؟»

۱۵ «فردا که فراق ما را از هم جدا و دور می‌سازد»

«نزد ام‌بکر وقتی که هر کدام به سویی می‌رویم»

«و بداندیشان با او تنها می‌مانند»

«آیا در پیش آنان که دشمنان منند رشته دوستی را می‌گسلد»

«و دشمنان را شاد می‌کند؟ یا اینکه بر عهد خود پایدار است؟»

۲۰ راوی گوید: آن زن فریاد کرد «هرگز! بلکه بخدا سوگند به عهد خود

پایدار است»

پرسیدم که این زن و مرد کیستند- گفتند این مرد نصیب و این زن ام‌بکر است.

۲۱- نصیب و عبدالله بن جعفر

نصیب روزی به دیدن عبدالله بن جعفر رفت و عبدالله او را مرکب و مال و جامه عطا کرد. یکی گفت: ای ابا جعفر! آیا به این بنده سیاه این همه بخشش می کنی؟- گفت سو گند باخدای اگر رنگش سیاهست ثنایش سپید و شعرش عربیست و در مقابل ابیاتی که سروده است بیش از آنچه گرفت شایستگی دارد. اینها چه ارزشی دارد؟- شترانی که لاغر و فرسوده می شوند و جامه هایی که کهن می گردند و سیمی که تمام می شود. لیکن او ثنائی گفت که باقی می ماند و مدایحی سرود که دهان بدهان روایت خواهد شد. حسین بن یحیی از حماد و او از پدرش اسحاق و اسحاق از مدائنی مرا روایت کرد که: «نصیب عبدالله بن جعفر را مدحی گفت...» و باقی خبر را بصورت فوق نقل کرد.

۲۲- تقاضای زنان از نصیب

حسن بن علی خبر داد مرا از خراز و او از مدائنی که: نصیب را گفتند اینجا زنانی هستند که تقاضا دارند ترا ببینند و شعرت را از زبان خودت بشنوند- گفت مرا می خواهند چه کنند؟- پوستی سیاه و موئی سپید بیش نمی بینند. بهتر است شعر مرا از پشت پرده بشنوند.

۲۳- غناء منقذ هلالی در شعر نصیب.

حسین بن یحیی خبر داد مرا از حماد و او از پدرش اسحاق و اسحاق از عثمان ابن حفص و او از مردی که نامش را برده است که:

منقذ هلالی شبی بدر خانه من آمد و در را کوبید. صد ا زدم کیست؟
- گفت منقذ هلالی - اندیشناک از جای برخاستم و بدر خانه رفتم- مرا گفت مژده!
- گفتم درین وقت شب چه مژده ای برای من آورده ای؟- گفت خیر است.
خانواده ام مرغی بریان لای دو قرص نان برایم آوردند و شام خوبی خوردم. سپس شیشه ای نبید آوردند که از صافی و زلالی دوسوی آن به هم می رسید. من به نوشیدن نبید مشغول شدم و این شعر نصیب را ترنم می کردم: «زینب را دیدار کن

پیش از اینکه کاروان براه افتد...» با خود اندیشیدم چه کسی زیبایی این شعر و آواز رامی فهمد و لطف آنرا درک میکند. جز تو کسی را نیافتم. به این سبب نزد تو آمدم تا این مطلب را خبر دهم. به او گفتم: فقط همین؟- کار دیگری نداشتی؟- گفت: آیا این بس نبود؟ و سپس بخانه خود بر گشت.

۵

۲۴- عفت کلام

حسین بن یحیی خبر داد مرا از حماد و او از پدرش که: مسلمة روزی نصیب را گفت: تو در هجا دستی نداری!- گفت بخدا قسم همینطور است ولی خیال می کنی کار خوبی نیست که بجای «خدایت سلامت بدارد» نمیگویم «خدا ذلیلت کند»- مسلمة گفت: فلان را مدح گفتی و او به تو چیزی نداد- او را هجو کن- گفت بخدا سزاوار نیست او را هجو کنم باید خود را هجو می کردم وقتی او را ثنا می گفتم! ۱۰- مسلمة گفت: بخدا قسم این سخن تو از هر هجائی شدیدتر است.

۲۵- نصیب و عمر بن عبدالعزیز.

حسین خبر داد مرا از حماد که گفته است: این قصه را بر پدرم از ابن عبایه از ضحاک حزامی خواندم:

روزی نصیب در مدینه به مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم در آمد. ۱۵ عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه که آن وقت والی مدینه بود بین قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و منبر آن حضرت نشسته بود. نصیب نزد او رفت و گفت ای امیر اجازه بده شعرهایی که در مرثیه عبدالعزیز گفته ام برایت انشاد کنم. عمر گفت این کار را نکن که مرا غمگین می کند. لیکن شعر «قفا خوی...» را بخوان. زیرا شیطان تو با تلقین این ابیات ترا اندرز داده است- پس نصیب این ابیات را بخواند: ۲۰

«بایستید ای دو برادر من! همانا این خانه»

«به آن صورت باقی نمانده است که در عهد شما بود»

«آن شبها که می دانید و قبیله لیلی»

«درین خانه اقامت داشتند. لیکن بار بر بستند و رفتند»

«فروید آید و بنگرید آیا آنچه از این خانه پرسیدیم»

«پاسخ می دهد یا چیزی بیان تواند کرد؟»

«آن دو همانطور ایستاده باقی ماندند و اشک»

«بر رخسار من از پلکها فرو می چکید»

۵

«پس چرا وقتی از و مایوس شدی»

«و مثل این بود که نگاههای مردم ترا تیر باران میکند»

«از جای رفتی و مردم ترا درباره او ملامت نکردند»

«و در آنجا مانند اشخاص گروگان نماندی؟»

غناء دوبیت اول و دوبیت آخر این آواز به روایت عمرو از ابن سريج است

۱۰

در رمل خفیف با انگشت میانین. عمرو و یونس آورده اند که غریض رانیز درین ابیات

لحنی است در خفیف ثقیل اول با انگشت میانین.

۲۶ - داستان نصیب وزنی در جحفه

نصیب هر سفر که از شام برمی گشت و به جحفه می رسید در خانه پیرزنی

فرودمی آمد. آن زن دختری زرد چهره داشت که در نظر نصیب زیبا و شیرین می نمود

۱۵

و هر دفعه آنجا می رفت پول و جامه و چیزهای دیگر به او می داد. در یکی از سفرها

که شب را در خانه ایشان ماند در تاریکی شب جوانی را دید که وارد آن سرای شد و

بانو که دختر را بیدار کرد دختر برخاست و با جوان بیرون رفت و کمی ماند و سپس

برگشت. ساعتی نگذشت که باز همان جوان آمد و دختر با او بیرون رفت و بعد از

چند لحظه باز گشت. صبح که شد نصیب جای خفتن و غلطیدن آندو و محلی که خود

۲۰

را شسته بودند بدید. وقتی می خواست برود پیرزن و دخترش او را گفتند: پدر ما

فدای تو باد! چه وقت برمی گردی؟ - نصیب گفت:

«می بینم چشممت به جاهای دور نگاه می کند و در عشق ناپایداری»

«وبا این و آن مهر و ملاطفت می‌ورزی»
 «اگر دوپشته سوار می‌کنی من یکی از آندو نیستم»
 «عشق من یکیست. کسی را ردیف نمی‌گیرم»

۲۷ - نصیب وزنی از «ملل».

ایوب گوید. در ملل زنی بود که مردم به‌خائنه او فرود می‌آمدند. روزی ابو
 عبیده بن عبدالله بن ربیعہ و عمران بن عبدالله بن مطیع و نصیب به‌خائنه او وارد شدند
 هنگام رفتن آن دومرد قرشی زن را عطایی دادند لیکن نصیب را چیزی نبود. او را
 گفت اگر بخواهی تعهد می‌کنم سفر دیگر که اینجا آمدم همان عطاء را که آن دومرد
 به تو دادند بدهم و اگر هم میل داشته باشی شعری در وصف تومی گویم که ترا سودمند
 باشد. میل خود تست. زن گفت شعر را بیشتر دوست می‌دارم نصیب گفت:

«هان! پیش از جدایی ام حبیب را درود فرست»

«گرچه او فردا نزد ما نیست و از پیش ما می‌رود»

«اگر محبوب تو در دوستی صادق نباشد»

«پس دیگر هیچکس نزد من محبوب نیست»

۱۵ «تیر عشق زنی «مللی» در قلب مردی «تهامی» نشسته»

«که عشقی غریب دارد. ای وای بر همه غریبان!»

ابیات فوق موجب شهرت آن زن شد و ازین شعر سود فراوان برد.

۲۸ - نصیب از غزل سرایی توبه کرد

ایوب گوید: روزی نصیب به‌دیدار عمر بن عبدالعزیز رحمه الله رفت و عمر در
 آن وقت به خلافت رسیده بود. او را گفت: ای سیاه! وای بر تو! توئی که نام زنان را
 در غزل‌های خود می‌بری و بر سر زبانها می‌اندازی؟! ۲۰

گفت ای امیر المؤمنین! من این کار را مدت است ترک کرده و با خدای عزوجل

عهد بسته‌ام دیگر غزل نگویم - حاضران مجلس نیز به درستی سخن او گواهی دادند

و او را به صلاح و نیکی ستودند. عمر بن عبدالعزیز گفت اگر حال تو چنین است پس حاجت خود را بیان کن. گفت چند دختر دارم که سیاهی رنگ خود را برایشان افشانده‌ام و بازاری کاسد و بی مشتری دارند. میل ندارم آنان را به سیاهان بدهم و سفید پوستان نیز رغبتی به ایشان نشان نمی‌دهند. عمر گفت از من چه می‌خواهی؟ گفت اعانه از بیت المال برای دخترانم منظور کن. عمر قبول کرد. بعد گفت خرجی راه ندارم. - عمر حلیه (زیور) شمشیر و دو جامه خود را به او داد و این دو جامه سی درهم ارزش داشتند.

۳۹ - دیدار نصیب با کمیت و ذوالرمه

اسماعیل بن یونس خبر داد مرا از عمر بن شبه از اسحاق موصلی از ابن کناسه که:

نصیب را با کمیت و ذوالرمه اتفاق ملاقات افتاد. کمیت قصیده خود را که با «آیا از خواستاری دختران تازه سال دست برداشته‌ای» آغاز می‌شود انشاد نمود تا بدین بیت رسید:

«یا آیا هودج نشینان علیاء نفعی دارند؟»

«اگرچه در انس گرفتن و باریکی دندان بکمالند» ۱۵

نصیب شروع به شمارش بابت انگشتان کرد و يك شماره در حساب منظور نمود. کمیت گفت چه چیز را می‌شماری؟ گفت اشتباهات ترا. سخن تو از تناسب به دور است. انس گرفتن را با نازکی دندان چه مناسبت است؟

چرا مثل ذوالرمه نگفتی؟

«لبش گندمگون و به رنگ سرخ تیره مایل به سیاهی است» ۲۰

«ولته‌ها و دندانهایش لذیذ و ظریف است»

نصیب به خواندن اشعار ادامه داد و قصیده‌ای را که با مصرع «جان من پیوسته ازو یاد می‌کند» شروع می‌شود انشاد نمود تا به این بیت رسید:

«بوزینه‌ها و روباه‌ها برای او آواز می‌خوانند»

«ودر بیابانها و نك‌ها به آنها جواب می‌دهند»

نصیب گفت: جای و نك‌ها در بیابان نیست. پس کمیت این شعر را انشاد کرد:

«گوئی غلغل جوشیدن دیگها»

۵

«ارجوزه‌های اُسلم در هجای غفراست»

نصیب گفت هرگز اُسلم غفار را هجو نگفته است. پس کمیت شکسته شد

و دم فرو بست.

۳۰ - نصیب و عبدالرحمن بن ضحاک.

حسین بن یحیی خبر داد مرا از حماد و او از پدرش از ابن کلبی که:

۱۰

نصیب عبدالرحمن بن ضحاک بن قیس فهری را مدح گفت و او امر کرد ده قلو ص

(ماده شتر پابلند) به نصیب دهند. درین باره نامه‌ای به دومرد انصاری مأمور خود نوشت

و از نصیب عذر خواست که جز قوت روزانه خود چیزی ندارد و مایل نیست دست

خود را در اموال این مردم دراز کند. پس نصیب از نزد او بیرون رفت و نامه سر به مهر

عبدالرحمن را پیش دومرد انصاری برد. ایشان نامه را بگشودند و خواندند و گفتند

۱۵

امیر گفته است هشت قلو ص به تو بدهیم و آن شتران را تسلیم کردند. بعد از چندی

ضحاک معزول شد و به جای او مردی از بنی نصر بن هوازن به امارت مدینه رسید -

وی دستور داد رسیدگی کنند و هر چه ضحاک به مردم بخشیده بازستانند. درین نامه‌ها

سندی یافتند که به موجب آن ده قلو ص به نصیب عطا شده است. مرد نصری فرمود

آنها را از نصیب مطالبه کنند. گفت به خدا قسم فقط هشت قلو ص به من داده شده -

۲۰

نصری گفت بخدا قسم که ازین خانه بیرون نمی‌روی تا عین شتران یا بهای آنها را

پس بدهی. و تا بهای ده شتر را نداد نگذاشتند بیرون رود.

وقتی نصیب به شام نزد هشام رفت شبی را پیش او ماند و قصه‌ها می‌گفت تا

به داستان مرد نصری رسید و این ابیات را انشاد کرد:

- «آیا برای چندشتر گر از کار افتاده»
- «باید هلاک شوم و جگرم را از تنم بیرون کشند؟»
- «تعداد آنها در خانه من هشت و در نزد ایشان»
- «ده بود. معلوم نیست بعد چه سندی یافته اند؟»
- «آیا آن دو برادر انصاری به من خیانت کردند و کمتر دادند» ۵
- «بنابر این آنچه را گم کرده اند نزد ایشان است»
- «همانا کار گزار تو - نصری - بدون اینکه بامن دشمنی و کینه داشته باشد»
- «وامی گران بر من تحمیل کرد»
- «آیا بدون اینکه خود گناهی کرده باشم باید بگناه دیگری محکوم شوم؟»
- «و گر نه چگونه مرا بدون دیه و قصاص می کشند» ۱۰
- راوی این خبر گوید: هشام بعد از شنیدن این ابیات گفت: لاجرم بخدا قسم که این مرد نصری دیگر هرگز شغلی نخواهد داشت - و نامه ای نوشته او را از حکومت مدینه معزول نمود.
- ۳۱ - شعر نصیب در وصف جفر
- محمد بن خلف بن مرزبان خبر داد مرا از زبیر بن بکار - با اجازه هارون بن ۱۵
- عبدالله زبیری - و او از یکی از پیران «جفر» که:
- نصیب بر ما وارد شد و درین مجلس نشست (اشاره به محلی کرد که در برابرش بود) ما تقاضا کردیم شعری انشاد کند و او این ابیات را از گفته خود بخواند:
- «ای عقاب آشیان! آشیان ضریه»
- «بارانهای صبحگاهی همیشه ترا سیراب کنند» ۲۰
- «شبهای بسیار گذشت لیکن تصور نمی کنم گذشت زمانه»
- «موجب شود که دختر نصر را فراموش کنم»
- «در ذی دوران توقف کردم و به دنبال ناچه گم شده خود می گشتم»

«و من در آنجا ناقه و جملی (کاری) نداشتم»

«سراغی که از شبانان می گیرم بهانه ایست»

«تابار دیگر از دیدار آن یار سیم دندان مشکبوی سیراب کردم»

«سو گند به آنکه در طور باینده خویش سخن گفت»

۵

«و ایام مناسک حج و قربانی را تعلیم داد»

«همانا محبت مرا نسبت به جفر و جفریان زیادتیر کرد»

«آن شبها که لیلی در جفر اقامت داشت»

۳۲ - نصیب و عبدالملك بن مروان

حر می خبر داد مرا از زیر و او از عمر بن ابراهیم سعدی و او از یوسف بن

۱۰

یعقوب بن علاء بن سلیمان و او از سلمة بن عبدالله بن ابی مسروح که:

عبدالملك بن مروان نصیب را گفت شعری برای من بخوان و او قصیده ای که

این دو بیت از آنست انشاد نمود:

«کمر باریکی که هم خوابه او در بستر مانند حمایل»

«برو می پیچد. بدنش نه چاق بی قواره و نه لاغر استخوانیست»

۱۵

«تهی گاهی دارد که چون ازار بر آن پیچد»

«اگر چه هفت لا باشد به چشم نمی آید»

عبدالملك گفت: ای نصیب! این زن کیست؟ - گفت دختر عم من و

اهل نوبه است اگر او را بینی رغبت نمیکنی از دستش آب بنوشی. عبدالملك

گفت اگر جز این می گفتمی اندامی را که دو چشم تو در آنست (سر) از تن جدا

۲۰

می کردم.

۳۳ - شعری در ستایش عبدالعزیز

محمد بن خلف بن مرزبان روایت کرد مرا از حارث بن محمد بن ابی اسامه و

او از مدائنی که:

عبدالعزیز بن مروان نصیب و خانواده و فرزندان او را خرید و آزاد کرد -
نصیب همه ساله نزد اومی رفت تا از احسانش برخوردار شود و عبدالعزیز نیز صله
و جایزه خوب به او انعام می نمود. نصیب در ثنای او گفته است:

«فرزند لیلی می گوید و خوب می گوید»

«و کردار او بالاتر از بهترین گفته های اوست»

۵

«رادمردیست که از دوستان جز دوستی چیزی نمیخواهد»

«و دوستش از او متنعّم و بهره مند است»

«اهل مصر را بشارت ده که همراه بانیلی که در مصر روانست»

«نیلی دیگر نزد ایشان آمده است»

۳۴ - نصیب و هجاء

۱۰

ابودلف هاشم بن محمد بن هارون بن عبدالله بن مالک خزاعی خبر داد مرا از
عبدالرحمن برادرزاده اصمعی و او از عمش اصمعی که:

کنیه نصیب ابوالحجاء بود. شاعری از اهل حجاز او را هجو کرد و گفت:

«ابوالحجاء را دیدم در بین مردم سرگردان است»

«ورنگ ابوالحجاء رنگ بهائم و ستورانست»

۱۵

«می بینی او را که بسبب سیاهی رنگش»

«اگر چه مظلوم باشد چهره ستمگر دارد»

نصیب را گفتند: آیا به او جوابی نمیدهی؟ - گفت نه. و اگر کسی را هجا گفته
بودم او را نیز هجو می کردم. خداوند مرا باموهبت شعر به مال و ثروت رسانده است
و باخود عهد کرده ام آنرا در بد گوئی خلاق بکار نبرم. او نیز مرا به سیاهی وصف
کرده و راست گفته است. نمیخواهید آنچه در وصف خود ساخته ام برای شما انشاد
کنم؟ - همه گفتند بلی - پس این ابیات را بخواند:

۲۰

«سیاهی موجب نقصان من نیست تا زمانی که»

- «این زبان راهمراه بادلی ثابت و پابرجا داشته باشم»
 «اگر دیگران به اصل و خانواده افتخار می کنند»
 «من بیت های شعرم را اصل و خانواده خود قرارداده ام»
 «چقدر فاصله است بین سیاهی که زبانی گویا»
 ۵ «ودلی استوار و اندیشه ای قاطع دارد. باسفیدی گنگ!»
 «آنانکه خانه ای آبادان و بنائی رفیع دارند بر من حسد می برند»
 «ولی من چیزی که موجب شماتت دیگران باشد ندارم»
 «درین شعر بجای «من فضل ذاك» (در مصراع آخر) «فضل البیان» نیز روایت شده که بهتر است.
- ۱۰ عمم و محمد بن خلف مرا روایت کردند از عبدالله بن ابی سعد و او از سعید بن یحیی اموی و او از عمش و عمش از محمد بن سعد که:
 شخصی نصیب را گفت: ای بنده! ترا چه به شعر؟ - نصیب گفت: اما اینکه گفتم بنده ام بنده از مادر متولد نشدم. خانواده من ستم کردند و مرا فروختند. اما درباره سیاهی رنگ چنین گفته ام:
- ۱۵ «اگر رنگم تیره و سیاه است همانا خردم»
 «بدون لغزش و خطاست»
 «هیچوقت نیازها بر من فرود نیامدند»
 «جز آنکه آبروی خود را حفظ کردم و از طمع ورزی شرم نمودم»
- ۳۵ - تقاضای زنی که نامش را در شعر ببرد.
 ۲۰ محمد بن مزید خبر داد مرا از حماد و او از پدرش اسحاق و اسحاق از سدوسی که:
- نصیب در محلتی توقف کرد و شربتی آب خواست. دختری باکاسه ای شیر (یا آب) از خانه بیرون آمد و او را سیراب کرد. سپس از نصیب تقاضا کرد نامش را

در شعر ببرد و باسم او تشبیب کند- نصیب پرسید چه نام داری؟- گفت هند - و بکوهی که از آنجا پیدا بود نظر کرد و گفت: نام این کوه چیست - گفت «قنا» پس این ابیات را بساخت:

«قنارا بخاطر هند دوست دارم و باک ندارم»

«که خدا بردوری یانزدیکی آن بیفزاید»

«همانا در بیشه‌های دشت ذی قنا»

«نیازی داریم که مارا به اینجا کشانده است»

«قنارا به من نشان دهد تا آنرا تماشا کنم»

«من قنا را دوست دارم. من هند را آنجا دیده‌ام»

این ابیات بر سر زبانها افتاد و بسبب آن خواستگاران بسیار برای دختر پیدا شد و از برکت شعر نصیب منفعت و خیر بسیار بدورسید.

۳۶- نصیب خواستگاری می کند

هاشم بن محمد خزاعی از عیسی بن اسماعیل بن نبیه از محمد بن سلام خبر ذیل را برای من روایت کرد:

نصیب بریزید بن عبدالملک وارد شد. یزید از او خواست قصه‌ای از سر گذشت

خود بیان کند- پذیرفت و گفت: ای امیر المؤمنین. به دختری سرخ چهره دل داده

بودم. مدتی نزد او ماندم و از او خواستگاری می کردم. اما او مرا با وعده‌های باطل

فریب می داد. چون اصرار و التماس کردم مرا گفت از من دور شو. بخدا قسم

مثل بلای ناگهانی شبانه هستی - به او گفتم: تو هم مثل بلای ناگهانی روزانه هستی

- زن گفت: ای سیاه چقدر ظریف و بانمکی! - این سخن مرا به غیظ آورد. او را گفتم

آیا میدانی ظرافت یعنی چه؟ - ظرافت یعنی عقل. آن زن چون این حرف را شنید مرا

گفت برو تادرکار تو اندیشه کنم. پس من این ادبیات را برای او فرستادم:

«اگر رنگ من سیاهست رنگ مشک سیاه تر است.»

- « و سیاهی پوست مرا دوایی نیست»
 «اما خوبی شرافتمند و کریم دارم و از فحشاء بدورم»
 «همانطور که زمین از جو آسمان دور است»
 «مانند من درین مردان شما اند کست»
 ۵ «ولی مانند تو در بین زنان نایاب نیست»
 «پس اگر رضا می‌دهی پاسخ موافق بفرست»
 «و اگر نمی‌پذیری هردو سربه‌سر و مساوی هستیم»
 زن چون این ابیات را خواند گفت مال و شعر سایر چیزها را تحت الشعاع قرار می‌دهد و بامن ازدواج کرد.

- ۱۰ ۳۷ - اُصمعی شعر نصیب را می‌پسندید
 هاشم بن محمد از ریاضی روایت کرد که اُصمعی اشعار ذیل را از نصیب برای ما انشاد نمود. وی این اشعار را می‌پسندید و هر وقت می‌خواند می‌گفت: «خدا نصیب را بکشد چقدر خوب شعر می‌گوید!»
 «اگر رنگم سیاهست همانا من»

- ۱۵ «مانند مشک هستم، هر که آنرا بچشد از آن سیر نخواهد شد»
 «سیاهی رنگت به لباس‌هایم چه زیان میرساند، در حالی که زیر آنها»
 «لباسی از شرف دربر دارم که تراز گریبان آن سپید و بی‌آلایش است»
 «اگر مردی در دوستی مانند آنچه که من بدو می‌بخشم»
 «به من نبخشد. بدانکه ازو جدا خواهم شد»

- ۲۰ ۳۸ - نصیب و جریر
 اُبو خلیفه فضل بن حباب خبر داد مرا از محمد بن سلام و او از خلف که روزی نصیب اشعار خود را برای جریر انشاد می‌کرد و او می‌شنید. پس ازو پرسید ای اُباحرزه! شعر مرا چگونه می‌بینی؟ جریر گفت تو از همه سیاهان بهتر شعر می‌گوئی.

۳۹ - نصیب و ولید بن عبدالملک

حرمی بن ابی العلاء روایت کرد مرا از زبیر بن بکار و او از محمد بن اسماعیل و او از عبدالعزیز بن عمران بن محمد و او از مسور بن عبدالملک و گفت:

نصیب، عبدالرحمن بن أزر را حکایت کرد که روزی اشعار خود را برای ولید بن عبدالملک انشاد کردم. مرا گفت تو از همه هم پوستان خود بهتر شعری گویی و بخدا سو گند چیزی برین سخن نیفزود - عبدالرحمن گفت ای ابا محجن! آیا به همین راضی شدی که فقط ترا بهترین شاعر سیاهان خوانند؟ نصیب گفت ای برادر زاده! بخدا قسم دوست می داشتم که بیش ازین به من می داد. اما نکرد و من دروغگو نیستم.

۴۰ - نظر نصیب درباره شعر خود و شعرای معاصر

محمد بن حسن بن درید خبر داد مرا از ابوحاتم و او از ابو عبیده که گفته است: محمد بن عبد ربه مرا گفت که روزی وارد مسجد کوفه شدم. مردی را دیدم که هیچکس را به سیاهی او ندیده بودم، لیکن در پاکیزگی لباس سر آمد همگان بود. نامش را پرسیدم گفتند نصیب شاعر است. نزد او رفتم و با او سخن گفتم و نظرش را درباره خودش و یارانش سؤال کردم - گفت جمیل امام و پیشوای ماست و عمر بن اُبی ربیع حجله نشینان را از همه ما شاعران بهتر وصف می کند. وی ما را بر اطلال و دمن بسیار گریانده و پادشاهان را بهتر از ما مدح گفته است - اما شعر من همانست که شنیده ای - او را گفتم به گمان مردم تو بخوبی از عهده هجاء بر نمائی - نصیب خندید و گفت بنظر تو آیا مردم گمان می کنند که من شعر مدح را هم خوب نمی سازم؟ - او را گفتم نه. پس گفت خیال می کنی اگر به جای «عافاك الله» «أخزك الله» نمی گویم کار خوبی نمی کنم؟ - گفتم بلی کار خوبیست - گفت مردم را از دو صورت بیرون ندیدم یا کسی است که از چیزی طلب نکرده ام. چنین شخصی را شایسته نیست هجا گویم و برو ستم روا دارم. و یا مردیست که از چیزی خواسته ام و نداده است. درین صورت

نفس من به نکوهش سزاوار تر است که مرا وادار کرده ازو گدائی کنم و چیزی را بخواهم که مال اوست.

۴۱ - نصیب و کثیر و الأحوص

محمد بن خلف بن مرزبان مر از عبدالله بن اسماعیل بن ابی عبیدالله، کاتب مهدی،

خبر داد که گفته است:

۵

در کتاب پدرم که بخط او باقیست چنین خواندم که ابو یوسف «تجیبی» از قول اسماعیل بن مختار، غلام آل طلحه، که پیری بزرگ سال بوده چنین روایت کرده است:

۱۰

ابو محجن، نصیب، مرا حکایت کرد که به اتفاق کثیر و الأحوص، فردای روزی که باران آمده بود از خانه بیرون رفتیم. یاران را گفتم اگر میل داشته باشید باهم سوار می شویم و به عقیق می رویم و در آنجا تفرج می کنیم و چشم خود را بهره مند می سازیم. پذیرفتند و ما بهترین ستوران را که در دسترس داشتیم سوار شدیم و زیباترین جامه های خود را پوشیدیم و سر و وضع را بصورتی در آوردیم که شناخته نشویم - سپس رهسپار عقیق گشتیم.

۱۵

در عقیق همانطور که تفرج و تماشا می کردیم از دور سوادى بزرگ به چشم ما رسید. به آنجا رفتیم. دیدیم کنیزکانی نارس و غلامان و زنانی زیبا - روی جمعند. زنان از مهمانان تازه وارد دعوت نمودند که فرود آیند ولی شرم داشتیم با اولین تقاضا به خانه آنان برویم. ازینرو گفتیم فعلا معذوریم باید بدنبال کار لازمی برویم. بعد از انجام آن کار اینجا برمی گردیم. قبول کردند و ما از آنجا دور شدیم و بعد از ساعتی باز گشتیم. زنان تقاضا و دعوت خود را تکرار نمودند و ۲۰ ماقبول کرده از مرکیها به زیر آمدیم. یکی از آنان به داخل سرای رفت تا از صاحب خانه برای ما اجازه ورود بستانند. وی دیری نگذشت که بیرون آمد و ما را گفت بفرمائید، وارد شوید. ما به داخل سرای رفتیم و در آنجا بانوئی دیدیم باجمالی خیره -

کننده که بر فرش فاخر نشسته بود. به ما خوش آمد گفت و تعارف کرد. دیدیم چند کرسی در آنجا نهاده‌اند. همه در يك صف بر آن کرسی‌ها نشستیم هر نفر روی يك کرسی. آن بانو گفت اگر دوست داشته باشید ابتدا یکی از دخترکان خود را صدا بزنم تا آوازش را بشنویم و گوشش را بمالیم. یا اینکه ناهار بیاورند. گفتیم دخترک را بخوان غذا دیر نمی‌شود. پس بادست بیکى از خادمان اشاره کرد و فوراً دختری زیبا روی که خود را در ردائی گران بها پوشانده بود وارد مجلس گردید. اندکی مهلت دادند تا وحشتی که از دیدار تازه واردان پیدا کرده بود آرام گرفت. پس رویش را بگشودند. دختری بود صاحب جمال که در زیبایی پهلوی به پهلوی بانوی خویش می‌زد. آن دختر به مهمانان تعارف کرد و خوش آمد گفت. بانوی خانه فرمود. وای بر تو! عود بر گیر و این ابیات را از نصیب بخوان - خدا أبو محجن را به سلامت بدارد.

۵

۱۰

«آیا ازین فراق که همه را از یکدیگر جدا می‌کند گزیری هست؟»

«و آیا ایامی مانند روزهای اقامت در (سعد) باز می‌آیند»

«در آرزوی آن روزها هستم»

«لیکن روزهای قدیم هرگز بر نمی‌گردند»

دختر آنرا بخواند. آوازی آورد که تا آن روز خوشتر از آن نشنیده بودم. خوبترین صداها و گیرنده‌ترین نواها بود. بار دیگر بانوی صاحب‌خانه کنیزک را فرمود که عود بر گیر و این آواز را از أبو محجن بخوان خدا أبو محجن را به سلامت بدارد.

۱۵

«مرد عاشق بی‌خواب ماند و بیداری باز سراغ او آمد»

«بسبب اندوه‌هایی که بر و نازل می‌گشت»

«به یاد او افتادم که جگر در هوایش آب شده»

«ولی او توجهی ننمود و جگرش بر من رقت نیاورد»

«قبیله او قبیله من نیست و از شهر او هم نیستم»

۲۰

«که امید برم زمانی بایکدیگر همسایه شویم»

«در دل خود سوزی یافتم که هیچ کس»

«پیش از من از درد عشق دچار این حالت نشده است»

«مگر ابن عجلان که هند او را دیوانه عشق خود نمود»

«و عاقبت در سوز عشق جان داد»

۵

دختر این آواز را بهتر از آواز قبل اجراء کرد و من نزدیک بود از شادی پرواز

کنم. باز آن بانو به دختر گفت وای بر تو این ابیات را از أبو محجن بخوان خدا
أبو محجن را به سلامت بدارد.

«چه شب خوبی بود. همه شب از آن برخوردار بودم»

۱۰

«آیا خفته از خیال و رؤیا چیزی بدست می آورد؟»

«آری مرد آرزومند وقتی چشمش به مقصود خویش افتد»

«گرچه در رؤیا باشد می تواند از دلجوئی یاتودیع کند»

«حاجتی دارد که مدتهاست آن را از مردم پنهان داشته است»

«و نزدیکست سینه او که جایگاه آن نیاز است شکافته شود»

۱۵

«این نیاز را پیوسته با خود می برده»

«تا شاید روزی امکان افشاء آن میسر شود.»

«از همان اول کار مرا از ام عمرو هشدار دادند و برایم عصا بر زمین زدند»

«همان طور که برای مرد دانا عصا بر زمین میزنند»

نصیب گوید: به خدا آوازی خواند که مرا حیران نمود و از خود بیخود کرد.

۲۰

از صدای خوب و هنر و غناء عالی او به طرب آمدم و از حسن انتخاب و آهنگی که
برای شعر من ساخته بود شاد گشتم. الحق در این صنعت استاد بود و آوازش زیبایی
را بامتان و اتقان جمع داشت.

باز آن بانو فرمان داد عود بر گیر و آواز دیگری از أبو محجن بخوان.

خدا اُبو محجن را به سلامت بدارد. دختر این ایات را بخواند:

«ای شتر سواران. من به دنبال شما نخواهم آمد»

«مگر اینکه اینجا فرود آید. و به حال من برسد»

«گمان نمیکنم عاشقی از کسانی مانند شما و به شکل شما»

«دعوت کند و نپذیرد»

۵

«یا اینکه مرا از دردی که دارم با دانش خود خبر دهید»

«درد آشناترین مردمان پزشکان حاذقند»

نصیب گوید: بخدا قسم از شنیدن این آواز چنان دچار غرور و اعجاب شدم

که پنداشتم از قریشم، و خلافت نصیب من شده است - پس آن بانو گفت: بس است

ای دخترک من، - ای غلام غذا بیاور. درین وقت لأحوص و کثیر از جای برجستند و گفتند

۱۰

به خدا سوگند غذای ترانمیخوریم و دیگر در مجلس تو نمی نشینیم. با ما بدرفتاری

کردی و به ماتحقیر روا داشتی و شعر این یکی را بر اشعار ما مقدم شمردی و سراسر

غناء و سماع را با اشعار او بر گذار کردی در صورتی که ما هم شعرهایی داریم که بهتر

از شعر نصیب است و در آواز زیاتر از شعرهای او خوانده می شود. بانو گفت هر چه

در اینجا گذشت از روی معرفت کامل انجام شده است. کدام شعر شما بهتر از شعر

۱۵

نصیب است؟ - آیا این شعر تو ای أحوص:

«در چشم من همان خوشست که در دیده دلدار خوشست»

«بهترین چیز آنست که به چشم خوش آید»

یا این گفته تو ای کثیر درباره عزه

«در خیال زن ضمیره جدویه چیزی نمیگذرد»

۲۰

«جز اینکه آن بز نر صاحب دوشاخ شوی اوست»

و یا این سخن تو درباره معشوقه:

«وقتی زن ضمیره عطسه کرد با او هم بستر شو»

«زیرا عطسه او مقدمه هم‌بستریست»

نصیب گوید: پس آن دوشاعر باخشم فراوان از نزد او بیرون رفتند، ولی مرا نگاه داشت و با وی ناهار خوردم. آنگاه دستور داد سیصد دینار و دوحله و مقداری عطر آوردند و گفت اینها جایزه تست. دویست دینار دیگر هم داد و فرمود آنرا بین دودوست خود تقسیم کن و اگر قبول نکردند از آن تو باشد. من از عقیق نزد اُلأُحوص ۵ و کثیر برگشتم و تمام قصه را برای ایشان شرح دادم. اُلأُحوص سهم خود را برداشت ولی کثیر قبول نکرد و گفت خدا لعنت کند آن بانو و عطای او را و ترا هم با آن دویه لعنت خود گرفتار سازد. پس من صد دینار حصه او را برگرفتم و باز گشتم.

راوی این خبر گوید: از نصیب پرسیدم آن بانو که بود؟ گفت زنی بود از بنی امیه ولی نامش را نگفتم و گفت تا زنده هستم اسم او را به کسی بروز نخواهم داد. ۱۰

۴۲ - مرثیه نصیب برای عبدالعزیز بن مروان.

عیسی بن یحیی وراق خبر داد مرا از احمد بن حارث خراز و او از مدائنی که در عهد ولایت عبدالعزیز بن مروان طاعونی در مصر شایع شد. وی از فسطاط بگریخت و به دهی از ناحیت صعید که «سکر» نام داشت پناه برد. در آنجا فرستاده‌ای از عبدالملک نزد او آمد. از او پرسید نامت چیست؟ گفت «طالب بن مدرک» عبدالعزیز ۱۵ این نام را به فال بد گرفت و گفت «اوه» خیال نمیکنم هرگز به فسطاط برگردم. این فال بد راست آمد و او در همان ده بدرود زندگی گفت. نصیب این ابیات را در مرثیه او ساخته است:

«آن روز که در صعید بودم از سکر مصیبتی به من رسید»

۲۰

«که تاب تحمل آن را ندارم»

«به خدا قسم هرگز این مصیبت را فراموش نخواهم کرد»

«تا زنده‌ام و تا ناله شتران بگوשמ می‌رسد»

«دیگر بر کسی شیون نمی‌کنم و با صدا نمی‌گیرم»

«چون هر مصیبتی بعد ازو ناچیز است»

«این نعلش ندانست چه قدر احسان و شرف برو قرارداد»

«و کسانی که جنازه را می بردند ندانستند چه می برند»

«تا او را کفن کردند و در ضریح مدفون نمودند»

«آن زمان امید و آرزو از دوست تو به پایان رسید»

۵

غناء این ابیات از ابن سریج و لحن آن به روایت اسحاق رمل است با انگشت سیاه در مجرای انگشت میانی. هشامی آورده است که ابن سریج را درین آواز لحنی دیگر در هزج است. ابن بانه گوید رمل از ابن هر بزد است.

محمد بن مزید بن ابی اُزهر خبر داد مرا از حماد بن اسحاق و او از پدرش و او از مصعب زبیری و مصعب از بعضی سالخوردگان حجاز که روزی نصیب نزد عبدالملک ابن مروان رفت. عبدالملک او را فرمود بعضی ابیاتی را که در ثناء برادرش ساخته ای بخوان و او مرثیه ذیل را انشاد کرد:

«همه امور را شناختم و آزمودم لیکن از همه سخت تر»

«آنست که زندگان در پی گذشتگان می روند»

«لیکن ولی نعمتان کریم و بخشنده من»

۱۵

«پیشاپیش و قبل از من می روند و من هنوز زنده ام»

«اگر برو بگریم معذورم و اگر برانده چیره شوم»

«وصبر کنم چون من کسی باید در بلای سخت شکینا باشد»

«شترانم هر وقت می خواستم روبه تو می آوردند»

«در حالی که لاغر و بی گوشت بودند»

۲۰

«اما در ساحت تو آبشخوری آسان داشتند»

«و نعمت و غنیمت می یافتند و باخشنودی باز می گشتند»

«این شتران بعد از مرگ پسریلی گرسنه و بی برگ مانده اند»

«کوهانشان از لاغری نظر همه را جلب می کند»

«اگر اوزنده بود هنوز هم پهلوی کنار این شتران»

«برای کلاغهای راه، جای چریدن و نوك زدن بود»

«اگر شتران از جود زاده لیلی برخوردار شدند»

«همانا او برگزیده و منتخب خاندان خویش است»

۵

وقتی عبدالملك این بیت را شنید:

«اگر برو بگیریم معذورم و اگر براندوه چیره شوم»

«و صبر کنم چون من کسی باید در بلای سخت شکیب باشد»

نصیب را گفت وای بر تو! در مرگ برادر من از تو به این صفت سزاوارترم،

چرا مرا به این صفت نستودی؟ و شروع به گریه کرد.

۱۰

۴۳ - نصیب و عبدالله بن اسحاق بصری.

محمد بن مزید خبر داد مرا از حماد بن اسحاق و او از پدرش و او از ابویحیی

محمد بن کناسه که عبدالله بن اسحاق بصری مرا گفت اگر به ولایت عراق منصوب

می شدم از نصیب تقاضا می کردم کاتب من باشد - گفتم برای چه؟ - گفت چون فصاحت

و حسن تخلص دارد و کلمات خوب و زیبا در نوشته خود بکار می برد. نشنیده ای

۱۵

که گفته است:

«نه جان از صحبت او ملول می شود و نه نگاه»

«از تماشای رخسارش باز می گردد»

«دیده او را دید و نگاه به او دوخته شد و به سویی دیگر نرفت»

«چون کسی دیگر را که موجب خرسندی جان باشد نیافته است»

۲۰

۴۴ - نصیب و ابراهیم بن هشام.

حر می از زبیر از محمد بن حسن مرا روایت کرد که روزی نصیب بر ابراهیم

ابن هشام وارد شد و شعری که در مدح او ساخته بود انشاد کرد. ابراهیم را شعر او

پسند نیامد و گفت ابیاتی سست و بی ارزش است. مدح عالی اشعار است که أبو-
 دهبل در ستایش دوست ما ابن اُرزق سروده و گفته است:
 «بامدادان اگر از دو راه (نخلان) سفر کنی»
 «احسان وجود نیز از یمن رخت بر خواهد بست»

۵ نصیب ازین سخن بر آشفت و از فرط غضب عمامه خود را بر زمین زد و زیر
 پالگد کرد و گفت: شما هم رجالی مانند ابن اُرزق بیاورید تا ایشانرا مثل اُبی دهبل و
 بهتر از او مدح کنیم. بخدا سو گند هر مدحی متناسب باشخصیت مدوح است. راوی
 خبر گوید ابن هشام بعد از شنیدن این خبر سربزیر افکند و چیزی نگفت. حاضران از
 رفتار نصیب و سخن تند او و نیز از بردباری ابن هشام شگفتی گرفتند چون او مردی
 ۱۰ حلیم نبود.

۴۵ - نصیب و ام بکر.

حرمی خبر داد مرا از زیر، از عبدالرحمن بن عبدالله زهری، که نصیب گاهی
 در سفرهای خود به شام از ام بکر خزاعیه دیدار می کرد و در هر ملاقات چهار صد دینار
 بدو می بخشید. عبدالملك از تعلق خاطر وی به آن زن و از اینکه در شعر بنامش تغزل
 می کند با خبر شد و او را از این کار منع کرد و نصیب نیز دست از ام بکر باز داشت. ۱۵

۴۶ - نصیب از خود سخن می گوید.

محمد بن یزید خبر داد مرا از حماد بن اسحاق و او از پدرش و پدرش از عثمان
 ابن حفص ثقفی و او از پدرش که گفته است:

نصیب را در طائف دیدم. نزد ما آمد و در مجلس ما بنشست. او را پیراهنی
 ۲۰ کوهی بر تن و ردایی از برد یمانی در بر بود. چند شعر از ساخته های خود در مدح
 ابن هشام بخواند. سپس گفت این دشت را پر درنده می بینم، اهل مجلس چه کسانی اند؟
 گفتیم از ثقیف؟ وی دانست که ما دشمن ابن هشامیم و او هم دشمن قبیله ما است. پس
 گفت: انالله... آیا شایسته است که بعد از ابن لیلی ستایشگر ابن جیداء باشم؟ اهل

مجلس گفتند: ای ابامحجن، آیا هیچوقت شده است که بخواهی شعر بگوئی و بر تو دشوار شده باشد؟ گفت: آری، بخدا گاهی اتفاق می افتد. درچنین حالت دستور می دهم شتر سواری مرا حاضر کنند و بر آن پالان بندند. سوار می شوم و به صحرا می روم و در دره های خلوت می گردم و بر اطلال منازل متروک، که صاحبانش کوچ کرده اند، می ایستم و می اندیشم. این مناظر مرا به طرب می آورند و طبعم را باز می - ۵ کنند. معذک خدا می داند هر گز بیت شعری نسروده ام که دوشیزه ای باحیا در پرده پدر از انشاد آن شرم کند. اسحاق گوید: عثمان بن حفص در روایت خود آورده است که پدرم نصیب را وصف می کرد و می گفت: مثل اینست که هم اکنون او را می بینم. مردی بود لاغر اندام، با گونه هائی باریک و ریشی تنک که حنجره ای بر آمده داشت.

۱۰

۴۷ - نصیب و ابن ابی عتیق.

محمد بن مزید خبر داد مرا از حماد، از پدرش، از محمد بن کناسه، که نصیب این شعر خویش را انشاد نمود:

«نزدیکست، گرچه از جنس مرغان آفریده نشده ام»

۱۵

«وقتی از حجاز برقی می درخشد، به آن سو پرواز کنم»

ابن ابی عتیق چون این بیت را شنید گفت: ای برادر، بگو غاق (قار) و پرواز کن! - مقصودش این بود که او چون کلاغی سیاه است.

حرمی نیز خبر داد مرا از زبیر، و او از احمد بن محمد اسدی - شیر قریش - که ابن ابی عتیق نصیب را گفت: من عازم سفرم و در راه «سعدی» رامی بینم. آیا چیزی برای او نمی فرستی؟ - گفت آری، این دو بیت را:

۲۰

«آیا از سعدی می شکیبی و ازو صبر توانی کرد؟»

«تو خوب می توانی عزم و اراده محکم داشته باشی»

«نزدیکست، گرچه از جنس مرغان آفریده نشده ام»

«وقتی از حجاز برقی می‌درخشد، بدان سوی پرواز کنم»

ابن ابی‌عتیق چون سعدی را ملاقات کرد این دوبیت را برای او انشاد نمود و او آهی سخت از جگر برکشید. ابن ابی‌عتیق گفت «اوه» بخدا قسم پاسخی که برایش فرستادی از شعرا و بهتر و گویاتر است. اگر این آه به گوش دوست تومی‌رسید قار- قار می‌کرد و به سوی تو پرواز می‌نمود.

۵

۴۸- نصیب و حکم بن مطلب.

علی بن صالح بن هشتم کاتب خبرداد مرا از ابوهفان و او از اسحاق موصلی و اسحاق از مسیبی، که گفته است:

ابوالنجم گوید: نزد حکم بن مطلب رفتم و او را مدح گفتم. وی برای جمع صدقات بیرون می‌رفت، و ما نیز با او بودیم و جمعی از شاعران او را همراهی می‌کردند. روزی باتفاق ملازمان ایستاده بود و صحرا را تماشا می‌کرد. ناگاه شترسواری را دیدیم که از دور باشتاب بسوی ما می‌آید. چون نزدیک رسید معلوم شد نصیب است. پیش آمد و حکم را خدمت کرد و ایاتی را که در مدح او سروده بود انشاد نمود. حکم فرمود او را فرود آورند و پذیرائی کنند. نصیب چند روز بماند تا اینکه از طول اقامت خسته شد و نزد حکم رفته گفت: من در خانه کودکانی خردسال و زنانی ناتوان برجای گذاشته‌ام که همه چشم انتظار بازگشت منند. حکم گفت: درین حظیره برو و هفتاد شتر ازین شتران «فریضه» برای خود برگیر. نصیب گفت: خدا مرا فدای تو کند، بسیار لطف و احسان کردی. ولی یکی از پسرانم بامن همراه است، می‌ترسم عدد آنها را ناقص کند - گفت پس هفتاد فریضه هم برای پسر تو با خود ببر. و نصیب با صد و چهل شتر به خانه بازگشت.

۲۰

حر می بن ابی‌العلاء، از زبیر، از محمد بن ضحاک، از عثمان، از پدرش مرا روایت کرد که؛ نصیب را گفتند شعرت پیر و ضعیف شده است. گفت نه بخدا! شعر من پیر نشده، صله و عطاء ممدوحین است که پیر و فرتوت گشته است. دیگر چه کسی

مثل حکم بن عبدالمطلب به من صله می دهد؟ روزی نزد اورفتم و او از مدینه برای جمع صدقات بیرون می شد. وقتی او را دیدم گفتم:

«ای ابا مروان! تو نوخاسته و نوکیسه نیستی»

«و شرف و اصالت خانوادگی را برخود نبسته ای»

۵ «وقتی رواق و شادروان خیمه را بالا زنند»

«چهره تابناک او مانند ماه نواز فراز مسندش پیدا می شود»

«چشمها بیلا نگاه می کنند تا او را ببینند»

«همانطور که در شب عید فطر به هلال نظر می کنند»

پس او چهارصد میش (ضائنه) و صد شتر شیرده پرشیر (لقحه) مرا عطا کرد

۱۵ و سپس گفت فراش مرا بلند کن. تشک را بلند کردم و از زیر آن دوست دینار بر-
گرفتم.

۴۹ - نصیب و کثیر در خانه ابو عبیده

عیسی بن حسین و راق خبرداد مرا از زیر و او از اسعد بن عبدالله مری و او از

ابراهیم بن سعید بن بشر بن عبدالله بن عقیل خارجی، و او از پدرش که گفته است:

۱۵ به خدا قسم که من همراه ابو عبیده بن عبدالله بن زمه و در محله او بودم که

«کثیر» برو وارد شد و اورا تحیت گفت. ابو عبیده به او مهربانی و توجه کرد و فرمود

غذا آوردند. شروع به خوردن ناهار کردیم و کثیر با ما غذا می خورد. درین بین مردی

وارد مجلس شد و سلام کرد، سلام او را جواب دادیم و دعوت نمودیم. چون پیشتر

آمد دیدیم نصیب است که با جامه و هیأتی آراسته از شام به قصد ادای مناسک حج آمده

۲۰ است خود را در آغوش ابو عبیده انداخت و ابو عبیده او را در بغل کشید و به گرمی

پرسید و برای صرف ناهار دعوت نمود. نصیب بر سر سفره نشست و با حاضران

شروع به خوردن کرد. کثیر که وضع نصیب و توجهی که به او شد او را به رشک آورده

بود دست از سفره باز کشید و دیگر چیزی نخورد. ابو عبیده و سایر حاضران تقاضا

کردند قهر نکند و به خوردن ادامه دهد ولی او نپذیرفت و ناچار دیگر کسی به او اصرار نمود. پس رو به نصیب کرد و گفت: ای ابا محجن! می بینم خدای شامیان بخوبی در تو اثر کرده است. این دفعه که برگشته ای تکبری بیشتر و شرم و حیائی کمتر داری! - نصیب گفت: ای ابا صخر! لیکن حجاز بر تو خوب اثر نکرده است. می بینم که بر عیب های تو افزوده شده و حماقت بیشتری پیدا کرده ای! - کثیر گفت: به خدا من از همه عرب بهتر شعر می گویم: بین در وصف بانوی تو چه گفته ام.

«وقتی شب را در زمین (مجاج) بسر برم»

«وعزه در (عمق) و (بقیع) باشد»

«پس هیچ نماز گزاری نمیتواند مرا سرزنش کند»

«اگر هر گوشه چشمم پراز اشک باشد»

نصیب او را گفت: به خدا من از تو شاعر ترم در این شعر که برای دختر عم

تو ساخته ام:

«ای دو دوست من! وقتی که او در (کلیه) و (ربا)»

«و سپس در (ذا امج) و (شعب) که آب و گیاهی تلخ و شور دارد، فرود آید»

«و منزل من در (حوران) باشد»

«و بین مازمینه های دور فاصله افتد»

«و شما مایوسم کنید از اینکه روزگار دوباره مارا به هم رساند»

«پس در شیری که می نوشم زهر داخل کنید»

«این کار موجب می شود که از قسمتی از مشکلات آسوده شوم»

«همانا مرگ به از زندگی ناگوار و دشوار است»

کثیر وقتی این شعر را شنید سخت خشمگین شد و به طرف نصیب حمله کرد.

نصیب صبر کرد تا نزدیک آمد. پس بادو پاچنان بر ساق او کوفت که او را چند قدم دورتر پرتاب نمود. وی بعد ازین برخورد به خواب رفت و تا شامگاه که او را برای

«رمی جمار» بیدار کردیم در خواب بود.

- حرمی بن ابی العلاء خبر داد مرا از زبیر و او از محمد بن موسی بن طلحه و او از عبد الله بن عمر بن عثمان نحوی و او از انیس بن ربیعہ اسلمی که گفته است: روزی با ممداد به دیدار ابو عبیده بن عبد الله بن زمعه رفتم. او در «رحبه» فرود آمده بود و - جماعتی از مردان خودی و بیگانه در مجلس او نشسته بودند. مردی از ۵ در در آمد و ابو عبیده را گفت که نصیب در اینجا است و سه روز است در «فرش ملل» سر گردانست و به این سوی و آن سوی می نگرد. مثل اینکه به دنبال قبیله ای که از اینجا کوچ کرده اند عقل خود را ازدست داده است. ابو عبیده از جای برخاست و ما هم برخاستیم و بیرون رفتیم. نصیب را دیدیم در «منحر» در دامنه کوه «صفر» نشسته است. وقتی چشمش به ما افتاد و دانست ابو عبیده به سوی او می رود ۱۰ از کوه فرود آمد. ابو عبیده حال و سر گذشت او را پرسید. نصیب گفت به دنبال قبیله ای بودم که از اینجا کوچ کرده اند. در زمین «فرش» جایگاه خالی و آثار ایشان را دیدم و شیفته و مجنون گشتم. ابو عبیده بخندید و گفت: تا بحال عاشقان قبیله عذره مجنون میشدند، تو چرا به این روز افتاده ای؟ - نصیب شرمگین شد و پاسخی نداد. ۱۵ ابو عبیده از او پرسید آیا به این مناسبت شعری هم ساخته ای؟ - گفت آری و این ابیات را بخواند:

«به جان خودم سو گند، اگر در (فرش) اینطور دل شده ورنجور مانده ای»

«ویک روز در (عبود) و روز دیگر در (عدنه) و یا (صفر) بسر میبری»

«واندوه تو بسیار و اشکت پیایی شده و بیهوشانه بالا و پائین میروی»

- ۲۰ «و بر منزلی کهنه اشک می ریزی و به دنبال اثر کاروان می گردی»

«اهل آن قبیله برقی از سوی شام دیدند و به آن طرف براه افتادند»

«من هیچ پیشاهنگی را زیان بخش تر از باران ندیدم»

«تو باید این دل و دیده را عوض کنی و دل و دیده دیگر بخواهی»

«و گر نه این سرنوشت که توداری همه عمر در قصد باقیمانده جان تست»

«ای دو دوست من! درین مدت که زندگی کرده و دنیا را دیده اید»

«هر گز دیده یا شنیده اید که زیان کشیده ای به زیانکار خود عاشق شده باشد؟»

«بلی، گاهی بخت بد و سرنوشت محتوم»

«چشم و گوش بنی آدم را می بندد و بر آنها پرده می کشد»

۵

پس ابو عبیده نصیب را نزد خود برد و طعام و جامه و مرکب بخشید. نصیب

به خانه باز گشت و این شعر را بسرود:

«فرزند ربیب چون طبیبی دوی درد ترا دانست»

«و شربت آرام بخش برای تو آماده نمود»

«از حالت افسون شده تودانست کدام زن جادو گر ترا به این روز انداخته

۱۰

است»

« این پزشک درد آشنا دوی درد ترا می شناسد»

۵۰- نصیب و یزید بن عبدالملک

محمد بن حسن بن درید خبر داد مرا از ابو حاتم اُصمعی که روزی نصیب نزد

یزید بن عبدالملک رفت و قصیده ای را که در مدح وی گفته بود انشاد کرد. یزید آن

۱۵

قصیده را پسندید و به طرب آمد و گفت: ای نصیب احسنت! هر چه می خواهی از

من طلب کن. نصیب گفت: ای امیر المؤمنین. دست تودر عطاء از زبان من در سؤال

و تقاضا گشاده تر است! - پس یزید دستور داد دهانش را پر از جواهر کردند و نصیب

از دولت این بخشش تا پایان عمر با ثروت و رفاه زندگی کرد.

۵۱- نصیب و ابراهیم بن هشام

۲۰

حرمی بن ابی العلاء خبر داد مرا از زییر، از ابو غزیه، از عبدالرحمن بن

ابی الزناد که وقتی ابراهیم بن هشام والی مدینه بود نصیب نزد او رفت و این بیت را

درستایش او انشاد نمود:

«ای زاده دوهشام، هیچ خاندانی به بزرگی خاندان ایشان نیست»

«وقتی فرزندان مضر به خانواده‌های خود مباحثات و افتخار کنند»

ابراهیم گفت: ای ابامحجن برخیز و آن شتر را بباری که بر پشت دارد بگیر که خود و بارش از آن تست. نصیب از جای برخاست و لی با کندی و بی رغبتی پیش میرفت. حاضران مجلس می گفتند هیچ صله‌ای را گواراتر و سخاوتمندانه‌تر و ۵ زودتر و وافرتر ازین ندیده‌ایم. نصیب وقتی این حرفها را شنید رو به ایشان کرد و گفت: به خدا سو گند که شما با کریمان و جوانمردان کم معاشرت کرده‌اید. یک شتر و بارش چه ارزش دارد که این طور بیش از اندازه موجب اعجاب و تقدیر شما گردیده است.

۱۰

۵۲- نصیب و هشام بن عبدالمک

حرمی و عیسی بن حسین از زبیر، از عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان از پدرش مرا روایت کردند که:

چون هشام بن عبدالمک بر سریر خلافت نشست منتظر بود نصیب برای عرض مدایح خود زودتر به دیدار او رود ولی وی بیمار و بستری بود و نتوانست به موقع برسد. به این جهت ازو رنجید و دلگران شد. نصیب بعد از بهبودی از مرض و اطلاع ۱۵ ازین قضیه باشتاب خود را به شام رسانید و در حالی که آثار بیماری بر چهره او آشکار بود و شترانش نیز خسته و فرسوده بودند بر هشام وارد شد و قصیده‌ای را که چند بیت ذیل از آنست به عرض او رسانید:

«سو گند می خورم به آنکه قریش برای خانه‌اش حج می گزارند»

۲۰

«و شتران قربانی نشان دار به او هدیه می کنند»

«اگر دوری من از خدمت تو به طول انجامید»

«پیوسته بقدر توانائی در راه خشنودی تو کوشیده‌ام»

«لیکن بیماری من دراز شد تا آنجا که زنان دلسوز»

- «که به عیادت می آمدند چون ابر بهار بر من می گریستند»
 «من در بستر بیماری افتاده بودم و آنان از روی نصیحت»
 «ودلسوزی می گفتند: تا کی اینطور از پای نشسته ای؟»
 «پس شتران را براندم، و آنها مرا بانیازهایی که دارم»
 «نزد تو آوردند و زبانم برای سرودن قصائد رام شد» ۵
 «گمان مدار با اینهمه دوستی که بتو دارم»
 «و با اینهمه نصیحت و مهر و اخلاص، عمداً دیر آمده ام»
 «مرا از درگاه خود دور مساز تازنده هستم»
 «و تا خویشانم ناامید نشده و بدخواهان شاد نگشته اند»
 «به من توجه کن و مرا به خود نزدیک ساز، من در برابر اینهمه نعمت» ۱۰
 «در راه رضای تو می کوشم و بیش از پیش خدمت می کنم»
 «آسوده بخواب گرچه من دلی پر توقع ندارم»
 «و اگر دست به پوست بدنم زنی می بینی که سرد است»
 «عادت کرده ام که هر وقت شمارا ببینم به من محبت کنید»
 «و نعمت و مال بخشید و مرا به سوی سعادت رهنمون باشید» ۱۵
 «شتران را به طرف تو حرکت دادم در حالی که از لاغری»
 «گوئی مثل کمانهای شبروی نحیف و تراشیده اند»
 «گردنهایشان باریک شده و دندانها را برای بیان شکایت به هم می ساینند»
 «از مغز استخوانشان چیزی باقی نمانده است»
 «حتی ناقه های بانشاط سرکش اکنون در رفتن کندی می کنند» ۲۰
 «و رامند و شتران دونده سست شده اند»
 هشام را بعد از شنیدن این اشعار دل بر نصیب بسوخت و گریه کرد و گفت:
 وای بر تو ای نصیب. ترا و شترانت را رنجه کردیم و اسباب زحمت شدیم. پس به

او محبت بسیار کرد و صله‌ای ارزنده و گرامند بخشید.

۵۳- نصیب و عبدالواحد نصری

حرمی از زبیر و او از عمش و او از ایوب بن عبا به خبر ذیل را برای ما نقل کرد:

خلیفه دستور داده بود حقوق و مواجبی برای بنی ضمیره، که قبیله نصیب

بودند، برقرار گردد. نصیب با فرمان خلیفه به دیدار عبدالواحد نصری امیر مدینه ۵

رفت و افراد قبیله را نزد او برد. در بین آن جماعت چهارپسر نابالغ بودند و امیر

حاضر نشد سهمی برای ایشان منظور کند. نصیب خشمگین شد و سخنان درشت گفت

و به مقام و منزلت خود نزد خلیفه اشاره کرد. در آن مجلس ابراهیم بن عبدالله بن مطیع

حضور داشت. وی نصیب را به سکوت اشارت کرد و گفت از مجادله دست‌بدار و

بیرون برو، من ترتیب این کار را برای تو خواهم داد. نصیب قبول کرد و از مجلس ۱۵

بیرون رفت. بعد از آنکه ابراهیم از دارالاماره بیرون آمد نصیب او را بدید و گفت:

اشارت ترا پذیرفتم و نخواستم ترا خشمگین کنم، ولی موضوع چه بود و چرا

نگذاشتی قضیه را دنبال کنم و با او محکم حرف بزنم. تو که می‌دانی امیر المؤمنین

پشتیان منست و بخاطر او هم شده باید خشنودی مرا جلب کند. ابراهیم گفت: این

مرد عربی تند مزاج و تنگ خلقست. ترسیدم اگر با او ستیزه کنی و درگیر شوی دیگر ۱۵

از حرف خود برنگردد و در نظر خود لجاج و رزد و سماجت کند. کارها بدست اوست

و هر چه بخواهد می‌کند. بهتر است صبر کنی تا وقتی حالش خوش شود و با او حرف

بزنی. ما هم ترا حمایت و کومک خواهیم کرد. نصیب گفت:

«رزیق دو روز دارد. يك روز بد است و فرومایه»

۲۵

«و روز دیگر بخشنده است و بزرگوار»

فدایت شوم، من همین کار را خواهم کرد و هر وقت مناسب دیدی با اشارت

تو سرسخن را بازمی‌کنم. پس نصیب چندی سرش بها به خانه امیر می‌رفت ولی

ابراهیم با اشاره حالی می‌کرد که وقت سخن نیست تا اینکه یکی از شبها تصادفاً امیر

را حالی خوش بود. ابراهیم نصیب را آگاه نمود که اکنون وقت گفتگوست. پس نصیب آغاز سخن کرد و حرفهایی زد که در امیرکار گر افتاد. آنگاه گفت ای امیرشعری گفته‌ام، تقاضا دارم بشنوی و صله آنرا به من بدهی. و این ابیات را بخواند:

«آیا دیدارخانه‌ای در سرایشی (ذی‌السدر) ترا بگریه آورد»

«این خانه بر اثر گذشت روزگار و ریزش باران کهن و فرسوده شده است»

«آری، عشق عنان مرا بر گرداند و به دیدار کسی که از ویاد کردم مشتاق شدم»

«شوق و عشق جز با یاد نمی‌باشد»

«سو گند به خدای آنان که با شتاب بسوی خدای خویش روانند»

«و به حرمت مکانی که بین مقام و حجر واقعست»

«ای آب‌بشر. اگر روزی حاجتم را بر آوری و مرا با»

«نفعه‌ای از احسان‌دستانت بال و پرده‌ی»

«همواره از من اخلاص و مودت خواهی دید»

«و نصایح پیاپی و سپاسهای مکرر تقدیم تو خواهم نمود»

«خداوند با ابررحمت زمینی را که در ری آباد کرده‌ای پر آب کند»

«و آبادیهای بنی‌نصر را سیراب سازد»

«ببرکت روی تو. و دعا می‌کنم پیوسته در مقام عزت باقی مانی»

«مادام که از خدای خود می‌ترسی و با عقل و حکمت داوری می‌کنی»

«نایاران مرا از مشقت برهانی و عیوبی که ازیشان»

«برتو ظاهر شده بپوشانی. تو صاحب اغماض و چشم پوشی هستی»

«دیگر مراجعه به امیر المؤمنین برای تقاضایی که ازو کرده‌ام»

«و او به قوم من عطا فرموده، لازم نیست»

«اکنون دستور او نزد تو آمده است»

«پس مانند بیضه‌های عقاب دور از دسترس مباش»

۵

۱۰

۱۵

۲۰

وقتی نصیب این ابیات را انشاد نمود عثمان بن حیان مری، که در مجلس حاضر و برای پرداخت خونیهای ازسوی ابن حزم آمده بود، گفت ای امیر. اکنون همه افراد قبیله نصیب خواب دیده (بالغ) شدند و استحقاق دریافت عطا دارند. این مطیع نیز، گرچه شرکت ابن حیان در کومك به نصیب بروگران آمده بود، قضیه را باصمیمیت دنبال نمود و از نصیب حمایت و جانبداری کرد. امیر روی به ابن مطیع ۵ و ابن حیان کرد و گفت: راست گفتید، حالا همه مردان بنی ضمره خواب دیده و بالغ شدند و همه مستحق دریافت عطای خلیفه گردیدند. پس روی به یکی از کاتبان خود کرد و گفت: ای فلان بدون استثناء برای همه مردان بنی ضمره حقوق معین کن و او چنین کرد.

۱۰

۵۴- نصیب از عشق خود حرف میزند

محمد بن خلف بن مرزبان خبر داد مرا از جعفر بن علی بشکری و جعفر از ریاشی و ریاشی از عتبی که:

۱۵

نصیب روزی به خدمت عبدالعزیز بن مروان رفت و مدتی باهم گفتگو کردند. عبدالعزیز ضمن صحبت از پرسید: آیا هیچوقت عاشق شده ای؟ - گفت آری عاشق یکی از کنیزکان «بنی مدلج» شدم - گفت چه کار می کردی؟ - گفت: اهل قبیله به سختی مواظب بودند و نمی گذاشتند به او دسترسی پیدا کنم. به این قانع بودم که سر راهش بایستم و او را ببینم و با اشارت چشم و ابرو حاجت دل را بیان کنم. این شعر را برای او سروده ام:

«سر راهش ایستادم شاید از آنجا بگذرد.»

۲۰

«و اگر او سلام نکند من به او دزدیده سلامی بکنم»

«وقتی مرا با سخن چینان دید اشکهایش»

«سرازیر شد ولی از ترس سخنی نگفت»

«چه بیچاره مردمی هستند این عاشقان - من همه زندگی»

«عاشقان را به درهمی نمیخرم»

عبدالعزیز گفت: وای بر تو! پس چه کردی؟ - گفت هیچ. آن دختر را به مردی فروختند و مالکش از او صاحب اولاد شد - گفت آیا هنوز در جان تو چیزی از آن عشق باقی مانده است؟ - گفت آری. بقایای آن غصه‌ها را هنوز در خاطر دارم.

۵۵- عبدالعزیز بن مروان وام نصیب را ادا کرد

۵ حرمی روایت کرد مرا از زیبر و او از بهلول بن سلیمان بن قرضاب بلوی که سالی شتران نصیب بر اثر خشک سالی و بی آبی گرسنه و بی علوفه ماندند و آبستن نشدند - و او به مردی «از بنی اسلم» هشت هزار درهم بدهکار بود - بهلول گفته است که پدر و عمم مرا روایت کردند که نصیب نزد عبدالعزیز بن مروان رفت و گفت: خدا مرا فدای تو کند. وام دار شده‌ام و شتری چند خریده‌ام که امسال بدون غذا و علوفه مانده و بارنگرفته‌اند. درین باره شعری چند سروده‌ام که اگر اجازت فرمایی انشاد کنم. عبدالعزیز اجازه داد و نصیب ابیات ذیل را انشاد کرد.

«وقتی این شتران را خریدم و وامدار ماندم»

«و شتران آبستن نشدند و از پیری جفتی نیافتند، ازین معامله پشیمان گشتم»

۱۵ «بعلاوه باران بهاری دیر کرد و در زمینهای صعب»

«و تهامه علوفه‌ای بدست نیامد»

«به اسلمی هشت تا بدهکار شدم. اما او رفتار ناشایستی»

«بامن نکرد و بنی اسلم به کسی فحش نمیدهند»

عبدالعزیز او را گفت: چه قدر وام داری؟ وای بر تو! گفت هشت هزار.

۲۰ پس فرمود هشت هزار درهم به او بدهند. وی این مال را نزد مرد اسلمی برد و سه

بیت فوق را برای او انشاد نمود. مرد اسلمی از وام خود صرف نظر نمود و گفت این

هشت هزار درهم نیز از آن تو باشد.

۵۶- ملاقات نصیب در مسجد الحرام با زنانی که انشاد شعری می کردند

محمد بن مزید خبر داد مرا از زبیر بن بکار و او از موصلی و موصلی از ابن
أبی عبیده که گفته است:

نصیب در یکی از سفرهای خود به مکه شبی به مسجد الحرام رفت و در آنجا
نشسته بود که سه زن وارد شدند و در محلی نزدیک نصیب بر زمین نشستند. پس درباره
شعر و شاعری با هم به گفتگو پرداختند و نصیب دید که هر سه از فصیح ترین و بآداب -
ترین زنانند. یکی از ایشان گفت: خدا جمیل را بکشد چه خوب گفته است:

«در بین صفا و دو مروه بیاد شما افتادم»

«در حالی که گاه راه می رفتم و گاه می دویدم»

۱۰ «وقتی طواف می کردم ناگاه بیاد تو افتادم»

«حالتی رفت شبیه مرگ، بلکه از مرگ هم سخت تر بود»

زن دیگر گفت خدا کثیر را بکشد که بهتر گفته است:

«بین مروه و صفا بر ما ظاهر شدند»

«بازیائی و وقار ابرها در بطحاء می خرا میدند»

۱۵ «بخدا سو گند، نزدیک بود آشوبی بر پا کنند»

«وزاهدان خدا ترس و توبه کار را در فتنه اندازند»

وزن دیگر گفت: خدا بکشد پسر زن زنا کار نصیب را که از همه بهتر گفته است:

«به خاطر لیلی مرا ملامت می کنند. اگر بدو دست یابم»

«به حرمت آنچه بین دیوار و پرده کعبه واقعست»

۲۰ «یکبار هم شده خود را به او می رسانم»

«اگر چه در روز سرتراشی و نحرشتران باشد»

پس نصیب برخاست و نزد ایشان رفت و سلام گفت - زنان سلامش را جواب

دادند - گفت دیدم درباره چیزی سخن می گفتید که من نیز از آن بی اطلاع نیستم.

گفتند تو کیستی؟ - گفت اول شعرم را بشنوید. گفتند بخوان و اوقصیده خود را که با این مطلع شروع می شود انشاد نمود:

«در روز ذی سلم نوحه گری ترا به شوق آورد»

«کبوتری که در بین شاخه ها آوازی خواند و بادمی وزید»

۵ زنان گفتند ترا بخدا و به حق این بناء سو گند می دهیم بگو کیستی - گفت من
فرزند آن زن مظلومم که بدون جرم او را به گناه متهم کردید! من نصیبم. زنان از
جای برخاستند و بروسلام کردند و خوش آمد و مرحبا گفتند. پس آن زن که شعر نصیب
را روایت کرده بود معذرت خواست و گفت به خدا قسم نیت بد نداشتم و حرفی
که زدم بطوری که شنیدی برای تحسین و اعجاب بود و می خواستم شعر ترا بستايم.
نصیب بخندید و نزد زنان نشست و تا در مسجد بودند با ایشان گفتگو میکرد. ۱۰

حواشی فصل ششم

ص ۱۱۷ س ۵

أهاج هواك المنزل المتقادم؟

نعم وبه ممن شجالك معالم.

مضارب أوتادٍ و أشعث دائر

مقیم و سفیع فی المحل جوائم

متقادم یعنی قدیم و کهن - معالم یعنی نشانه‌ها جمع معالم است بروزن مسکن - أشعث

یعنی میخ چادر - دائر یعنی فرسوده و مندرس - سفیع به فتح سین و سکون فاء یعنی سه پایه.

های سنگی که هنوز آثار دود زدگی بر آن باقیست - جوائم جمع جائمه است یعنی پا برجا.

ص ۱۱۷ س ۷

أبومحجن نصیب (بصیغۃ تصغیر) بن رباح (بفتح راء) متوفی به سال ۱۰۸ هجری یا

۱۱۳ و یا ۱۱۱ از شعرای بزرگ عرب و درنسیب و مدح سرآمد معاصران بود. پدرش رباح

و مادرش سلامه از نوبه (افریقا) بودند و به بردگی در قبیله کنانه بصرمی بردند. نصیب از

مالکان خود بگریخت و نزد عبدالعزیز بن مروان والی مصر رفت و او را با اشعاری که ساخته

بود ستایش کرد. عبدالعزیز شعرش را پسندید و نصیب را خریداری و آزاد نمود و تا زنده

بود او را تشویق و حمایت می کرد.

ص ۱۱۷ س ۱۰

جحظه برمکی ابوالحسن احمد بن جعفر بن موسی بن خالد بن برمک (۲۲۵-۳۲۷ هجری)

شاعر و راویه و ادیب و عالم و طنابوری و سرآمد موسیقی دانان عصر خویش بود.

ص ۱۱۷ س ۱۴

لقد را عنی للبین نوح حمامة
 علی غصن بان جاوبتها حمائم
 هواتف اما من بکین فعهده
 قدیم واما شجوهن فدائم

ص ۱۱۸ س ۷

مولی اینجا به معنی غلامست و به معنی مالک غلام نیز استعمال می شود

ص ۱۱۸ س ۷

أعراب اسم جنس است یعنی عرب بیابان نشین و صحراگرد واحد آن اعرابی است.

ص ۱۱۸ س ۸

ودان به فتح واو و تشدید دال نام موضعی است بین مکه و مدینه از ناحیه «فرع» نزدیک «جحفه» که با «هرشی» شش میل و با «أبواء» هشت میل مسافت دارد. عشایر «ضمرد» و «کنانه» و «غفار» درین ناحیت سکونت داشتند. کنانه بکسر کاف و فتح نون دوم نام قبیله ای بوده است از حجاز. این قبیله در جاهلیت هم پیمان قریش بودند و در فتح مکه با رسول خدا یاری کردند لیکن در جنگ صفین به علی پشت کردند و در لشکر معاویه جنگیدند.

ص ۱۱۸ س ۸

أبو الأصبع عبدالعزیز بن مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه متوفی بسال ۸۵ هجری (۷۰۴ میلادی) متولد در مدینه، از سوی پدرش مروان و برادرش عبدالملک والی مصر بود و در همان کشور به بیماری طاعون درگذشت.

ص ۱۱۸ س ۸

ولاء بکسر واو یعنی دوستی و جانشینی و اصطلاحاً به معنی حقوق و وظایف بنده است نسبت به مالکان خود.

ص ۱۱۸ س ۱۰

مکاتب بضم میم و فتح تاء بنده ایست که خود را از مالک خریده و بهای خویش را به اقساط می پردازد و این قرار را درسندی نوشته باشند.

ص ۱۱۸ س ۱۶

قضاعه بضم قاف و فتح عین نام مجموعه ای از طوایف عرب بوده که بین عراق و سوریه و شمال حجاز و نیز در مصر سکونت داشته اند. نصرانیان عرب از جمله بنی کلب و بنی صلیح (به

صیغه تصغیر) و غسان و تنوخ و جرم و جهینه (به صیغه تصغیر) و «بلسی» (به فتح باء و تشدید یاء) از قضاعه بوده‌اند.

ص ۱۱۸ س ۲۱

سلامه به تخفیف و تشدید لام هردو روایت شده است.

ص ۱۱۹ س ۱۱

حماد پسر اسحاق بن ابراهیم بن ماهان موصلی است. این سلسله همه فقیه و عالم و شاعر و موسیقی‌دان بزرگ بوده‌اند.

ص ۱۱۹ س ۱۳

کلیه به صیغه تصغیر نام سرزمینی است که از نهر «کلیه» مشروب می‌شود و روداب کلیه از سرزمین شمنصیر نزدیک جحفه برمی‌خیزد. نصیب درین سرزمین متولد شده است.

ص ۱۲۰ س ۸

قعود بفتح قاف شتر است که برای خدمات و نیازهای خانواده بر آن سوار می‌شوند

ص ۱۲۰ س ۹

بطوریکه از اخبار الاغانی برمی‌آید مسجد مدینه در قرون اولیه اسلام علاوه بر محل نماز و عبادت باشگاه و محل اجتماع همه گونه مردم بوده و در آن علاوه بر تعلیم و تدریس و روایت حدیث انشاد اشعار و خواندن آواز نیز معمول بوده است.

ص ۱۲۱ س ۹

«ویحک» به معنی وای بر تو در مورد تعجب و ترحم و تنبیه بکار می‌رود.

ص ۱۲۱ س ۹

خوف بفتح حاء سرزمین پر آب و باصفائست در مصر که شهرها و دهات آباد و پر جمعیت دارد. آن قسمت از خوف که به شام متصل می‌شود خوف شرقی و آن قسمت که به سوی دمیاط است خوف غربی نام دارد.

ص ۱۲۱ س ۱۳

سری الهم یثینی الیک طلائعه

بمصر وبالخوف اعتر تنی روائعه

وبات وسادی ساعد قل لحمه

عن العظم حتی کاد تبدو أشاجعه

طلائع جمع طلیعه است یعنی تلایه و پیش آهنگ - و ماد بکسروا و یعنی بالش - أشاجع

جمع أشجع است یعنی بیخ انگشت.

ص ۱۲۱ س ۲۱

وكم دون ذاك العارض البارق الذى

له اشتقت من وجه اسيل مداومه

تمشى به افناء بكر ومذحج

وافناء عمرو وهو خصب مرا به

عارض یعنی ابرو بارق یعنی رخشنده. ممکنست مراد از عارض بارق روی تابناک
ممدوح باشد. افناء یعنی طبقات و افراد گوناگون - بکربن وائل نام قبیله‌ای بسوده است از
عرب که در جنگ‌های «بسوس» چهل سال با بنی تغلب می‌جنگیدند - مذحج به فتح میم وحاء
نام قبیله‌ای از عربست که اصلاً از یمن بودند. افراد این قبیله بعد از بنای شهر بصره در آن
شهر ساکن شدند.

ص ۱۲۲ س ۲

فكل مسيل من تهامة طيب

دميت الربا تسقى البحار دوافعه

«دمیت» یعنی زمینی نرم و هموار - ربا بضم راء جمع ربوه است و ربوه به تثلیث راء
یعنی زمینی مرتفع و تل و تپه - بحار بکسر باء جمع بحرّه است به فتح باء. در اینجا به معنی
آبادیها و دهات و زمینهای مسکون و آباد است - دوافع جمع دافعه است و دافعه آب‌هایست
که در زمینهای پست و نرم جمع می‌شود و از آنجا به رودخانه می‌پیوندد.

ص ۱۲۲ س ۴

أعنى على برق اريك وميضه

تضئ دجنات الظلام لوامعه

و میض بفتح واو یعنی درخشیدن. دجنه بضم اول و دوم وفتح نون مشدد یعنی تاریکی
و سپاهی شب

ص ۱۲۲ س ۶

إذا اکتحلت عینا محب بضوئه

تجافت به حتی الصباح مضاجعه

«تجافی جنبه عن الفراش» یعنی در بستر قرار و آرام نداشت

ص ۱۲۲ س ۸

هنيئاً لام البختري الروى به

وان أنهج الحبل الذى أنا قاطعه

روی به کسرراء والف مقصوره یعنی آب فراوان که نوشیده شود و مزارع بدان سیراب گردند - نهج یعنی کهنگی

ص ۱۲۲ س ۱۰

ومازلت حتی قلت ابی لخالع
ولائی من مولی نمتمی قوارعه
ولاء بفتح واو یعنی دوستی و فرمانبرداری. - قرع یعنی با عصا زدن و «نمتمی قوارعه»
یعنی ترکه‌های او مرا پرورش داد و تربیت کرد.

ص ۱۲۲ س ۱۲

وما نبح قوم أنت منهم مودتی
ومتخذ مولاك مولی فتا به

ص ۱۲۲ س ۱۹

أیمن بن خیریم (بصیغه تصغیر) بن فسانك أسدی (متوفی در حدود ۸۰ هجری = ۷۰۰ میلادی) شاعری خوش سخن و مداح عبدالعزیز و برادرش بشر بن مروان بن حکم بود.

ص ۱۲۳ س ۱۴

برید در زبان عربی بمعنی اسب چا پار است. این کلمه از فارسی گرفته شده است. دم اسبها و استرهای چا پاری را برای اینکه تیزك شوند می بریدند باین جهت آنها را بریده دم و بتخفیف برید میخواندند.

ص ۱۲۳ س ۱۷

رکبت من المقطم فی جمادی
الی بشر بن مروان البریدا

مقطم بضم میم وفتح قاف وطاء مشدد کوهیست نزدیک قاهره - جمادی بضم جیم والف مقصوره نام ماههای پنجم و ششم از سال است که جمادی خمس و جمادی سته یا جمادی الاولی و جمادی الثانی خوانده می شوند - در تقویم عرب جاهلیت چون درین دوماه هوا سرد و یخ - بندان بوده آنها را جمادی نامیدند. - بشر بن مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه از سوی برادر خود عبدالملک به امارت عراقین (کوفه و بصره) منصوب بود و بسال ۷۵ هجری (۶۹۴ میلادی) در بصره درگذشت.

ص ۱۲۳ س ۱۹

ولو أعطاك بشر ألف ألف
 رأى حقاً عليه أن يزيده
 أمير المؤمنين أقم بيشر
 عمود الحق ان له عموداً
 و دع بشراً يقو مهم ويحدث
 لأهل الزينغ اسلاماً جديداً
 كان التاج تاج بنى هرقل
 جلوه لأعظم الايام عيداً
 على ديباج خدى وجه بشر
 اذا لوان خالفت الخدودا

هرقل (Heraclius) (۶۱۰-۶۴۱ میلادی) امپراطور رم شرقی بود که در جنگ با سپاهیان خسرو پرویز پیروز شد و صلیب عیسی را از او پس گرفت لیکن از سپاهیان عرب در جنگ یرموک شکست خورد. رسول خدای طی نامه ای او را به اسلام دعوت کرد ولى وی نپذیرفت - ديباج همان دیبای فارسی است.

ص ۱۲۴ س ۷

و أعقب مدحتی سرجاً خلنجا
 و أبيض جوز جانياً عقودا

خلنگ فارسی یا خلنج عربی چوبیست قیمتی و محکم و زیبا که از آن کاسه و ظروف و زین سازند - جوزجان یا گوزگان نام شهری بوده است در خراسان نزدیک بلخ شتران سفید جور جانی درتند روی مشهور بوده اند. عقود بضم عین جمع عقد (بفتح و کسر عین) است یعنی شتر نیرومند

ص ۱۲۴ س ۹

و انا قد وجدنا ام بشر
 كأم الاسد مذکاراً ولودا

مذکار یعنی زنی که پسر بسیار بیاورد. ولود یعنی زنی که بچه بسیار بزاید - این شعر را اهل ادب نپسندیده اند خاصه که از سوئی به صله ناجیزی که گرفته افتخار نموده و از سوی دیگر مادر ممدوح را به صفت «ولود» ستوده است که این صفت ویژه حیواناتی چون

سگ و گربه است.

ص ۱۲۵ س ۵

وشی و موشی یعنی حریر گلدار.

ص ۱۲۶ س ۶

ابوزید عمر بن شبة (یازید) بن عیلة بن ریطه نمیری بصری (۱۷۲ تا ۲۶۲ هجری = ۷۸۹ تا ۸۷۶ میلادی) شاعر و راویة شعر و مورخ و حافظ حدیث بود. در بصره متولد شد و در سامراء درگذشت. کتب بسیار تألیف نموده که از آن جمله است «کتاب الکتاب» و «النسب» و «اخبار بنی نمیر» و «تاریخ البصره» و «امراء الکوفه» و «امراء المدینه»...

ص ۲۱۶ س ۱۶

«دو» به فتح دال و تشدید واو بیابانی است هموار و بی آب و سبزه بین مکه و بصره

ص ۱۲۶ س ۱۷

انی لا نخشی من قلاص ابن محرز

اذا و خدت بالدو و خدت النعائم

یرعن بطین القوم ایه روعة

ضحیا اذا استقبلنه غیر نائم

قلوص به فتح قاف یعنی ناقه جوان دست و پا بلند تیز تک و جمع آن قلاص به کسر قاف است - و خد به فتح واو یعنی تند رفتن شتر - نعائم جمع نعامة است و نعامة یعنی شتر مرغ - بطین یعنی شکم بزرگ.

ص ۱۲۷ س اول

قطاة به فتح قاف مرغیست به اندازه کبوتر که در صحاری عربستان فراوانست جمع آن

قطا و قطوات و قطیات است

ص ۱۲۷ س ۹

فسطاط به ضم فاء یعنی چادر و خیمه. نخستین شهری که مسلمانان در مصر بنا کردند بسبب اینکه ابتدا در آنجا زیر چادر بر می بردند «فسطاط» نامیده شد. محل این شهر بین قاهره و مصر عتیق واقعست و امروز آنرا «ألمابیه» گویند. فسطاط را عمرو بن عاص فاتح مصر در سال ۶۳۹ میلادی بنا کرد.

ص ۱۲۷ س ۲۲

لعبد العزیز علی قومه

و غیر هم نعم غامره.

فأبك الين أبوابهم
ودارك مأهولة عامره
وكلبك آنس بالمعتفين
من الام بالابنة الزائرة
وكفك حين ترى السائل...
ن أندى من الليلة الماطره
فمنك العطاء ومنى الثناء
بكل محبرة سائره

غامر یعنی فراگیر و فراوان - مأهول یعنی آبادان - عتف بفتح عین یعنی پرکندن و معتف به صیغه مفعول یعنی پرکنده و پریشان و بی نوا - ندى به فتح نون و الف یعنی رطوبت و دست تر کنایه از دست بخشنده است - ماطر یعنی باران ریز - مجبر بضم میم و فتح باء مشدد یعنی مزین و آراسته. قصیده بلیغ و آراسته به صنایع بدیعی رانیز مجبره خوانند - سایر یعنی روان و صاحب شهرت روزافزون

ص ۱۲۹ س ۳

یا بشر یا بن الجعفریه ما
خلق الا له یدیک للبخل
جائت به عجز مقالة
ماهن من جرم ولا عکل

عجز بدو ضمه جمع عجز است و در اینجا مراد جدات بشر است - مقابله بفتح باء یعنی زنی کریم النسب که از سوی پدر و مادر شریف و بزرگ زاده باشد - جرم بفتح اول و سکون ثانی نام بطنی است از قبیله طی که در صعيد مصر و در نواحی غزه سکونت دارند. این جرم غیر از بنی جرم بن زبان بن حلوان بن عمران بن الحاف است که بطنی از قضاغه است - عکل بضم عین و سکون کاف نام پدر قبیله ایست که به ابلهی و کم هوشی مثلند.

ص ۱۲۹ س ۸

قطبه به صیغه تصغیر است و قط بکسر اول و تشدید ثانی یعنی گره به -

ص ۱۲۹ س ۸

أبو براء عامر بن مالك بن جعفر بن كلاب (متوفى در حدود سال دهم هجرى = ۶۳۱ میلادی) جنگ آور و غارتگر مشهور عرب در جاهلیت و فارس بنی قیس بود. زمان اسلام را درك

کرد و در توبك به خدمت رسول الله رسید ولی اسلام او مسلم نیست. او را به سبب این شعر
 اوس بن حجر «ملاعب الاسنة» لقب دادند
 ولأعب اطراف الاسنة عامر
 فراح له خط الكتيبة أجمع

ص ۱۳۹ س ۱۱

احمد بن حارث بن مبارك (متوفی در ۲۵۸ هجری = ۸۷۲ میلادی) ملقب به خراز
 مورخ و جغرافی دان مشهور قرن سوم هجریست که در بغداد متولد شد و همانجا درگذشت. ابن -
 ندیم در کتاب الفهرست تألیف چند کتاب را از جمله «المسالک والممالك» و «اسماء الخلفاء»
 و کتابهم» و «الصحابه» و «مغازی البحرفی دولة بنی هاشم» به او نسبت میدهد - خرنه یعنی
 مهره و خراز یعنی مهره فروش

ص ۱۳۹ س ۱۱

ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله المدائنی مورخ و راوی مشهور عصر عباسی است
 (۱۳۵ تا ۲۲۵ ه = ۷۵۲ تا ۸۴۰ م) وی اهل بصره و ساکن مداین و بعد بغداد بود و در
 همان شهر درگذشت - ابن ندیم تألیف دوست و اند کتاب را در سیره و مغازی و اخبار زنان و
 تاریخ خلفاء و تاریخ عصر جاهلیت و تاریخ شعراء ... به او نسبت میدهد.

ص ۱۳۹ س ۱۵

لیس بنا فقر الی التشکی

جربة كحمر الالبك

لاضرع فیها ولا مذکی

جربه به فتح اول و دوم و سیم و تشدید باء به معنی جماعت خران است و برای جماعت
 نیرومند مشتمل بر افراد برابر بکار می رود - ألبك به فتح همزه و باء و كاف مشدد یعنی گروهی
 از خران که با یکدیگر مزاحمت کنند و هريك خود را به دیگری زند. یا اینکه «أبك» نام
 مکانیست که خران را بدان منسوب دارند - ضرع به دو فتحه یعنی نا توان. مذکی بصیغه فاعل
 یعنی سالمند و بعضی از لغوین این صفت را مخصوص ستوران می دانند. اسب هفت ساله
 بیالا را مذکی گویند.

ص ۱۳۹ س ۱۵

عامان ترقیق و عام تما

لم یترك لهما ولم یترك دما

ولم يدع في رأس عظم ملدما

الا رذا يا ورجالا رزما

ترقیق یعنی باریک کردن و لاغر کردن و نازک کردن و یا برده کردن. مقصود اعرا بیه اینست که دو سال قحطی همه را لاغر و باریک و کم گوشت کرده است. تتمیم یعنی مجهز کردن و نیز بمعنی کامل کردن است شاید قصد اعرا بیه این باشد که سال سوم مصیبت را به نهایت رسانید و بیماری و مرگ کار را تمام کرد. «یترك» از باب افتعال بمعنی «یترك» مجرد است - ملدم بکسریم و فتح دال یعنی سنگین و پر گوشت و ملدم بصیغه مصدر میمی یعنی فربهی و چاقی. رذا یا جمع رذیه است. به فتح اول و تشدید یاء مفتوح یعنی زن لاغر. رزم بضم راء و فتح زاء. مشدد جمع راذم است و رازم کسی است که از لاغری زمین گیر شده و قادر به حرکت نیست.

ص ۱۳۰ س ۵

الحاق به آن معنی است که بنده آزاد شده را در نسب به قبیله مالکان پیشین ملحق کنند

ص ۱۳۰ س ۱۶

أبو ایوب سلیمان بن عبد الملك بن مروان (۵۴-۹۹ هـ = ۶۷۴-۷۱۷ م) خلیفه اموی در دمشق متولد شد و در سال ۹۶ بعد از مرگ برادرش ولید به خلافت رسید. در عهد او جرجان و طبرستان گشوده شد. مرگش در دابق (بین حلب و معرة النعمان در زمین قسرین) اتفاق افتاد.

ص ۱۹۰ س ۱۹

و ركب كأن الريح تطلب عندهم

لها ترة من جذبها بالعصائب

سروا یرکبون الريح وهی تلفهم

علی شعب الاکوار من کل جانب

اذا استوضحوا نارا یقولون لیثها

وقد خصرت ایدهم نار غالب

تره بکسر تاء و فتح راء یعنی انتقام و خون خواهی و کینه - عصائب جمع عصا به است یعنی پارچه ای که بر سر بندند و بمعنی عمامه - مقصود شاعر اینست که بادچنان به آن جماعت حمله کرده دستارهایشان را می کشید که گوئی خونخواه است و می خواهد انتقام بگیرد - کوربه فتح کاف و سکون و او یک دور از عمامه است

ص ۱۳۱ س ۲

«غربال بزرگ» ترجمه منسف است به کسر میم، وفتح سین و «منسف» افزایست دراز که وسط آن مقعر است و دانه را با آن می پراکنند و باد می دهند و گاه بمعنی غربال بزرگ است.

ص ۱۳۱ س ۶

أقول لركب صادرين لقيتهم
 - قفا ذات أوشال - ومولاك غارب
 قفوا خبروني عن سليمان انني
 لمعروفه من أهل ودان طالب
 فعاجوا فأثتوا بالذي أنت اهله
 ولوسكتوا أثنت عليك الحقائق
 وقالوا عهدناه وكل عشيّة
 بأبوا به من طالب العرف راكب
 هو البدر والناس الكواكب حوله
 ولا تشبه البدر المضي الكواكب

«قفا ذات أوشال» یعنی بعد از «ذات أوشال»، یا پشت «ذات أوشال» - وشل بدو فتحه
 یعنی آب اندک. جمع آن أوشال است - ذات اوشال نام محلی است - قارب یعنی آنکه در شب
 بدنبال آب میرود - مولی در اینجا بمعنی غلامست و نصیب در خطاب به سلیمان خود را مولی
 و غلام اومسی خواند - عرف بضم عین و معروف یعنی عطاء و بخشش - عاجوا یعنی ایستادند -
 حقائق جمع حقیقه است یعنی بارهای بسته مسافرو جامه دانه های او.

ص ۱۳۱ س ۱۹

وخير الشعر اكرمه رجالاً
 وشر الشعر ما قال العبيد

ص ۱۳۲ س اول

بخت بضم اول و بختی شتر پر توان و دونده خراسانی است جمع آن بخاتی بفتح باء
 آمده است.

ص ۱۳۲ س ۵

أبا حُرْزَه جَرِيرِ بْنِ عَطِيَّةَ بْنِ حَذِيفَةَ الْخَطَفِيِّ بْنِ بَدْرٍ الْكَلْبِيِّ الْيَرْبُوعِيِّ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَشَاعِرٍ
 بزرگ عصر خویش بود ولادت و مرگش در یمامه نزدیک شهر ریاض امروزی اتفاق افتاد (۲۸)

تا ۱۱۰ هـ = ۶۴۰ تا ۷۲۸ م) اورا با فرزوق و اخطل مهاجرات بوده است که یکی از فصول جالب ادب عرب بشمار میرود. شرح حال او در مجلد هشتم الاغانى مسطور است.

ص ۱۳۲ س ۹

هشام بن عبد الملك بن مروان (۷۱ تا ۱۲۵ هـ = ۶۹۰ تا ۷۴۳ م) در دمشق متولد شد و بعد از مرگ برادرش یزید در سال ۱۰۵ هجری به تخت سلطنت اموی نشست - در عهد او و بدستور او زید بن علی بن الحسین در سال ۱۲۰ در کوفه به شهادت رسید و در جنگ عرب با خاقان ترك در ماوراء النهر خاقان کشته شد و بعض نواحی آن سامان بدست عرب افتاد.

ص ۱۳۲ س ۱۵

إذا استبق الناس العلا سيقنهم

يمينك عفواً ثم صلت شمالها

استباق یعنی مسابقه و بخصوص مسابقه در اسب دوانی مصلی به تشدید لام بصیغه فاعل یعنی اسب دوم

ص ۱۳۳ س ۶

سحیم به فتح اول صفت است یعنی بسیار سیاه - سحیم مصغر آنست

ص ۱۳۳ س ۱۶

انی أرانی لسحيم قائلاً

ان سحيماً لم يثنى طائلاً

نسيت اعمالى لك الرواجلا

وضربى الأبواب فيك سائلاً

عند الملوك أستثيب النائلاً

حتى إذا آنست عتقاً عاجلاً

وليتنى منك الفقا والكاهلاً

أخلفاً شكساً ولوناً حائلاً؟

«شكس الخلق» بكسر كاف یعنی تندخو و بداخلاق - حائل یعنی رنگ بر گشته.

ص ۱۳۴ س ۴

وان وراء ظهري يا بن ليلي

اناساً ينظرون متى أؤوب

امامة منهم ولما فيها

غداة البين فى أثرى غروب

تركت بلادها ونأيت عنها

فأشبه مادأیت بها السلوب

فأتبع بعضنا بعضاً فلسنا

نثيک لكن الله المنيب

مأق بفتح میم وسکون همزه گوشه چشم است که نزدیک بینی است جمع آن مأقی است درینجا نصیب بضرورت شعر «مأقیها» را به صورت «ماء قیها» آورده است - غرب بفتح غین یعنی اشک جمع آن غروب بضم غین است - «ظلیه سلوب و سالب» یعنی آهوئی که بچه اش را گرفته و برده باشند.

ص ۱۳۵ س ۱۷

«فللی» ترجمه کلمه مففل است ومففل یعنی موی بسیار سیاه درهم پیچیده ومجعد - فلل که در ادبیات عرب جاهلی نیز بکار رفته همین دانه سیاه رنگ تند است که از هند به ایران و عرب و اروپا رفته و اصلاً لغت سنسکریت است

ص ۱۳۶ س ۲

در شعر نصیب این ترکیب بنظر نرسید شاید جزئی از اشعار مفقوده او باشد.

ص ۱۳۶ س ۴

«منصب الخلق» به صیغه مفعول و به فتح خاء یعنی صاحب خلقتی زیبا و اندامی متناسب

ص ۱۳۶ س ۱۸

اذالم یکن بین الخلیلین ردة

سوی ذکر شیء قدمضی درس الذکر

ص ۱۳۶ س ۲۰

ابوصخر عبدالله بن سلمه سهمی از بنی هذیل بن مدرکه (متوفی در حدود ۸۰ هجری = ۷۰۰ میلادی) شاعری فصیح ومداح عبدالملک بن مروان و برادرش عبدالعزیز بود.

ص ۱۳۶ س ۲۲

وقفت بذی دوران أنشد ناقتی

وما أن بهالی من قلو ص ولا جمل

ص ۱۳۷ س ۱۴

ألا لیت شعری ما الذی تحدثن بی

غداً غربة النأی المفروق والبعد

لدى أم بکر حین تقرب النوی

بنائهم یخلو الکاشحون بها بعدی

أتصرمني عند الألى هم لنا العدى

فتشمتهم بى أم تدوم على العهد؟

ص ۱۳۸ س اول

عبدالله بن جعفر بن أبی طالب بن عبدالمطلب (۱-۸۵=۶۲۲-۷۵۰ م) پسر عم رسول و سرداری شریف و کریم و ادب دوست بود. جمعی از شعراء و موسیقی دانان در خدمت او بودند و او را ستوده اند.

ص ۱۳۸ س ۱۸

منقذ بن عبد الرحمن بن زیاد هلالی (متوفی در حدود ۱۴۰ هجری = ۷۵۷ میلادی) شاعری لایابالی و بیپوده کار و لی فصیح و شیرین زبان بود و او از شعراء دیوان حماسه است

ص ۱۳۸ س ۲۳

بزنیب ألمم قبل أن یظعن الركب

ص ۱۳۹ س ۶

مراد مسلمة بن عبد الملك بن مروان بن حکم متوفی در سال ۱۲۰ هجری (۷۳۸ میلادی) است که در عهد سلیمان بن عبد الملك برادرش با صد و بیست هزار سوار قسطنطنیه را محاصره نمود و مسجدی در آن ناحیه بنا کرد.

ص ۱۳۹ س ۱۱

عمر بن عبد العزيز بن مروان بن الحكم (۶۱ تا ۱۰۱=۶۸۱ تا ۷۲۰ م) خلیفه عادل و نیکوکار اموی بود که در مدینه متولد شد و بسال ۹۹ بعد از عیش سلیمان به سلطنت نشست. او بر خلاف سایر سلاطین اموی سب علی را منع کرد و گویند بنی امیه او را مسموم نمودند. شریف رضی در رثاء او گوید:

یا ابن عبد العزيز لو بکت العين-

فتی من امیه لبکیتک

ص ۱۳۹ س ۱۶

بین قبر پیامبر و منبر او شریف ترین و مقدس ترین جاها در مسجد مدینه است که در فضیلت آن اخباری وارد است.

ص ۱۳۹ س ۱۹

این افسانه از عصر جاهلیت بر زبان عرب جاری بود که هر شاعری همزادی از پریان دارد که شعر بربان اومی گذارد.

ص ۱۳۹ س ۲۰

قفا أخوی ان الدار لیست

كما كانت بعهد كما تكون
 ليالي تعلمان وآل ليلي
 قطين الدار فاحتمل القطين
 فموجاً فانظراً أتبين عما
 سألناها به أم لا تبين
 فظلاً واقفين وظل دمعى
 على خدى تجود به الجفون
 فلو لا اذ رأيت اليأس منها
 بدا أن كدت ترشقك العيون
 برحت فلم يملك الناس فيها
 ولم تغلق كما غلق الرهين

قطین یعنی ساکنان خانه فعل به معنی مفعول است مثل تخلیط که بمعنی مخلوط است -
 جفون جمع جفن است یعنی پلک چشم - «غلق الرهن فی ید المرتهن» یعنی مال گزوی و گروگان
 نزد گروگیرنده باقی ماند چون مالک آن نتوانست در وقت مقرر دین خود را اداء کند.

ص ۱۴۰ س ۱۴

جحفه بضم اول وفتح فاء شهر کیست در مسافت هشتاد میلی مکه و از مواقیت حج

است.

ص ۱۴۰ س ۲۲

أراك طموح العين مباله الهوى
 لهذا وهذا منك ود ملاطف
 فأن تحملى ردفين لأأك منهما
 فحیی فرد لست ممن يرادف

ص ۱۴۱ س ۱۱

ألا حی قبل البین ام حبیب
 وان لم تکن منا غداً بقرب
 لئن لم تکن حییک حباً صدقته
 فما أحد عندی اذاً بحیب
 تهاهم أصابت قلبه مللیة
 غریب الهوى یا ویح کل غریب

تهام بفتح تاء وکسر آن و نیز تهامی منسوب به تهامه است و تهامه شهر مکه و زمینهای اطراف آنست.

ص ۱۴۲ س ۳

داستان دختران نصیب مثل شد. دختری را که پدر در خانه نگاه می دارد تا به مرد دلخواه خود بدهد و مرد شایسته ای برای خواستگاری او پا پیش نمیگذارد گویند مثل دختر نصیب است. ابو تمام گوید:

كانت بنات نصيب حين ضن بها
عن الموالي ولم تحفل بها العرب

ص ۱۴۲ س ۱۱

أبو المسهل کیمیت بن زید بن خنیس أسدی (۶۰ - ۱۲۶ هـ = ۶۸۰ - ۷۴۴ م) شاعر دانشمند شیعی و مداح بنی هاشم بود. قصاید هاشمیات او به آلمانی ترجمه شده است. شرح احوال او بتفصیل در جلد پانزدهم الاغانی مسطور است.

ص ۱۴۲ س ۱۱

أبو الحارث غیلان بن عقبه بن نهیس بن مسعود عدوی مضری (۷۷ - ۱۱۷ هـ = ۶۹۶ - ۷۳۵ م) ملقب به «ذوالرمه» شاعری غزلسرا بود. قدی بسیار کوتاه و چهره ای زشت داشت و رنگش مایل به سیاهی بود لیکن در شعر پایگاهی رفیع داشت تا جائی که ابوعمر و بن العلاء گفته است: «شعر عربی با امرؤ القیس شروع شد و با ذوالرمه پایان پذیرفت.» گویند در اصفهان بدرود زندگی گفت.

ص ۱۴۲ س ۱۱

هل أنت عن طلب الأیفاع منقلب
أیفاع جمع یفع (بدو فتحه) یعنی جوان تازه سال نو بلوغ - مصرع دوم این شعر چنانکه در الاغانی ضمن شرح حال «کیمیت» آمده چنین است: «أم کیف یحسن من ذی الشیبة اللعب»

ص ۱۴۲ س ۱۴

أم هل طلائن بالعلیاء نافة
وان تکامل فیها الانس والشب
طلائن جمع طعینه است یعنی زنی که در حال کوچ است - علیاء بفتح عین نام محلی است - شب بدو فتحه یعنی نازکی و گواردایی و دل چسبی دندان.

ص ۱۴۲ س ۲۰

لمیاء فی شفتیها حوة لعس
 وفی اللثات وفی انیابها شنب
 لمیاء یعنی زنی که لب ولثه‌های او گندمگون باشد - حوه بضم حاء وتشدید واو
 مفتوح یعنی گندمگونی لب - لعس بدو فتحه یعنی سیاهی لثه ولب بطوریکه مایل به سرخی
 باشد. جمله «فی شفتیها حوة لعس» بدل است ویا صفت است برای «لمیاء»

ص ۱۴۲ س ۲۲

أبت هذه النفس الادکارا

ص ۱۴۳ س ۲

إذا ما الهجارس غنیها

تجاوبن بالفلوات الوبارا

هجرس بکسرهاء وسکون جیم وکسر راء بوزینه وروباه وخرس است یا جانوریست
 درنده کوچکتر از روباه و بزرگتر از خرگوش که شبها برای شکار بیرون می‌آید - «وبار»
 بکسروا و جمع ویراست بسکون باء شارح قاموس گوید: «جانسور کیست مثل گربه که آنرا
 بفارسی ونک می‌گویند وآن کبود و بی دم است»

ص ۱۴۳ س ۴

كان الغطامط من غلیها

أراجیز أسلم تهجو غفارا

غطامط بضم غین یعنی صدای جوشیدن دیگک - أسلم وغفار نام دوقبیله است

ص ۱۴۴ س اول

أفی فلائص جرب کن من عمل

أردی وتنزع من أحشائی الکبد؟

ثمانیاً کن فی أهلی وعندهم

عشر فأی کتاب بعدنا وجدوا؟

أخائنا أخوا الأنصار فانتقضا

منها فعندهما الفقد الذی فقدوا

وان عاملك النصری کلّفنی

فی غیر نائرة دیناً له صعد

أذنب غیری ولم أذنب یکلفنی

أم کیف أقتل لاعتقل ولاقود

جرب بضم اول وسكون ثانی جمع جر باء یعنی ناقه ای که دچار بیماری جرب باشد -
 «کن من عمل» یعنی از شتران بارکش نه شترسواری - فقد در اینجا به معنی مفقود است -
 نائرة یعنی کینه و دشمنی - صعد بدو فتحه یعنی سختی و مشقت چنانکه در کلام خداست: «ومن
 يعرض عن ذكر ربه يسلكه عذاباً صعباً» آیه ۱۷ ص ۷۲

ص ۱۴۴ س ۱۴

جفر به فتح اول وسكون ثانی موضعی است در ناحیه ضریه نزدیک مدینه.

ص ۱۴۴ س ۲۰

ألا يا عقاب الوكر وكر ضرية
 سقتك الغوادي من عقاب ومن وكر
 تمر الليالي ما مرن ولا أرى
 مرور الليالي منسباتي ابنة النصر
 وقفت بذی دوران أنشد ناقتی
 ومالی لديها من قلو ص ولا بكر
 وما أنشد الرعيان الاتعلة
 بواضحة الانياب طيبة النشر
 أما والذي نادى من الطور عبده
 وعلم أيام المناسك والنحر
 لقد زادني للجفر حباً وأهله
 ليالٍ أفا متهن ليلى على الجفر

ضریه به فتح ضاد و تشدید یاء دهی آباد در راه مکه به بصره از طریق نجد است -
 غوادی جمع غادیه یعنی بارانی که صبح فرو ریزد - «ذی دوران» جایگاهیست بین قدید و
 جحفه در حجاز - نشده بکسرنون یعنی شتر گمشده را جستجو کردن و در پی آن جازدن است -
 قلو ص و بکر یعنی ناقه و جمل و در مثل است که «لاناقتی فیها ولا جملی» یعنی درین کار ناقه و
 جملی ندارم و به عبارت دیگر به من ربطی ندارد - تعله به فتح اول و کسرعین یعنی دوباره
 نوشیدن - مناسک جمع منسک است یعنی اعمال حج. خدا می فرماید: «فأذا قضیت مناسککم
 فاذکروا لله» س ۲ آیه ۲۰۰ - نحر یعنی سوراخ کردن گلویشتر با کارد یا نیزه تا از پای
 درآید. نحرشتر و قربانی گوشتند و گاو و بز از واجبات حج است -

ص ۱۴۵ س ۱۳

ومضمّر الکشح یطویه المضجیع به

ملی الحما یل لاجاف ولا فقر
وذی روادف لا یلفی الأزار بها
یلوی ولو کان سبعا حین یأ تزر
ص ۱۴۶ س ۴

یقول فیحسن القول ابن لیلی
ویفعل فوق أحسن ما یقول
فتی لا یزراء الخلان الا
مود تهم ویزراء الخلیل
فبشر أهل مصر فقد أتاها
مع النیل الذی فی مصر نیل

«لا یزراء الخلان الامود تهم» یعنی از دوستان جز دوستی نمی جوید - «یزراء الخلیل»
یعنی دوست او خواستار احسان و طالب مساعدت و حمایت اوست

ص ۱۴۶ س ۱۳

حجن به دو فتحه یعنی برگشتگی و کجی - صفت از آن درمرد أحجن و در زن حجناء است.

ص ۱۴۶ س ۱۴

رأیت ابا الحجناء فی الناس حائراً
ولون أبی الحجناء لون البهائم
تراه علی مالا حه فی سواده
وأن کان مظلوماً له وجه ظالم

ص ۱۴۶ س ۲۳

لیس السواد بناقصی مادام لی
هذا اللسان الی فؤاد ثابت
من کان ترفعه منابت أصله
فییوت أشعاری جعلن منابتی
کم بین أسود ناطق ببیانہ
ماضی الجنان و بین أبيض صامت؟
انی لیجسدنی الرفیع بناءه
من فضل ذاك ولیس بی من شامت

منابت جمع مثبت است یعنی رستنگاه - «ماضی الجنان» بفتح جیم یعنی کسبکه دلی
استوار و رأیی نافذ دارد - شامت یعنی شماتت کننده و بدخواه و بدگوی.

ص ۱۴۷ س ۱۵

وَأَنْ أَكْ حَالِكًا لَوْنِي فَأَنِي
لِعَقْلٍ غَيْرِ ذِي سَقَطٍ وَعَاءٍ
وَمَا نَزَلْتُ بِبِ الْحَاجَاتِ إِلَّا
وَفِي عَرْضِي مِنَ الطَّمَعِ الْحَيَاءِ

ص ۱۴۸ س اول

تشبیب مصدر باب تفعل است یعنی یاد ایام جوانی کردن - تشبیب و نسیب یعنی تغزل
و وصف ایام شباب و شرح زیباییهای معشوقه... در آغاز قصیده چنانکه در عربی و بعد فارسی
دری معمول بوده است -

ص ۱۴۸ س ۴

أَحِبُّ قَنًا مِنْ حَبِّ هِنْدٍ وَلَمْ أَكُنْ
أَبَالِي أَقْرَبًا زَادَهُ اللَّهُ أُمَّ بَعْدَا
أَلَا أَنْ بِالْقِيَعَانِ مِنْ بَطْنِ ذِي قَنَا
لَنَا حَاجَةٌ مَالَتْ إِلَيْهِ بَنَا عَمْدًا
أُرُونِي قَنًا أَنْظُرَ إِلَيْهِ فَأَنِّي
أَحِبُّ قَنًا أَنِّي رَأَيْتُ بِهِ هِنْدًا

قنا بفتح قاف نام کوهیست از زمین بنی فزاره - قیعان بکسر اول جمع قاع است و
قاع یعنی زمین هموار و بیشه

ص ۱۸۴ س ۱۵

ابو خالد یزید بن عبدالملک بن مروان (۷۱ - ۱۰۵ هـ = ۶۹۰ - ۷۲۴ م) بعد از مرگ
برادرش عمر بن عبدالعزیز بسال ۱۰۱ هجری بتخت سلطنت اموی در دمشق نشست. وی مردی
شرابخواره و زن باره بود و بعد از مرگ کنیز محبوب و خوش آوازش «حبابه» از سوز عشق در
«اربده» (اردن) یا «جولان» بدرود زندگی گفت

ص ۱۴۸ س ۱۹

«بلای ناگهانی شبانه» ترجمه «طوارق اللیل» است

ص ۱۴۸ س ۲۳

فَأَنْ أَكْ حَالِكًا فَالْمَسْكَ أَحْوَى

وما لسواد جلدی من دواء

ولی کرم عن الفحشاء ناء

کبعد الأرض من جوالسما

ومثلی فی رجالکم قلیل

و مثلك ليس يعدم فی النساء

فان ترضی فردی قول راض

وان تأبی فنحن علی السواء

حالك یعنی بسیار سیاه - مسك بکسر کاف کلمه ایست که از زبان سنسکریت وارد زبان عربی شده و در فارسی مشک بضم شین خوانده میشود - احوی یعنی سیاه تر - نائی یعنی دور

ص ۱۴۹ س ۱۱

أصمعی أبو سعید عبد الملك بن قریب (بصیغة تصغیر) بن علی بن أصمع راویة بزرگ عرب و از ائمه علم جغرافیا و لغت و شعر است (۱۲۲ - ۲۱۶ هـ = ۷۴۰ - ۸۳۱ م) در بصره متولد شد و هم در آن شهر درگذشت. غالباً در قبایل عرب می گشت و لغت و شعر و قصه و اساطیر جمع آوری می کرد. حافظه اش بسیار قوی بود، و ده هزار ارجوزه عربی از برداشت. نزد خلفای عباسی به خصوص هارون الرشید حرمت بسیار داشت و صلوات و افزایشان دریافت می کرد. از کتابهای چاپ شده او «الابل» و «الأضداد» و «النخل والکرم» و «الانسان» و «المتراذف» و «الفرق بین أسماء الأعضاء من الانسان والحيوان» و «الخیل» و «الشاء» و «الدارات» و «الثبات والشجر» معروفست.

ص ۱۴۹ س ۱۵

فان يك من لونی السواد فاننی

لكا المسك لا یروی من المسك ذائقه

وما ضراؤابی سوادى و تحتها

لباس من العلیاء بیض نباته

اذا المرء لم یبذل من الود مثل ما

بذلت له فاعلم بانى مفارقة

بنائى جمع بنیقه است یعنی یخه (یقه)

ص ۱۵۰ س ۱۱

ابوعبیده نحوی معمر بن مثنی (۱۱۰ - ۲۰۹ هـ = ۷۲۸ - ۸۲۴ م) بصری دانشمندی ایرانی نژاد بود و از ائمه ادب و لغت عرب بشمار می رود - او را در حدود دویست تألیف

است که از جمله آنهاست «مجازات القرآن» و «المثالب» و «طبقات الشعراء». چون شعوبی مسلک و اباضی مذهب بود و به شدت از نژاد عرب انتقاد می‌کرد هیچکس در بغداد به جنازه او حاضر نگشت. هارون الرشید نسبت به او توجه و احترام می‌کرد و مناقضات و مباحثات او با اَصمعی معروفست.

ص ۱۵۱ س ۳

أبو صخر كثير (بصفة تصغير) بن عبد الرحمن بن الأسود بن عامر الخزاعي متوفى بسال ۱۰۵ هجری (۷۲۳ میلادی) از غزلسرایان مشهور عربست که چون دلباخته زنی بنام «عزه» بوده به «کثیر عزه» معروفست. وی شیعی مذهب بود و گویند معتقد به تناسخ بوده است که معلومست تهمتی بیش نیست.

ص ۱۵۱ س ۳

الأخوص عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عاصم الانصاري (متوفى به سال ۱۰۵ هجری) شاعری هجاء و غزلسرا بوده است. ویرا بدان سبب الأخوص لقب دادند که گوشه‌های چشمش تنگ بوده است. حوص بدو فتحه یعنی تنگی دنبال چشم.

ص ۱۵۱ س ۶

«تجیب» بضم تاء نام قبیله‌ایست از کنده - آنان را بدین سبب تجیبی گفتند که نام مادرشان «تجیب» دختر ثوبان بن سلیم بن رها از «مذحج» بوده است.

ص ۱۵۱ س ۱۱

عقیق نام دشتی است با صفا و پر آب و گیاه در کنار مدینه

ص ۱۵۱ س ۲۳

ترجمه «برزه» بفتح باء است زن فوق‌العاده زیبا را در عربی برزه گویند

ص ۱۵۲ س ۴

«آوازش را در آوریم و گوشش را بمالیم» ترجمه «فصیحته ونعرك اذنه» است و مقصود از مالیدن گوش بصدا در آوردن عود است.

ص ۱۵۲ س ۱۱

ألاهل من البين المفرق من بد

و هل مثل أيام بمنقطع السعد

تمنيت أيامي أولئك والمني

على عهد عاد ما تعبد ولا تبدي

«منقطع المكان» یعنی آنجا که مکان به انتها می‌رسد - «سعد» بفتح سین مکانیست

نزدیک مدینه که غزوه ذات الرقاع درحوالی آن واقع شد - «ماتعید ولاتبدی» یعنی چیزی را برنمیگرداند و پیدا نمی‌کند و سودی ندارد.

ص ۱۵۲ س ۱۹

أرق المحب و عاده سهده
 لطوارق الهم التي ترده
 و ذكرت من رقت له كبدي
 و أبی فلیس ترق لی كبده
 لاقومه قومی ولا بلدی
 - فنكون حیناً جيرة بلده
 و وجدت و جداً لم یکن أحد
 قبلی من أجل صبا به یجده
 الا ابن عجلان الذی تبت
 هند ففات بنفسه كمده

مقصود نصیب عمرو بن العجلان بن عامر بن برد بن منبه از بنی کاهل بن لحيان بن هذیل است که به «عمروزی الکلب» معروف بود. شرح حالش در جزء بیستم الاغانی مسطور است.

ص ۱۵۲ س ۱۹

فيا لك من لیل تمتعت طولہ
 وهل طائف من نائم متمتع
 نعم ان ذاشجو متی یلق شجوه
 ولو نائماً مستعتب أومودع
 له حاجة قد طالما قد أسرها
 من الناس فی صدر بها يتصدع
 تحملها طول الزمان لعلها
 یكون لها يوماً من الدهر منزع
 وقد قرعت فی ام عمرو لی العصا
 قدیما کما كانت لذي الحلم یقرع

استعتاب یعنی رضا جوئی و عتبی بضم عین و الف مقصوره یعنی خشنودی - در مثل

عربست که «ان العسا قرعت لذی حلم» یعنی عصارا برای مرد عاقل بر زمین میزنند. این مثل از آنجاست که عمرو بن حمه دوسی را زندگی دراز شد تا آنجا که هوش و حافظه خود را از دست داد و او در قبیله قاضی و حکم بود و مردم برای نظرپرسی و حل و فصل دعاوی به او مراجعه می کردند. عمرو که به ضعف پیری خویش پی برده بود فرزندان را گفت شما هروقت دیدید مطلبی را نفهمیدم یا نادانسته رایی دادم عسا بر زمین زنید تا متوجه شوم و آنان نیز چنین می کردند و او درمی یافت. پس در عرب مثل شد که عسا را برای مرد عاقل بر زمین میزنند و آدم دانا کنایه فهم است

ص ۱۵۴ س ۲

یا ایها الرکب انی غیرتا بعکم
حتی تلموا وانتم بی ملمونا
فما أری مثکم و کباً کشکلکم
یدعوهم ذوہوی الا یعوجونا
أم خبرونی عن دائی بعلمکم
واعلم الناس بالداء الا طبونا
أطب بفتح طاء و تشدید باء یعنی طبیب حاذق

ص ۱۵۴ س ۹

اشاره به حدیث «الائمة من قریش» و سایر روایاتی است که در فضیلت قریش وارد است. نصیب می گوید با اینکه برده ای بیش نبودم از بس احساس غرور و افتخار کردم پنداشتم از قبیله قریش و شایسته خلافت هستم.

ص ۱۵۴ س ۱۸

یقر بعینی ما یقر بعینها
وأحسن شیء ما به العین قرت
آنچه موجب لذت معشوقه است نباید موجب لذت عاشق باشد چنانکه در فصل پنجم ضمن داستان ملاقات جریر با الا حوص شرح آن گذشت.

ص ۱۵۴ س ۲۱

وما حسبت ضمیری جدویة
سوی التیس ذی القرنین أن لها بعل
جدویه بضم جیم و تشدید یاء منسوب است به جدی بن ضمرة بن بکر از قبیله کنانه

ص ۱۵۵ س اول

إذا ضمريّة عطست فنكها
فان عطاسها طرف السقاد

ص ۱۵۵ س ۱۵

سکریه ضم اول وفتح ثانی آبادی بوده است درجانب شرقی صعید که تافسطاطدوروز
راه مسافت داشته وعبدا لعزیز بن مروان بسیار به آن ناحیت می رفته است

ص ۱۵۵ س ۱۶

«طالب بن مدرک» را صفت عزرائیل پنداشته است. کنایه از آنکه اجل در پی انسانست
و به او میرسد.

ص ۱۵۵ س ۲۰

أصبت يوم الصعيد من سكر
مصيبة ليس لي بها قبل
تالله أنسى مصيبتى ابداً
ما أسمحتنى حنينها إلا بل
ولا التبكي عليه أعوله
كل المصيبات بعده جلل
لم يعلم النعش ما عليه من ال...
عرف ولا الحاملون ما حملوا
حتى أجنوه في ضريحهم
حين انتهى من خليك الأمل

«تالله انسى...» یعنی «تالله لا أنسى» حذف «لا» در جواب قسم وقتی فعل منفی مضارع
باشد جایز است چنانکه در قرآن است (تالله تفتاء تذکر یوسف - س یوسف آیه ۸۵) تبکی
در باب تفعل یعنی گریه بسیار - احوال از باب افعال یعنی صدا را به گریه بلند کردن.

ص ۱۵۶ س ۹

اسمعیل بن هر بذر مولى آل الزبير بن العوام موسیقی دان ایرانی که شرح احوالش در
جلد ششم الأغانی مسطور است.

ص ۱۵۶ س ۱۴

عرفت وجربت الامور فما أرى
كماض تلاه الغابر المتأخر

ولكن اهل الفضل من اهل نعمتى
يمرون أسلاًفاً أمامى وأغبر
فأن أبكه أعذر وان أغلب الأسي
بصبر، فمئلى عندما اشتد يصبر
وكانت ركابى كلما شئت تنتحى
اليك فتقضى نجبها وهى ضمير
ترى الورد يسراً والثواء غنيمَةً
لديك وتثنى بالرضا حين تصدر
فقد عريت بعد ابن ليلى فأنما
ذراها لمن لاقت من الناس منظر
ولو كان حياً لم يزل بدفوفها
مراد لغربان الطريق ومنقر
فأن كن قد نلن ابن ليلى فأنه
هوا لمصطفى من أهله المتخير

غابر در اینجا بمعنی باقى است. بمعنی گذشته نیز استعمال میشود و از اضداد است -
أسى بفتح همزه والـف بمعنی اندوه و غصه - «نحانحوه» یعنی بسوی او رفت - ضمير بضم
ضاد وفتح میم مشدد جمع ضمراست یعنی شتر لاغر ناتوان - يسربضم وفتح ياء یعنی آب تازه که
بعد از نزول باران در آب گیر جمع شده باشد - دفوف بضم دال جمع دف است یعنی پهلوی.

ص ۱۵۲ س ۱۲

ابو یحیی محمد بن عبدالله بن عبدالأعلى بن عبدالله بن خلیفه بن زهیر بن نضله بن معاویه بن مازن
اسدی معروف به ابن کناسه (۱۳۲ - ۲۰۷ هجری) از روات و محدثین و ادبای بنام عربست.

ص ۱۵۷ س ۱۶

فلالنفس ملتها ولا العین تنتهى
الیها سوام الطرف عنها فترجع
رأنها فما ترتد عنها سامة
ترى بدلاً منها به النفس تقنع

ص ۱۵۸ س ۲

ان تقدمن منقلی نخلان مرتحلا
یرحل من الیمن المعروف والجود

منقل راه عبور در کوه است یا هراه باریک - نخلان به صیغه تثنیه محلی است در یمن - درین شعر بجای «نخلان» نجران نیز روایت شده که نام شهر یست در مرز عربستان سعودی و یمن - معروف یعنی عطاء وجود وسخا.

ص ۱۵۸ س ۵

أبو ذهل جمحی وهب بن زمعة بن اسد از اشراف بنی جمح بن غالب و یکی از شاعران عاشق پیشه و غزل سرای قریش بود. قصایدی در مدح معاویه بن ابی سفیان و عبدالله بن زبیر سروده است. مرگش به سال ۶۳ هـ (۶۸۲ م) در علب (به صیغه تصغیر) تهامه اتفاق افتاد. شرح احوالش بتفصیل در مجلد هفتم الاغانی مسطور است.

ص ۱۵۸ س ۱۹

«کوهی، پارچه‌ای از حریر گلداز بوده که در قهستان (قائن) می‌بافته‌اند.

ص ۱۵۸ س ۲۰

«ان الوادی مسبة» یعنی این وادی پراز درنده است. این سخن را آنجا گویند که اهل مجلس همه اشخاص شجاع و معتبر باشند.

ص ۱۵۸ س ۲۱

ثقیف نام طائفه‌ای از عربست که در طائف ساکن بودند و در فتح عراق شرکت جسته در ساختن بصره اقدام نمودند - منسوب به این قبیله را ثقفی گویند

ص ۱۵۸ س ۲۲

جیداء بفتح جیم یعنی زنیکه گردن بلند و زیبا دارد و نام مادر محمد بن هشام خال هشام بن عبدالملک بوده است که از طرف هشام به امارت مکه منصوب بود.

ص ۱۵۹ س ۱۰

ابن ابی عتیق نواده ابوبکر صدیق از دوستان و مشوقان عمر بن ابی ربیع و خود شاعر و موسیقی‌دان بوده است.

ص ۱۵۹ س ۱۲

و کدت ولم اخلق من الطیران بدا

لها بارق نحو الحجاز أطیر

ص ۱۵۹ س ۱۸

سعدی به ضم سین و الف مقصوره از نامهای زنان عربست.

ص ۱۵۹ س ۲۰

أتصبر عن سعدی وأنت صبور

وَأَنْتَ بِحَسَنِ الصَّبْرِ مِنْكَ جَدِيرٌ

وكدت...

ص ۱۶۰ س ۹

عمل جمع صدقات را سعی و سعایت می گفتند

ص ۱۶۰ س ۱۷

«فريضة» ماده شريك ساله است. چون زكات هريست و پنج شتر را يك ماده شريك ساله می ستانند به اين نام خوانده شد فهي مفروضة و فريضة. يا اينكه هر شتری که از بابت زكات توسط عامل خراج و زكات جمع آوری می شد آنرا فريضة می گفتند

ص ۱۶۱ س ۳

أَبَا مِرْوَانَ لَسْتُ بِخَارِجِي

وليس قديم مجدك بانتحال

أَغْرَ إِذَا لِرَوَّاقِ انْجَابَ عَنْهُ

بدا مثل الهلال على المثال

تراءاه العيون كما تراءى

عشبة فطرها وضح الهلال

در اینجا خارجی یعنی آنکه نسبی کهن ندارد و خود ساخته است - انتحال یعنی مفاخر دیگری را به خود نسبت دادن رواق به کسر و ضم راء پرده ایست که در پیش خیمه آویزند و سقف را تا زمین فرا می گیرد - اگر این پرده در پشت سر باشد آنرا کفاره بکسر کاف گویند. خیمه های معمولی این پرده ها را ندارد و فقط شادروانهای بزرگ به آنها مزین است. این پرده ها (رواق) گاهی یک پارچه و گاهی دو پارچه و یا سه پارچه می باشد. انجیاب یعنی باز شدن و گشوده شدن. مثال دزمصرع چهارم بمعنی فراش و مسند است - وضح بدو فتحه یعنی سپیدی و روشنی

ص ۱۶۱ س ۹

ضائن یعنی میش - لقحه به کسر لام و گاهی به فتح ماده شتر شیرده بسیار شیراست و همیشه مستقلاً بجای موصوف ذکر می شود یعنی نمیگویند «ناقة لقحه» و اگر بخوانند ازین ماده صفت بسازند گویند «ناقة لقوح» بفتح لام.

ص ۱۶۱ س ۱۵

مجله در اینجا ترجمه «حواء» است بکسر حاء یعنی چندخانه که بهم پیوسته باشند.

ص ۱۶۲ س ۶

«بانو» ترجمه «مولاة» است یعنی زنی که خداوند گاربنده باشد

ص ۱۶۲ س ۷

اذا أمسيت بطن مجاح دوني

وعمق دون عزة فالبيع

فليس بلائمي احد يصلي

اذا اخذت مجاريها الدموع

مجاح به فتح یا بکسر میم وجیم نام محلی است نزدیک مکّه - عمق به فتح اول وسکون
ثانی از وادیهای طایف است که رسول خدای هنگام محاصره طائف در آنجا فرود آمد -
در آنجا چاهی بسیار عمیق است.

ص ۱۶۲ س ۱۲

خليلي ان حلت كلية فالربا

فذا أمج فالشعب ذا الماء والحمض

فأصبح من حوران رحلي بمنزل

يبعده من دونها نازح الأرض

وأيا ستما أن يجمع الدهر بينا

فخوضا لي السم المصرح بالمخض

ففي ذاك من بعض الأمور سلامة

وللموت خير من حياة على غمض

کلیه به ضم کاف وفتح لام و تشدید یاء مفتوح نام وادی و رود آبیست که از شمنصیر
نزدیک مکّه سرچشمه می گیرد - ربا بضم راء جمع ربوه است یعنی تپه و نسام محلی است
بین «أبواه» و «سقيا» در کنار جاده مدینه به مکّه - شعب به فتح شین نام محلی است در راه
مکّه به مدینه - حمض به فتح حاء وسکون میم یعنی گیاهی که شور مزه یا تلخ باشد - حوران
بفتح حاء ناحیه ای است آباد در شام نزدیک دمشق. مرکز آن «بصری» (بضم باء و الف
مقصوره) نام دارد. همچنین حوران آبیست در نجد بین یمامه و مکّه و شاید مراد نصیب معنی
دوم باشد. خوض بفتح خاء یعنی مخلوط کردن - مخض بفتح میم یعنی شیری که صاف شده
باشد و خالص باشد. مصرح به صیغه مفعول یعنی شیری که روی آنرا کف نگرفته باشد.

ص ۱۶۳ س ۴

رحبه بفتح اول وسکون ثانی یا به فتحین خانه و بقعة وسیعی است در وسط چادرهای

قبیله.

ص ۱۶۳ س ۷

فرش به فتح اول وسکون ثانی وادی و دره ایست بین ملل وغمیس الخمام

ص ۱۶۳ س ۷

ملل بفتح میم ولام جایگاه و سرزمینی است در راه مکه به مدینه

ص ۱۶۳ س ۹

منحر بفتح اول وسوم یعنی آنجا که شتر را نحر می کنند - ممکنست این کلمه در اصل منجی بوده (یعنی زمینی مرتفع که از سیل در امان است) وبتحریف نساخ به این صورت در آمده باشد.

ص ۱۶۳ س ۱۰

صفر بدو فتحه کوهیست سرخ رنگ از جبال فرش ملل که در نزدیکی مدینه واقعست

ص ۱۶۳ س ۱۳

بنی عذره (بضم عین وسکون ذال معجمه) فرعی از قبایل قضاعه بودند که در شمال حجاز مسکن داشتند. گویند جوانان این قبیله وقتی عاشق می شدند بروز نمیدادند تا در عشق جان می سپردند. جمیل شاعر معروف وعاشق «بشینه» ازین قبیله برخاسته است.

ص ۱۶۳ س ۱۷

لعمری لئن أمسیت بالفرش مقصداً

ثویاک عبود وعدنه أو صفر

و جمت شجونی و استهلّت مداامی

لربیع قدیم العهد ینتکف الاثر

دعا أهله بالشام برق فأوجفوا

ولم أر متبوعاً أضر من المطر

لنستبدلن قلباً وعیناً سواهما

والا أتى قصداً حشا شتك القدر

خلیلی فیما عشتما أو رأیتما

هل اشتاق مضرور الی من به أضر

نعم ربما كان الشقاء متیحا

یغطی علی سمع ابن آدم والبصر

ثوی به فتح اول وکسر ثانی وتشدید یاء یعنی ساکن ومقیم وهمشهری - ثویان یعنی دوتن که با یکدیگر در یک مکان سکونت دارند - عبود بفتح اول وتشدید ثانی نام کوهی

است بین سیاله و ملل و گفته اند که نام محلی در دومنزلی مکه در راه بدر بوده است - عدنه بضم اول و فتح ثالث نام تپه‌ای بوده است نزدیک ملل - فرع فی الجبل و أفرع یعنی از کوه سرازیر شد - صب در اینجا مصدر است. در بعض نسخ مصرع اول بیت دوم چنین است «ففرع صباً او تیمم مصعداً» - گویند صب فی الوادی یعنی بسوی وادی سرازیر شد - تیمم یعنی قصد و آهنگ کرد - مصعد بصیغه فاعل یعنی آنکه بالا می‌رود و از کوه صعود می‌کند - انتكف الاثر یعنی رد کسی را در زمین هموار جستن - حشاشه بضم اول و فتح شین یعنی آخرین رمق زندگی - متیح در وزن و معنی مقدر است

ص ۱۶۴ س ۸

أصاب دواء علتك الطيب

وخاض لك السلوان الربيب

وأبصر من رفاق منفثات

وداؤك كان أعرف بالطبيب

خاض الشراب یعنی شراب را مخلوط کرد و برهم زد - مقصود از ابن الربيب ابو عبیده بن عبدالله بن زعمه ممدوح نصیب است - نفاث بتشدید فاء و منفث یعنی جادوگری که اوراد و عزائم را می‌خواند و می‌دمد - شاید معنی مصرع سوم این باشد که «به افسون و اوراد افسونگران تو پی برد» - رقیه بضم راء و سکون قاف و فتح یاء یعنی افسون - و شاید مراد این باشد که «از افسونهایی که به تو داده‌اند توانست زنانی را که ترا افسون کرده‌اند بشناسد»

ص ۱۶۴ س ۲۱

مراد ابو غزیه انصاری است که قاضی مدینه بوده است.

ص ۱۶۵ س ۱

يا بن هشامين لا بيت كبيتها

إذا تسامت إلى أحسابها مضر

مراد از «هشامین» یکی هشام بن عبدالملک بن مروان پدر ابراهیم و دیگری هشام بن اسمعیل مخزومی جد پدری مادرش بوده است - بنو مضر بن نزار از قبایل بزرگ عرب بوده‌اند و مضر از جداد قریش است. مراد نصیب اینست که بنو مضر به خانواده ابراهیم بن هشام افتخار می‌کنند

ص ۱۶۵ س ۱۹

حلفت بمن حجت قریش لیته

وأهدت له بدناً عليها القلائد

لئن كنت طالت غیبتی عنك اننی

بمبلغ حولی فی رضاك لجاهد

ولکننی قد طال سقمی واکثرت
 علی العهد المشفقات العوائد
 صریع فراش لا یزلن یقلن لی
 بنصح واشفاق متى أنت قاعد
 فلما زجرت العیس أسرت بحاجتی
 الیک و ذلت للسان القصائد
 وانی فلا تستبطنی بمودتی
 ونصحی واشفاقی الیک لعامد
 فلا تقصنی حتی اكون بصرة
 فیأس ذوقربی ویشمت حامد
 أنلنی وقربنی فانی بالغ
 رضاك یعفو من نذاک و زائد
 أبت نائماً أما فؤادی فهمه
 قلیل و اما مس جلدی فبارد
 وقد کان لی منکم اذا مالقیتمکم
 لیان ومعروف وللخیر قائد
 الیک رحلت العیس حتی كأنها
 قسی السری ذلاً برتها الطرائد
 وحتی هوادیها دقاق وشکوها
 صریف وباقی النفی منها شرائد
 وحتی ونت ذات المراح فأذعنت
 الیک وکل الراسمات الحوافد

بدن بضم اول و سکون ثانی یا بد و ضمه جمع بدنه است و بدنه ناقه یا ماده گاو است که درمکه قربان کنند. چون آنها را فربه می کنند به این نام خوانده شدند. قلائد جمع قلو ده به فتح قاف یعنی ریسمان هائی که برگردن شتران «هدی» و «بدن» بندند تا معلوم شود که قربانی میشوند - حول یعنی توانایی - عهاد بکسر عین جمع عهد است و عهد بفتح و کسر عین یعنی بارانهای که پیاپی نازل می شوند و هنوز رطوبت باران اول باقیست که باران دوم می بارد. در اینجا مراد از «عهاد» اشکهاست - «مشفقات عوائد» یعنی زنان عبادت کننده دلسوز -

«لاستبطنی» در اصل «لاستبطنی» بوده که بضرورت شعر به این صورت درآمده است. «حتی اکنون بصره» یعنی تا آن زمان که از پای یفتم و بمیرم - لیان بفتح لام یعنی نعمت زندگی - ذیل بضم ذال معجمه و سکون باء جمع ذبلاء است یعنی ماده شتر لاغر - طرائد جمع طریده است یعنی تیغ خراطی - هوادی بفتح هاء یعنی گردن ها - دقاق جمع دقیق است یعنی باریک - شکو بفتح اول و سکون ثانی یعنی گله و شکایت - صریف یعنی صدای دندانها - شراتد جمع شرید است (بر خلاف قیاس) یعنی بقیه و آنچه به جا می ماند - مراخ بکسر میم یعنی نشاط - راسمات یعنی شتران تندرو که جای پای آنها بر زمین میماند. این نوع رفتن را «رسیم» گویند - حوافد یعنی ناقه های سبک سیر

ص ۱۶۷ س ۱۹

یومان یوم لرزیک فصل

ویومه الآخر سمح فضل

رزیک به صیغه تصغیر است - وفصل بفتح فاء و سکون سین یعنی پست و بد از هر چیز -

ص ۱۶۸ س ۴

أهاج البکار بع بأسفل ذی السدر

عفاه اختلاف العصر بعدك والقطر

نعم فثنانی الوجد فاشتقت للذی

ذکرت و لیس الشوق الامع الذکر

حلفت برب الموضعین لربهم

و حرمة ما بین المقام الی الحجر

لئن حاجتی يوماً قضیت و رشتنی

بنفحة عرف من یدیک أبا بشر

اذا تعرفن الدهر منی مودة

ونصحا علی نصیح و شکرأ علی شکر

سقی الله صوب المزن أرضاً عمرتها

بری وأسقاها بلاد بنی نصر

بوجهک فاستعملت مادمت خائفاً

لربک تقضی راشداً آخر الدهر

لتنفذ أصحابی وتستر عورة

بدت لك من صحبى فانك ذوستر
فما بأمر المؤمنين الى التى
سألت فأعطانى لقومى من فقر
وقد خرجت منه اليك فلا تكن
بموضع بيضات العنوق من الوكر

«ذوالسدر» يعنى آنجا كه درختان سدر دارد. نام محلى است - «غفت الريح الدار» يعنى باد آثارخانه را كهنه و فرسوده كرد - قطر يفتح قاف و سكون طاء يعنى قطرات باران - موضعين بصيغة اسم فاعل يعنى آنان كه در رفتن شتاب مى كنند. ايضاع يعنى تند رفتن و در اينجا مقصود سعى بين صفا و مروه است - «راش الطائر» يعنى مرغ نير و گرفت و بالش قدرت پرواز يافت - در اينجا كنايه از نعمت دادن و پروردن است - أبا بشر كنية ممدوح نصيب است - مزن يعنى ابر باران ريز - أنوق بروزن صبور كسر كس و عقابست - امر بسيار مشكل يا محال را به بيضة عقاب تشبيه كنند كه چون آسيان بر قلل جبال مى گيرد كسى قادر به دسترسى به لانه و بيضه و جوجگان آن نيست -

ص ۱۶۹ س ۱۹

وقفت لها كيما تمر لعلنى
اخالسا التسليم ان لم تسلم
ولما رأتنى والوشاة تحدثت
مدامعها خوفاً ولم تتكلم
مساكين اهل العشق ما كنت أشتري
جميع حياة العاشقين بدرهم

ص ۱۷۰ س ۱۳

فلما حملت الدين فيها وأصبحت
حيالا مسنات الهوى كدت أنلدم
على حين أن راث الربيع ولم يكن
لها بصعيد من تهامة مقضم
ثمانية للاسلمى ومادنا

لفحش ولا تندنو الى الفحش أسلم

«مسنات الهوى» يعنى ماده شترانى كه از بس پيرند هيچ شترنرى بدانها ميل نميكنند -
حيال جمع حائل است و حائل يعنى ماده شترى كه چند سالست آبتن نشده است - «راث»

یعنی دیر کرده است - صعيد یعنی خاك و زمین - قضم بفتح اول و سکون ثانی یعنی چیزی را جویدن و بادندانها خرد کردن -

ص ۱۷۱ س ۸

وبین الصفا والمروتین ذکر تکم

بمختلف مابین ساع و موجب

وعند طوافی قد ذکر تک ذکره

هی الموت بل کادت علی الموت تضعف

صفا و مروه از مناسک حج است - دو کوه کم ارتفاعند در جنب مسجد الحرام که حاجیان باید به سرعت هفت بار بین آنها راه روند «ان الصفا والمروة من شعائر الله» (سوره بقره آیه ۱۵۸) «کادت علی الموت تضعف» یعنی «از مرگ هم افزونتر و سخت تر می نمود» -

ص ۱۷۱ س ۸

طلعن علینا بین مروه والصفاء

یمرن علی البطحاء مورا لسحاب

فکدن لعمرا لله یحدثن فتنة

لمختشع من خشية الله تائب

مور به فتح اول و سکون ثانی یعنی موج زدن و به راست و چپ متمایل شدن و رفت و آمد کردن.

ص ۱۷۱ س ۱۸

الام علی لیلی ولو أستطیعها

وحرمة ما بین البنية والستر

لملت علی لیلی بنفسی میلة

ولو کان فی يوم التحالق والنحر

بنیه بروزن عطیه یعنی ساختمان و در اینجا مراد بنای کعبه است - ستر بکسر سین یعنی برده و مراد پرده کعبه است - «يوم التحالق» یعنی روز عید قربان که حاجیان باید سر بتراشند.

ص ۱۷۲ س ۳

ویوم ذی سلم شاکتک نائحة

و رقاء فی فتن والریح تضطرب

«ذی سلم» نام مکانیست - و رقاء یعنی کبوتر چاهی - فتن بدو فتحه یعنی شاخه

فصل هفتم

اخبار ابن محرز

۱- نسب او

نامش بروایت ابن مکتی «مُسْلِم» و نام پدرش مُحَرِّز و کنیه‌اش
۵ ابو الخطّاب است و از موالی بنی عبدالدار بن قصّی^۲ بوده است.

ابن کلبی گوید: نامش «سلم» و بقولی عبدالله است رنگش زرد و قامتش
کشیده و پشتش خمیده بود. پدرش ایرانی نژاد بود و به سدان^۳ کعبه اشتغال داشت.
حرمی خرداد مرا از زبیر و اواز برادرش هارون و هارون از عبدالملک ماجشون^۴
که نام ابن محرز سلم و مولای بنی مخزوم بوده است.

۱۰ اسحاق گوید: وی گاه در مکه و گاه در مدینه اقامت داشت. هر وقت به مدینه

می آمد سه ماه میماند و نزد «عزّة میلاء»^۵ عود زدن می آموخت. و بعد باز به مکه
برمی گشت و آنجا هم سه ماه بسر می برد. سفری به ایران کرد و غناء فارسی و نغمه‌های
ایرانی را بیاموخت. سپس به شام رفت و آوازاها و آهنگهای رومیان را فرا گرفت.
آنگاه از این دو موسیقی آنچه را بنظرش در غناء عربی پسندیده نبود کنار گذاشت
۱۵ و آهنگهای زیبا و باب موسیقی عربی، ایران و روم را باهم در آمیخت و ترکیب کرد
و از آنها آهنگهای تازه‌ای برای ترانه‌ها و اشعار تازی تألیف نمود که تا آن زمان بگوش
کسی نرسیده بود و او را «صنّاج العرب»^۶ گفتند.

۲- ابن محرز و آهنگهای او در رمل

عمّم خبر داد مرا از ابو ایّوب مدینی و او از حماد بن اسحاق و او از پدرش که گفته است:

- پدرم مرا گفت: نخستین کسی که در دستگاه رمل آواز خواند ابن محرز بود قبل ازو کسی درین مقام آواز نخوانده بود - ازو پرسیدم حتی در زبان فارسی؟ - ۵ گفت آری حتی در زبان فارسی و اول کسی که در زبان فارسی در دستگاه رمل آواز خواند سلمک^۶ در عهد هارون الرشید بود. وی یکی از الحان ابن محرز را پسندید و آنرا به فارسی برگردانده در آن مایه آواز خواند.

۳- ابن محرز مردی گوشه‌گیر بود

- ابو ایّوب و اسحاق روایت کرده‌اند که ابن محرز کمتر معاشرت می‌کرد به ۱۰ این جهت در بین مردم روی شناس نبود و جز از راه ترانه‌ها و آهنگهایش کسی ازو یاد نمی‌کرد. کنیزکی که یکی از دوستان مکتی او متعلق بود و ابن محرز با او انس و الفت داشت بیشتر نغمه‌های او را تعلیم گرفت و مردم بتوسط آن کنیزك آهنگ‌های ابن محرز را فرا گرفتند. وی مرضی داشت که سرانجام موجب مرگش گردید. به ایران سفر کرد و غناء فارسی یاد گرفت بعدشام رفت و موسیقی رومی بیاموخت ۱۵ سپس آهنگهایی را از آن دو موسیقی برگزید و آوازهایی برای ترانه‌های عربی در آن مایه‌ها ساخت. ابن محرز هرچه از مغنی گری بدست می‌آورد نزد دوست مکتی خود که مالک آن کنیزك بود می‌برد و بدومی داد تا هرطور میل دارد خرج کند و هرگز درباره حساب آن پولها از او پرسشی نمی‌کرد. آن مرد هم هر وقت پولها نزدیک به اتمام بود اسباب سفر ابن محرز را فراهم می‌کرد و به او می‌گفت که اگر میل دارد ۲۰ میتواند بسفر برود. او هم می‌رفت و باز می‌گشت و طبق معمول درآمد خود را به آن مرد میداد. وضع بر همین منوال بود تا عمرش بسر رسید.

۴- نخستین خواننده که بادو شعر آواز خواند

ابوایوب گوید: ابن محرز نخستین خواننده است که نغمه را با دو شعر خواند و سایر مغنیان بعد از او در این شیوه بوی اقتداء کردند. می گفت الحان را باید با يك زوج شعر خواند و نغمه با يك فرد کامل نمیشود. استاد نخستین او ابن مسجح بود . ۵

اسحاق گوید: مرضی که موجب مرگ ابن محرز شد جذام بود و بهمین علت با خلفاء معاشرت نمیکرد و با مردم آمیزش نداشت.

۵- مقام شامخ او در موسیقی

ابوایوب و نیز اسحاق آورده اند که ابن محرز از حجاز عازم عراق گردید. چون به قادسیه^۸ رسید حنین^۹ او را بدید و پرسید: می خواهی از عراق چه مبلغ بدست آوری؟- گفت هزار دینار - حنین پانصد دینار بدو داد و گفت این مبلغ را بگیر و از همین جا به حجاز برگرد و سوگند یاد کن که هرگز به عراق برنگردی.

اسحاق گوید: از یونس^{۱۰} پرسیدم کدام خواننده از همه خوش آوازتر است؟

گفت: ابن محرز - گفتم این سخن را چگونه می گویی؟- گفت می خواهی بتفصیل بگویم یا به اجمال؟- گفتم به اجمال- گفت چنانست که گوئی او را از همه قلب ها ۱۵

آفریده اند. چون برای هر کس همان نغمه را می خواند که دل او می خواهد. این حکایت عیناً درباره ابن سریح نیز روایت شده و من نمیدانم کدام خبر درست است.

اسحاق گوید: فضل بن یحیی بن خالد^{۱۱} مرا گفت که از بعض صاحب نظران در

هنر موسیقی پرسیدم: خوش آوازترین مردم کیست؟- گفت از مردان یا از زنان؟-

گفتم از مردان- گفت: ابن محرز- گفتم از زنان- گفت: ابن سریح^{۱۲}. ۲۰

ابو ایوب گوید: اسحاق را عقیده برین بود که سرآمد مغنیان ابن سریح

سپس ابن محرز، آنگاه بترتیب معبد و غریض و مالک بوده اند.

حسین بن یحیی مرا از حماد خبر داد که گفته است: این حدیث را از قول بعض

مردم مدینه بر پدرم خواندم - حرمی بن ابی العلاء نیز همین حدیث را برای من روایت کرد و گفت: زبیر بن بکار از برادرش هارون و او از عبدالملک بن ماجشون چنین آورده است که:

- ابن محرز خوش آوازترین مغنیان بود. روزی برهند دختر کنانه بن عبدالرحمن بن فضله بن صفوان بن امیه بن محرز^{۱۳} کتانی حلیف قریش بگذشت. هند خواهش کرد لختی پیش او و زنانی که با او بودند بنشینند. ابن محرز قبول کرد و نزد ایشان بنشست و گفت: آیا میل دارید آوازی را که به امر حارث بن خالد بن عاص بن هشام برای عایشه^{۱۴} دختر طلحه بن عبیدالله خواندم و شعرش را وقتی وی امیر مکه بود برای عایشه سروده است برای شما نیز بخوانم؟ - همه گفتند آری. پس این آواز را بخواند.

۱۰

آواز

- «پس دوست می داشتم وقتی بار بر بستند و خانه ایشان دور شد»
 «و کارهای دست و پا گیر، آنانرا از یاد ما غافل ساخت»^{۱۵}
 «حرف ما را می پذیرفتند و خانه ما را از اینجا منتقل می کردند»
 «یا اینکه منزل ایشان به سرزمین ما منتقل می شد»^{۱۶}
 «تا پیامهای من از جائی نزدیک به تو میرسید»
 «و فرستاده زود برمی گشت و زود جواب می آورد»^{۱۷}
 عروض این ابیات از بحر کامل و غناء آن رمل خفیف مطلق در مجرای انگشت چهارم است. عمرو بن بانه این غناء را از ابن محرز و اسحاق از ابن سریق روایت کرده اند.

۲۰

۶- ابن محرز و حنین حیری

ابوایوب مدینی در خبر خود آورده است که چون ابن محرز آهنگ عراق کرد حنین او را در راه بدید و تقاضا کرد آوازی از غنای خود براو بخواند.

ابن محرز پذیرفت و این آواز را بخواند:

آواز

«خوبی زبرجد در آنست که به رشته درید»

«و بر گردنی سپید آویخته شود. گردنی که زینت بخش گردن بندهاست»^{۱۸}

«هر دانه یاقوت آنرا مرواریدی از دانه دیگر جدا می کند»

۵

«چون آتش سرخی که گوهرهای شاهوار در آن بینی»^{۱۹}

عروض این شعر در بحر متقارب و گوینده آن عمر بن ابی ربیع است - غناه آواز از ابن محرز است در ثقیل ثانی با انگشت سبابه و در مجرای انگشت چهارم - حنین وقتی این آواز را شنید از ابن محرز پرسید انتظار داری چه مبلغ از عراق حاصل کنی؟ گفت هزار دینار. پس حنین گفت: این پانصد دینار است بگیر و از همینجا باز گرد...^{۱۰}

وقتی این خبر پراکنده شد یساران حنین او را سرزنش کردند که چرا در برابر او اینطور کوچکی نمودی؟ گفت به خدا قسم اگر او وارد عراق میشد دیگر کسی نان خالی هم بمن نمیداد که شکم را سیر کنم. از چشم مردم می افتادم و سقوط می کردم و تا زنده بودم کسی به من توجه نمیکرد.^{۱۵}

این آواز یعنی: «وحسن الزبرجد فی نظم» از صدور ترانه ها و نغمات ابن محرز و از آوازه های درجه اول اوست که مربوط به سبک و مذهب او نیست و هیچکس مانند آنرا نیاورده است.

از جمله آوازه های که از قصیده «نصیب» به مطلع «أهاج هـواك المنزل

المتقدم»^{۲۰} خوانده میشود این نغمه است:

۲۰

«مرا پریشان و دچار وحشت جدایی کرد ناله کبوتری»

«که بر شاخه ای از درخت بان زاری می نمود و کبوتران دیگر به نوحه اش

پاسخ می دادند»^{۲۱}

«و نوحه گری می کردند. اما زمان کسیکه برومی گریستند قدیم است»

«ولی ناله و سوز این کبوتران همیشگی است»^{۲۲}

بروایت یونس و عمرو و ابن مکی غناء این آواز از ابن سریق است در ثقیل ثانی با انگشت چهارم. این نغمه از آهنگ‌های زیبا و ترانه‌های دلپذیر است. این همان نغمه است که ابن سریق با آن با ابن محرز معارضه نموده و از و انتقام گرفته است.

آواز

از جمله آوازهایی که جحظه از اصحاب خود روایت نموده و آنرا یکی از سه نغمه برگزیده دانسته است این آواز است؛

۷- یکی از سه نغمه برگزیده

«همانا به سوی جیداء قاصدی فرستادند»

«تا او را غمگین کند. ای کاش این قاصد به سلامت نرسد»^{۲۳}

«گوئی امسال سال حج نیست»

«زیرا جشن‌ها و شکل‌ها همه دگرگون شده است»^{۲۴}

۱۵ شعر فوق از عرجی و غناء آن از اسحاق موصلی است. آهنگ برگزیده این غناء ماخوری^{۲۵} با انگشت میانین است که به مذهب اسحاق در خفیف ثقیل ثانی است. ابن سریق نیز برای آواز فوق آهنگی در ثقیل ثانی دارد که با انگشت سیاه در مجرای انگشت چهارم اجراء کرده است. عمرو بن بانه گفته است که لحن ماخوری از ابن سریق است.

حواشی فصل هفتم

۱

موالی جمع مولى در اینجا به معنی بنده آزاد شده است.

۲

مردم مکه در جاهلیت بتی داشته‌اند بنام «دار» و عبدالدار بن قصی بن کلاب پدر یکی از فروع قریش است.

۳

سادن یعنی نگهبان و خادم. منصب سدان و لسواء کعبه. (پرده‌داری) در جاهلیت پیوسته ویژه بنی عبدالدار بوده است. بعد از فتح مکه رسول‌الله (ص) نیز این دو منصب را به بنی عبدالدار باز گذاشت.

۴

ماجشون به ضم جیم معرب ماه‌گون است که از نامهای قدیم پارسیان بوده است.

۵

عزّه میلاد از بانوان هنرمند ایرانی نژاد و از پیش کسوتان موسیقی و غناء عربی در مدینه است که استاد ابن‌محرز و هم‌طراز استادانی چون ابن‌سریج و غریض بوده است.

۶

صنج به فتح صاد صفحه‌ایست نازک و مدور که از مس یا برنج می‌سازند و هر صفحه را در یک دست می‌گیرند و با آهنگ موسیقی به هم می‌زنند. و صنج معرب چنگ است که از آلات زهی موسیقی و ویژه ایرانیانست.

۷

سلمک از نامهای اصیل پارسی است مانند سلمان

۸

قادسیه محلی است، دربانزده فرسنگی کوفه کسه با شهر نجف حدود چهار میل مسافت دارد. در سال ۱۶ هجری جنگ سرنوشت ساز قادسیه بین ایرانیان و عربان درین محل اتفاق افتاد.

۹

حنین حیری متوفی در حدود ۱۱۵ هجری از موسیقی دانان بزرگ عراق و معاصر و همطراز معبد و غریض و ابن سریج بوده است. بدعوت ایشان به مدینه آمد و روزی در خانه حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام آواز می خواند و خلق بسیاری برای شنیدن غناء او ازدحام کرده روی بامها و داخل حیاط بیش از حد جمع آمده بودند. ناگاه رواق خانه بر سر مردم فرو درآمد و گرچه همه به سلامت ماندند لیکن حنین زیر آوار ماند و در گذشت. شرح احوالش در جزء دوم الاغانی مسطور است.

۱۰

یونس کاتب متوفی در حدود ۱۳۵ هجری. نویسنده و شاعر و موسیقی دان و خواننده بزرگ ایرانیست. در مدینه متولد شد و از معبد صنعت غناء را فرا گرفت. از شاگردان بنام او «سیاط» و ابراهیم موصلی بوده اند. وی نخستین مؤلفی است که نغمه ها و آهنگ های عربی را در تذکره معروف خود «الاغانی» جمع آورد. ابوالفرج اصفهانی از نام این کتاب و محتوای آن استفاده نموده است.

۱۱

فضل بن یحیی بن خالد برمکی از امراء بزرگ زمان هارون الرشید و مشوق شاعران و موسیقی دانان و مترجمان و همه اهل فضل و کمال بوده است.

۱۲

بشرحی که گذشت ابن سریج صورتش بی مو و صدایش نازک و زنانه بوده است.

۱۳

محرث بروزن محمد نام جد صفوان بن امیه از حکام کنانه بوده است.

۱۴

این عایشه از خو برویان مشهور زمان خود و از بانوان بزرگ قریش بوده و عمر بن ابی ربیعہ در قصاید خود بنامش تشبیب نموده است. پدرش طلحه بن عبیدالله، صحابی معروف و آتش افروز جنگ «جمل» بوده است.

۱۵

فوددت اذ شحطوا وشطت دارهم

و عدتهم عنا عواد تشغل

شحط به فتح اول وسكون ثانى يعنى دورى - عدو به فتح اول و سكون ثانى يعنى بازداشتن - شغل به فتح وضم شين يعنى به كارى مشغول شدن و أشغل از باب افعال يعنى اورا مشغول نمود و سرگرم ساخت - عوادى جمع عاديه است يعنى كارها

۱۶

أنا نطاع وأن تنقل ارضنا

أو أن ارضهم اليانا تنقل

۱۷

لترد من كتب اليك رسائلى

بجوابها ويعود ذاك المرسل

كتب بدو فتحه يعنى نزديك - رساله يعنى پيام خواه كتيبى وبصورت نامه باشد يا شفاهى و پيغام.

۱۸

وحسن الزبرجد فى نظمه

على واضح الليت زان العقودا

زبرجد كلمه ايسست فارسى و يکى از احجار كريمه است که شبیه زمرد مى باشد - واضح يعنى روشن و سپيد - ليت به کسر لام يعنى گردن

۱۹

يفصل ياقوته درة

و كالجمر أبصرت فيه الفريدا

جمر بفتح جيم يعنى گل هاى آتش - فريد يعنى مرواريد و قنى در رشته منظم شود و بين هردانه با دانه ديگر گوهر ديگرى جاى گرفته باشد.

۲۰ يکى از سه ترانه برگزيده عربست که شرح آن در مقدمه جزء اول گذشت. تمام

بيت چنين است:

أهاج هواك المنزل المتقادم؟

نعم وبه ممن شجاک معالم

۲۱

لقد راعنی للیین نوح حمامة
 علی غصن بان جاو بتهامائم
 حمامه بفتح حاء یعنی کیوتر اهلّی - ورقماء یعنی کیوتر چاهی وصحرائی - بان
 درختی است با برگهای دراز و گلی سپید و خوشبو. این کلمه فارسی است.

۲۲

هواتف أما من بکین فعهده
 قدیم واما شجوهن فدائم
 شجو بفتح اول و سکون ثانی یعنی سوزش دل و اندوه

۲۳

الی جیداء قدبعثوا رسولا
 لیحزنها فلاصحب الرسول
 جیداء بروزن بیضاء یعنی زنی که گردن کشیده و زیبا دارد - «لاصحب الرسول»
 بصیغه مجهول نفرین است یعنی خدا کند این فرستاده را کسی بدرقه نکند و تنها بماند تا
 هلاک شود. در عصر جاهلیت و در بیابانهای پرمخافت عربستان اگر یکنفر تنها سفر می کرد
 بی شک بدست دزدان غارت میشد و به هلاکت میرسید.

۲۴

کان العام لیس بعام حج
 تغیرت المواسم والشکول
 موسم به معنی عید بزرگ و اجتماع مردمان به خصوص برای حج در مکه است.
 شکول به ضم شین جمع شکل است

۲۵

ماخور یعنی خرابات و میخانه در اصل «می خوار» بوده است

فصل هشتم

ذکر آوازهایی که جظه از یاران
خود روایت کرده و گفته است که
آنها از جمله سه آواز برگزیده‌اند

آواز

«همانا قاصدی نزد جیداء فرستادند»

«تا او را غمگین کند. کاش آن قاصد به مقصد نرسد»

«گوئی امسال سال حج نیست»

«همه جشن‌ها و شکل‌ها دگرگون شده است»^۱

این شعر از «عرجی»^۲ و غناء آن از ابراهیم موصلی است. لحن آواز
ماخوری و بانگشت میانین اجراء شده و بعقیده اسحاق از خفیف ثقیل ثانی است.
برای همین آواز لحنی از ابن سریج^۳ در ثقیل ثانی روایت شده که با انگشت
سیابه در مجرای انگشت چهارم نواخته میشود. عمرو بن بانه^۴ لحن ماخوری منسوب
به ابراهیم موصلی را از ابن سریج میداند.

۱- اخبار عرجی و نسب او

او عبدالله بن عمر بن^۵ عمرو بن عثمان بن عفان بن ابی العاصی بن امیه بن-
عبد شمس است. شرح این نسب در بیان نسب ابی قتیفه^۶ ذکر شده است. مادر
عفان و همه فرزندان ابی العاصی «آمنه» دختر عبدالعزی بن حرثان بن عوف بن-

عویج بن عدی بن کعب و مادر عثمان «أروی» دختر کریز بن ربیعة بن حبیب بن عبد شمس نام داشته است. مادر أروی ام حکیم ملقب به بیضاء دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است که خواهر اعیانی^۷ عبدالله بن عبدالمطلب پدر رسول خدای صلی الله علیه و سلم بوده و با او از يك شکم متولد شده است. و مادر عمرو بن عثمان ام ابان دختر جندب از قبيلة دوس است.

۵

حرمی بن ابی العلاء وطوسی روایت کردند مرا از زبیر بن بکار و او روایت کرده است از علی بن صالح از یعقوب بن محمد از عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز از محرز بن جعفر از پدرش و او از جدش که گفته است:

جندب بن عمرو بن حممة الدوسی^۸ در عهد خلافت عمر بن خطاب به مدینه مهاجرت کرد. وی بعد از چندی عازم شام شد و دخترش ام ابان را نزد عمر گذاشت و بدو گفت ای امیر المؤمنین اگر شویی شایسته و مناسب پیدا کردی دخترم را به او سپار هر چند از مهریه جز بند نعل خود چیزی نداشته باشد. و گرنه او را نگاهدار تا در «سراة»^۹ به خانواده اش رسانی. پس ام ابان در خانه عمر ماند و پدرش به شهادت رسید. وی عمر را پدر صدا می کرد و عمر هم او را دختر خویش میخواند.

۱۵

روزی عمر بر منبر نشسته بود و درباره بعض امور سخن می گفت. ناگاه یاد ام ابان به خاطرش گذشت. پس روی به مردم نموده گفت: چه کسی داوطلب زناشویی با زیبا رویی نجیب زاده و اصلمند است؟ - دختر جندب بن عمرو بن حممة - و هر کس باید اندازه خود را بشناسد - عثمان بن عفان برپای خاست و گفت: من داوطلب این ازدواجم ای امیر المؤمنین - عمر گفت بخدا سوگند شوی برازنده ام ابان تویی بگو چه مبلغ در کابین او میدهی؟ عثمان مبلغی را نام برد - عمر گفت: او را به زنی بتو سپردم بشتاب و زر کابین را بیاور که ام ابان آماده ازدواجت. این بگفت و از منبر فرود آمد.

۲۰

پس عثمان رضی الله عنه مهریه ام ابان را نزد عمر آورد و او برداشته در آستین نهاد و پیش ام ابان برد و بدو گفت: ای دخترک من گوشه چادر را پیش آور و او چنین کرد. عمر آن زر را در چادر ام ابان افکند و گفت: ای دخترک من بگو: خدایا این مال را بر من مبارک کن و برکت بده - ام ابان آن کلمات را بر زبان راند و گفت: ای پدر این زر از چه بابت است؟ - عمر گفت: مهر تست - پس ام ابان آن زر را از چادر بر زمین ریخت^{۱۰} و گفت: «واسوعتاه» چه قدر زشت است! - عمر گفت: چنین مگوی. این زر را بر گیر و برای خود پس انداز کن و با آن گشایشی در زندگی خانواده فراهم آور. بعد رو به حفصه کرده گفت: ای دختر من کار عروسی او را ترتیب بده و سدره^{۱۱} ای نو بروپوشان و جامه اش را رنگین کن^{۱۲} ... پس ام ابان را همراه با چند تن از زنان خانواده به سوی عثمان روانه کرد. و چون زنان از خانه بیرون رفتند با خود گفت این دختر اماسنتی است در گردن من. مبادا در راه و بین من و عثمان تباه شود. باید خودم اماسنت را تحویل بدهم. پس از خانه بیرون شد و با زنان به در خانه عثمان رفت و در بکوفت. چون عثمان به درسرای آمد او را گفت: اهل خود را بستان خدای این خانواده تازه را بر تو مبارک کند. و ام ابان به سرای عثمان رفت.

عثمان مدتی دراز در مشکوی ام ابان بود و برای هیچ حاجتی بیرون نمی آمد پس سعید بن عاص نزد او رفت و گفت: ای اباعبدالله! نزد این بانوی دوسی زیاد ماندی. پیش سایر زنان^{۱۳} این اندازه نمی ماندی! - گفت این زن همه خوبیهای نیکو و خصلت های که در زنان می پسندم در خود جمع دارد مگر يك چیز سعید گفت آن کدام است؟ - گفت من مردی سالمندم و نیازم به زن بخاطر پسر است گمان میکنم ام ابان از آن جوانتر باشد که به زودی صاحب فرزند شود. ام ابان ازین سخن تبسمی بر لب آورد و چون سعید بیرون رفت عثمان موجب خنده را ازو سؤال نمود - ام ابان گفت: سخن ترا درباره پسر شنیدم. من از آن زنانم که

هرگز پا به خانه آقایی نمیگذارند و سرخی نمی بینند مگر اینکه پسری میزایند که سید و بالاتر از پدر خویش باشد. و به محض اینکه سرخی دید به عمرو بن عثمان بارور گردید.

مادر عمرو بن عمرو بن عثمان ام ولد^{۱۴} و مادر عرجی آمنه دختر عمرو بن عثمان بود. اسحاق گوید: مادر عرجی دختر سعید بن عثمان بود که از کنیز کی ام ولد ۵ متولد شده است.

۲- سبک سخن عرجی

حرمی بن ابی العلاء خبر داد مرا از زییر بن بکار و او از عمش که عرجی را بدان سبب «عرجی» لقب دادند که ساکن عرج^{۱۵} طایف بود و یا اینکه در آنجا آب و ملک داشت. وی از شاعران نامبردار قریش و از غزل سرایان مشهور آن طائفه است. سبک عمرو بن ابی ربیع را تتبع میکرد و مانند او غزلهای شیرین و دل انگیز می سرود. دلباخته لهُو و شکار بود و عمر را درین دو کار صرف میکرد و در هر دو حرص می ورزید و کمتر به سخن ملامتگران و سرزنش این و آن اعتناء^{۱۶} مینمود. در خاندان خویش حرمت و اعتباری نداشت. مویش سرخ و چشمش کبود بود و رویی زیبا داشت. ۱۵

این «جیداء»^{۱۷} که بنام او در شعر خویش تشبیب^{۱۸} نموده است مادر محمد بن هشام بن اسمعیل مخزومی بود. عرجی با نامش غزل می سرود تا پسرش را رسوا کند. این تغزل از روی عشق و محبت نبوده است. این کار خشم محمد را برانگیخت و عرجی را بزود بزدان انداخت و آن قدر در زندان نگاه داشت تا بدرود زندگی گفت. ۲۰

محمد بن مزید با اجازت حماد بن اسحاق مرا روایت کرد و گفت حماد این حدیث را از اسحاق^{۱۹} و او از پدرش (ابراهیم موصلی) و او از بعض مشایخ خویش شنیده است که:

عرجی کبود چشم و کوسه بود. صدایی رسا داشت و غزل نیکو میسرود و صاحب جوانمردی و کرم بود. در ملکی که در طایف داشت و نامش عرج بود زندگی میکرد و به همین جهت به آن محل نسبت داده میشد و او را عرجی می خواندند. وی از سواران نام بردار و از یاران دلاور مسلمة بن عبدالملك^{۲۰} بشمار می آمد. با او در سرزمین روم جنگهای نمایان کرد و اموال فراوان صرف نمود.

۵

اسحاق گوید: عتبة بن ابراهیم لهبی^{۲۱} آورده است که عرجی - بنا به اخباری که به او رسیده - اموال زیاد داشت ولی همه را بفروخت و بهای آنرا در راه خدا صرف اطعام فقیران کرد و چیزی برای خویش نگاه نداشت. وی دو غلام خریده مأمور کرده بود که هر شب دیگری بر سر بار گذارند و تا صبح زیر آنرا همزم بگذارند و بسوزانند تا آفتاب بر آید. می گفت شاید شبانه مهمانی از راه برسد.

۱۰

۳- عرجی جانشین عمر بن ابی ربیع

از حبیب بن نصر شنیدم که گفت: روایت کرد ما را أحمد بن خثیمه از مصعب و نیز خبر داد ما را حرمی از زبیر از عمش مصعب و از محمد بن ضحاک بن عثمان از پدرش - حدیث بعضی راویان با هم مخلوط شده است - و خبر داد مرا محمد بن مزید از حماد از پدرش از مصعب که گفته است:

۱۵

زنی بود از حبشه از مولدات^{۲۲} مکه که در مدینه ساکن بود. وطبعی ظریف داشت. چون خبر مرگ عمر بن ابی ربیع به مدینه رسید این زن سخت پریشان شد و صدا به گریه بلند کرد و می گفت: بعد ازین دیگر چه کسی برای مکه و دره ها و مسیل ها و تفرجگاه های آن شعر می گوید. و دیگر چه کسی در وصف زنان مکه و حسن و جمال ایشان غزل سرایی میکند؟ - او را گفتند آرام باش. همانا از فرزندان عثمان بن عفان رضی الله عنه جوانی پای به میدان نهاده که به سبک عمر بن

۲۰

ابی ربیعہ غزل می‌سراید و در سنت و مسلک او قدم برمیدارد. گفت از اشعار او نمونه‌ای انشاد کنید و شعری چند از عرجی برایش خواندند. پس چشم خود را پاک کرد و خندید و گفت: سپاس خداوندی را که حرم خویش را ضایع و تباه نساخته است.

۴- غزلی که عرجی برای کلابه^{۲۳} ساخت.

۵

از حرمی بن ابی العلاء شنیدم که زبیر بن بکار روایت کرده است از عثم مصعب - و نیز خبر داد مرا محمد بن مزید و گفت حماد بن اسحاق از پدرش و او از عورك^{۲۴} لهبی چنین آورده است که:

کنیز کی بود از بنی ثقیف که او را کلابه می‌خواندند و نزد عبدالله بن قاسم اموی عبل^{۲۵} بسر می‌برد. وی شنیده بود که عرجی نام زنان را در شعر می‌برد و ۱۰ با وصف زیبایی و عشق ایشان تغزل و تشبیب میکند. به این جهت چند بار گفته بود این عرجی چقدر گستاخست که نام بانوان قریش را در شعر خویش می‌آورد. بخدا سو گند که هیچکس ازو خیری ندیده است. اگر او را میدیدم رویش را سیاه می‌کردم و این سخن به عرجی رسید.

اسحاق در خبر خود گوید: آن مرد عبل^{۲۶} بر سر آبی بنام «فتق»^{۲۷} درسه ۱۵ میلی مکه بر سر راه نجران^{۲۸} و تباله^{۲۹} فرور آمده بود و عرج نزدیک «فتق» و بالاتر از آن بسوی طائف واقعست. به عرجی خبر رسید که وی به مکه رفته است. پس به سوی قصر او رفت و گرد آن همی گشت. کلابه در قصر بسود و مرد عبل^{۳۰} او را برای سرپرستی خانواده برجای گذاشته بود. چون عرجی را دید برو بانگ زد و گفت: برو گمشو! وای بر تو! و بسوی او سنگ پرتاب میکرد و نمیکذاشت به قصر نزدیک شود. عرجی ازو آب خواست. کلابه از دادن آب خودداری کرد و گفت بخدا سو گند نمیکذارم اثر پای تو نزدیک من پیدا شود و شروجد تو دامنگیر من گردد. پس عرجی برگشت و گفت بزودی خواهی دانست!

پس این ابیات را بسرود:

آواز

«سیاه چشمان با لطف و مهر قاصدی فرستادند»

«قاصدی کارآمد و دانا - اگر فرستادگان دیگر فراموشکارند و خطا و غفلت

۵ می‌ورزند»^{۲۹}

«بسوی من. که نیمه شب بیا. آنوقت که نگهبانان ما غافل باشند»

«اگر نگهبانان بفهمند. ما رسوا میشویم»^{۳۰}

«پس بیامدم و درین راه ترس را بر خود هموار می‌ساختم»

«تحمّل ترس در راه عشق از بزرگی و کرمست»^{۳۱}

«وقتی که از چیزی میترسیدم بدو می‌گفتم»

۱۰

«برو. همانا قلم بر آنچه مقدر باشد خشک شده است»^{۳۲}

«چنان قدم برمیداشتم که گویی نسیمی از یمن»

«يك شاخه تازه باران خورده بان را می‌جنباند»^{۳۳}

«حله‌ای از بافته‌های شوش در برداشتم که رنگهایش در هم رفته بود»

«و با دنباله و ریشه‌های خود آثار قدم را می‌سترده»^{۳۴}

۱۵

«اجازه داد که داخل شوم. من هم اسب خود را رها کردم»

«وقتی اسبان دیگر او را دیدند بانگ از سینه برمی‌آوردند»^{۳۵}

«سبه چشمان در مجلسی خالی از اغیار نشسته بودند و بر مجلس ایشان»

«چشم جاسوس یا سخن‌چینی نبود که از آن بترسم»^{۳۶}

«تا اینکه مقابل درخیمه نشستم و خود را پنهان می‌کردم»

۲۰

«هر که حاجتی می‌خواهد خود را زیر چادر تاریکی پنهان می‌کند»^{۳۷}

«چشمان درشت و زیبای خود را به سوی من برگرداندند»

«همانگونه که ماده شتران گندمگون نژاده به شتران فعل جفت جسوی

می نگرند»^{۳۸}

«کلابه پرسید: این کیست؟- بدو گفتم:»

«من همانم که پنداشته‌اند تو دشمن اویی»^{۳۹}

«من آن مردم که درد عشق کارم را بجان رسانده و پریشانم کرده است»

«تا اینکه مبتلی شدم و از پای در افتادم»^{۴۰}

«کار مرا بدست قومی مسپار که اگر»

«از فرط دشمنی با ما گوشتم را بخورند غذای گوارایی نخورده‌اند»^{۴۱}

«مرا نعمتی عطاکن تا نعمتی بهتر پاداش یابی»

«من پیوسته از خاندان تو نعمت یافته‌ام»^{۴۲}

«باید گناه عاشقان را پرده‌پوشی کرد شاید»

«اگر گناهی کنند به توبه گرایند»^{۴۳}

«این دست راست منست که در گرو وفاداری بشماست»

«بدان رضا ده و بینی بدخواهان را به خاک بمال»^{۴۴}

«کلابه گفت راضی شدم. اما چرا در نور ماه آمدی؟»

«چرا صبر نکردی تا هوا تاریک شود؟»^{۴۵}

«پس آن شب تا بامداد از جامهای پیایی سیراب میشدم»

«که خنک بود و طعم و بویی خوش داشت»^{۴۶}

«تا اینکه سپیده صبح برآمد تو گوئی»

«حریقی در گرفته و تابش آنست که در شب به چشم می خورد»^{۴۷}

«چون سپیدی پیشانی اسب اصیل که جل آن کنار رود»

«و سپیدی تنش بدرخشد و او خود در لگام باشد»^{۴۸}

«سیه چشمان را بدرود کردم و هرگز از یادم نمیرود»

«آن انگشتان و آن چشمان اشک بار»^{۴۹}

۵

۱۰

۱۵

۲۰

«وقتی می خواستند با من حرف بزنند»

«اشك مانع می شد و سخن باز می گشت»^{۵۰}

«وقتی خواستند با من از جای برخیزند نزدیک بود»

«سرینهایشان از کمرها شکسته شود»^{۵۱}

۵ عورك گوید: پس ابن قاسم عبلی این ابیات را شنید که مطربان به آواز می خواندند. عرجی آنها را به جماعتی از مغنیان داده و تقاضا کرده بود در مجالس غناء بخوانند و ایشان در چند بیت آن لحن هایی ساخته بودند. عرجی گفته بود برای این کنیز چیزی از آن بدتر نمی بینم که او را نزد ابن قاسم به تهمت گرفتار کنم تا نانش را از مال خود ببرد.

۱۰ ابن قاسم عبلی وقتی این اشعار را که بر سر زبانها افتاده و مردم زمزمه می کردند شنید کلابه را متهم نمود و از خانه بیرون کرد. آنگاه بعد از چندی او را بر شتری بین دو جوال پشکل شتر بنشانند و به مکه برد و بین رکن و مقام^{۵۲} سو گندش داد تا ثابت کند که حرفهای عرجی دروغ بوده است. کلابه هفتاد بار سو گندیاد کرد و عاقبت ابن قاسم خشنود گردیده او را به خانه باز گرداند. بعد از آن هر وقت این سخن عرجی را «من پیوسته از خاندان تو نعمت می یافته ام» می شنید ۱۵ می گفت: بخدا دروغ گفته و هرگز به این نعمت نرسیده است.

اسحاق گوید: بعضی گفته اند که صاحب این قصیده (قصه) ابو حراب عبلی^{۵۳} است. و نیز گفته اند کلابه کنیز سعه دختر عبدالله بن عمرو بن عثمان بوده است^{۵۴} این سعه را عرجی خواستگاری کرد و بدو نامزد شد لیکن بعد از دیدن عبدالملك^{۵۵} یا ولید بن یزید^{۵۶} از او خواستگاری کرد و سعه به زوجیت او در آمد. به این سبب عرجی این ابیات را سرود. بروایت جعظه^{۵۷} علی بن هشام این بیت عرجی را: «أَمْشِي كَمَا حَرَكْتَ رِيحَ يَمَانِيَّةٍ» در هزج مطلق خوانده و با انگشت چهارم نواخته است و مسدود^{۵۸} را در همین بیت آهنگی در هزج طنبوری است. اسحاق

۲۰

و ابن مکی آورده‌اند که ابن سریج این بیت «لا تکلینی الی قوم لوأنهم...» را در رمل خوانده و با انگشت سبابه در مجرای انگشت میانی نواخته است - در بیت «قالت کلابه...» و بیت بعد از آن از عبیدالله بن ابی غسان لحنی در خفیف رمل روایت شده است - نبیه^{۵۹} در بیت «انا امرو جدی...» و بیت بعد از آن لحنی در هزج با انگشت میانی دارد. هشامی از دحمان در همین بیت آهنگی در ثقیل ۵ اول نقل کرده است و ابو عیسی بن متوکل در بیت «وأنعمی نعمة...» و دو بیت بعد از آن لحنی در ثقیل اول دارد.

این داستان عرجی و کلابه را حرمی بن ابی العلاء از زیر بن بکار از عمش مصعب و نیز وکیع از ابوایوب مدینی از مصعب برای من روایت کردند و قسمتی از آنچه اسحاق در خبر خود آورده است یاد نمودند. این هردو مسی‌پندارند که ۱۰ کلابه پیشکار و سرپرست خانه ابو حراب عبلی، محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن الحارث بن امیه الاصفه‌رین عبد شمس بوده است.

۵- اشعب^{۶۰} شعر عرجی را تفسیر میکنند

حرمی بن ابی العلاء از زیر بن بکار از مسلمة بن ابراهیم بن هشام روایت نموده که گفته است: در خانه ایوب بن مسلمه بودم و اشعب یا ما بسود. وی این ابیات ۱۵ عرجی را تذکره نمود:

«کو آنچه گفتی که پیش از تو می‌میرم؟»

«کجاست وفای وعده و پیمانی که به ما دادی؟»^{۶۱}

«همانا از تومی ترسم که رشته دوستی را ببری»

۲۰ «و قطع رابطه را با جدایی از ما جمع سازی»^{۶۲}

«در باره آن جوان چه می‌گویی که وقتی عاشق شود»

«دل بکسی داده است که نه با تهور جاهلان و نه با هلاک نفس بدودست

نتواند یافت»^{۶۳}

- «بین ما و خود حکمی عدل تعیین کن»
 «تا بیداد نکنی و او نیز ستم روا ندارد»^{۶۴}
 «و بدان که در داوری باید شاهدان باشند»
 «یا سو گند یادشود. دو شاهد ما را حاضر ساز»^{۶۵}
 «دوستی من - اگر بر تو دست یابم - بر همان قرار است»
 «که در تنهایی به من گفתי وقتی یکدیگر را دیدار کردیم»^{۶۶}
 «(در راه عشق تو) از خون خویش مضایقه نکردم - خدا میداند»
 «ولوائیکه در جنگ حنین شرکت نموده باشم»^{۶۷}
- مسلمه گوید: ایوب اشعب را گفت: گمان میکنی آن زن چه وعده‌ای به
 عرجی داده باشد؟ گفت حقیقت مطلب را بتو میگویم جای گمان نیست.
 به او وعده داده بود روز جمعه وقتی مردان برای نماز به طایف میروند در یکی
 از دره‌های عرج پیش او برود. لیکن برای کار پیش آمد که نتوانست به
 وعده گاه حاضر شود - ایوب پرسید: آن دو شاهد چه کسانی بودند؟ گفت
 «کسیر و عویر و کل غیر خیر»^{۶۸} یکی فند^{۶۹} ابوزید غلام عایشه بنت سعد و دیگری
 «زور الفرق»^{۷۰} غلام انصار - گفت آن داور عادل که بود؟ گفت حصین بن
 غریر حمیری^{۷۱} - گفت به چه حکم کرد؟ گفت آن زن حق عرجی را ادا کرد
 و نفقه و مؤونه از گردن عرجی ساقط گشت - گفت ای اشعب کار خود را خوب
 بلدی - گفت چون علامه‌ای بینی هر چه خواهی پرس.

۶- شهر عرجی برای عاتکه

- محمد بن مزید مرا خبر داد و گفت حماد بن اسحاق از پدرش از عورک
 ۲۰ لیبی چنین آورده است که عرجی ابیات ذیل را به یاد یکی از زنان بنی حبیب
 (بطنی از نصر بن معاویه) که عاتکه نام داشت و زوجه طریح بن اسمعیل ثقفی بود
 سروده است:

«ای خانه عاتکه که در ازهر جای داری»

«یا بالاتراز ازهر، پشت آن تل سرخ»

«دیگر اهل ترا ندیدم بعد از آن سال که ایشانرا دیدم»

«ای کاش دیدار ایشان مقدر نشده بود»^{۷۳}

آواز

«در آستانه خانه تو - ابن مشعب نیز حاضر بود»

«در یک مجلس شب نشینی خوشبوی، در شبی روشن از نور ماه»^{۷۴}

«همه روپوش های هروی پوشیده بودند

» که با زعفران و عصفور رنگ شده بود»^{۷۵}

«وقتی جدایی پیش آمد عشق در دامنشان آویخت»

«همانطور که طلبکار در دامن مفلس می آویزد»^{۷۶}

«الازهر» در سه میلی طائف واقعست^{۷۷}. مقصود عرجی از ابن مشعب

خواننده ای بوده است از مکه که در زمان ابن سریج میزیسته است - غناء این

ابیات در رمل با انگشت میانی است. اسحاق گوید: ابن مشعب در جمال صورت

و خوبی آواز سرآمد اهل زمان بود و در همان ایام در گذشت. پس مردم غناء

اورا در غناء غریض و ابن سریج داخل کردند. هم اسحاق گوید که بعضی خبران

این آواز یعنی «بغناء بینک و ابن مشعب حاضر» را به ابن محرز نسبت داده اند.

ابن مشعب همان مغنی است که این آواز را خوانده است:

«سند از آنانکه آنجا فرود می آمدند خالی ماند»

«همچنین منحنی و عقیق و جمده»^{۷۸}

«وای بر من اگر آنچه از آن میترسم بر سرم آید»

«و فردا دچار فراق دوست گردم»^{۷۹}

و مردم این آواز را به ابن سریج نسبت میدهند.

۷- داسعانی که مخارق از عرجی آورده است.

حرمی بن ابی العلاء خبر داد مرا از زبیر و او از محمد بن ثابت بن ابراهیم
انصاری و او این قصه را از مخارق روایت کرده است:

عرجی با عشق^{۸۰} خود وعده گذاشته بود روز جمعه وقتی مردان برای نماز
به مسجد طایف میروند در یکی از دره‌های عرج طایف ملاقات کند. دروعدمعین ۵
زن سوار بر ماده خری همراه با کنیز خود در وعده گاه حاضر شد. عرجی نیز بر
خر نری همراه با غلامی برسید. چون به هم رسیدند عرجی با معشوقه در آویخت
و غلام با کنیز جمع آمد و خر نر بر خر ماده برجست. عرجی که ایسن منظره را
دید گفت امروز چشم همه ملامتگران از اینجا دور است.

۸- عرجی ثروتمند بود ۱۰

عمم خبر داد مرا از کرانی و او حدیث کرده است از نصر بن عمرو و او از
ابن داحه که:

عرجی وقتی شتران خود را آب میداد دو شمله^{۸۱} (لنگ) در بر می کرد.
بعد سروتن را می شست و دوحله که پانصد دینار بها داشت می پوشید و میگفت:
«يك روز برای یارنم و يك روز برای کسب مال» ۱۵
«يك روز مدرعه و يك روز شروال»^{۸۲}

محمد بن فرید خبر داد مرا از حماد بن اسحاق و او از پدرش و او از بعض
مردان خویش که:

عرجی مردی غازی^{۸۳} بود و بجنگ کافران میرفت. سالی مردمان دچار قحط
و گرسنگی شدند. او به بازار گانان گفت هر چه ایشان می خواهند بدهید و ۲۰
به حساب من بنویسید. پس پیوسته همه را مال و طعام می داد تا قحطی برطرف
شد و نعمت فراوان گشت. این هزینه ها به بیست هزار دینار بالغ گردید که عرجی
بر ذمه گرفت و متعهد ادای آن شد. چون این خبر به عمر بن عبدالعزیز رسید گفت

بیت المال به پرداخت این مال سزاوارتر است. پس آن مبلغ را از بیت المال ادا نمود.

۹- عرجی و ام اوقص

حرمی خبر داد مرا از زبیر و او از عمش و نیز خبر داد مرا محمد بن مزید

از حماد بن اسحاق از پدرش از زبیر و دیگران که:

عرجی برای گردش و هواخوری^{۸۵} به اطراف^{۸۶} طائف بیرون شد. گزارش به سرزمین «نقیع»^{۸۷} افتاد و ام اوقص مادر محمد بن عبدالرحمن مخزومی قاضی را آنجا بدید. هروقت که عرجی او را میدید متعرض و مزاحم او میشد و ام اوقص از پیش وی میگریخت و خود را پنهان می نمود. اوزنی از تمیم بود. روزی عرجی دید که ام اوقص در بین جمعی از زنان نشسته است و با هم سخن میگویند. او را بشناخت و خواست چهره اش را از نزدیک تماشا کند. پس راه خود را کج کرد و به يك تن اعرابی^{۸۸} برخورد از بنی نصر که برشتی نرسوار بود و مشك شیر با خود حمل میکرد. بسوی او رفت و مرکب و لباس خویش بدو داده شتر^{۸۹} و مشك های شیرش را بگرفت و لباس او را پوشیده نزد زنان باز گشت. زنان چون او را دیدند فریاد کردند: ای اعرابی! آیا شیر داری؟ - گفت آری و بطرف آنان رفت و در گوشه ای نشسته به تماشای چهره ام اوقص پرداخت. زنان بطرف مشكهای شیر جستند و عرجی همچنان ام اوقص را نگاه میکرد. گاهی هم بزمین مینگریست مثل اینکه چیزی گم کرده باشد.

زنان به نوشیدن شیر مشغول شدند. یکی از آنان متوجه عرجی شد و گفت

چه چیز را در زمین جستجو می کنی ای اعرابی، آیا چیزی گم کرده ای؟ - گفت آری قلبم را - چون ام اوقص سخن عرجی را شنید به او نگاه کرد و او را از چشم کبودش بشناخت. پس فریاد کرد که به خدای کعبه این مرد عرجی ابن عمر است و از جای برجست و زنان دور او را گرفته پنهانش نمودند - عرجی باز گشت

و بیاد این دیدار اینات ذیل را بسرود:

«به دو یار خویش می گویم - و مانند آنچه من دارم»^{۹۰}

«هر کس عشقی دردناک داشته باشد از آن شکایت میکند»

«به دو برادری که مانند آن دو یارند - وقتی که»

«غصه های بیدار کننده به او باز گردد»^{۹۱}

«مرگ و بلای من بود وقتی در نیمروز»

«بانوی بنی تمیم را در ارتفاعات نقیع دیدم»^{۹۲}

«پس وقتی چشمانم به چهره ای لطیف»

«در وجودی بی عیب و نقص افتاد»^{۹۳}

«که دو چشمش مثل چشمان گوساله وحشی رمیده»

«و دنداننش مانند گل بایونه و گردنش چون گردن آهوی سپید بود»^{۹۴}

«همسالانش او را از من پنهان کردند و به دورش خم شدند»

«همانطور که زنان عبادت کننده بر سر بیمار خم میشوند»^{۹۵}

أوقص (قاضی) در يك داوری رأیی علیه مردی از بنی جمح^{۹۶} که او را ابن

عامر می گفتند داده بود و مرد جمحی از آن رأی شکایت داشت. وی به أوقص

گفت بخدا قسم اگر من عبدالله بن عمر عرجی هم بودم باز در باره من اسراف

ورزیده و رأی ظالمانه ای داده ای. أوقص او را هفتاد تازیانه بزد

۱۰- ابوسائب مخزومی^{۹۷} و شعر عرجی

حبیب بن نصر مهبلی روایت کرد مرا از احمد بن زهیر از مصعب بن عبدالله

از پدرش که: شبی ابوسائب مخزومی نزد من آمد. دیروقت بود و همه شب زنده

داران^{۹۸} بخواب رفته بودند. گفت دچار بی خوابی شده بودم. فکر کردم دوستی پیدا

کنم و از صحبتش بهره مند گردم. جز تو کسی بنظرم نرسید. چه خوب میشد اگر

با هم به عقیق^{۹۹} میرفتیم و کمی غم و شادی میگفتیم و انشاد شعر می کردیم. پذیرفتم

و با هم براه افتادیم و بعقیق رسیدیم. در راه با هم حرف زدیم و شعر خواندیم.
من در ضمن گفتگو این دو بیت عرجی را برو خواندم:
«با هم بهترین شب را گذراندند تا صبح بدمید»

- «صبحی که مانند سپیدی پیشانی اسب اشقر میدرخشید»
۵ «وقتی جدایی پیش آمدغم عشق در دامنشان آویخت»
«همانگونه که طلبکار در دامن مفلس آویزد»^{۱۱}

ابوسائب گفت این دو بیت را یکبار دیگر بخوان و من باز خواندم. پس
گفت: بخدا خوب ساخته است. زنش مطلقه باشد آنکس که به سخنی جز این
شعر لب بگشاید تا بخانه‌اش برگردد!

- ۱۰ راوی گوید: در راه به عبدالله بن حسن بن حسن برخوردیم. پیش او رفتیم
وی از یکی از املاکش به مدینه بر میگشت. بخاطر ما ایستاد و سلام کرد. سپس
گفت: چگونه‌یی ای ابوسائب. ابوسائب گفت:

فتلازما عندالفراق صبا

أخذالغریم بفضل ثوب المعسر

- ۱۵ عبدالله (شگفت‌زده) روی بمن کرد و گفت دوست تواز کی حالش تغییر کرده
است؟- گفتم از همین امشب. گفت: انالله! قریش به مصیبت عجب پیر
بزرگواری گرفتارشد! و براه خود ادامه داد. بعد محمد بن عمران تیمی قاضی
مدینه را دیدیم که بطرف ملك خود میرفت. وی براستری سوار بود و غلامی
همراه داشت که قید (پابند) استر را در توبره‌ای گذاشته و بر گردن می کشید. به ما سلام
۲۰ کرد و احوال ابوسائب را پرسید. باز ابوسائب همان شعر را^{۱۲} خواند. محمد
روی به من آورد و پرسید یارتو از چه وقت به این حالت دچار شده است؟- گفتم
از کمی پیش - وی خواست برود ولی من گفتم آیا ابوسائب را به همین حالت
رها میکنی و میروی؟- بخدا سوگند خاطر جمع نیستم که در یکی از این چاههای

عمیق نیفتد. گفت راست گفتمی. ای غلام آن قید را بیاور. و آنرا گسرفته برپای ابوسائب نهاد. ابوسائب همچنان آن بیت را می خواند و با دست اشارت میکرد. مثل اینکه می خواست قصه خود را به او بفهماند. پس قاضی از استر بزیر آمد و غلام را گفت این مسرد را برین استر بنشان و بخانه اش برسان - وقتی ابوسائب دور شد و دانستم که دیگر دست قاضی به او نمیرسد قصه اش را باز گفتم. قاضی گفت خداوند روی هرزه ای مثل ترا زشت کند. پیری از قریش را رسوا کردی و مرا هم فریفتی.

۱۱- ابن ابی عتیق^{۱۰۲} و شعر عرجی

حرمی بن ابی العلاء خبر داد مرا از زیبرین بکار و او از عروة بن عبدالله بن عروة بن زیبر و او از عروة بن^{۱۰۳} اذینه که:

ابن جندب هذلی این شعر را از عرجی برای ابن ابی عتیق انشاد نمود:

«هر چه را فراموش کنم گفتار آن زن را فراموش نخواهم کرد»

«که به کنیزك خود گفت: برخیز و پیرس نماز و تر چند رکعت است^{۱۰۴}»

«آن کنیزك گفت مردم می گویند شانزده رکعت است.»

«ولی تو در آن شتاب مکن به ثواب خود میرسی^{۱۰۵}»

«زیرا هیچ شبی در نزد من چه شب جمعه باشد»

«و چه شب عید قربان یا شب عید فطر^{۱۰۶}»

«با آن شب برابر نیست که دو دوست با هم بسر برند»

«ثواب آن شب برابر با شب قدر است^{۱۰۷}»

ابن ابی عتیق گفت شما را شاهد میگیرم که آن کنیزك آزاد است و با اجازه اهل او بهایش را از مال خودم پرداخت خواهم کرد. بخدا قسم آن کنیزك از ابن شهاب فقیه تر است.

۱۲- شعر عرجی درباره زنی ام عثمان

حبیب بن نصر خبر داد مرا از عمر بن شبه و او از اسحاق بن ابراهیم موصلی
که گفته است:

عرجی ام عثمان دختر بکیر بن عمرو بن عثمان بن عفان را به زنی بگرفت -
مادر ام عثمان سکنه دختر مصعب بن زبیر^{۱۰۸} بود - عرجی درباره عروس خویش
چنین گفت:

«همانا عثمان و زبیر وقتی او را زادند»

«منزلش را در زمینی بلند نهادند»^{۱۰۹}

«او دختر سادات بزرگ و پاکدامنست»

«و در مجد و شرف بالاترین مقام را بین فرزندان قصی دارد»^{۱۱۰}

«مردمان در «ظواهر» منزل گرفتند»

«ولی او خانه خویش را در «بطحاء» قرارداد»^{۱۱۱}

اسحاق گوید: رشید بعد از اینکه زنی از عثمانیان را بخانه آورد او را
بپسندید و بسیار دوست میداشت و پیوسته دوباره او به اشعار عرجی تمثیل می نمود.

۱۳- عرجی و ابوعدی عبلی.

۱۵

خبر داد مرا محمد بن مزید از حماد بن اسحاق از پدرش که:

شنیدم ابوعدی عبلی از مسکه بیرون شد تا به وادی در اطراف طائف که
جلدان^{۱۱۲} نامیده میشد برود. در راه به منزل عبدالله بن عمر عرجی بگذشت و او
در آن حدود به وادی فرود آمده بود که عرج نام داشت. پس غلامش را نزد عرجی
فرستاد و ورود خود را به او اطلاع داد - غلام نزد عرجی رفت و گفت ابوعلی
اینجا آمده است. عرجی به غلامش دستور داد او را در مسجد «خیف»^{۱۱۳} فرود
آورد ولی خود در بیرون آمدن تاخیر نمود. ابوعدی غلام را گفت چرا سید تو
از خانه بیرون نمیاید؟ غلام گفت: مهمان دارد. ابن وردان مولای معاویه نزد اوست

۲۰

و با هم خرماى خشك (قصب) ^{۱۱۴} و كنجد (جلجلان) ^{۱۱۵} ميخورند. بعد عرجى
براي ابوعدى نان و شير و براي شترانش علفهاي تلخ و شور ^{۱۱۶} فرستاد و لى به
شتران ابن وردان يونجه ^{۱۱۷} و جو علوفه داد. ابوعدى از اين رفتار برآشت و اين
ابيات را به عرجى نوشت:

«اى ابا عمر! مسافران را وقتى نزد تو آمدند»

۵

«آنجا كه شايشته ايشانست فرود نياوردى! مسافران به مسافران ديگر محبت

مى كنند» ^{۱۱۸}

«فرومايگان را بالاتر از بزرگان جاى دادى!»

«و با جلجلان و قصب از ايشان پذيرائى بيشترى كردى!» ^{۱۱۹}

«به شتران ما علفهاي تلخ و شور خوراندى!»

۱۰

«ولى شتران ابن وردان را با يونجه پذيرا شدى!» ^{۱۲۰}

عرجى در پاسخ او اين ابيات را نوشت:

«پيش ما آمد. ازو چيزى نفهميديم جز آنكه»

«ريشى دراز بر قلبي احمق دارد» ^{۱۲۱}

«چون برق بيطار كه بر بالاي آهني باشد»

۱۵

«از افراشتن اين علم ثنا و سپاسى بكسى نميرسد» ^{۱۲۲}

«با شكمنى گرسنه نزد ما آمد تا طعامى بچنگ آورد»

«مگر آدم گرسنه به بيش از يك قرص نان نياز دارد؟» ^{۱۲۳}

راوى گويد: ابوعدى غضبناك از آن منزل برفت و گفت من با او مزاح كردم

و او مرا هجا گفت. پس اين ابيات را در هجاء عرجى بگفت:

۲۰

«ناقة من در شب آنقدر راه پيمود كه از شب روي به ستوه آمد»

«و ارتفاعات حاصل خيز عرج در راه او پيدا شد» ^{۱۲۴}

«خواب او را بعد از شب روي به منزلى»

- «خشك و نزد مردی پیر رسانید که از مسافران به بدی پذیرایی می کند»^{۱۲۵}
 «خواست شب را آنجا بسربرد. پس بندهای جامه را بگشود»
 «و نزد کسی در عرج فرود آمد که از سگ فرومایه تر است»^{۱۲۶}
 «آن مرد با غرور و تبختراندکی دست بدست کرد. سپس شیری ترش شده»
 ۵ «و قرصی نان جو که چون پینه سینه بچه شتر سفت بود بیاورد»^{۱۲۷}
 «اورا گفتیم این طعام که آورده ای بر گردان تو مردی ناستوده ای»
 «من و یارانم به این طعام نیازی نداریم»^{۱۲۸}
 «از ما دو تن خدا آنرا اجر دهد که در خانه رفتار بهتری دارد»
 «و شتران فربه کوهان را در روز تنگ و گرسنگی بیشتر نحر می کند»^{۱۲۹}
 ۱۰ «خاندان فخر میدانند که تو پست ترین ایشانی»
 «و بیش از همه آنان مال حرام می خوری»^{۱۳۰}
 «و برای خود نمائی پیش زنان همسایه جبه و ازار»
 «و پوشش خزو کتان می پوشی! چه زشت پیری هستی که در جبه دامن کشان میروی!»^{۱۳۱}
 ۱۵ «گاه با عود یلنجوج»
 «و گاه با «ضر» و «سوداء» و «مایع رطب» خود را بخور میدهد»^{۱۳۲}
 «اگر گوئی عثمان بن عفان پدر منست»
 «همانا عثمان از او باش بزار بود»^{۱۳۳}
 «از زمانهای قدیم گاهی از زنده مرده متولد میشده»
 ۲۰ «و گاهی مردان بزرگ فرزندان کودن و ناقص میزائیده اند»^{۱۳۴}
 «او را ریشی است از هم در رفته که گویی»
 «جاروب رفته گرانست و پیوسته علف به آن چسبیده است»^{۱۳۵}
 وقتی این اشعار به عرجی رسید نزد علی بن عبدالله بن علی عبلای عم ابو

عدی رفت و پیش او گریبان خود را چاک زد و از ابوعدی شکایت کرد. علی کس نزد ابوعدی فرستاد و او را از هجو عرجی نهی کرد و گفت اگر بار دیسگر او را هجا گویی هرگز با تو سخن نخواهم گفت. پس ابوعدی از هجای عرجی دست بازداشت.

۱۴- مهارت عرجی در سواری و تیراندازی

۵

محمد بن مزید خبر داد مرا از حماد بن اسحاق و او از پدرش و او از سلیمان بن عثمان بن یسار - و این سلیمان مردی با هیبت ۱۲۶ و ادیب بود - که عرجی حاطی ۱۲۷ در وسط آبادیهای بنی نصر بن معاویه بنام عرج داشت. گاهی شتران و گوسفندان بنی نصر داخل عرج میشد و عرجی آنها را پی میکرد - بنی نصر به اوزیان میرساندند و او هم به آنها زیان میرساند و هر دو طرف از دست هم شکایت داشتند - هم او گوید که عرجی سر آمد همه مردم در سواری و تیراندازی و تیر تراشی بود. گاهی صد تیر از چوب انار میتراشید و می گفت بخدا قسم که از اینجا بر نمیگردم تا صد شتر آبستن از شتران بنی نصر را نکشم و چنین میکرد.

۱۰

۱۵- زندانی شدن عرجی

اسحاق گوید: ابن غریر مرا روایت کرد که چون عرجی به زندان افتاد و تازیانه خورد و او را روی پلاسها ۱۲۸ برپای داشتند چنین گفت:

۱۵

«ابن غریر هم با من عبا پوشیده است»

«بجان خودم سوگند میخورم که اکنون چشمهای بنی نصر خنک شده

است» ۱۲۹

جوانی از بنی نصر که هنگام زدن و برپای داشتن عرجی حضور داشت در

۲۰

پاسخ او گفت:

«بلی! خداوند با بلایی که بر تو نازل کرد چشم ما را خنک کرد»

«تو در ایام گذشته بد مرد و بد همسایه ای بودی!» ۱۳۰

اسحاق در خبر خود گوید: مردی به عرجی گفت آمده‌ام تا محبت ترا از تو خواستگاری کنم. عرجی گفت خواستگاری لازم نیست آنرا بصورت زنا تصاحب کن که شیرین تر و گوارتر است.

۱۶- زنی در ایام حج سخنان هززه می‌گفت.

- ۵ محمد بن خلف و کعب روایت کرد مرا از اسمعیل بن مجمع و اوازمدابنی و او از عبدالله بن مسلم که عبدالله بن عمر عمری گفت: برای ادای مناسک حج بیرون رفته بودم. زنی خوب چهره دیدم که حرفهای هززه^{۱۴۱} بر زبان می‌آورد. ناقه‌ام را بدو نزدیک کردم و گفتم: ای کنیز خداوند! مگر تو برای حج نیامده‌ای؟ مگر از خدا نمیترسی؟ آن زن پرده از رخ بر گرفت و چهره‌ای بخوبی و تابندگی آفتاب به من نشان داد. سپس گفت ای عم خوب نگاه کن. من از جمله آن خوب رویانم که عرجی در شعر خود گفته است:

آواز

«جامه خزرا از چهره آزاده خویش بیکسوزد»

«و بردی نازک بر گونه‌ها فرو هشت»^{۱۴۲}

- ۱۵ «او از آنها نیست که برای حسنه و ثواب به حج آمده باشد»
«آمده است تا بی گناهان غافل را بکشد»^{۱۴۳}

- عبدالله گوید: بدو گفتم دعا می‌کنم خداوند رویی به این زیبایی را در آتش عذاب نکند. این خبر به سعید بن مسیب^{۱۴۴} رسید. گفت بخدا قسم اگر بجای او بعض زاهدان خشک عراق بودند می‌گفتند «برو گم شو! خداوند زشت کند ترا!» اما سخن وی نمونه‌ای از ظرافت عابدان حجاز است. این حکایت از ابو حازم اعرج که نامش سلمه بن دینار است نیز روایت شده است. ابو حازم از ابوهریره و سهل بن سعد و غیر ایشان روایت نموده و مالک و ایوب از او روایت کرده‌اند. نسبت این حکایت به ابو حازم درست‌تر است تا به عبدالله عمری. این سخن را
- ۲۰

و کعب برای ما حدیث کرد.

غناء این ابیات از عرارمکی در ثقیل ثانی است. درین ابیات آواز دیگری از معبد در خفیف ثقیل روایت کرده‌اند. عبدالله بن عباس^{۱۴۵} ربیعی نیز درین آواز آهنگی در ثقیل اول دارد و گویند آهنگ خفیف ثقیل از ابن سریج یا غریض است.

۵

۱۲- غناء عبدالله بن عباس در شعر عرجی

حسن بن علی خبرداد مرا از عبدالله بن ابی سعد و او از ابو توبه که عبدالله بن عباس گفت:

متوکل^{۱۴۶} مرا احضار نمود و چون در مجلس منادمت نشستم گفت ای عبدالله! آواز بخوان - پس من شعری را که در مدح او سروده بودم خواندم - گفت این آواز کجا و آن غناء که در شعر: «أماطت کساء الخزعن حر وجهها»^{۱۴۷} و در شعر «أفقر ممن یحله سرف»^{۱۴۸} ساخته‌ای کجا؟ - بدو گفتم ای امیرالمؤمنین آن صنعت و آن آواز وقتی بود که جوان و عاشق بودم. اگر بتوانی جوانی و عشق را به من برگردانی همان صنعت و آواز را بتو نشان خواهم داد - گفت: هیهات! بجان خودم قسم که راست گفتمی - و مرا صله و عطا بخشید.

۱۵

اشعار این آواز از عرجی است. این ابیات را برای «جیداء» مادر محمد بن هشام بن اسماعیل مخزومی گفته است. او محمد را هجا می گفت و بنام مادر و زنش غزل می سرود. محمد مردی از خود راضی و بسیار متکبر و سرکش بود. پیوسته دنبال دستاویز و بهانه می گشت که عرجی را مجازات کند تا عاقبت او را تازیانه زده در مقابل مردم روی پلاس برپای داشت و سپس به زندان افکند و پایش را در بند کشید. راویان درباره دستاویز گرفتار شدن عرجی اختلاف دارند. ما در اینجا بعضی روایات ایشان را نقل می کنیم.

۲۰

احمد بن عبدالعزیز جوهری و حبیب بن نصر مهلبی مرا از عمر بن شبه

روایت کردند. همچنین احمد بن محمد بن اسحاق از حرمی بن ابی العلاء از زبیر بن بکار آورده است که عمم مصعب و محمد بن ضحاک بن عثمان حدیث کردند. حماد بن اسحاق نیز از پدرش از ایوب بن عبایه آورده است. خودم هم از روایت محمد بن حبیب رونویس کردم که:

۵ محمد بن هشام خال هشام بن عبدالملک بود. وقتی هشام^{۱۵۰} به خلافت رسید او را به ولایت مکه منصوب کرد. پس عرجی در شعرهای بسیار او را هجا گفت. از آن جمله است:

«گویی امسال سال حج نیست»

«همه جشن‌ها و شکل‌ها دگرگون شده است»^{۱۵۱}

۱۰ «قاصدی نزد جیداء فرستادند»

«تا او را غمگین کند. کاش آن قاصد به مقصد نرسد»^{۱۵۲}

و نیز از آن جمله است:

«هان! به آنانکه در مکه ساکنند بگو»

«و به آنکه از عمق و نقب مشل آموخته‌اند»^{۱۵۳}

۱۵ «که حج را رها کنید و اموال خود را هدر ندهید»

«چون حج امسال قبول نیست»^{۱۵۴}

«چه برکتی دارد حج کسی که هنگام تجمیر»

«امامی غیر از خار پشت نداشته باشد»^{۱۵۵}

«روزها با ریاکاری خود را روزه‌دار نشان می‌دهد»

۲۰ «ولی شب وقتی تاریک میشود رشته‌های جواهر نشان از گل قرنفل بر خود

می‌آویزد»^{۱۵۶}

محمد پیوسته دنبال دستاویز می‌گشت تا عاقبت پیدا کرد و عرجی را بزندان

انداخت.

زبیر در خبر خود از عمش و محمد بن ضحاک روایت کرده و اسحاق از
 ایوب بن عبابه آورده است که: عرجی با نام مادر محمد بن هشام که زنی از بنی
 الحارث بن کعب بود و جیداء نام داشت غزل می سرود و تشبیب می کرد - در
 غزلی گفته است:

آواز

۵

«نزدما بیا ای هودج نشین»

«تو اگر این کار را نکنی گناه کرده‌ای»^{۱۵۷}

«تقدیر بر سر راه من زنی از یمن پیش آورد»

«که یکی از بنی الحارث بن مذحج است»^{۱۵۸}

«یکسال تمام صبر می کنیم»

۱۰

«و یکدیگر را جز در راه نمی بینیم»^{۱۵۹}

«مگر در موسم حج اگر او به حج بیاید»

«منی' و اهل آن چه خیری دارند اگر او در حج نباشد؟»^{۱۶۰}

«سهل ترین چیز برای عاشق در هنگام جدائی»

«آنستکه محبوب بگوید: بایست ...»^{۱۶۱}

۱۵

«با تو کاری دارم - یا اینکه ما بگوئیم»

«آیا از دردی که دارم راه نجاتی هست؟»^{۱۶۲}

اسحاق در خبر خود گوید: حمزة بن عتبة لهبی مرا حدیث کرد که چون

این بیت عرجی را برای عطاء بن رباح^{۱۶۳} انشاد نمودند:

«تنها در موسم حج او را توان دید اگر به حج بیاید»

۲۰

«منی' و اهل آن چه خیری دارند اگر او در حج نباشد؟»^{۱۶۴}

گفت: بخدا قسم خیر و همه خیر در منی است چه آن زن به حج بیاید یا

نیاید.

ابن سریق عطاء را در منی دید که بر استر خویش سوار بود. او را گفت
 ترا بخدا سوگند میدهم که بایستی تاجیزی برای تو بخوانم. عطاء گفت: وای بر تو.
 بگذار بروم. کار فوری دارم - ابن سریق گفت: زنش مطلقه^{۱۶۵} باشد اگر به میل
 و اختیار خودت نایستی لگام استرت را میگیرم و اگر دستم هم بریده شود آنرا را
 نمیکم تا بگذاری آوازی برایت بخوانم آنهم با صدای بلند نه آهسته. - عطاء گفت
 ۵ بسیار خوب. بخوان اما شتاب کن - پس ابن سریق این ترانه را بخواند:

«تنها در موسم حج او را می توان دید اگر به حج بیاید»

«منی' و اهل آن چه خیری دارند اگر او در حج نباشد»^{۱۶۶}

عطاء گفت: بخدا قسم خیر و همه خیر در منی است بخصوص که خداوند
 آن زن را از مشاعر خود دور ساخته باشد. راه استر را بگشای.
 ۱۰

محمد بن خلف و کیع روایت کرد ما را از عبدالله بن ابی سعد از ابراهیم
 بن المنذر از حمزة بن عتبه لهبی از عبدالوهاب^{۱۶۷} بن مجاهد یا غیر او که گفته است:
 نزد عطاء بن ابی رباح بودم که مردی در آمد و این ابیات عرجی را برای
 او انشاد نمود:

۱۵ «تقدیر بر سر راه من زنی از یمن پیش آورد»

«که یکی از بنی الحارث بن مذحج است»^{۱۶۸}

«یکسال تمام صبر می کنیم»

«و یکدیگر را جز در راه نمی بینیم»^{۱۶۹}

«تنها در موسم حج او را می توان دید اگر به حج بیاید»

۲۰ «منی' و اهل آن چه خیری دارند اگر او در حج نباشد»^{۱۷۰}

عطاء گفت: در منی خیر بسیار است اگر خداوند آن زن را از مشاعر^{۱۷۱}

خود دور دارد!

۱۹- غزلی برای جبره

عرجی برای «جبره» مخزومیه همسر محمد بن هشام چنین سروده است:

آواز

«پیش ما باز آ و سلام کن. ای جبره!»

«حالا که عازم سفرید دوری چرا؟»^{۱۷۲}

۵

«جز در سه روز اقامت در منی یکدیگر را نمی‌بینیم»

«و روز نفر (سومین روز منی) بین ما جدائی می‌اندازد»^{۱۷۳}

«سالی و سال دیگر در پی او می‌آید»

«زندگی جز سال و ماه چیست؟»^{۱۷۴}

حماد بن اسحاق در خبر خود گوید: ابن ابی‌الحسیرث ثقفی از پسر عم

۱۰

عمارة بن حمزه و او از سلیمان خشاب و او از داود مکی روایت کرده است که

گوید:

در محضر ابن جریح بودیم و او برای ما روایت حدیث می‌کرد و نزد او جماعتی

از جمله عبدالله بن مبارک و عده‌ای از عراقی‌ها حاضر بودند. ناگاه ابن تیزن^{۱۷۵}

مغنی برو بگذشت. وی ازار خود را - چنانکه شاطران^{۱۷۶} می‌کنند - بر سینه‌حمایل

۱۵

کرده بود. ابن جریح او را آواز داد و گفت دوست دارم چیزی برای من بخوانی.

گفت عجله دارم باید بروم. ابن جریح اصرار ورزید. ابن تیزن گفت: زنش

مطلقه باشد اگر بیش از سه آواز برای تو بخواند - ابن جریح گفت: وای بر تو.

چه لازم بود که به این عجله قسم بخوری؟! - برای من همان آواز را بخوان که

ابن سریج^{۱۷۷} در روز دوم اقامت منی در کنار جمره عقبه خواند^{۱۷۸} و راه آمد و

۲۰

شدر را بند آورد تا آنجا که محمل‌شتران بشکست - پس ابن تیزن این آواز را بخواند:

«عوجی علی فسلمی جبر^{۱۷۹}»

ابن جریح سه بار پیایی گفت احسنت - پس گفت وای بر تو يك بار دیگر

- همین آواز را بخوان - گفت از جمله سه آوازی خواهد بود که سو گند خوردم. گفت باشد بخوان - ابن تیزن آواز را مکرر نمود - ابن جریح گفت احسنت همین آواز را باز بخوان و او برای بار سوم همان غناء را تکرار کرد. سپس برخاست و براه خود رفت و می گفت: اگر این سنگینان پیش تو نبودند همینجا می ماندم و تا دلت می خواست برایت آواز می خواندم. وقتی ابن تیزن رفت ابن جریح رو به اصحاب خویش آورد و گفت رفتاری که کردم موجب شگفتی شما گردیده است؟ - گفتند این رفتار نزد ما در عراق ناپسند (منکسر) است و از آن کراهت داریم - گفت پس درباره رجز چه میگوئید؟ (یعنی خواندن حدی) ۱۸۰ - گفتند بنظر ما اشکالی ندارد - گفت چه فرقت بین حدی و غناء؟

۲۰- کینه محمد بن هشام از عرجی

- اسحاق در خبر خود آورده است که محمد بن هشام به مادرش جیداء (دختر عقیف) میگفت: چون تو مادر منی منزلت مرا پست نمودی و مرا هلاک کردی و بکشتن دادی! مادرش به او میگفت: چطور و چرا؟ - می گفت اگر مادر من از قریش بود جز من امروز کسی خلیفه نبود.
- ۱۵ گویند محمد بن هشام کینه عرجی را بسبب اشعاری که در هجاء او سروده بود در دل داشت و راهی می جست تا از او انتقام بگیرد. عاقبت بهانه ای بدست آورد و او را گرفتار و مقید کرد و تازیانه زد و در برابر مردمان برپای داشت. سپس او را به زندان افکند و سو گند خورد که تا قدرت و مقام دارم او را از زندان بیرون نخواهم آورد. عرجی نزدیک به نه سال در زندان محمد بسر برد و در همان زندان در گذشت.

۲۰

۲۱- روایات دیگر در سبب گرفتاری عرجی

اسحاق در خبر خود از ایوب بن عبایه^{۱۸۱} روایت ذیل را آورده و عمر بن

شبه ۱۸۲ و محمد بن حبیب ۱۸۳ نیز با او همداستانند:

سبب گرفتاری و شکنجه عرجی آن بوده است که وی با یکی از غلامان پدرش خصوصت ورزید و به او دشنام‌های رکیک داد. غلام نیز او را پاسخ داد و همان دشنامها را به او برگرداند. عرجی صبر کرد تا شب فرا رسید. پس با جمعی از بستگان و غلامان خود به سرای آن غلام حمله کرد و او را گرفته دست و پایش را بست. سپس دستور داد غلامانش در برابر چشم او با زنش نکاح کنند و آنان چنین کردند. بعد آن غلام را بکشت و تنش را در آتش بسوخت - زن آن غلام نزد محمد بن هشام رفت و از عرجی شکایت نمود و تقاضای دادرسی کرد. پس محمد عرجی را بزندان انداخت.

۱۰ زبیر در خبر خود از ضحاک بن عثمان آورده است که عرجی یکی از غلامان خود را وکیل امور حرم ۱۸۳ خویش ساخته بود. به او خبر دادند که او با بعضی زنان راه دارد و نزد او میرود. عرجی در کمین بود تا شبی غلام را دید بایکی از زنانش سخن میگوید. پس او را بکشت و جثه‌اش را در آتش بسوخت. همسر آن غلام نزد محمد بن هشام مخزومی - که در عهد خلافت هشام بن عبدالملک والی مکه بود - رفت و از او دادخواهی و استمداد نمود. عرجی وقتی محمد به امارت حاجیان ۱۸۴ منصوب شده بود او را هجای بسیار می گفت و محمد کینه او را در دل داشت. درین موقع بهانه‌ای بدستش افتاد. پس او را تازیانه زد و روی پلاشها در برابر مردم برپای داشت. سپس او را زندانی کرد و عرجی در زندان در گذشت.

۲۰ زبیر همچنین در خبر خود از عمش و غیر او آورده است که اشعب ۱۸۵ در مجلسی که عرجی به غلامش دشنام میداد حاضر بود. او را فحش بسیار گفت و چون از حد بگذارند غلام هم دشنامی به او داد. عرجی سخت بر آشفت و به اشعب گفت بر آنچه شنیدی شاهد باش. اشعب گفت بر چه چیز شاهد باشم؟ تو هزار تا فحش به او دادی و اوفقط يك دشنام بتو داد. بخدا قسم اگر مادر تو «ام‌الکتاب» ۱۸۶

و مادر او «حمالة الحطب^{۱۸۷}» بود باز ازین بیشتر نمیشد.

زبیر گوید: و حمزة بن عتبة لهبی مرا روایت کرد که وقتی محمد بن هشام مخزومی عرجی را بگرفت حصین بن غریر حمیری را نیز با او دستگیر کرد. هر دو را تازیانه زد و بر سر هر دو روغن ریخت و هر دو را در کوی گندم فروشان^{۱۸۸} در مکه در برابر آفتاب و روی پلاسها برپای داشت. عرجی این ابیات را در آن ۵ حالت انشاد نمود.

«خلیفه بزودی - بعد از خدای من - مرا یاری خواهد کرد»

«و خشمگین خواهد شد. وقتی از معامله‌ای که با من کردند با خبر شود»^{۱۸۹}

«بر تنم عبایی خاکستری رنگست که در روز مصیبت»

۱۰ «تنها نیمی از ساق پایم را پنهان میکند»^{۱۹۰}

«ازین رفتار که با من شد همه آل قصی خشمگین میشوند»

«چه آنانکه در خانه‌ها (در شهر) ساکنند و چه کسانی که در زمین‌های هموار

(صحرا) بسر می‌برند»^{۱۹۱}

و فریاد میزد: ای غریر اُجیاد^{۱۹۲}! - آن حمیری که با او تازیانه خورده بود

۱۵ میگفت: چرا ما را رها نمی‌کنی؟ - مگر نمی‌بینی به چه بلایی گرفتار شده‌ایم؟ -

مقصود عرجی از غریر حصین بن غریر حمیری است که دوست و معاشر او بود و

با او تازیانه خورده بود. تمام این ابیات و اول آن را اسحاق به شرح ذیل آورده

است.

«چه بسیار دوشیزگان نارستان»

۲۰ «که پیوسته در پرده بسر می‌برند و گردنی سپید دارند»^{۱۹۳}

«وقتی بندهای مرا محکم و پایم را در قید»

«و گردنم را در غل جامعه بسته دیدند. بشدت گریستند»^{۱۹۴}

«اورا بر قیدی آهنین که مرتفع و پایه‌هایی بلند دارد بسته‌اند»

- «تنگی غل سرو گردنش را دوتا کرده است»^{۱۹۵}
 «برتم عبايي خاکستري رنگست که درروز مصيبت»
 «تنها نيمي ازساق پايم را پنهان میکند»^{۱۹۶}
 «گوئي برچهره‌هاي رنگ باخته وژولیده موي ايشان»
 «دلوهاي آبست که بسوي جويهاروان کرده‌اند»^{۱۹۷} ۵
 «پس گفتم بايد بردبار بود وسو گند خوردم شكيبا باشم»
 «وبه‌اشكهايي که از گوشه‌هاي چشم ميريزد اهميت ندهم»^{۱۹۸}
 «خليفه بزودي-بعد از خدای من-مرا ياري خواهد کرد»
 «وخشمگين خواهد شد وقتی از معامله‌اي که بامن کردند باخبر شود»^{۱۹۹}
 «ازين رفتار که بامن شد همه‌آل قصي خشمگين ميشوند» ۱۰
 «چه آنانکه درخانه‌ها ساکنند وچه کسانی که درزمينهاي هموار بسرمي برند»^{۲۰۰}
 «آنجا که سيل‌ها جمع ميشوند»
 «وقتي فرومايگان مردم بسوي دره‌هاي عميق ميروند»^{۲۰۱}
 زبير گوید: چون عرجی این ابیات را انشاد نمود روبه ابن‌غریر کرد و فریاد
 بر آورد: «ای غریر اُجیاد» - یعنی بنی‌مخزوم -^{۲۰۲} چون منازل بنی‌مخزوم در اُجیاد ۱۵
 بود عرجی آن قبیله را سرزنش نموده طعنه زد که از اشراف قریش نیستند و در
 ابطح^{۲۰۳} منزل ندارند .
 زبير درخبر خویش آورده واسحاق نیز با او همدا ستانست که:
 مردی بر عرجی بگذشت و او را دید که در کنار ابن‌غریر برپلاسه‌ها ایستاده ۲۰
 است و دید که هر دو را تازیانه زده‌اند و سر تراشیده‌اند و روغن بر سر ریخته و عبا
 پوشانده‌اند و خلق از هرسو ایشانرا نظاره می کردند. آن مرد دوست عرجی بود.
 بایستاد تا از مصیبتی که برو وارد شده همدردی نشان دهد و برای رهایی او دعا کند.
 لیکن «فأفاء» بود. یعنی درست و فصیح حرف نمیزد و در سخن حرف فساء زیاد بکار

میبرد. وی زبان را در دهان بچرخانید اما حرفی را که میخواست نتوانست از دهان بیرون آورد. ابن جریر او را گفت: پی کارت برو. این حرف هیچوقت از دهان تو بیرون نخواهد آمد. آن مرد گفت: پس تو هم در جای خودت بمان که هرگز از اینجا تکان نخواهی خورد.

- ۵ زیر گوید: کودکی چند که در کوچه هسته خرما جمع می کردند وقتی در برابر عرجی رسیدند دست از کار کشیده ایستادند و به نظاره او پرداختند. عرجی روی به ابن جریر آورد و گفت: در دنیا فرومایه ای شوم تر از خودم و تو نمی شناسم. اولیای این کودکان بر هر یک از ایشان یک پیمانه (مد) ۲۰۴ هسته خرما مقرر نموده اند که جمع کنند و بخانه برند. اینها جمع کردن هسته را رها کرده من و ترا تماشا می کنند و بعد دست خالی برمی گردند و کتک خواهند خورد و شومی ما گریبانگیر. ۱۰ شان خواهد شد.

زیر گوید: عرجی در حبس این ابیات را بسرود.

آواز

- «مرا تباه نمودند! و عجب جوانی را تباه کردند!»
 ۱۵ «که کار گشای روز سختی بود و در خانه های مرز را استوار می کرد!» ۲۰۵
 «باید در جولانگاه مرگ شکیبائی پیشه کرد»
 «اکنون سنانهای مرگ در گلویم فرو رفته است» ۲۰۶
 «هر روز مرا در غلهای جامعه می کشند»
 «پناه بر خدا از اینهمه ستم و ازین زندانی که من دارم» ۲۰۷
 ۲۰ «گوئی من از اصلمندان ایشان نبودم!»
 «و نسبتی با خاندان عمرو نداشتم!» ۲۰۸

۲۲- ابو حنیفه و همسایه خوش آواز

محمد بن زکریای صحاف روایت کرد مرا از قنص بن محرز باهلی و آواز

اصمعی^{۲۰۹} که گفته است :

ابوحنیفه^{۲۱۰} را در کوفه همسایه‌ای بود که وقتی در حالت مستی به اطاق خود برمی‌گشت آواز می‌خواند. ابوحنیفه به آواز او گوش میداد و لذت میبرد. وی این شعر عرجی را بسیار زمزمه میکرد:

«مرا تباه نمودند! و عجب جوانی را تباه کردند!»^{۲۱۱}

۵

«که کار گشای روزسختی بود و رخنه‌های مرز را استوار می‌کرد»

شبی عسس^{۲۱۲} او را در حال مستی دستگیر نموده بزندان انداخت و آن شب صدایش بگوش ابوحنیفه نرسید. روز دیگر حالش را پرسید و از ماجرا باخبر شد.

پس لباده^{۲۱۳} سیاه^{۲۱۴} و کلاه بلند^{۲۱۵} خود را خواسته بپوشید و سوار شده نزد عیسی بن موسی^{۲۱۶} رفت و به او گفت همسایه‌ای دارم که داروغه‌های تودیشب او را گرفته

۱۰

زندانی کرده‌اند. من از جزئیکی چیزی نمیدانم - عیسی گفت تا همه کسانی را که عسس شب گذشته باز داشته بوده ابوحنیفه ببخشند و همه را آزاد کنند. وقتی آن جوان

از زندان بیرون آمد ابوحنیفه او را نزد خود خواند و آهسته به او گفت: ای جوان! مگر تو آن نیستی که هر شب میخواندی: «أضاعونی وأی فتی أضاعوا...»^{۲۱۷} آیاما

ترا تباه کردیم و ضایع رها کردیم؟ - جوان گفت: نه بخدا ای قاضی! بلکه نیکی و بزرگواری کردی. خدا ترا جزای خیر دهد. ابوحنیفه گفت بعد ازین هم همان را

۱۵

که می‌خواندی بخوان. من به آن انس گرفته‌ام و در آن اشکالی نمی‌بینم.^{۲۱۸} جوان گفت همین کار را خواهم کرد.

۲۳- تمثیل عبدالله بن علی به شعر عرجی

اسحاق در خبر خود آورده است که چون منصور عبدالله بن علی^{۲۱۹} را بزندان

۲۰

فرستاد وی بسیار به این شعر عرجی تمثیل می‌جست:

أضاعونی وأی فتی أضاعوا

لیوم کریهة وسداد ثغر^{۲۲۰}

چون این خبر به منصور رسید گفت او خود خویشان را با کارهای ناپسند تباه کرد. جانهای مانزدا از جان او عزیزتر است.

۴۴- اَصْمَعِی و کَناس

اسحاق گوید: اَصْمَعِی آورده است که وقتی در بصره بر کَناسی^{۲۲۰} گذشتم که مستراحِی را پاك میگردو این شعر را میخواند:

۵

«مرا تباه نمودند و عجب جوانی را تباه کردند!»

«که کار گشای روز سستی بود و رخنه‌های مرزا استوار می کرد!»^{۱۲۲}

بدو گفتم: اگر بگوی رخنه‌های مستراح را سدی کنی که در آن فرو رفته‌ای و اما درباره مرزندانم که چگونه و با چه ساز و برگ میتوانی در مرز باشی! - و من در آن زمان جوانی تازه سال بودم و می خواستم سربسروی بگذارم - پس کَناس روی از من بگرداند و اندکی بیندیشید. بعد روبمن کرده به این بیت تمثل جست:

۱۰

«نفس خویش را گرامی میدارم همانا اگر او را خوار دارم»

«به حق تو سو گند که هیچکس دیگر به او حرمت نخواهد گذاشت»^{۲۲۲}

اَصْمَعِی گوید: او را گفتم بخدا قسم از خواریها هیچکدام بدتر ازین نیست که بر نفس خویش روامیداری - بگو چگونه و بچه وسیله او را گرامی نموده‌ای؟ - کَناس گفت بلی. بخدا قسم بعضی از خواریها ازین هم بدتر است که در آن دچارم - گفتم آن کدامست؟ گفت: حاجت بردن پیش تو و کسانی مانند تو! - پس باز گشتم در حالیکه خود را از همه خوارتر می دیدم.

۱۵

محمد بن مزید گوید: روایت کرد مرا حماد از پدرش که گفته است: تصور

۲۰

می کنم اَصْمَعِی پاسخ مرد کَناس را مختصر نموده و سخنان درشت او را پرده پوشی کرده است. و گر نه چگونه اَصْمَعِی از کَناسی که اینطور سربسروش گذاشته با چنین جوابی راضی میشود که تنها احنف بن قیس^{۲۲۳} در هنگام مخاطبه میتواند آنگونه جواب دهد؟.

۴۴ - ولید بن یزید خوانخواهی کرد

اسحاق در خبر خود گوید: ولید بن یزید بسبب سخنانی که محمد بن هشام در عهد خلافت هشام بن عبدالملک بر زبان رانده و بگوش وی رسیده بود از خوشمگین بود و کینه‌اش را در دل داشت. پس چون عهده‌دار خلافت شد دستور داد او و بردارش ابراهیم بن هشام را بند برنهند و بشام فرستند. وقتی این دو برادر را به مجلس ولید بردند فرمان داد که تازیانه بیاورند. محمد گفت ترا به خویشاوندی سو گند میدهم - گفت چه خویشاوندی بین من و تو هست؟ - مگر نه آنست که تو از قبیله اشجعی؟ - گفت ترا به حق دامادی و قرابت عبدالملک^{۲۲۴} سو گند میدهم - گفت ولی تو آن قرابت را نشناختی و نیکونداشتی - گفت ای امیر المؤمنین رسول خدای - صلی الله علیه و آله وسلم - امر کرده است که هیچ قرشی را جز در اجرای حد خداوند تازیانه نزنند - گفت من ترا هم برای اجرای حد و هم برای قصاص تازیانه میزنم تو نخستین کسی هستی که این عمل را با تازیانه زدن به عرجی سنت کردی! در حالی که او پسر عم من و فرزند امیر المؤمنین عثمان بود. پس توح جد او و خویشاوندیش را با هشام مراعات نکردی و این خبر را در آن موقع بخاطر نیاوردی. و منم که صاحب حق و عهده‌دار خونخواهی اویم. ای غلام بزنی او! او هر دو را بسختی تازیانه زد - بعد آن دورا در بند آهنین کشید و به کوفه نزد یوسف بن عمر^{۲۲۵} فرستاد و به او فرمان داد همه اموالشان را مصادره کند و آنقدر هر دو را شکنجه دهد که تلف شوند. به او نوشت که این دورا با فرزند نصرانیه یعنی خالد بن عبدالله قسری^{۲۲۶} - بزندان فرست و خدا به فریاد تو برسد^{۲۲۷} اگر یکی از این سه تن زنده بماند. پس یوسف محمد و ابراهیم را به سختی شکنجه داد و اموال بسیار از ایشان بگرفت و آنها را بقدری عذاب کرد که دیگر جای سالمی برای زدن در بدنشان باقی نماند. محمد بن هشام بر اثر عذاب و شکنجه بی حال به روی زمین افتاده بود. هر وقت میخواستند او را بر پای دارند ریشش را می گرفتند و می کشیدند و بلند می کردند .

بعد از آنکه کارشان به منتهای سختی رسید روزی ابراهیم کوششی کرد تا بر خیزد و روی برادر را ببیند. لیکن از شدت ضعف به روی محمد افتاد و هر دو بیک بار در گذشتند. خالد بن عبدالله قسری نیز همان روز با ایشان وفات یافت. ولید بن یزید وقتی که محمد و ابراهیم را نزد یوسف بن عمر میفرستاد این ابیات را بگفت:

۵

این کنیز آراسته بجانب عراق رفت»

«سرانجامش زندان و بعد چوبه دار است»^{۲۲۸}

«بر آن مرکب بی پالان و بی ماهار به خواری سوار میشود»

«و عوام مردم در اطراف دار او جمع می شوند»^{۲۲۹}

«به پسرزن چشم سیاه بگو اگر برو بگذری:»

۱۰

«خدا هیچ پوینده ای را از مطلوب خود محروم نمیسازد»^{۲۳۰}

«خداوند بعد از پیروزی شما بر ما»

«ما را پیروز نمود. ای جوجه تیغی!»^{۲۳۱}

«تو نه فرزند هاشمی و نه اسد»

«و نه نوفل، و نه با پرده داران کعبه نسبت داری»^{۲۳۲}

۱۵

«لیکن پدر تو اشجع است. باورنداری از کلبی بپرس»

«نه آنچه دروغ گویان می سازند»^{۲۳۳}

اسحاق در خبر خود گوید: روزی برای رشید آوازی خواندم و در ضمن این

بیت عرجی را خواندم:

أضاعونی وأی فتی أضاعوا

۲۰

لیوم کریمه و سداد نغر^{۲۳۴}

مرا گفتم: سبب چه بوده که عرجی این شعر را سروده است؟ - قصه آنرا از

اول تاسمرگ عرجی شرح دادم. او را می دیدم که هر چه داستان پیش میرود بر غیظ

و غضبش افزوده میگردد. پس در دنبال این حکایت داستان کشته شدن دو پسر هاشم

را بیان کردم دیدم اندك اندك صورتش باز میشود و خشمش فرومی‌نشیند. وقتی حدیث من پایان رسید گفت ای اسحاق. بخدا قسم. اگر آنچه ولید کرد برای من نمیگفتی یکن از بزرگان و سرشناسان بنی مخزوم را باقی نمیگذاشتم و همه را به قصاص عرجی می‌کشتم!

۵

اینك آوازی دیگر از ترانه‌های برگزیده که جعظه^{۲۳۵} از اصحاب خویش روایت کرده است:
آواز.

«ای ام مالک! اگر زمانه بساط عمر ترا درچیند»

«پس سروکار مرگهای سرنوشت‌ساز بامن خواهد بود»^{۲۳۶}

۲۰

«شبها و ماهها می‌گذرند و سپری میشوند»

«لیکن عشق تو پیوسته باقی و روزافزونست»^{۲۳۷}

«ای دودوست من! اگر حوادث روزگار»

«بر سر ام مالک بگردد پس خبر مرگ مرا هم به‌همه برسانید»^{۲۳۸}

«مرا باقی نگذارید نه برای خیر عاجل»

۱۵

«ونه زندگی دراز که انتظار آنرا دارید»^{۲۳۹}

شعر از مجنون است. بعضی مردم بیت اول را از قیس بن^{۲۴۰} حدادیه که شاعری جاهلی بوده روایت می‌کنند. غناء این آواز از ابن محرز در ثقیل ثانی با انگشت میانین است. حبش و ابن مکی آورده‌اند که اسحاق را درین ترانه لحنی دیگر در ثقیل ثانی است که با انگشت چهارم و پنجم اجراء کرده است.

۲۰

حواشی فصل هشتم

(۱) الی جیداء قد بعثوا رسولا

لیحزنها فلا صحب الرسول

«لا صحب الرسول» نفیرین است. یعنی این فرستاده انشاءالله به مقصد نرسد. معنی تحت-اللفظ «لا صحب الرسول» اینست که «کسی همراه آن فرستاده نرود» و معلوم بود قاصدی که تنها دریانهای ناامن می رفت سالم به منزل نمیرسید.

(۲) کان العام لیس بعام حج

تغیرت المواسم والشکول

«مواسم» جمع موسم است یعنی وقت اجتماع حاجیان-شکول بضم اول جمع شکل است بفتح شین یعنی صورت و هیأت.

(۳) ابویحیی عیبدالله بن سریج (۲۰-۹۸ هجری = ۶۴۰-۷۱۶ م) شرح احوال او در فصل پنجم همین جلد از الاغانی تبفصیل ذکر شد.

(۴) عمرو بن محمد بن سلیمان بن راشد مکنی به ابن بانه متوفی در سال ۲۷۸ ه (۸۹۱ م) از موالی بنی مخزوم و ندیم متوکل عباسی بود. وی از شعراء و موسیقی دانان نامبردار است.

(۵) در بعض نسخ عبدالله بن عثمان بن عفان آمده ولی ضبط متن درست است.

(۶) رجوع شود به فصل دوم همین جلد از الاغانی.

(۷) یعنی از یک پدر و مادر

(۸) طایفه «دوس» فرزندان دوس بن عدنان بن عبدالله بوده اند. ابوهریرة صحابی از این قبیله است.

(۹) سراً بفتح سین سلسله جبالست که از شمال جزیره العرب در ساحل دریای سرخ تا یمن امتداد دارد. مرتفع ترین قلل این سلسله «شعیب» نام دارد که ۳۱۵۰ متر ارتفاع آنست و حاجز بین تهامه و نجد میباشد. وجه تسمیه ولایت حجاز نیز از همین جهت است.

(۱۰) در متن عربی «نفخت به» آمده است یعنی در آن دمید و آنرا افکند.

(۱۱) ترجمه «بدن» است - لباسی است شبیه زره جز آنکه کوتاه بقدر تنه و با آستیهایی کوتاهست و ممکنست عمر به حفصه دستور داده باشد که بدن ام ابان را آرایش دهد و او را بزرگ کند.

(۱۲) شاید به این معنی باشد که جامه های رنگین بر تن او کن.

(۱۳) عثمان قبلاً باریقه و ام کلثوم دختران رسول خدای یکی بعد از دیگری ازدواج کرده و هر دو در گذشته بودند.

(۱۴) ام ولد کنیز است که از صاحب خود فرزند آورد

(۱۵) منزلیست نزدیک طائف در راه مکه

(۱۶) ترجمه (قلیل المحاشاة)

(۱۷) جید بکسراول یعنی گردن و جیداء بصیغه صفت یعنی دارای گردن بلند و زیبا.

(۱۸) تشبیب در لغت یعنی جوانی کردن و در اصطلاح یعنی یاد زنان و عشق ایشان در غزل و قصیده.

(۱۹) ابو محمد اسحاق بن ابراهیم بن ماهان موصلی (۱۵۵-۲۳۵هـ = ۷۷۲-۲۸۵) شاعر و موسیقی دان بزرگ ایرانی نژاد در عهد هارون الرشید. شرح احوال او و پدرش در جلد پنجم الاغانی تبفصیل مسطور است.

(۲۰) مسلمة بن عبد الملك بن مروان (متوفی در ۱۲۰هـ = ۷۹۰) ملقب به ملخ زرد (الجرادة الصفراء) شاهزاده شجاع اموی که با صد و بیست هزار سپاهی در عهد خلافت برادرش سلیمان بن عبد الملك تانزدیکی قسطنطنیه پیش رفت و در سال ۹۶ هجری مسجدی در آن ناحیت ساخت.

(۲۱) ممکنست از اولاد ابولهب عم یغمبر یا لهب که پدر یکی از قبایل ازد است باشد

(۲۲) هنوز هم از حبشیان در مکه و مدینه بسیارند

(۲۳) شاید ضبط آن بضم اول و فتح باء باشد

(۲۴) شرح احوال او در مجلد هشتم الاغانی مسطور است. ضمن ترجمه حادث بن خالد

(۲۵) عبله بفتح اول و سوم مادر قبیله ای است از بنی امیه که ایشانرا عبلات گفته اند.

(۲۶) فتی بضم فاء وتاء، قریه ایست از توابع طائف.

(۲۷) نجران بفتح نون نام شهر است از عربستان سعودی در مرز یمن.

(۲۸) تباله بفتح تاء ولام نام شهری است در یمن.

(۲۹) حور بعثن رسولا فی ملاطفة

ثقفاً اذا غفل النساء الوهم

حور بفتح اول و دوم یعنی شدید بودن سپیدی و سیاهی چشم - صفت از آن در مذکر «أحور» و در مؤنث «حوراء» و جمع هر دو «حور» است و در فارسی حور و حوری بمعنی مفرد استعمال میشود. زیبا رویان بهشتی در قرآن بصفت «حور» توصیف شده اند - ثقف بروزن کتف یعنی کار دادن و فهمیده - نساء صیغه مبالغه است از نسیان و تساء آن برای مبالغه است چنانکه در علامه و راویه است. وهم بروزن خشن صیغه مبالغه از وهم است یعنی خطاکار و اشتباه کار.

(۳۰) الی ان ایتنا هدها اذا غفلت

أحراسنا وافتضحنا ان هم علموا

هده بفتح اول و سکون ثانی یعنی ثلث اول شب - أحراس بفتح همزه جمع حرس بدو فتحه است یعنی نگهبان و پاسبان.

(۳۱) فجئت أمشی علی هول اجشمه

تجشم المرء هولاً فی الهوی کرم

تجشم یعنی به سختی تحمل کردن و برخورد هموار نمودن - در مصرع دوم تجشم مبتدا و کرم خبر مبتداست.

(۳۲) اذا تخوفت من شی أقول له

قد جف فامض بشی قدر القلم

تضمین این حدیث است که «جف القلم بما هو کائن الی یوم الدین»

(۳۳) امشی کما حرکت ریح یمانیة

غصنا من البان رطباً طله الدیم

بان درختی است خوشبو که ساقهای راست و بلند دارد - صاحب قاموس بان را درخت کنجد میداند - طل یعنی باران ریز - الدیم جمع دیمه است بکسر دال یعنی باران بدون رعد و برق و مداوم

(۳۴) فى حلة من طراز السوس مشربة

تغفو بهداياها ما اثرت قدم

سوس همان شهرشوش است درخوزستان - طراز بكسراول يعنى كارگاه پارچه بافى.
خز دراينجا يعنى پارچه ابريشمى - هدايا بضم اول وتشديد دال يعنى ريشه هاى جامه.

(۳۵) خلت سبيلي كما خليت ذاعذر

اذا رآته عتاق الخيل ينتحجم

عذر بضم عين مهمله و ذال معجم جمع عذار است بمعنى چهره اسب و يراق و
چرم لگام - عتاق جمع عتيق است يعنى اسب نجيب و زيبا - خيل بفتح اول يعنى اسب -
نحيم بفتح نون صدائست كه اسب از بيخ سينه بر مى آورد - دراكثر نسخ ينتجم باجيم آمده
است يعنى از جاى كنده ميشوند و ميروند.

(۳۶) وهن فى مجلس خال وليس له

عين عليهن أخشاها ولاندم

عين دراينجا بمعنى جاسوس - ندم بدو فتحه بمعنى اثر - در بعضى نسخ «قدم» ذكر شده
يعنى اثر پا.

(۳۷) حتى جلست ازاء الباب مكتتما

وطالب الحاج تحت الليل مكتتم

حاج همان حاجه است كه تاء آن بضرورت شعرا فاده است يا اينكه حاج جمع حاجه
است.

(۳۸) أبدين لى اعياناً نجلا كما نظرت

أدم هجان أتاها مصعب قطم

نجلاء يعنى زنيكه چشم درشت دارد. جمع آن نجل بضم اول وسكون ثا نيست -
اينجا آدمه بضم همزه و فتح ميم يعنى گندمگونى و ادم بضم همزه و دال يعنى زنان گندمگون
و در يعنى ناقه هاى گندمگون - هجان بكسرها يعنى ناقه اصيل سپيد - مصعب بصيغه مفعول يعنى
شترنرى كه از هيجان جفت جوئى كار نمي كند و تن به سواري نميدهد - قطم بفتح اول و
كسره ثانى يعنى شيفته همایش -

(۳۹) قالت كلابه من هذا؟ فقلت لها

أنا الذى أنت من أعدائه زعموا

(۴۰) أنا الذى جد بى حب فأحرضنى

حتى بليت وحتى شفني السقم

احرضه المرض یعنی از بیماری نزدیک به مرگ است .

(۴۱) لا تكليني الى قوم لو انهم

من بغضنا اطعموا لحمي اذا اطعموا

(۴۲) وأنعمي نعمة تجزي بأحسنها

فطالما مني من اهلك النعم

(۴۳) سترالمحبين في الدنيا لعلمهم

أن يحدثوا توبة فيها اذا اثموا

(۴۴) هذي يميني رهن بالوفاء لكم

فارضى بها ولانف الكاشح الرغم

رغم به تثلث راء وسكون غين یعنی بینی بخاک مالیدن - فتحه غین درین شعر
بضرورت وزنست.

(۴۵) قالت رضيت ولكن جئت في قمر

هلا تلبثت حتى تدخل الظلم

(۴۶) فبت أسقى باكواس اعل بها

من باردطاب منها الطعم والنسم

جمع کاس اکؤس وکناس وکاسات وکؤوس است نه اکواس چنانکه درین شعر
آمده است. شاید محرف (أكواب) باشد یعنی جامها.

(۴۷) حتى بدا ساطع للفجر نحسبه

سني حريق بليل حين يضطرم

(۴۸) كفرة الفرس المنسوب قدحسرت

عند الجلال تالالا وهو يلتجم

منسوب یعنی اسب نژاده وکریم - حسر یعنی گشودن وپرده برداشتن - جلال بکسر
جیم جمع جل است یعنی پوشش ستور - الجام والتجم یعنی براسب لگام گذاشتن.

(۴۹) ودعتهن ولاشئى يراجعن

الا لبنان والا الاعين السجم

سجم بدو ضمه جمع سجوم است بفتح سین و چشم سجوم یعنی دیده‌ای پر آب که زیاد اشک میریزد.

(۵۰) اذا اردن کلامی عنده اعترضت

من دونه عبرات فائنی الکلم

اعتراض یعنی عرض جاده را بر کسی بر بستن و راه کسی را سد کردن - انثنی یعنی برگرداند و دولا کرد.

(۵۱) نکاد اذ رمن نهضا للقیام معی

اعجاز هن من الانصاف تنقصم

(۵۲) مقصود از رکن گوشه کعبه است و هر گوشه نامی دارد: رکن شامی - رکن عراقی - رکن یمانی و رکن حجرالا سود. و اگر رکن بطور مطلق گفته شود مقصود رکن حجرالا سود است - مقام در اینجا یعنی مقام ابراهیم - سنگی که ابراهیم هنگام بالا بردن دیوار کعبه پای بر آن می نهاده است. رکن و مقام هر دو از مناسک حج است.

(۵۳) محمد بن عبدالله معروف به ابن ابی جراب عیلی که بدست داود بن علی کشته شد و او برادر ثریا معشوقه عمر بن ابی ربیعہ است که شرح حالش در فصل چهارم همین جلد از الاغانی بیان گردید.

(۵۴) در بعض نسخ عبدالله بن عمرو بن عمر آمده و خطاست کمافی المعارف لابن قتیبه

(۵۵) ابو خالد یزید بن عبدالملک بن مروان بن الحکم از شاهان اموی شام (۷۱-۱۰۵ هـ = ۶۹۰-۷۲۴ م) که مردی شرابخواره و زن باره بود. عمرش سی و چهار سال و مدت سلطنتش چهار سال بود.

(۵۶) ابو العباس ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بن الحکم (۸۸-۱۲۶ هـ = ۷۰۷-۷۴۴ م) از پادشاهان اموی شام و مردی شاعر و موسیقی دان بود. عود می نواخت و طبل و دف میزد. به اسلام و فرایض و سنن آن اعتنائی نداشت و بیشتر اوقاتش در مناهی و ملاهی می گذشت و همین بد رفتاریها سبب شد که او را کشتند.

(۵۷) ابو الحسن احمد بن جعفر بن موسی بن الوزیر یحیی بن خالد بن برمک از خاندان برمکه و شاعر و راوی و موسیقی دان و آهنگ ساز مشهور بود - ابو الفرج اصفهانی رساله‌ای در شرح حال او بنام «اخبار جخطه البرمکی» نوشته است. تولدش بسال ۲۲۴ و وفاتش ۳۲۴ هجری (۸۳۹-۸۹۴ م) اتفاق افتاد.

(۵۸) شرح احوال این مغنی در جلد یازدهم الاغانی مسطور است.

(۵۹) وی ابتدا شاعر بود آواز نمیخواند. بعد در بغداد دل به کنیز کی داد و بخاطر او موسیقی یاموخت و به آواز خواندن پرداخت و رفته رفته از استادان موسیقی بشمار آمد.

(۶۰) کنیه اش ابوالعلاء یا ابوالقاسم و نامش اشعب بن جبیر معروف به طماع هم شاعر و هم موسیقی دان بود از موالی عبدالله بن زبیر بشمار میرفت. وفاتش بسال ۱۵۴ هجری (۲۷۱ م) در مدینه اتفاق افتاد و در طمعکاری ضرب المثل است.

(۶۱) این ماقلت مت قبلک اینا

این تصدیق ما وعدت الینا

(۶۲) فلقد خفت منك أن تصرمی الحب...

ل وأن تجمعی مع الصرم بینا

صرم بضم اول و سکون ثانی یعنی بریدن- بین بفتح اول و سکون ثانی یعنی جدایی.

(۶۳) ما تقولین فی فتی هام اذها...

م بمن لاینال جهالا و حینا

هیام یعنی عشق و شیفتگی- حین بفتح اول و سکون ثانی یعنی مرگ.

(۶۴) فاجعلی بیننا و بینک عدلا

لا تحیفی ولا یحیف علینا

(۶۵) واعلمی ان فی القضاء شهودا

او یمینا، فأحضری شاهدینا

(۶۶) خلّتی لوقدرت منك علی ما...

قلت لی فی الخلاء حین التقینا

(۶۷) ما تخرجت من دمی علم الله

ولو کنت قد شهدت حنینا

حنین بصیغه تصغیر نام بیابانیست میان مکه و طائف که جنگ معروف رسول الله بسا اعراب در آن محل واقع شد و مسلمانان بیست و چهار هزار شتر از اعراب به غنیمت گرفتند.

(۶۸) یعنی شلکی و کور کی و هر چه جز اینها باشد بهتر است. در مجمع الامثال میدانی

آمده است که: نخستین کسی که این سخن را گفت امامه دختر نشبه بن مره بود. شوهر اولش مردی از قبیله قطفان و یک چشم بود (أعور) که از و طلاق گرفت و شوهر دومش مردی از قبیله حارثه بن

مره بود که استخوان رانش شکسته و شل بود. وقتی شب زفاف او را بدان صفت دید مثل مذکور در متن را بر زبان راند.

(۶۹) فندبکسر اول و سکون ثانی نام غلام عایشه بنت سعد بن ابی وقاص بود در موسیقی دستی داشت - عایشه او را فرستاد تا برایش آتش بیاورد. وی از خانه بیرون رفت و جمعی را دید به مصر میروند. با ایشان به مصر رفت و بعد از سالی برگشت و برای بانوی خود آتش برد و در راه می دوید. چون به عایشه رسید گفت «خسته شدم مرگ بر عجله».

(۷۰) این نام به صورتهای «وزر الفرق» و «وزر الغدق» نیز آمده است - شرح حال او را نیافتیم.

(۷۱) دوست و هم مشرب عرجی بود و با او مجازات شد و بزندان افتاد.

(۷۲) یادار عاتکه التي بالا زهر
أو فوقه بقفا الكتيب الاحمر

در معجم البلدان یا قوت در ماده «الازهر» الاعفر هم ذکر شده است.

(۷۳) لم ألق أهلك بعد عام لقيتهم
يأليت أن لقاء هم لم يقدر

(۷۴) بقناء بيتك وابن مشعب حاضر
فی سامر عطر ولیل مقمر

سمر بمعنی سخن و افسانه شب است و سامر اسم جمع است یعنی جماعت شب زنده داران.

(۷۵) مستشعرین ملاحفا هرویه
بالزعفران صباغها والعصفر

مستشعرین یعنی پوشندگان - ملاحف جمع ملحفه است و ملحفه و لحاف بیک معنی است - شاید ملاقه فارسی از این کلمه یا از ملقه یعنی وسیله پوشش گرفته شده باشد. و ملاقه های هرات در عهد بنی عباس مشهور بوده است.

(۷۶) فتلازما عند الفراق صباة
أخذ الغريم بفضل ثوب المعسر

غريم یعنی طلبکار و معسر بضم میم و سکون عین و کسر سین یعنی نادار و مفلس

(۷۷) در معجم البلدان در ماده الازهر آمده است که «موضع علی امیال من طائف»

(۷۸) أقفر ممن يخله السند

فالمنحني فالعقيق فالجمد

سند بدو فتحه شهرست در بادیه و همانست که نابغه ذبیانی گفته است «یادارمیه بالعلیاء فالسند...» یا نام آبیست از بنی سعد بین مکه و طائف - منحنی بصیغه مفعول محلی است نزدیک مکه - جمد بدو ضمه نام کوهیست از بنی نصر در نجد .

(۷۹) ويحي غداً ان غداً علي بما...

أحذر من فرقة الحبيب غد

(۸۰) ترجمه «هوی» است و استعمال عشق بجای معشوقه در ادب فارسی و عربی جایز است. شاعر حماسی گوید: «هوای مع الركب الیمانین مصعد...»

(۸۱) شمله پوششی است از مخمل که بر شانه می اندازند و یا مژری است از پشم که بصورت شال بر تن می پیچند.

(۸۲) يوماً لاصحابي ويوماً للمال

مدرعة يوماً ويوماً سر بال

مدرعه جبه ایست چاک دار مثل قبا که از پشم سازند - سر بال همان شروال است - میگوید هم باید جنگ کرد و هم کسب - هم جبه و قبا باید پوشید و هم جامه جنگ .

(۸۳) غزو وغزا یعنی جهاد و غازی یعنی مجاهد

(۸۴) ابو حفص عمر بن عبدالغریز بن مروان بن الحکم (۶۱ - ۱۰۱ هـ = ۶۸۱ - ۷۲۰ م)

خلیفه ای بود عادل و هم او بود که شعار بنی مروان یعنی دشنام دادن بعلی علیه السلام را بر منابر روزهای جمعه و عید منسوخ کرد .

(۸۵) ترجمه تنزه است مصدر باب تفعّل ولی این کلمه در اصل یعنی دور شدن از شهر و

آبادی است و نزّهت یعنی زمین دور افتاده از آب و آبادی - لیکن در تازی و فارسی هر دو بمعنی تفرج و هواخوری آمده است. سنائی فرماید :

گرت نزّهت همی باید بصحرای قناعت شو که آنجا باغ در باغست و خوان در خوان و باد را

(۸۶) ترجمه جنبات است

(۸۷) نقیع با نون مفتوح نام یکی از زمینهای طائف است.

(۸۸) أعرابی یعنی صحرائنشین و بیابان گرد. مفرد است و جنس آن «أعراب»، اینکه

امروز مردم عرب و ایران می‌پندارند که اعراب جمع عربست اشتباهست.

(۸۹) ترجمه «قعود» است بفتح قاف یعنی شتری که برادر چادر آماده است و برای هر کار بر آن می‌نشینند.

(۹۰) أقول لصاحبي ومثل ما بي

شکاه المرء ذوالوجد الاليم

وجد یعنی محبت و عشق و اندوه.

(۹۱) الى الاخوين مثلهما اذا ما...

تاوبه مؤرقه الهموم

(۹۲) لحييني والبلاء لقيت ظهراً

بأعلى النقع اخت بني تميم

نقع بفتح اول و سکون ثانی محلست نزدیک مکة از اطراف طائف.

(۹۳) فلما ان رأت عيناي منها

أسيل الخد في خلق عميم

اسيل یعنی نرم و لطیف - خلق عميم یعنی خلقت نام و کامل.

(۹۴) وعيني جؤذر خرق وثغراً

كلون الاقحوان وجيد ريم

جؤذر یعنی گوساله وحشی - خرق برون خشن صفت مشبهه است یعنی رم کرده و

گریزان. اقحوان یعنی گل بابونه که عربان دندان را بدان تشبیه می‌کنند. ریم یعنی آهوی سپید.

(۹۵) حنا اثر ابها دوني عليها

حنو العائدات على السقيم

حنو یعنی متمایل شدن و خم شدن

(۹۶) جمع بضم اول و سکون ثانی نام پدر قبیله ایست از قریش بطاح

(۹۷) بني مخزوم قبیله ای است از قریش.

(۹۸) به حاشیه ۷۴ مراجعه شود.

(۹۹) عقیق نام صحرائیست نزدیک مدینه که مزراع و بساتین بسیار در آنست.

(۱۰۰) باتا بأنعم ليلة حتی بدا

صبح تلوح کالاجر الاشقر

گره یعنی سپیدی پیشانی اسب واسب اشقر یعنی برنگ بین سرخ وزرد(بور)

(۱۰۱) فتلا زما عندالفراق صبا به

أخذالغریم بفضل ثوبالمعسر

(۱۰۲) در متن شعر را مکرر نموده و تمام آنرا ثبت کرده است.

(۱۰۳) از نواده های ابوبکر صدیق و مردی موسیقی شناس و شاعر و دوست عمر بن ابی

ربیعیه بوده است. در فصل چهارم این کتاب بعض اخبار او مذکور است.

(۱۰۴) وما أنس م الاشیاء لا أنس قولها

لخادمها قومی استللی لی عن الوتر

(۱۰۵) فقلت یقول الناس فی ست عشرة

فلا تعجل لی منه فانک فی أجر

(۱۰۶) فما لیلة عندی وان قیل جمعة

ولا لیلة الاضحی ولا لیلة الفطر

چون مسلمانان در روز جمعه برای ادای نماز در مسجد جامع جمع میشوند آن روز

را جمعه نامیدند-اضحیه یعنی حیوانی که در روز دهم ذی حجه در منی قربانی میشود و آن

روز را روز راضحی یا روز قربانی یا گوسفند کشان خوانده اند.

(۱۰۷) بعادلة الاثنین عندی وبالحری

یکون سواء منهما لیلة القدر

الاثنین یعنی روز دوشنبه و در اینجا ایهام است به روز دیدار دودوست - حری یعنی

سزاوار- لیلة القدر یعنی شبی که مقدرات و سرنوشت ها را در آن تعیین می کنند- ترجمه این

بیت بتقریب و تخمین است.

(۱۰۸) ابو عبدالله مصعب بن الزبیر بن العوام بن خویلد الاسدی (۲۶-۵۷۱=۶۴۸-

۶۹۰م) سردار معروف و برادر عبدالله بن زبیر که مختار بن ابی عبیده ثقفی را مغلوب کرد و

خود او بدست سپاهیان عبدالملک کشته شد.

(۱۰۹) ان عثمان والزبیر أحلا

دارها بالیفاع اذ وداها

یفاع یعنی زمین بلند و گوهسار

(۱۱۰) انها بنت كل ابيض قرم

نال فی المجد من قصی ذراها

قرم بفتح قاف یعنی سید و رئیس بزرگوار - قصی بن کلاب نام جد قبیله قریش است -

ذرا جمع ذروه است به تثلث ذال یعنی قله و مرتفع ترین نقطه کوه و تپه

(۱۱۱) سكن الناس بالظواهر منها

وتبوا لنفسه بطحاحا

قبیله قریش در مکه بدو دسته تقسیم میشدند یکی قریش «بطاح» که در داخل شعب مکه در بطحاء مکه بین اخشبین سکونت داشتند و دیگری قریش «ظواهر» که در خارج شعب مکه می بردند. قریش بطاح که بزرگان قریش از بین ایشان برخاسته بنو کعب بن لوی بودند که از فروع این قبیله است بنی عدی و بنی جمح و بنی سهم و بنی تیم و بنی مخزوم و بنی زهره و بنی اسد و بنی عبدمناف - وظواهر شامل بنو عامر بن لوی یعنی سایر قبایل قریشند - عرجی گوید زوجه من ام عثمان از قریش بطاح و از اشراف است نه از قریش ظواهر که در خارج مکه سکونت دارند.

(۱۱۲) در معجم البلدان یا قوت آمده است که «جلدان بکسر جیم و سکون لام بادل

مهمله یا ذال معجمه محلی است نزدیک طائف که بنو نصر بن معاویه از قبیله «هوازن» در آن سکونت دارند».

(۱۱۳) خیف بفتح اول و سکون ثانی یعنی دامنه کوه و نام مسجدیست در پشت کوه

ابوقیس در مکه - اما از سیاق عبارت مؤلف معلومست که این مسجد خیف نزدیک طائف غیر از مسجد معروف خیف در نزدیکی مکه است.

(۱۱۴) قسب بفتح اول و سکون ثانی خرمای خشکیده ایست که در دهان شکسته میشود

و هسته ای سخت دارد.

(۱۱۵) جلبجلان یعنی کنجد یا دانه گشنیز که برشته کرده با خرما می خوردند.

(۱۱۶) ترجمه حمض است بفتح اول و سکون ثانی که شتر وقتی از غله های شیرین

خسته میشود برای تشوع و تفکه از آن می خورد.

(۱۱۷) ترجمه قت است بفتح اول و تشدید ثانی یعنی یونجه گل یا یونجه خشک یا دانه

گیاهیست وحشی که نواله شتران سازند.

(۱۱۸) ابا عمر لم تنزل الרכب اذ اتوا

منازلهم والרכب يحفون بالרכب

حفاوت بفتح اول یعنی حدا کثر احترام و اکرام را به عمل آوردن - ركب بفتح اول و سکون ثانی یعنی جماعت شتر سواران که عدد ایشان از ده نفر بیشتر نباشد.

(۱۱۹) رفعت لثام الناس فوق کرامهم

وآثر تهم بالجلجلان وبالقبسب

(۱۲۰) فأما بعیرانا فبالحمض غذیا

وآثر عبادین وردان بالقضب

قضب دراینجا بمعنی یونجه خشک است - اهل مکه یونجه را قضب گویند بفتح اول و سکون ثانی.

(۱۲۱) انا نافلم نشعر به غیر انه

له لحيه طالت علی حمق القلب

حمق بفتح اول و کسر ثانی یعنی احمق و «حمق القلب» یعنی صاحب قلب احمق و یکی از معانی حمق «صاحب ریش کوتاه» است.

(۱۲۲) کرایة بیطار بأعلى حديدة

اذا نصبت لم تکسب الحمد بالنصب

بیطار بفتح اول و سکون ثانی یعنی دام پزشکی از ریشه بطر یعنی شکافتن - رایط بیطار مثل است برای شهرت بی افتخار - بیطاران برای شناساندن خود علمی بر آهنی می افراشتند تا مردم از دور آنان را ببینند و برای معالجه ستوران فرا خوانند و «أشهر من رایة البیطار» مثل است.

(۱۲۳) انا نا علی سخب یعرض بالقری

وهل فوق قرص من قری صاحب السغب

سغب برون صعب و سغب برون شرف یعنی گرسنگی - قری یکسراول والفس مقصوده طعامیست که برای مهمانان آوردند.

(۱۲۴) سرت ناقتی حتی اذا ملت السری

وعارضها عرج الجبابة والخصب

سری بضم اول والفس مقصوده یعنی شب روی - جبانه یعنی یم و بز دلی.

(۱۲۵) طواها الکری بعد السری بمعرس

جدید و شیخ بفس مستعرض الרכب

کری بفتح اول یعنی چرت - معرس بروزن معظم یعنی جائی که شب در آن بسر
برند. جدیب بروزن حدیث یعنی زمین خشک و بی حاصل

(۱۲۶) و همت بتعریس فحلت قیودها

الی رجل بالعرج الام من کلب

(۱۲۷) تمطی قلیلا ثم جاء بصربة

وقرص شعیر مثل کرکرة السقب

تمطى یعنی بخود وردفت و باتبختر و تطاول قدم برداشت - صربة پروزت شربت
یعنی شیرمانده ترش شده - سقب بفتح اول و سکون ثانی یعنی بچه شتر و کرکره بکسر هر
دوکاف پینه ایست که بر سینه شتر - آنجا که بر زمین میخورد - بسته می شود .

(۱۲۸) فقلت له اردد قراك مذمماً

فلست اليه بالفقير ولاصحبى

(۱۲۹) جزى الله خيراً خيراً ناعند بيته

وانحرنا للکوم فى اليوم ذى السغب

(۱۳۰) لقد علمت فھر بانك شرھا

وآكل فھر للخبیث من الکسب

(۱۳۱) وتلبس للجارات اتباً ومئزراً

ومرطاً فبئس الشيخ یرفل فى الاتب

مرط بکسر اول و سکون ثانی کسائست ازخز یا پشم یا کتان یا جامه ای سبز - اتب
بکسر همزه و سکون ثانی جامه ایست که از وسط چاک دارد و گریبان و آستین ندارد و زنان
آنها از سر پوشند - رفل و ترفل یعنی باغرور و دامن کشان رفتن

(۱۳۲) یدخن بالعود الیلنجوج مرة

وبالضر والسوداء والمائع الرطب

یلنجوج و آلنوج بفتح اول و دوم چوبیست خوشبو که با آن بخوردند - ضر بکسر
و فتح ضاد درختیست که از چوبش مسواک سازند و برگش معطر است - این درخت بزرگ
و کوهستانیست و در یمن بسیار بعمل می آید. سوداء که در فارسی شونیز نام دارد سیاهدانه
است - مائع الرطب نوعی عطر است.

(۱۳۳) فان قلت عثمان بن عفان والدى

فقد كان عثمان بريثاً من الوشب

و شب بفتح اول و سکون ثانی مانند و بش بدو فتحه یعنی مرد فرومایه - جمع این دو کلمه اوشاب و اوباش است.

(۱۳۴) وقدماً یجئ الحی بالنسل میتا

و یاتی کریم الناس بالوکل الثلب

و کل بروزن خشن و حسن بمعنی کودن و عاجز از هر کار است - ثلب بفتح اول و سکون ثانی یعنی مرد فرومایه و بی ارزش.

(۱۳۵) له لحيه قد مز قت فکانها

مقمة حشاش محالفة العشب

قماه بکسر قاف خا کروب و مقمه بکسر اول و فتح ثانی و فتح میم مشدد یعنی جارو - حشاش صیغه نسبت به حشیش است یعنی آنکه علفها را جارو می کند - عشب بضم اول و سکون ثانی یعنی علف و گیاه.

(۱۳۶) ترجمه هب است بفتح اول و کسر ثانی مشدد یعنی بامهابت.

(۱۳۷) حائط یعنی دیوار و چهار دیواری و مزرعه و باغ و خانه.

(۱۳۸) ترجمه بلس است بدو ضمه که جمع بلس معرب پلاس است و بلس جوال کاه است.

کسانیرا که درملاء عام تحقیر و تعذیب می کردند بر پلاس بر پای میداشتند و در مثلست: «أرانيك الله على البلس» یعنی خدا ترا بمن نشان دهد در حالی که بر پلاسها ایستاده باشی.

(۱۳۹) گویند اشك شادی خنك است و چشم در هنگام شوق خنك میشود. به این جهت

دعا میکنند که «أقر الله عينك» یعنی خدا ترا شاد کند و چشمت را خنك کند - قره العين یعنی سبب شادی انسان و موجب خنکی چشم.

معى ابن غرير واقفاً فى عباءة

لعمرى لقد قرت عيون بنى نصر

(۱۴۰) أجل! قدأ قر الله فيك عيوننا

فبئس الفتى والجار فى سائف الدهر

(۱۴۱) در متن «أرقت فيه» آمده است

(۱۴۲) اماطت كساء الخمر عن حر وجهها

و أدنت على الخدين برداً مهلهلاً

(۱۴۳) من الاء لم یحججن یبغین حسبه

ولکن لیقتلن البرئی المغفلا

حسبت یعنی ثواب وکاری که فقط بخاطر خدا انجام دهند - مغفل بروزن مظفر یعنی فریب خورده و غافل و نادان .

(۱۴۴) أبو محمد سعید بن مسیب بن حزن بن ابی وهب مخزومی قرشی (۱۳-۵۹۴=

۶۳۴-۷۱۳ م) سید تسابین و یکی از فقهای هفتگانه مدینه بود و در حدیث و فقه و زهد و ورع از رجال عصر بشمار میرفت. زندگی را از فروش روغن زیتون میگذرانید و از کسی عطاء نمی پذیرفت. چون در احکام و فتاوی عمر بن الخطاب بیش از دیگران تبحر داشت او را «راویة عمر» می گفتند.

(۱۴۵) شرح احوال این مغنی در جلد هفدهم الاغانی مسطور است .

(۱۴۶) المتوکل علی الله ابو الفضل جعفر بن محمد (معتصم) بن هارون الرشید (۲۰۶-

۵۲۴۷=۸۲۱-۸۶۱ م) - وی بسال ۲۳۶ هـ دستور داد مقبره حسین بن علی (ع) را در کربلا ویران و با خاک یکسان کردند. پایتخت را از بغداد به سامره منتقل کرد و در آنجا به تحریک و توطئه پسرش «المنتصر» کشته شد .

(۱۴۷) رجوع شود به حاشیه ۱۴۲ از همین فصل

(۱۴۸) سرف بروزن خشن محلیست در شش میلی مکه - درین محل رسول خدای

بامیمونه ازدواج کرد و میمونه درهمین محل درگذشت .

(۱۴۹) الضحاک بن عثمان بن الضحاک بن عثمان ابن عبدالله الاسدی الحزامی المدنی

القرشی متوفی در سال ۱۸۰ هـ (۷۹۶ م) از علمای بزرگ قریش در اشعار و اخبار و ایام عرب و از یاران مالک بن انس بود - وفاتش در مکه اتفاق افتاد.

(۱۵۰) هشام بن عبدالملک بن مروان بن الحکم از پادشاهان مروانی اموی دمشق

است (۷۱-۱۲۵ هـ=۶۹۰-۷۴۳ م) وی بسال ۱۰۵ هجری بعد از مرگ برادرش یزید بسلطنت رسید و مدت بیست سال حکمرانی کرد. زید بن علی بن الحسین در عهد او در عراق قیام کرد و بدست سپاهیان شام مغلوب شد و بشهادت رسید.

(۱۵۱) رجوع شود به حاشیه شماره یک از همین فصل

(۱۵۲) رجوع شود به حاشیه شماره یک از همین فصل

(۱۵۳) الْأَقْلَ لِمَنْ أَمْسَى بِمَكَّةَ قَاطِنًا

وَمَنْ جَاءَ مِنْ عَمَقٍ وَنَقَبَ الْمَثَل

عمق بفتح عین و سکون میم یکی از دره‌های طائف است که رسول‌خدا در محاصره طائف آنجا فرود آمد - نقب یعنی راهی در کوه و نقب مثل راهی بوده است که از قدید بکنار دریا میرفته است.

(۱۵۴) دَعَا الْحَجَّ لَا تَسْتَهْلِكُوا نَفَقَاتِكُمْ

فَمَا حَجَّ هَذَا الْعَامَ بِالْمَتَقَبَلِ

(۱۵۵) وَكَيْفَ يَزُكِّي حَجَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ

إِمَامٌ لَدَى تَجْمِيرِهِ غَيْرَ دَلِيلٍ

دلایل به ضم اول و سوم خار پشت است .

(۱۵۶) يَظَلُّ يِرَائِي بِالصِّيَامِ نَهَارَهُ

وَيَلْبِسُ فِي الظُّلُمَاءِ سَمَطِي قَرْنَفَلٍ

سمط یعنی رشته‌ای که در آن گهر و دانه‌های قیمتی کشیده باشند .

(۱۵۷) عَوْجِي عَلَيْنَا رَبَّةَ الْهُودَجِ

إِنَّكَ أَنْ لَا تَفْعَلِي تَحْرَجِي

(۱۵۸) أَنِي أَتِيحْتُ لِي يَمَانِيَّةٌ

أَحَدِي بَنِي الْحَارِثِ مِنْ مَذْحِجٍ

«اتیحْتُ لی» به صیغه مجهول یعنی برای من مقدر شده است.

(۱۵۹) نَلَيْتُ حَوْلًا كَامِلًا كَلَّهُ

مَا نَلْتَقِي الْأَعْلَى مِنْهَجٍ

(۱۶۰) فِي الْحَجِّ أَنْ حَجَّتْ وَمَاذَا مَنِي

وَأَهْلُهُ أَنْ هِيَ لَمْ تَحْجِجْ ؟

(۱۶۱) أَيْسَرُ مَا نَالَ مُحِبٌ لَدَى

بَيْنَ حَبِيبٍ قَوْلُهُ عَرَجٍ

(۱۶۲) نَقَضَ إِلَيْكُمْ حَاجَةً أَوْ نَقَلَ

هَلْ لِي مِمَّا بِي مِنْ مَخْرَجٍ

(۱۶۳) ابن ابی رباح عطاء بن أسلم بن صفوان (۲۷-۱۱۴هـ = ۶۴۷-۷۳۲م) بنده‌ای

سیاه و از اجله تابعین صحابه و فقهاء و محدثین بود. وی در «جند» یمن متولد شد و در مکه

به مقام قضاء و فتوی رسید و هم در آن شهر بمرد.

(۱۶۴) رجوع شود به حاشیه ۱۶۰ درهمین فصل

(۱۶۵) قسم است که بصیغه مفرد مذکر غایب گفته میشود و مقصود متکلم است یعنی اگر این کار را نکنم زنی مطلقه باشد.

(۱۶۶) به حاشیه ۱۶۰ درهمین فصل رجوع شود.

(۱۶۷) وی از عطاء روایت حدیث کرده است.

(۱۶۸) رجوع شود به حاشیه ۱۵۸ از همین فصل

(۱۶۹) رجوع شود به حاشیه ۱۵۹

(۱۷۰) رجوع شود به حاشیه ۱۶۰ از همین فصل

(۱۷۱) مشاعر مناسک حج و معالم آنست و مشعر الحرام بفتح و کسر میم یعنی مزدلفه که بین منی و عرفات واقعست.

(۱۷۲) عوجی علی فلسفی جبر

فییم الصدود و انتم سفر

صدود بضم صاد مصدر است یعنی اعراض کردن - سفر بفتح اول و سکون ثانی یعنی مسافران.

(۱۷۳) ما نلتقی الا ثلاث منی

حتی یفرق بیننا النفر

از مناسک حج اقامت در منی است. روز سوم اقامت منی «نفر» نام دارد و روزن قتل چون حاجیان در آن روز بار برمی بندند و از منی میروند.

(۱۷۴) الحول بعد الحول یتبعه

مالدهر الا الحول والشهر

(۱۷۵) در جلد ششم الاغانی ضمن شرح اخبار ابن جامع از داود مکی همین خبر نقل شده است.

(۱۷۶) شطار جمع شاطر است که بقول این بطوطه آنانرا در خراسان «سریداران»

گویند. شغلشان راهزنی و عیادی بوده و جامعه مخصوص واجتماعات و تکیه های خاص داشته اند. شطار یا شطاریه فرقه ای از صوفیائند.

(۱۷۷) شرح احوال این موسیقی دان و مغنی بزرگ در فصل پنجم از همین مجلد الاغانی آمده است.

(۱۷۸) عقبه بدو فتحه بین مکّه و منی واقعست و جمرات ثلاثه که در ایام اقامت منی برای حج بساید بر آنها سنگ زد در همین زمین واقعست. «بیعت نساء» و «بیعت حرب» در نزدیکی این جمرات (قطعه سنگها) واقع شد و هفتاد تن از مدنیان در آنجا سوگند یاد کردند که در راه یاری رسول خدای شمشیر بکشند و در مدینه از او نگاهداری کنند.

(۱۷۹) رجوع شود به حاشیه ۱۷۲ از همین فصل.
(۱۸۰) حداء بضم اول آوازیست که برای نشاط شتران سروده میشود و اگر بخوانند شتر تیزتر گام بردارد آهنگ حداء را تندتر می خوانند - الف این کلمه را در فارسی اماله کرده حدی گویند.

(۱۸۱) از معاصران اسحاق موصلی و از راویان اخبار و اشعار و آهنگهای عربست.
(۱۸۲) ابوزید عمر بن یزید بن عبیده بن ریطه النمیری الصبری معروف به این شبه (۱۷۲-۸۲۶ = ۷۸۹-۸۷۶ م) مورخ و راوی شعر و حدیث است - از و کتب بسیار باقی مانده که از آن جمله است (الشعر والشعراء) و «الآغانی»

(۱۸۳) حرم بضم اول و فتح ثانی جمع حرمة است یعنی شرف و آبرو و مجازاً یعنی زنان.
(۱۸۴) خدمت مهمی بوده است که از سوی خلفای اموی و عباسی به رجال دولت محول می گشته است. در ایران نیز از عهد صفویان مأموران ویژه ای با سمت امیر الحاج برای سرپرستی و حفظ حقوق و حرمت و جان حاجیان اعزام می شدند.

(۱۸۵) همان اشعب طماع است و اشعب در لغت یعنی آنکه شانه ای پهن داشته باشد.
(۱۸۶) کنیه قرآن مجید است.

(۱۸۷) زوجه ابولهب که رسول خدای را می آزد و در قرآن «حمالة الحطب» یعنی همیزم کش خوانده شده است.

(۱۸۸) این محل در مکّه «سوق الحناتین» نام داشته است.

(۱۸۹) سینصر نی الخلیفة بعد ربی
و یفضب حین یخبر عن مساقی

مساق يعنى راه ومسير .

(۱۹۰) على عباءة بلقاء ليست

مع البلوى تغيب نصف ساقى

بلقاء يعنى خاكستري ورننگ رفته- بلوى يعنى مصيبت.

(۱۹۱) وتغضب لى بأجمعها قصى

قطين البيت والدمث الرقاق

دمث به دوضمه جمع دماء است يعنى زمين هموار - دربارۀ منازل قريش درمكه

رجوع شود به حاشيه ۱۱۱ از همين فصل

(۱۹۲) أجياد محلى است درمكه نزديك كوه صفا .

(۱۹۳) وكم من كاعب حوراء بكر

ألوف الستر واضحة التراقي

كاعب يعنى دختر رسیده پستان برآمده - بكر بكسر باء يعنى دوشيزه ومرد نديده -

واضح يعنى سپيد. تراقي بفتح اول جمع ترقوه است وترقوه بفتح اول وسكون ثانى وضم

ثالث وفتح رابع مقدم گلو وبالاى سينه است.

(۱۹۴) بكت جزعاً وقد سمرت كبول

وجامعة يشد بها خناقى

سمرت بصيغة مجهول يعنى محكم بسته شده است - كبول بضم كاف جمع كبيل است

بفتح اول وسكون ثانى يعنى قيدكه به پاى بندند - جامعه غل است كه گردن را بدست ياپا

بازنجير جمع مى سازد.

«شد خناقى» يعنى گلويم فشار داده شده است.

(۱۹۵) على دهماء مشرفة سموق

ثناها القمح مز لقة التراقي

سموق صيغة مبالغه است يعنى بسيار بلند - اين شعر در روايت نساخ دست خورده و

بكلى خراب شده است ترجمۀ آن تقريبى است .

(۱۹۶) رجوع شود به حاشيه ۱۹۰ از همين فصل

(۱۹۷) كان على الخدود وهن شعث

سجال الماء يبعث فى السواقى

(۱۹۸) فقلت تجلدا وحلفت صبراً
أبالي اليوم مادفت ماقی

(۱۹۹) رجوع شود به حاشیه ۱۸۹ ازمین فصل

(۲۰۰) رجوع شود به حاشیه ۱۹۱ ازمین فصل

(۲۰۱) بمجتمع السيول اذا تنهى
لثام الناس في الشعب العماق

(۲۰۲) قبیله ای از قریش بوده است.

(۲۰۳) أبطح وأبطح دره مکه است که بنی کعب بن لوی در آن اقامت داشتند.

(۲۰۴) مد بضم اول وتشديد ثانی پیمانه است تقریباً بمقدار هجده لیتر.

(۲۰۵) أضاعوني وإى فتى أضاعوا
ليوم كرهية وسداد ثغر

سداد ثغر بکسر سین یعنی بستن مرز ودفاع از آن بانیروی انسانی وجنگ افزارها.

(۲۰۶) وصبر عند معترك المنايا
وقد شرعت أستها بنحري

(۲۰۷) أجرر في الجوامع كل يوم
فيألته مظلمتى وصبرى

جوامع جمع جامعه است یعنی غل که بازنجیر کردن را بدست یاپا بندد- صبر اینجا
یعنی زندان

(۲۰۸) كاني لم اكن فيهم وسيطاً
ولم لك نصيبي في آل عمرو

وسيط یعنی شریف وآنکه در قبیله شهرت وشرف بیشتری دارد - آل عمرو یعنی
فرزندان عمرو بن عثمان بن عفان.

(۲۰۹) أبو سعيد عبد الملك بن قريش بن علي بن أسمع باهلي (۱۲۲-۸۲۱۶=۷۴۰-
۸۳۱) راوی اخبار عرب واز ائمه لغت وشعر وجغرافیا وسایرفنون ادبست.

(۲۱۰) أبو حنيفة نعمان بن ثابت (۸۰-۱۵۰=۶۹۹-۷۶۷ م) یکی از پیشوایان
چهارگانه اهل سنت وجماعتست که پیروان او امروز در ایران وپاکستان وافغانستان وهند

واندونزی وچین وسایر بلاد آسیا سکونت دارند. وی در کوفه متولد شد و در بغداد در گذشت بر سر قبر او که در محله اعظمیه بغداد واقعست این حدیث را نوشته دیدم «لو کان العلم بالثریا لتناولہ رجال من فارس» یعنی اگر علم در ستاره پروین باشد مردانی از ایران بر او دست خواهند یافت.

(۲۱۱) رجوع شود به حاشیه ۲۰۵ از همین فصل

(۲۱۲) عس جمع عامراست یعنی داروغه و شبگرد

(۲۱۳) ترجمه «سواد» است. لباده سیاهی بوده که مقامات رسمی دوره عباسی می پوشیدند.

(۲۱۴) ترجمه «طوبله» است. کلاه بلندی بوده که قضات بر سر می نهادند.

(۲۱۵) ابوموسی عیسی بن موسی بن محمد عباسی (۱۰۲-۱۱۶۷=۷۲۱-۸۷۳) برادرزاده سفاح ملقب به «شیخ الدوله» از سرداران و رجال بزرگ بنی عباس و مدتی ولی عهد و امیر کوفه بود.

(۲۱۶) رجوع شود به حاشیه ۲۰۵ از همین فصل.

(۲۱۷) فتوای امام ابوحنیفه است به حلیت غناه

(۲۱۸) عبدالله بن علی بن عبدالله بن العباس عم منصور بود که مروان حمار را در زاب شکست قطعی داد و او را تادمشقی تعقیب نمود و آن شهر را نیز بگشود و دولت اموی را برانداخت. (سال ۸۰ هجری) - وی دعوی خلافت کرد و ابو مسلم خراسانی به امر منصور او را شکست داد و عبدالله در زندان بمرد (۱۰۳-۱۱۴۷=۷۲۱-۷۶۴)

(۲۱۹) رجوع شود به شماره ۲۰۵ در همین فصل.

(۲۲۰) کنس بفتح اول و سکون ثانی یعنی جارو کردن و پاک کردن مزبله و مستراح. صفت از آن کناس است

(۲۲۱) رجوع شود به حاشیه ۲۰۵ از همین فصل.

(۲۲۲) واکرم نفسی انی ان اهنتها

و حقت لم لکرم علی احد بعدی

(۲۲۳) ابو بحر الاحنف بن قیس بن معاویه بن حصین المری السعدی المنقری التیمی

(۳ ق ۵-۷۲ = ۶۱۹ - ۶۹۱) سید بنی تمیم و از عقلاء مشهور عربست که به حلم و بردباری مثل شده است

(۲۲۴) عبدالملک بن مروان بن الحکم ابوالولید (۲۶-۸۶ هـ = ۶۴۶-۷۰۵ م) بزرگترین پادشاه اموی مروانی بود. در سال ۶۵ هـ بعد از مرگ پدرش به خلافت رسید و در عهد وی دفاتر از فارسی به عربی درآمد. او نخستین خلیفه ایست که بر زر سکه زد قبل از و عمر بن الخطاب بر سیم سکه زده بود.

(۲۲۵) امیر کوفه از سوی ولید بن یزید بوده است. وی بعد از خالد بن عبدالله قسری به این سمت منصوب شد.

(۲۲۶) ابوالهیثم خالد بن عبدالله بن یزید بن اسد قسری (۶۶-۱۲۶ هـ = ۶۸۶-۷۴۳ م) یمانی الاصل و امیر مکه و بعد عراقین بود. وی با عمر بن ربیع شاعر دوستی داشت و در شعر و موسیقی صاحت نظر بود.

(۲۲۷) ترجمه این جمله است «و نفسک نفسک ان عاش احد منهم»

(۲۲۸) قد راح نحو العراق مشخبله

قصاره السج بنعده الخشبه

مشخبله کلمه ایست عراقی. زیور است که ازلیف و مهره درست می شود. کنیزك راهم بسبت زیور هائی که بروست مشخبله گفته اند.

(۲۲۹) یرکبها صاغراً بلاقتب

ولا خطام وحو له جلبه

صاغر یعنی ذلیل و خوار - قتب یعنی جهازشتر - خطام یعنی مهار - جلبه بروزن طلبه یعنی ازدحام عامه مردم.

(۲۳۰) فقل لدعجاء ان مررت بها

لن یعجز الله هارب طلبه

(۲۳۱) قد جعل الله بعد غلبتكم

لنا عليكم يادلدل القلبه

(۲۳۲) لت الي هاشم ولاسد

ولا الي نوفل ولا العجبه

(۲۳۳) لكنما أشجع أبوك سل ال...

کلبی لا ما یزوق الکذبہ

مقصودش محمد بن سائب بن بشر بن عمرو کلبی متوفی سال ۱۴۶ هـ (۲۶۳ م)
نسباً معروفست.

(۲۳۴) رجوع شود به حاشیه ۲۰۵ از همین فصل.

(۲۳۵) احمد بن جعفر بن موسی بن یحیی بن خالد برمکی (۲۲۴-۳۲۴ هـ) رجوع شود
به حاشیه ۵۷ از همین فصل.

(۲۳۶) اذا ما طواك الدهر يا ام مالك

فدأن المنايا القاضيات وشانیا

(۲۳۷) تمر الليالي والشهور وتنقضي

وحبك ما يزداد الا تماذیا

(۲۳۸) خليلی ان دارت علی ام مالك

صروف الليالي فابغیالی ناعیا

(۲۳۹) ولا تترکاني لالخیر معجل

ولا لبقاء تنظران بقائیا

شرح احوال این شاعر در ابتدای جلد سیزدهم از الاغانی مسطور است و حدادیه
نام مادر او است - حداد بکسر اول بمعنی مصیبت و عزاداری نیز آمده است

تمام شد ترجمه جزء دوم از جلد اول کتاب الاغانی تصنیف ابوالفرج اصبهانی

بناریخ بیست و هفتم دی ماه ۱۳۵۷ هجری شمسی برابر بانوزدهم صفر الخیر ۱۳۹۹
هجری قمری در طهران.

فهرست‌ها

اعلام در جزء اول کتاب «الآغانی»

الف	
آزر ۶۰	ابن درید لغوی - محمد بن الحسن چهارده
ابان بن کلب ۳۲	ابن زینه ۷۸-۵۸-۵۷
ابان بن عمرو بن امیه مکنی به ابو معیط ۲۷	ابن سیار ۱۳۱
ابراهیم خلیل الله و اجداد او تا آدم ۳۹۶-۲۸	ابن سیحان ۷۸-۵۸-۵۷
ابراهیم بن ادهم زاهد ۳۶۶	ابن شاکر هفده
ابراهیم سعد زهری سی و چهار	ابن العباد - صاحب اسمعیل - نفسیزده
ابراهیم بن محمد فرزند رسول الله (ص) ۷۶	بیست و شش - چهل و سه - پنجاه
ابن الانباری - ابوبکر محمد بن قاسم چهارده	ابن عباس - ابوالعباس - عبدالله بن عباس ۱۴۰-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱
ابن ابی نهشل ۱۲۳	ابن عرس موصلی بیست و هفت
ابن تیمیه شیخ الاسلام تقی الدین هفده - پنجاه و دو	ابن عیاش ۳۷
ابن خلدون - عبدالرحمن بن محمد بیست و شش - پنجاه - پنجاه و شش	ابن قطر ۷۹
	ابن قطن ۷۹ - ۸۰
	ابن قطنی ۷۹
	ابن الکاهلیه - ابن زبیر - عبدالله ۶۲
	ابن مقفع نه
	ابن هرمه ۸۸

- ابو اسحاق ابراهیم الیزیدی ملقب به ثعلب
 پنجاه و یک - ۱۵۳
 ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام
 ۱۲۲
 ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه ۳۶ - ۱۱۱
 ۱۱۴ - ۲۶۷ - ۲۹۳ - ۴۲۲
 ابوقتب - ناصرالدوله بیست و هفت -
 بیست و هشت
 ابوجهل - حارث بن هشام ۱۲۴ - ۳۱۶
 ابوالحارث بن عبدالله ۱۴۸
 ابوالحارث - غلام هشام بن الولید ۱۷۴
 ابوالحسن احمد بن رشید سی
 ابوالحسن علی بن محمد کوفی اسدی
 سی
 ابو حرب بن امیه ۳۰
 ابوحنیفه نعمان بن ثابت پیشوای حنفیه
 چهل و نه
 ابو خالد ۱۳۰
 ابو ذباب - عبدالملک بن مروان بن الحکم
 ۵۲ - ۵۵ - ۵۶ - ۶۱ - ۶۸ -
 ۷۷ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۳۴۷
 ابوریعه ۱۲۱ - ۱۲۴
 ابوریعه مخزومی ملقب به عدل ۱۲۳
 ابوریعه مصطلقی ۲۲۰
 ابورغال - راهنمای ابرهه ۳۶۲
 ابوسفیان بن امیه ۳۰
 ابوالعاص تمیمی ۴۶ - ۷۰
 ابوالعاص بن امیه ۳۰ - ۳۳
 ابوالعباس احمد بن طیب سرخی
 چهل و سه
 ابو عبدالله محمد بن سلام ۳۱۴
 ابو عبد مناف ۱۲۶ - ۳۱۴
 ابو عبید ۴۰ - ۱۷۳
 ابو عبیده لغوی ۳۸۳
 ابوالعراقیت - حسن بن مسلم ۸۴
 ابوعلی - حسن بن رشیق قیروانی صاحب
 کتاب العمده یازده - پنجاه
 ابوعلی قالی بغدادی بیست و سه - چهل
 و شش
 ابو عمرو بن امیه ۲۷ - ۳۰ - ۳۳
 ابو العیص بن امیه ۳۰
 ابو العیناء - محمد بن القاسم پانزده -
 پنجاه و یک - ۳۰۷
 ابو الفتح بریدی چهارده
 ابو الفتح الجزار بیست و سه
 ابو القداء اسمعیل بن علی - مورخ
 چهل و چهار
 ابو فدیك خارجی ۲۸۷
 ابو الفرج علی بن الحسین الاصبهانی
 هفت - سیزده - پانزده - شانزده
 هفده - هجده - نوزده - بیست
 بیست و یک - بیست و سه - بیست
 و چهار - بیست و پنج - بیست و شش
 بیست و هفت - بیست و هشت -
 بیست و نه - سی - سی و یک - سی
 و شش - چهل و سه - چهل و شش -
 پنجاه و یک - ۳ - ۱۲ - ۱۴ -
 ۳۴۲ - ۴۴۲
 ابو الفرج ابن الجوزی هفده - سی و
 شش - پنجاه و یک
 ابو الفضل بن العمید - محمد بن الحسین
 الکاتب نه - سیزده - هجده -
 پنجاه
 ابو قریبه بیست و هفت
 ابو کبشه سکسکی ۳۸
 ابو کعب بن مالک ۸۷
 ابولولو فیروز ۳۱۸
 ابو معاویه ضریر - محدث سی و چهار

- ابومعیط ۳۲ - ۵۵ - ۷۶
 ابوالمقوم انصاری ۱۳۵
 ابونعیم اصفهانی - حافظ چهل و چهار
 ابونھشل ۱۲۲
 ابو وداعه سهمی ۱۵۶
 ابوالھندام - مولای ربیعان ۱۴۸
 اخشویروش پارسى ۳۷۹
 احمد بن محمد بن خلکان صاحب وفيات
 چهل و چهار - ۲۶
 اخفش اصغر - سلیمان بن فضل پاترده
 اخفش اکبر - عبدالحمید پاترده
 اروی ۳۲ - ۳۶ - ۵۵ - ۵۶ - ۷۶
 اسماء ۱۲۴ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۱۵ -
 ۲۲۱ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳
 اسمعیل بن امیه ۲۳۱
 اسمعیل نبی ۲۸
 اسمعیل یاشا البغدادی چهل و پنج
 اسید بن ابی العیس بن امیه ۸۱
 اشعث بن قیس کندی ۱۴۷ - ۳۲۷
 آقازرگ طهرانی - حاج شیخ چهل و پنج
 الیاس - الیاس بن مضر ۶۰ - ۲۸
 ام ایان ۴۲
 ام البنین - دختر عبدالعزیز بن مروان
 ۳۰۳
 ام جعفر زوجه هارون الرشید ۴۰۸
 ام الحکم ۲۲۷
 ام حکیم - بیضاء ۳۶
 ام عاصم ۴۲
 ام عثمان - خواهر ثریا ۲۸۱
 ام عمرو ۵۷ - ۷۷ - ۲۸۶
 ام کلثوم ۳۶
 ام مالک ۱۷ - ۲۴
 ام محمد - دختر مروان بن الحکم ۲۳۴

- ام نوفل ۲۸۳ - ۲۹۰ - ۲۹۱
 ام یحیی ۴۷ - ۷۱
 امة الواحد یا امة المجید - دختر عمر بن
 ابی ربیعہ ۲۳۳ - ۳۲۱
 امة الوهاب ۱۳۰ - ۱۷۰ - ۳۰۰ -
 ۳۴۵ - ۳۴۶
 آمنه - دختر ابان بن کلب ۳۲ - ۳۳
 امیه ۷۰
 امیة الاصغر ۲۷۸
 امیة بن عبد شمس ۲۷ - ۲۹ - ۳۱ -
 ۳۲ - ۳۷
 انس بن مدرک بن عامر بن صعصعه ۳۱۹
 انوش ۶۰
 ایرن ۱۲

ب

- بتول ۳۰۵
 بشینه ۱۷۴ - ۱۷۸ - ۴۰۰
 بحیر بن ذی الرمحین ۱۲۳ - ۳۱۶
 بخاری - محمد بن اسمعیل صاحب «صحیح
 بخاری» ۳۱۷
 بدیع الزمان فروزانفر پنجاه
 برکشلی، دکتر سی و هفت
 بروکلن (کارل) چهل و پنج
 پروین گنابادی پنجاه - پنجاه و شش
 بغوم - معشوقه عمر بن ابی ربیعہ ۲۳۱ -
 ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۳۹۳
 بلال - غلام ابن ابی عتیق ۲۸۲ -
 ۲۸۳ - ۲۹۰
 بلقاء ۳۹۹

ت

- تبع الاوسط ۳۱۶ - ۳۴۶

ث

ح

- ثابت بن قرہ حرانی چهل و سه
 ثریا - دختر علی بن عبدالله بن حارث
 بن امیه سی و دو - ۱۸۳ - ۲۷۷ -
 ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ -
 ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۶ - ۲۸۷ -
 ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ -
 ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۷ - ۲۹۹ -
 ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ -
 ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ -
 ۳۱۰ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۴۳۲ -
 ۴۴۲
 ثعالبی - ابو منصور صاحب یتیمه الدهر
 هفده
 ثعلب ضحوی - احمد بن یحیی شیبانی
 پاترده - پنجاه و یک
- ج
 جبرائیل جبور ۴۶
 جذیمه بن سعد خزاعی ۳۸۴
 جرجیس - فتح الله چهل و شش
 جعفر بن ابی طالب پنجاه و یک - ۳۴۷
 جعفر بن سلیمان بن علی ۸۱
 جعفر بن قدامه - محدث پاترده - ۹۲ -
 ۱۴۲
 جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ۷۶
 جعفر بن یحیی برمکی ۲۳۰
 جعفر حنفی - جد مادری محمد بن
 الحنیفه ۶۸
 جمل ۱۷۷
 جوان ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۲۷۵
 جیداء ۱۷ - ۲۴
- ح
 حاتم طائی ۴۴۳
 حاج خلیفه مصطفی ابن عبدالله صاحب
 کشف الظنون چهل و پنج
 حارث بن ابی ربیعہ ۱۲۵ - ۱۲۶
 حارث بن عبدالله بن ابی ربیعہ - قباع
 ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۲۹۹ -
 ۳۰۰
 حارث بن عبدالله بن عیاش ۲۸۲
 حارث بن عمرو بکری ۲۲۲ - ۲۲۳
 حارث بن هشام ۱۲۴
 حبیب بن کرہ ۴۳ - ۴۴
 حبیبہ ۱۰۴
 حجاج بن یوسف ثقفی ۶۱ - ۲۶۲ - ۳۱۹
 حسن بن سهل بن عبدالله السرخسی ۲۳
 حسن بن حسن بن علی علیه السلام ۲۹۴ -
 ۴۴۲
 حسن بن علی علیه السلام ۷۶
 حسن بن علی عتري لغوی معروف به ابن
 غلیل ۵۷ - ۴۳۲
 حسن بن محمد بن هارون مهلبی هجده
 نوزده - بیست - بیست و یک -
 پنجاه و یک
 حسن بن موسی نصیبی سی و یک
 حسین بن علی علیه السلام ۱۱۴ - ۴۲۹
 حذیفه بن المغیره ۱۲۰
 حرب بن امیه ۳۰ - ۳۱
 حرث رقاصه ۴۲ - ۴۳ - ۴۴
 حکم بن هشام بن عبدالرحمن معروف به
 «داخل» دوازده
 حکم مستنصر اموی اندلسی هجده -
 بیست و هشت - پنجاه و شش
 حلوان بن عمران ۲۸

حمیده - جاریه ابن تفاحه ۲۳۵-۲۳۶

حمیده - دختر عمر بن عبدالرحمن بن

عوف ۵۱

حنتف بن السجف ۴۶ - ۷۰

ذ

ذکوان ۲۷

ذوالرمحین - جد عمر بن ابی ربیعہ

۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۶ -

۳۱۴

ذهبی - محمد بن احمد مورخ و حافظ

هفده

ر

رباب سی‌ودو - ۱۱۴ - ۱۸۸

ربیع دختر معوذ بن عفراء ۱۲۴

رضییا خواهر ثریا ۲۸۱ - ۴۳۲

رقیه - معشوقه ابن قیس الرقیات ۶۳ -

۳۴۷

رکن الدوله دیلمی هجده بیست و یک -

پنجاه - پنجاه و یک

رمله - دختر عدالله بن خلف خزاعی

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ -

۲۸۷ - ۲۹۴

روح بن زنباع ۳۸

روح بن عباده قیسی سی و چهار

رودکی - ابو عبدالله جعفر بن محمد

پنجاه

رودلف برونو - امریکائی چهل و پنج

ریطه ۱۱۲ - ۱۲۳

ز

زبیری - ابو عبدالله ۱۳۱ - ۱۳۴ - ۱۹۹

۲۲۸

خ

خالد بن سعید ۵۷

خالد بن عاصی بن هشام ۱۶۷

خالد بن عبدالله قسری - خریث ۲۱۹ -

۲۲۱ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۳۸۳ -

۴۳۸

خالد بن عقبه ۳۶ - ۵۸

خالد بن ولید بن عقبه ۵۵

خدیجه بنت خویلد - ام المومنین ۶۳

خزیمه ۲۸

خسرو پرویز پنجاه و پنج

خضری‌بک - شیخ محمد سی

خطیب بغدادی - مورخ و حافظ چهل و

چهار

خلیل بن احمد فراهیدی چهل و دو -

چهل و نه - ۱۱۷

خندف - جده قبيله قریش ۲۸ - ۵۹ -

۶۰

خویلد بن اسد ۶۳

خیرالدین زرکلی چهل و شش

خیط باطل - مروان بن الحکم ۶۸

د

داود پونه، دکتر سی و شش

داوود بن علی بن عبدالله بن عباس -

ابوسلیمان ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۴۳۱

داوود سلوم چهل و شش

دارقطنی - ابو الحسن علی بن عمر بغدادی

- زجاج - ابونصر بیست و سه
 زمل بن عمرو عذری ۳۸
 زهراء دختر خثراء کاهلیه ۶۳
 زیاد بن سمیه ۴۴۱
 زیاد بن عبدالله حارثی ۱۲۸
 زرقاء ۵۶-۷۷
 زینب دختر موسی الجمحی ۱۳۴
 ۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-
 ۱۵۶-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۲-۱۶۳
 زین المواکب ۲۱۲-۲۱۳
- س
- سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب ۴۳
 سعاد ۹۵
 سعد بن حمزه همدانی ۳۸
 سعدی سی و دو
 سعید بن خالد بن عثمان بن عفان ۱۹۹
 سعید بن سعد بن سهم ۱۲۱-۲۳۹
 سعید بن سهم بن عمر و بن حصیص ۱۲۳
 سعید بن العاص ۲۱-۲۵-۵۲-۵۳-۵۴
 سعید بن عثمان ۵۷-۷۸
 سعید بن مسیب مغزومی - ابومحمد
 ۱۴۳-۱۷۲-۱۷۳-۳۲۷-
 ۳۴۷
 سفاح - عبدالله عباسی ۴۳۱
 سفیان بن امیه ۳۰-۳۱
 سفیان بن عیینه هلالی - فقیه ۵۵
 ۱۲۴-۲۳۱-۳۱۷
 سکینه بنت الحسین علیه السلام ۱۶۴
 ۲۲۸-۲۲۹-۳۴۲-۳۹۰
 سکینه دختر خالد بن مصعب ۲۳۳
 سلمی - زوجه ولید بن زید سی و دو
- سی و چهار - ۹۲-۱۸۳-۱۹۹-
 ۲۴۳-۲۹۳
 سلیمی ۱۸۵
 سلیمان ۲۸۲
 سلیمان بن جهم عدوی ۴۲
 سلیمان بن عبدالملک ۱۳۳-۳۰۴
 ۳۲۲
 سندی وراق - سندی بن علی ۹-۱۴
 ۱۳۸
 سهیل - سهیل بن عبدالرحمن بن عوف
 زهری ۱۸۳-۱۸۴-۳۰۰-
 ۳۵۲-۳۵۳
 سهیل بن عبدالعزیز بن مروان ۳۰۰
 ۳۰۸
 سیبویه شیرازی - عمرو بن عثمان بن
 قنبر نه - پاترده - چهل و نه
 سیف الدوله حمدان هجده - بیست و سه
 بیست و شش - پنجاه - پنجاه و چهار
- ش
- شارلمانی ۱۲
 شافعی محمد بن ادريس - رئیس مذهب
 شافعی شاترده - ۳۱۷
 شریک بن عبدالله کنانی ۳۸
 شعبی ۳۷
 شفیق جبری چهل و شش
 شبیه اموی ۶۴
- ص
- صالح بن هارون الرشید ۴۰۸
 صخر بن ابی الجهم قینی ۴۴
 صریم ۲۱۵
 صفیه دختر امیه بن عبد شمس ۳۲

۱۴۲ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ -

۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۸۷ -

۴۲۰

عباد بن زیاد ۵۲ - ۵۷

عباس بن عبدالمطلب ۷۶

عبدامیه ۲۷۸

عبدالباقی بن قانع ۹۹

عبدالحی بن عماد الحنبلی چهل و پنج

عبدالحمید کاتب پنجاه

عبدالرحمان بن ازهر زهری ۴۳

عبدالرحمان بن ابی بکر ۹۶ - ۱۱۵

عبدالرحمان بن ابی عمار جشمی ملقب به

قس ۱۰۹

عبدالرحمان بن حارث ۲۱۶

عبدالرحمان بن علی معروف به ابن جوزی

بغدادی چهل و چهار

عبدالرحمان بن قطر ۷۹

عبدالرحمان بن مسعود (یا مسعده)

فزاری ۳۸

عبد شمس بن عبد مناف ۳۲ - ۱۹۰

۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۵۸

عبدالعزیز بن ابی ثابت اعرج ۵۱ -

۱۲۲

عبدالعزیز بن حجاج بن عبدالملک ۱۰۹

عبدالعزیز بن عبدالرحمان آل سعود

۷۶ - ۳۱۶

عبدالعزیز بن یوسف بیست و شش

عبدالله بن ابراهیم جمحی ۲۹۲

عبدالله بن اسعد یافعی چهل و پنج

عبدالله بن ابی ربیعہ ۱۲۴ - ۱۲۵

عبدالله بن ابی سعد ۲۳۱

عبدالله بن ابی عمرو بن حفص مخزومی

۴۰

۴۰ - ۶۸

صلاح الدین المنجد چهل و شش

پنجاه و یک - پنجاه و چهار

ط

طایفه بن الیاس ۲۸

طاش کبری زاده چهل و پنج

طبری - ابوجعفر محمد بن جریر -

مورخ و مفسر و حافظ پاترده

بیست و چهار - پنجاه - ۳۳ -

۳۴ - ۶۴

طلحة بن عبدالله بن عوف زهری ۱۴۱

طلحة بن عبدالله تیمی صحابی ۱۴۲ -

۲۸۵ - ۲۸۷ - ۴۲۰

طلحة بن عمر بن عبیدالله تیمی ۲۸۵

طلحة الطلاحات - طلحة بن عبدالله بن

خلف خزاعی ۲۸۵ - ۴۳۵

شیخ طوسی یا شیخ الطایفه ابوجعفر محمد

بن الحسن بن علی چهل و چهار

ظ

ظبیه ۹۴ - ۹۹ - ۱۳۷ - ۲۳۳

ظلوم ۱۰۳

ظمیاء ۱۶۶

ع

عاتکه - کنیز ابوالعراقیت ۸۴

عاص بن امیه ۳۰

عاصم بن ثابت بن ابی الاقلج ۳۴

۳۵ - ۶۵

عاصم بن عمر بن الخطاب ۴۲

عایشه - دختر طلحة بن عبیدالله تیمی

- عبدالله بن ثور خارجی - ابوفدیک ۴۳۸
عبدالله بن جعفر بن ابی طالب یازده ۸۳ - ۸۵ - ۱۷۸
عبدالله بن حارث ۲۸۰
عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه ۴۰
عبدالله بن الزبیر - ابوبکر - ابوخیب ۱۳ - ۳۱ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۵ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۷ - ۷۰ - ۱۳۳ - ۱۶۹ - ۳۴۷ - ۴۲۹
عبدالله بن سلام صحابی ۳۱۴
عبدالله بن عامر ۴۴۱
عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ۲۷۵ - ۳۱۲ - ۴۲۸
عبدالله بن عبدالمطلب ۱۲۳
عبدالله بن عضاة اشعری ۳۸ - ۳۹
عبدالله بن عمر بن الخطاب ۳۶ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳
عبدالله بن مسعود انصاری ۱۲۴ - ۳۱۶
عبدالله بن مسعود (یامسعود) فراری ۳۸
عبدالله بن مصعب ۱۳۷ - ۲۲۰
عبدالله بن مطیع ۴۰
عبدالله بن هلال - صاحب ابلیس ۲۲۰
عبدالله الکاتب معروف به ابن باقیا بیست و نه
عبدالله محض - ابن حسن بن حسن بن علی علیه السلام ۶۵
عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف ۲۷ ۳۶
عبدالملک بن مروان ۵۲ - ۵۵ - ۵۶ ۶۱ - ۶۸ - ۷۷ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۳۴۷ - ۲۶۲ - ۳۴۷
عبدمناف ۵۹
عبدالوهاب اندلسی - ابن حزم
چهل و چهار
عبله - دختر عبید بن خالد تمیمی ۸ ۲۷۸
عقبه ۶۴
عثمان بن عفان ۲۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۶۸ ۸۱ - ۱۱۱ - ۱۲۵ - ۱۹۹
عثمان بن محمد بن ابی سفیان اموی ۴۱ - ۴۳
عثمان بن مظعون ۷۶
عدنان بن اد بن اد ۲۸
عزالدوله دیلمی بیست و هفت
عزالدین - ابن اثیر مورخ چهل و چهار
عزالملک حرانی بیست و نه
عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو
بیست و شش - چهل و سه - پنجاه
پنجاه و یک
عفراء ۳۹۹
عقبه بن ابن معیط ۳۳ - ۴۳ - ۳۵ ۳۶ - ۶۴
عکرمه بن ابی جهل ۳۱۶
علی بن ابی طالب علیه السلام پنجاه و شش ۱۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۷ - ۶۷ - ۱۱۱ - ۱۳۲ - ۳۱۷
علی بن ثابت - خطیب بغدادی
چهل و چهار
علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام ۴۲ - ۷۶
علی بن یوسف - ابن قفطی چهل و چهار
علی بن یوسف بقال - ابوالحسن
بیست و سه
عمارة بن عقبه ۳۶

عمر بن الخطاب ۱۱۱ - ۱۲۵ - ۱۲۶

۱۳۱ - ۳۱۷ - ۳۲۷

عمر رضا کحاله چهل و شش

عمر بن عبدالله بن معمر ۱۴۲ - ۲۸۷

عمر بن عبدالرحمان بن عوف ۵۱

عمر بن مظفر مورخ معروف به ابن وردی

چهل و پنج

عمرو بن امیه ۳۰

عمرو بن سعید بن العاص ۲۱ - ۵۳

۵۴ - ۵۵

عترة بن اسد ۴۴۰

العویص بن امیه ۳۰

عیاش بن ابی ربیعه ۱۲۴

عیص بن امیه ۳۰

غ

غمر بن یزید بن عبدالملک ۸۱ - ۲۷۷

۴۳۰

ف

الفارابی ابونصر محمد بن محمد

سی و نه - چهل و سه

فارده ۴۰۸

فاکه بن مغیره ۱۲۱ - ۱۲۳

فاطمة الزهراء سلام الله علیها ۷۶

فاطمه دختر عبدالملک بن مروان

۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۶۳

فاطمه دختر عمر بن مصعب ۱۳۷ -

۲۳۳

فاطمه دختر محمد بن اشعث کندی

۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰

فاطمه دختر ولید بن شمس مخزومی

۲۸۲

فرعون ۳۷۹

فضل بن الحباب - ابوخلیفه محدث

پانزده

فهر بن مالک بن نضر ۲۸

فیصل بن عبدالعزیز آل سعود ۶۸

۳۹۶ - ۴۳۲

ق

قباع بن ابی ربیعه ۱۲۵ - ۱۶۸ - ۱۶۹

قتیله ۴۳ - ۸۴

قدامة بن موسی الجمحی ۱۵۴ - ۱۵۷

قس - عبدالرحمان بن ابی عمار ۱۰۹

قسطنطین دوم ۳۱۸

قصی بن کلاب ۵۶ - ۷۶

قعب بن محرز ۵۶

قمعة بن الیاس ۲۸

قیدار بن اسماعیل نبی ۲۸

ک

کارل - بروکلن چهل و پنج

کافور اخشیدی بیست و سه

کپناه و چهار

کاهلیه ۳۱ - ۳۲

کریز ۵۶ - ۷۶

کلاب بن ربیعه کپناه و پنج

کلثم - دختر سعد مخزومی و زوجه عمر

بن ابی ربیعه ۲۷۱ - ۲۷۲

۲۷۴ - ۲۷۵ - ۴۲۶

کیدی چهل و پنج

ل

لبابه ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۴۱۵

- لقیط بن بکر ۱۵۸ - ۱۶۵
لوی بن غالب بن فهر ۲۸
لیلی - لیلی دختر حلوان - خندف
سی - ۲۸ - ۵۹ - ۱۲۹ - ۲۲۲ -
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵
- م
- ماریه - مادر معتصم عباسی ۴۰۸
مازنی ۳۸۳
مالک بن اسماء بن خارجه ۲۱۳
مالک بن انس - پیشوای مذهب مالکی
سی و چهار - ۳۱۷
مالک بن ابی بن کعب خزرجی ۸۶ -
۸۷ - ۱۱۲
مالک بن هبیره سکونی ۳۸
مأمون عباسی سی و چهار - پنجاه و یک -
۴۰۸ - ۴۱۵ - ۴۴۵
متوکل عباسی شانزده
مبرد نحوی - محمد بن یزید ازدی
پانزده - پنجاه و یک
مجد ۱۲۵
مجوع ۴۶ - ۷۰
مجن ۲۷۸
محرز بن جعفر - غلام ابو هریره ۱۴۷
محسن بن علی تنوخی - قاضی ابوعلی
هجده
امام محمد بن علی بن الحسین (الباقر)
عليهم السلام ۷۶
محمد - رسول الله صلى الله عليه ۲۹ -
۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۰ -
۴۷ - ۵۹ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ -
۶۷ - ۷۱ - ۷۸ - ۱۱۱ - ۱۲۲ -
۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۷۳ - ۲۲۹ -
- ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۴۳۹ - ۴۴۹
محمد بن احمد ذهبی حافظ چهل و پنج
محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی
پنجاه و هشت
محمد بن اشعث بن قیس کندی ۳۲۷
محمد بن حسین بن علی - ابن بابویه قمی
پنجاه
محمد بن زکریا - رازی پنجاه
محمد بن سلیمان بن علی ۸
محمد بن عبدالله معروف به ابن ابی جراب
۲۷۸
محمد بن عبدالوهاب نجدی - پیشوای
وهابیان پنجاه و دو
محمد بن عروة بن الزبير ۲۱۲
محمد بن علی بن ابی طالب - ابن الحنفیه
۴۱ - ۶۸
محمد بن عمر بن حزم ۴۳
محمد بن قاسم ثقفی ۳۲۳
محمد بن محمد بن حفص - ابو احمد
بیست و هفت
محمد بن محمد نصیبی بیست و نه
محمد بن مسلم بن عبیدالله زهری (محدث)
۶۰
محمد بن یحیی شیرزاد - ابو جعفر
بیست و هفت
محمد بن یعقوب کلینی پنجاه
محمد تقی دانش پڑوه پنجاه و هشت
محمد جواد الاصمعی چهل و شش
محمد - کرد علی چهل و شش
مخرمه یا مخریه ۱۲۴
مدرکة بن الیاس ۲۸
مراجل (مادر مأمون عباسی) ۴۰۸
مرگلیوت پنجاه و دو

- ۳۳۰
موسی الجمعی ۱۶۱
امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام
۱۲
مهلّب بن ابی صفره ازدی نوزده -
پنجاه ویک - پنجاه و دو
- ن
نافع بن ازرق خارجی ۱۳۱ - ۱۳۲ -
۳۲۱
نرار جد قریش ۲۸
نضر بن الحارث ۳۴ - ۳۵ - ۶۴ -
۶۵ - ۶۶
نعم - از عرایس الشعر عمر بن ابی ربیعہ
۱۸۷ - ۱۸۹ - ۱۹۴
نعمان بن بشیر انصاری ۳۸ - ۶۷
نقطویه لغوی ابراهیم بن محمد پانزده
نولینو چهل و شش
نوار ۲۲۵ - ۲۲۶
نوفل بن مساحق ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۹۰
نوفل بن عبدمناف ۲۷۸ - ۳۵۸
- و
الواثق بالله عباسی بیست و پنج - ۴ -
۱۲ - ۱۵
ولاده - مادر ولید بن عبدالمک ۳۰۴
ولید بن عبدالمک بن مروان ۱۷۱ -
۱۷۲ - ۱۸۰ - ۳۰۲ - ۳۰۳ -
۳۰۴ - ۴۴۲
ولید بن عتبّه بن ابی سفیان ۴۳ - ۲۷۵ -
۴۲۸
ولید بن عقبه ۳۶ - ۳۷
ولید بن مغیره ۱۲۳
- مروان بن الحکم ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ -
۴۵
مروان بن محمد - الحمار چهارده -
پنجاه - ۴۳۰ - ۴۳۱
مسعدة بن عمرو ۳۰۱
مسعر بن کدام ۲۳۱ - ۲۳۲
مسعود بن عفراء ۱۲۴
مسلم بن حجاج قشیری صاحب صحیح
مسلم ۳۱۷ - ۴۴۱
مسلم بن عقبه - مسرف ۴۵ - ۷۰ -
۸۲ - ۱۱۱
مصطفی عبدالله - حاج خلیفه چهل و
پنج
مصعب بن زبیر ۳۴۷
مطلب بن عبدمناف ۵۰
المطیع لله عباسی پنجاه و یک
معاذ بن عفراء ۳۱۶
معاویه بن ابی سفیان ۲۱ - ۲۷ - ۴۰ -
۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۷ -
۵۹ - ۶۳ - ۶۷ - ۷۷ - ۷۹ -
۱۱۱ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۴۳۱ -
۴۴۱
المعتز بالله عباسی ۴۴۵
المعتصم بالله عباسی پنجاه و پنج - ۱۲ -
۴۰۸ - ۴۱۵ - ۴۴۵
المعتضد بالله عباسی چهارده
مغل الدوله دیلمی - احمد بن بویه نوزده
بیست و یک - بیست و سه پنجاه و یک
معوذ بن عفراء ۳۱۶
مغیره بن عبدالله ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۲۱۶
مغیره بن سعید ۴۴۱
مناف ۵۹
منصور خلیفه عباسی ۳۱۸ - ۳۲۳
موسی بن علی عباسی - شوهر عباسه

ولید بن یزید بن عبدالملک سیوسه -	هلال بن محسن صابی هجدم نوزده
۸۰ - ۸۱ - ۸۴ - ۹۹ - ۱۰۰ -	هند - معشوقه عمر بن ابی ریمه ۱۱۵ -
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۹ -	۱۵۰ - ۲۲۱ - ۲۴۴ - ۲۴۵ -
۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۹۹ -	۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ -
وہب ۷۹	۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۶ -
	۲۹۸ - ۲۹۹ - ۴۰۷ -

۵

ہارون الرشید بیست و پنج - ۶ - ۱۱ -	ی
۱۲ - ۱۶ - ۲۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -	یاقوت حموی بیست و سہ بیست و ہفت -
۴۰۸	چہل و چہار
ہاشم - ہاشم بن عبدمناف ۱۲۱ -	یحیی بن الحکم ۱۲۶
۱۲۳ - ۱۹۰ - ۳۵۸ -	یزید بن عبدالملک ۱۰۹ - ۱۲۷ -
ہاشم رجب چہل و شش	۲۸
ہامان ۳۷۹	یزید بن معاویہ ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ -
ہبنقہ ۷۴	۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۵۹ -
ہشام - ہشام بن عبدالملک ۹۹ -	۶۱ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۱۱ - ۱۴۲ -
۱۰۹ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۶ -	۲۸۰ - ۳۴۴ -
۳۱۴	یزید بن الولید بن عبدالملک ۱۰۹
ہشام بن عروہ ۱۳۴	یزیدی - ابو محمد یحیی بن المبارک ۶۳
ہشام بن المغیرہ ۱۲۲ - ۱۲۴ -	یشرح بن یئصب (بانی شہر صنعاء) ۳۶۷
ہشیم بن بکرامی سی و چہار	یوسف تفری، بردی - مورخ چہل و پنج
ہصیص بن کعب بن لوی ۳۳۷	

اعلام در جزء دوم کتاب الاغانی

ابوالحدید ۴۶	الف
ابو حراب عبلی ۲۲۶ - ۲۲۷	آمنه دختر عبدالغزی ۱۱۸
ابوحمزہ خارجی ۴۷	همزه
ابوحنیفه نعمان بن ثابت ۲۴۹ - ۲۵۰	ابابشر (عبدالواحد نصری) ۱۶۸
ابوسائب مخزومی ۳۳ - ۴۷ - ۴۹ -	ابراهیم بن هشام ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۴ -
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴	۱۶۵
ابوالعاص - ابوالعاصی ۱۱۸	ابن ازرق ۱۵۸
ابوعبیده بن عبدالله ۱۶۱ - ۱۶۳	ابن جریج ۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۲۴۴ -
ابوعدی عبلی ۲۳۵ - ۲۳۸	۲۴۵
ابوالفرج اصبهانی ۷۴	ابن جندب هذلی ۲۳۴
ابونافع اسود ۴۰	ابن جیداء ۱۵۸
احنف بن قیس ۲۵۱	ابن حزم ۱۶۹
اروی دختر کریر ۱۱۹	ابن شهاب ۲۳۴
اسد ۲۵۳	ابن عامر ۲۳۲
اشجع ۲۵۳	ابن عجلان ۱۵۳
افلاج مخزومی ۷۲ - ۷۳	ابن غریر ۲۳۸
ام ابان ۲۱۹ - ۲۲۰	ابن لیلی (بشر بن مروان) ۱۵۸
ام اوقص ۲۳۱	ابن وردان مولای معاویه ۲۳۵
ام البختری ۱۲۲	

- ام بکر خزاعیه ۱۳۷ - ۱۵۷
 ام حبیب ۱۴۱
 ام حکیم - بیضاء ۱۱۹
 ام عثمان زوجه عرجی ۲۳۵
 ام عمر - از عرایس الشعر ۱۵۳
 امامه ۱۳۴
 ایوب بن مسلمہ ۲۲۷ - ۲۲۸
- د
 دعد ۱۸
- ر
- ب
 بشر بن مروان ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵
 بشکست نحوی ۴۷
- ج
 جبره مخزومیہ ۲۴۳
 جریر مدینی ۷۳
 جعفر بن زید بن علی بن الحسین (ع) ۶۴
 جمال - دختر عون بن مسلم ۱۳۷
 جناد - غلام عمر بن ربیعہ ۱۴
 جندب بن عمرو الدوسی ۲۱۹
 جیداء دختر عفیف ۲۱۳ - ۲۱۹ -
 ۲۲۱ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ -
 ۲۴۵
- ح
 حارث بن خالد بن عاص بن هشام ۲۱۱
 حصین بن غریب ۲۲۸ - ۲۴۷ - ۲۴۸ -
 ۲۴۹
 حفصه - ام المومنین ۲۲۰
 حکم بن مطلب بن عبدالله ۵ - ۱۶۰
- خ
 خالد بن اسید ۴
- س
 سحیم ۱۳۳
 سعدی ۱۵۹ - ۱۶۰
 سعده دختر عبدالله بن عمرو بن عثمان ۲۲۶
 سعید بن العاص ۲۲۰
 سعید بن عثمان ۲۲۱
 سعید بن المسبب ۲۳۹
 سکینه بنت الحسین (ع) ۹ - ۱۰
 سکینه دختر مصعب بن زبیر ۲۴۵
 سلامه - مادر نصیب شاعر ۱۱۸
 سلمی (از عرایس الشعر) ۵۱ - ۵۵ -
 ۵۶ - ۶۴
 سلیمان بن عبدالملک ۷۷ - ۸۰ -
 ۱۳۰ - ۱۳۱
 سنده خیاط ۷۲ - ۷۳
- ش
 شعبی ۷۳ - ۷۴

عبدالله بن يحيى الكندى معروف به
طالب الحق ٤٧

عبدالمك بن مروان ١٢٥ - ١٢٦ -
١٣٥ - ١٤٥ - ١٥٦ - ١٥٧ -

٢٥٢

عبدالواحد نصرى ١٦٧

عثمان بن حيان مرى ١٦٩

عثمان بن عفان - ذوالنورين ٨٣-٤

٨٤ - ٢١٩ - ٢٢٠ - ٢٣٧

عفان ١١٨

عزه معشوقه كثير ٣٥ - ١٦٢

عطاء ابن ابى رباح ٢٤٢ - ٢٤٣

عفراء ١٧

على بن صالح بن هيثم كاتب ١٦٠

على بن عبدالله بن على عبل ٢٣٧ - ٢٣٨

عمر بن الخطاب ٨ - ٨٤ - ٢١٩ -

٢٢٠

عمر بن عبدالعزيز ٢١ - ١٣٩ - ١٤١ -

١٤٢ - ٢٣٠

عمرو بن عثمان ٨٠ - ١١٩ - ٢٢١

عيسى بن موسى ٢٥٠

غ

غرضه دختر نصيب شاعر ١١٨

غريز اجياد ٢٤٧ - ٢٤٨ - ٢٤٩

غمر بن يزيد بن عبدالله الملك ٣٩ - ٤٠

ف

فضل بن يحيى بن خالد برمكى ٧

فند - ابوزيد ٢٢٨

ق

قريبه ٥٠

ط

طالب بن مدرك ١٥٥

طويل ٢٢

ع

عائكه ٢٢٨ - ٢٢٩

عائشه - ام المؤمنين ٨٤

عائشه بنت سعد ٢٢٨

عبد شمس ١٥

عبدالرحمن بن الحسين ٦

عبدالرحمن بن عامر بن الحارث ٣

عبدالرحمن بن الازهر ١٥٠

عبدالرحمن بن ضحاك بن قيس فهري

١٤٣

عبدالعزيز بن مروان ١١٨ - ١١٩ -

١٢٣ - ١٢٤ - ١٢٥ - ١٢٦ -

١٢٧ - ١٣١ - ١٣٣ - ١٣٤ -

١٣٦ - ١٤٦ - ١٥٥ - ١٦٩ -

١٧٠

عبدالله بن اسحاق بصرى ١٥٧

عبدالله بن جعفر بن ابى طالب ٤ - ٥ -

١٣٨

عبدالله بن حسن بن حسن ٢٣٣

عبدالله بن سعيد بن عبدالله الملك ٨٠

عبدالله بن عبدالمطلب ١١٩

عبدالله بن عمران بن ابى فروه ١٢٤

عبدالله بن عمر ليثى ٦٢

عبدالله بن على ٢٥٠

عبدالله بن قاسم اموى عبل ٢٢٣ -

٢٢٦

عبدالله بن مبارك ٢٤٤

عبدالله بن محمد بن عثمان ٤٥

عبدالله بن منتشر ٨٢

مطلب بن حنطب ٥
منصور ٢٥٠
منقذ هلالى ١٣٨

قصى ٢٣٥
قطيه جعفريه ١٢٩
قنديل جصاص ٤٦

ن

نضر ١٤٤
نوفل ١٥

ك

كلابه ٢٢٣ - ٢٢٥ - ٢٢٦ - ٢٢٧
كليب بن اسماعيل ١٢٧
كوكب - اسب عمر بن ابي ربيعه ١٤

و

وليد بن عبد الملك ٥٤ - ٥٥ - ٥٦ -
٥٨ - ٥٩ - ٦٠ - ١٥٠
وليد بن اليزيد ٤ - ٨٠ - ٢٢٦ -
٢٥٢ - ٢٥٣ - ٢٥٤

ل

لبابه (از عرايس الشعر) ٣٨ - ٣٩ - ٤٠
ليلى (از عرايس الشعر) ٣٤ - ٤١ -
١٣٤ - ١٤٥ - ١٤٦ - ١٥٦ -
١٥٧ - ١٧١

هـ

هارون الرشيد ٢٠٩ - ٢٥٣
هاشم بن عبد مناف ١٥ - ٢٥٣
هرقل ١٢٤
هشام بن عبد الملك ٤ - ٨ - ١٣٢ -
١٤٣ - ١٦٥ - ٢٤١ - ٢٤٦ -
٢٥٢
هند دختر كنانه بن عبد الرحمن كنانى
٢١١
هند (از عرايس الشعر)

م

المتوكل على الله عباسى ٢٤٠
محمد بن الحنفية - ابوالقاسم ٩ - ١٠
محمد بن زكريا الصحاف ٢٤٩
محمد بن عبد الرحمن مخزومى (اوقص)
٢٣١ - ٢٣٢
محمد بن عمران تيمى ٢٣٣
محمد بن هشام بن اسماعيل مخزومى
٢٢١ - ٢٤٠ - ٢٤١ - ٢٤٢ -
٢٤٣ - ٢٤٥ - ٢٤٦ - ٢٤٧ -
٢٥٢ - ٢٥٣

ي

يزيد بن عبد الملك ٨ - ١٠ - ١٢ -
١٣ - ١٤ - ٧٥ - ١٤٧ - ١٦٤ -
٢٢٦
يوسف بن عمر ٢٥٢

مروان بن الحكم ١٢٩
مسرف (مسلم) بن عقبه ٩
مسلم ١٨ - ١٩
مسلمة بن عبد الملك ١٣٩ - ٢٢٢

اسامی خوانندگان و نوازندگان و آهنگسازان

در جزء اول کتاب «الآغانی»

همنزه	۳۰۶ - ۳۰۴
ابن جامع - اسمعیل بن جامع سهمی	ابن مسیح - سعید ۱۴۶ - ۱۷۸ -
۱۲ - ۱۴۵ - ۱۵۹ - ۱۶۴ -	۳۳۰ - ۲۴۸
۱۶۶ - ۱۸۲ - ۱۸۷ - ۱۹۲ -	ابن معتر ۲۹۸
۲۰۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ -	ابن هرید ۲۱۸
ابن زرزر طائفی ۲۵۲	ابجر ۱۴۶ - ۲۳۹ - ۲۶۵
ابن طنبره ۱۷۸	ابراهیم بن ماهان (میمون) موصلی
ابن عایشه ۵۱ - ۱۰۵ - ۱۴۱ - ۲۱۹ -	دوازده - سی و سه - ۴ - ۱۲ -
۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۴۲ - ۲۹۰ -	۱۵ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ - ۱۶۵ -
۲۹۵ - ۳۰۷ -	۱۸۲ - ۱۸۷ -
ابن عباد کاتب ۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۸۲ -	احمد بن جحظه برمکی پانزده -
۲۴۶ - ۲۴۷ -	پنجاه و هفت - ۹ - ۱۴ - ۱۶ -
ابن غیبی - کمال الدین عبدالقادر	۱۷ - ۲۱ - ۵۷ - ۱۲۰ -
مراغی سی و نه - چهل - پنجاه و	احمد بن صدقه ۲۲۳
هشت	احمد بن موسی منجم ۱۲۰
ابن قفاس مکی ۱۹۶ - ۲۳۱ -	اسحاق بن ابراهیم موصلی دوازده -
ابن محرز - مسلم ۸۷ - ۱۰۸ - ۱۴۶ -	سی - سی و یک - سی و چهار -
۱۵۹ - ۱۶۱ - ۱۷۷ - ۱۹۲ -	پنجاه و شش - ۵ - ۷ - ۸ - ۹ -
۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۴۸ - ۲۵۲ -	۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۲۰ - ۴۶ -
۲۵۳ - ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۷۱ -	۴۸ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۵ -

۱۷۸ - ۱۷۹ - ۲۳۰ - ۲۴۲ -

۲۴۷ - ۲۸۳ - ۲۹۰ - ۳۰۴ -

حجی ۲۵۳ - ۲۸۶ -

حکم وادی - حکم بن میمون سیوسه -

۹۰ - ۱۴۰ - ۱۸۷ - ۲۴۸ -

۲۵۲ - ۳۰۷ -

حکیم بن احوص سغدی چهلوسه

حماد بن اسحاق موصلی دوازده -

سیوسه - ۸ - ۹ - ۱۸ - ۴۵ -

۴۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۷ - ۷۹ -

۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸ -

۹۲ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۰۵ - ۱۰۸ -

۱۲۶ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۷۸ -

۲۷۷ - ۲۹۲ - ۲۹۴ - ۳۰۰ -

۳۰۵

حنین ۱۲۰ - ۱۶۳ -

د

دلال ۲۳۹

دنایر ۱۶۱ - ۲۳۳ - ۲۵۲ - ۲۵۶ -

۳۰۷ - ۴۰۸ -

ذ

ذکاء وجه الرزء ۲۰۵ - ۲۳۵ -

ر

ربعی ۱۹۶

ریحه شمسیه ۱۰۵

رذاذ ۱۵۹

رطاب ۱۴۶

ز

زریاب دوازده - سیزده

۸۷ - ۸۸ - ۱۰۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ -

۱۲۶ - ۱۳۱ - ۱۳۴ - ۱۳۵ -

۱۳۶ - ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -

۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۶۴ -

۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۷۱ -

۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۳ -

۱۸۴ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۱ -

۱۹۲ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۷ -

۱۹۹ - ۲۰۷ - ۲۱۰ - ۲۲۰ -

۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۲ - ۲۳۳ -

۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۳ - ۲۴۷ -

۲۴۹ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۴ -

۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۲۶۸ -

۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۶ - ۲۸۲ -

۲۸۳ - ۲۸۷ - ۲۹۷ - ۲۹۸ -

۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۰۵ -

اسمعیل بن جامع سهمی قرشی ۴ -

۱۸ - ۱۹ - ۲۰ -

اسمعیل بن هرید سیوسه

اشعب طماع ۱۴۵

ابودلف قاسم بن عیسی ۲۷۷ - ۴۳۰ -

ابوالعبیس (یا ابوالعنابس) بن حمدون

۱۶ - ۱۵۶ - ۱۶۵ - ۳۳۷ -

ابوقازء ۲۶۶

ج

جمیله - مولاء سلیم سیوسه - ۸۲ -

۱۱۱

ح

حبابه ۸۱

حبش ۴۶ - ۸۸ - ۱۳۰ - ۱۴۰ -

۱۴۶ - ۱۵۱ - ۱۶۱ - ۱۶۲ -

س

- عبدالله بن ابی غسان ۲۶۳
 غریض - عبدالملك ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ -
 ۹۷ - ۱۳۰ - ۱۴۵ - ۱۵۲ -
 ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۶۱ - ۱۶۲ -
 ۱۶۴ - ۱۷۱ - ۱۷۷ - ۱۸۴ -
 ۱۹۱ - ۱۹۴ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -
 ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۴۶ - ۲۴۷ -
 ۲۴۹ - ۲۵۶ - ۲۶۴ - ۲۶۸ -
 ۲۷۹ - ۲۸۳ - ۳۰۱ - ۳۰۵ -
 ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۱۰ - ۳۱۱ -
 ۴۵۶
- سائب خاثر یازده - سی‌وسه - ۴۵ -
 ۸۲ - ۸۸ - ۱۱۱ -
 سربچی - ابن‌سریج ۸۲
 سعید بن مسجح ۳۳۰
 سلام غسانی ۱۶۶
 سلامة‌القس ۸۰ - ۸۱ - ۱۰۹ -
 ستان کاتب ۲۳۹
 سیاط ۹۴

ش

- شهوأت - ابو محمد موسی بن یسار شاعر
 ۳۳۲

ص

- صفی‌الدین ارموی بغدادی چهل‌وسه

ط

- طویس یازده - ۸۲ - ۱۱۱

ع

- عبادل ۲۶۳
 عباسه - علیه خواهر هارون الرشید
 پنجاه‌وشش - ۱۴۶ - ۱۹۲ -
 ۳۳۰
- عبدالله بن یونس ابلی ۲۲۵
 عبدالملك مولى العیلات ۳۸۱
 عبدالقادر - ابن‌غیبی مراغی
 عبدالله بن عباس ربیعى ۲۳۹ - ۲۴۲ -
 ۲۶۶ - ۳۰۱
- عبدالله بن موسی الهادی ۲۵۲
- عبدالله بن ابی غسان ۲۶۳
 غریض - عبدالملك ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ -
 ۹۷ - ۱۳۰ - ۱۴۵ - ۱۵۲ -
 ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۶۱ - ۱۶۲ -
 ۱۶۴ - ۱۷۱ - ۱۷۷ - ۱۸۴ -
 ۱۹۱ - ۱۹۴ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -
 ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۴۶ - ۲۴۷ -
 ۲۴۹ - ۲۵۶ - ۲۶۴ - ۲۶۸ -
 ۲۷۹ - ۲۸۳ - ۳۰۱ - ۳۰۵ -
 ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۱۰ - ۳۱۱ -
 ۴۵۶
- عبید بن سریج - ابن‌سریج یازده -
 سی‌وسه - ۵ - ۱۳ - ۱۶ - ۸۲ -
 ۸۳ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۲ -
 ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۷ -
 ۱۴۰ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۵۱ -
 ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۶۱ - ۱۶۲ -
 ۱۶۵ - ۱۷۱ - ۱۷۹ - ۱۸۳ -
 ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۹۱ -
 ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۵ - ۲۱۹ -
 ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۳۹ -
 ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۴ -
 ۲۵۵ - ۲۶۹ - ۲۷۷ - ۲۸۳ -
 ۲۸۶ - ۲۹۸ - ۳۰۴ - ۳۰۷
- عبدالله بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین
 سی‌وسه
 غزه میلاء ۹۶
- عطرد پنجاه و شش - ۲۲۵ - ۲۴۷
 علویف ابوالحسن سفدی سی‌وسه -
 ۱۰۱ - ۱۹۴
- عمانی ۲۵۶
 عمر بن محمد بن سلیمان بن راشد ۳۳۴

ف

فليح بن العوراء ٨ - ٢٠ - ٢٥٢ -
٣٠٧

ق

قدار ١٨٦
قراريط ١٣٠
قسرى - خالد بن عبدالله معروف به
خریت ١٤٨
قنا ١٦٦

ك

كردم بن معبد ٨٠ - ١٨٨ - ٢٢٥
كليجه - على بن صالح بن هيثم انبارى
بغدادى ١٨١ - ٣٥١

م

مالك بن جابر طائى معروف به ابن ابي
السمح پنجاه و شش - ٨٥ -
٨٧ - ١٠٨ - ١٤٥ -
١٤٦ - ١٥٢ - ١٦٤ - ١٩٧ -
٢٠١ - ٢٠٣ - ٢٢٨ - ٢٤٢ -
٢٥٢ - ٢٥٤ - ٢٥٨ - ٢٩٠ -
٢٩٤ - ٢٩٨ - ٣٠٤ - ٣٠٧ -
٤٤٢

متيم هشاميه ١٢٠ - ٢٥٤ - ٢٥٩ -
٢٩٨ - ٤١٥ - ٤٤٥

محمد بن جبر مغنى ١٧

محمد بن حارث - بسخر ٨

محمد بن حسن بن مصعب ٢٧٧

محمد بن عايشه - ابو جعفر ٢٠٣ -
٤٤٢

ابوالمهنا - مخارق بن يحيى الجزار

٨ - ٢٠٥ - ٢٩٨ - ٤٤٥

مسلم بن محرز - ابو الخطاب سوسه -
١٦ - ١٧ - ٢٣

معبد - ابو عباد يازده - پنجاه و شش -

٤٦ - ٥١ - ٧٩ - ٨٠ - ٨١ -

٨٢ - ٨٣ - ٨٤ - ٨٥ - ٨٦ -

٨٧ - ٨٨ - ٩٠ - ٩١ - ٩٢ -

٩٣ - ٩٤ - ٩٥ - ٩٦ - ٩٧ -

٩٨ - ٩٩ - ١٠٠ - ١٠١ -

١٠٢ - ١٠٣ - ١٠٥ - ١٠٦ -

١٠٧ - ١٠٩ - ١١١ - ١٢٦ -

١٢٧ - ١٢٨ - ١٤٠ - ١٤٥ -

١٤٦ - ١٧٧ - ١٧٩ - ١٨٤ -

١٨٨ - ١٩٠ - ١٩٢ - ١٩٣ -

٢٠١ - ٢٠٧ - ٢١٨ - ٢٢٢ -

٢٣٣ - ٢٣٦ - ٢٣٧ - ٢٤٧ -

٢٦٦ - ٢٦٨ - ٢٧٦ - ٢٧٧ -

٢٨٣ - ٣٣٤

موسى الشهوات ١٥١

ن

نافع الخير - غلام عبدالله بن جعفر
١٧٨

هـ

هذلى ١٨٥ - ١٩٢ - ٢٣٠ - ٢٦٣ -
٢٦٤

ي

يحيى مكي سوسه - ١٠٠ - ١٢٠ -
١٤٦ - ١٨٨ - ٢٢٢ - ٢٢٣ -

۱۹۴ - ۱۹۷ - ۲۰۱ - ۲۳۳ -
۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۵۰ - ۲۵۲ -
۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۸۶ - ۲۹۴ -
۴۴۲

۲۳۶ - ۲۹۹ - ۳۱۱
یونس بن سلیمان کاتب سی‌وسه -
پنج‌جاه و شش - ۵ - ۱۳ - ۸۷ -
۹۴ - ۱۴۰ - ۱۴۶ - ۱۴۷ -
۱۵۳ - ۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۷۹ -

اسامی خوانندگان و نوازندگان و آهنگسازان

در جزء دوم کتاب «الآغانی»

ابن مکی ۱۱ - ۶۴ - ۶۸ - ۲۰۸ -	همزه
۲۱۳ - ۲۲۷ - ۲۵۴	
ابن هریر ۱۵۶	ابجر ۸
الاکضر جدی ۴۷ - ۴۸	ابراهیم بن ماهان موصلی ۶ - ۷ -
ابوعیسی بن متوکل ۲۲۷	۲۵ - ۴۷ - ۵۴ - ۶۱ - ۶۶ -
	۶۸ - ۲۱۸
اسحاق بن ابراهیم موصلی ۳ - ۴ -	ابراهیم بن مهدی عباسی ۸ - ۱۱ -
۵ - ۶ - ۷ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۹ -	۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۹ - ۴۴ -
۲۰ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ -	۴۹ - ۵۰ - ۶۶
۲۷ - ۲۸ - ۳۱ - ۳۸ - ۴۱ -	ابن ابی الکثبات ۹
۴۴ - ۴۷ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۴ -	ابن تیزن مغنی ۴۰ - ۲۴۴ - ۲۴۵
۶۲ - ۶۳ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۱ -	ابن جامع - اسماعیل ۸ - ۹ - ۱۲ -
۷۴ - ۷۶ - ۷۹ - ۱۱۸ - ۱۱۹ -	۷۵
۱۳۲ - ۱۳۸ - ۱۴۲ - ۱۴۷ -	ابن سلمه زهری ۴۷ - ۴۸ -
۱۵۶ - ۱۶۰ - ۲۰۹ - ۲۱۰ -	ابن عایشه ۴۲
۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -	ابن محرز - ابوالخطاب ۶ - ۲۵ -
۲۲۳ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ -	۴۲ - ۶۵ - ۶۸ و در صفحات
۲۳۵ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۵ -	۲۰۸ تا ۲۱۳ - ۲۲۹ - ۲۴۵
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -	ابن مسجع ۵ - ۶۵ - ۲۱۰
۲۵۲ - ۲۵۴	ابن مشعب ۲۲۹
اشعب ۵۲ - ۵۳ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۴۶	ابن معتر ۶۴

ز

زبير بن حمان ٦٧
زبرزر - غلام مارقى ١٤

س

سعيد بن مسعود هذلى ٧٩
سلامة القس ٧٥
سلمك ٢٠٩
سليمان بن عثمان بن يسار ٢٣٨
سياط ٨ - ١٢ - ٦٦ - ٧٥

ط

طويس ٨

ظ

ظبيد ٧٥

ص

صاحب حرون ٧٨
صفراء علقديه ٧٢ - ٧٣

ع

عبدالله بن عباس ربيعى ٢٤٠
عبيد بن سريج - ابويحيى ٣ - ٤ -
٥ - ٦ - و تا صفحه ٨٢ تقريبا در
همه صفحات - ١١٧ - ١١٨ -
١٥٦ - ٢١٠ - ٢١١ - ٢١٣ -
٢١٨ - ٢٢٧ - ٢٢٩ - ٢٤٠ -
٢٤٣

عبيدالله بن ابى غسان ٢٢٧
عرار مكي ٢٤٠

ج

جفظه ٧ - ٤٣ - ٦٨ - ٢١٣ -
٢١٨ - ٢٢٦ - ٢٥٤

ح

حبابه ١٠ - ٧٥ - ٧٦
حبش ٢١ - ٢٢ - ٦٦ - ٦٨ - ٧١ -
٢٥٤
حماد بن اسحاق موصلى ٣ - ٧ - ١٢ -
١٨ - ٣٢ - ٣٤ - ٤٠ - ٤٣ -
٤٩ - ٥١ - ٥٢ - ٥٤ - ٦٢ -
٦٥ - ٦٨ - ٧١ - ٧٣ - ٧٨ -
١١٩ - ١٣٢ - ١٣٤ - ١٣٦ -
١٣٨ - ١٣٩ - ١٤٣ - ١٤٧ -
١٥٦ - ١٥٧ - ١٥٨ - ٢٠٩ -
٢١٠ - ٢٢١ - ٢٢٢ - ٢٢٣ -
٢٢٨ - ٢٣٠ - ٢٣١ - ٢٣٥ -
٢٣٨ - ٢٤٤ - ٢٤٥ - ٢٥١ -
حنين حيرى ٢١٠ - ٢١١ - ٣١٢

د

دحمان ٢٩ - ٣٠ - ٤٣ - ٦٧ -
٢٢٧
دقائير ٨ - ٢٣ - ٦٧

ذ

ذلفاء ٤٩

ر

ربيع بن ابى الهيثم ٤٤
رقطاء حبويه ٤٥ - ٤٦ - ٧٢ - ٧٣

عرب ۶۴

عزه مرزوقیه ۸

عزه میلاء ۲۰۸

علی بن یحیی - منجم ۷

عمرو بن یانه ۸ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۷ -

۲۸ - ۳۱ - ۴۱ - ۴۲ - ۶۵ -

۶۶ - ۷۱ - ۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۱۸ -

عورك لهبی ۲۲۳ - ۲۲۸

۶۵ - ۶۸ - ۷۱ - ۷۵ - ۲۱۰ -

محمد بن حسین بن مصعب ۷

محمد رف ۶۵

معبد ۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۸ - ۲۹ -

۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۴۱ - ۴۳ -

۴۴ - ۴۵ - ۵۰ - ۶۴ - ۶۸ -

۷۱ - ۷۸ - ۷۹ - ۲۱۰ - ۲۴۰ -

ن

نبیه ۲۲۷

نعمان مغنی ۵۱

ه

هذلی ۲۸

هشام بن مریه ۶ - ۳۲ - ۷۹

ی

یحیی مکی ۱۱ - ۳۱ - ۱۱۸ -

یونس بن محمد کاتب ۶ - ۱۲ - ۲۱ -

۴۳ - ۶۷ - ۷۵ - ۸۰ - ۱۱۸ -

۲۱۳

غ

غریض - عبدالملک ۶ - ۹ - ۱۰ - -

۱۲ - ۲۳ - ۲۷ - ۳۱ - ۳۲ -

۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۶۳ -

۶۷ - ۷۱ - ۷۶ - ۷۹ - ۲۱۰ -

۲۲۹ - ۲۴۰

ک

کردم بن معبد ۶۴ - ۶۵ - ۶

م

مالک بن ابی‌السمح ۶ - ۲۵ - ۲۹ -

۳۰ - ۳۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ -

اسامی شاعران در جزء اول کتاب «الآغانی»

پنج - سی و شش - پنجاه و پنج	همزه
الاحوص ۴۴ - ۸۱ - ۲۴۵	ابن قیس الرقیات ۶۳ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۳۴۷
اخطل پنجاه و پنج - ۳۲۳	ابوالاسود دوئلی ۱۶۹ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۳۴۵
اسمعیل بن یسار نه	ابو تمام حبیب بن اوس الطائی بیست و پنج - پنجاه و پنج
امیر خسرو دهلوی سی و دو	ابوذوب هذلی ۱۲۳ - ۳۱۵
ایمن بن خریم اسدی ۵۱	ابوالعباس سائب بن فروخ الاعمی ۳۹ - ۴۶
ب	ابوالعتاهیه سی و شش
بختری - ولید بن عبیدطائی چهاردهم	ابوالعطاء - افصح بن یسار سندی ۳۲۳
بیست و پنج - پنجاه و پنج	ابوالعلاء معری پنجاه و پنج
بشار بن برد نه	ابوقطفه - ابوالولید عمرو بن ولید بن عتبہ مخزومی ۶ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۷ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۱۲۰ - ۷۵ - ۵۸
ج	ابونواس - حسن بن هانی نه - بیست و
جامی - نورالدین عبدالرحمان سی و دو	
جریر بن عطیه ۹۲ - ۱۳۵ - ۱۴۱ - ۱۶۵ - ۱۸۴ - ۲۴۲ - ۳۲۳	
جمیل بن عبدالله بن معمر سی و پنج - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۳۴۸ - ۴۰۰	
جناده عذری سی و چهار	

ح

حارث بن خالد بن العاص - مخزومی
۱۶۷ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۷۳ -

۲۹۷ - ۳۴۴

حافظ شیرازی - شمس الدین محمد
سیودو

حزین کنانی ۲۹۸

حسان بن ثابت انصاری ۱۲۲ - ۳۱۵

حسین بن مطیر سیوینج

خ

خالد بن مهاجر بن خالد بن الولید
۸۷

د

دحمان اشقر - عبدالرحمان بن عمرو
سیوسه - ۴۶ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -

۱۹۷ - ۲۱۸ - ۲۲۸ - ۳۰۷ -

۳۳۴

ز

زیاد بن معاویه بن ضباب ذبیانی ۱۱۴

س

سنائی غزنوی - ابوالمجد مجدود بن
آدم سیویک

سعدی شیرازی - مشرف الدین مصلح بن

عبدالله سیویک - سیوینجار -

سیوینج - چهلونه

ش

شریف رضی پنجاهوشش

ص

الصابی - ابواسحاق پنجاه
الصولی - ابراهیم بن عباس بیستوسه

ض

ضبارة بن الطفیل ۱۲۹

ع

عبدالله بن الزبیری ۱۲۱ - ۱۲۲ -
۱۲۳ - ۳۱۴

عبدالله بن فضاله الاسدی ۳۰ - ۳۱ -
۳۲ - ۶۱

عبدالله بن معاویه سیوینج

عرجی - عبدالله بن عمرو بن عثمان
۱۷ - ۲۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۳۱۹

عروة بن حزام بن مهاجر ضبی غدزی
۲۴۳ - ۳۹۹

عمر بن ابی ربیعہ سیوینج - ۶ - ۱۳ -

۱۶ - ۹۴ - ۱۰۸ - ۱۱۹ -

۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۸ -

۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۴ -

۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ -

۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ -

۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ -

۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ -

۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ -

۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ -

۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ -

۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ -

۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ -

۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ -

۱۹۱ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۵ -

۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۱۱ - ۲۱۲ -

ک

کثیر غزه - ابو صخر کثیر بن عبدالرحمان
 خزاعی ۹۷ - ۱۸۶ - ۲۴۵ -
 ۲۸۵ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۳۵
 کمیت بن المعروف الاسدی ۱۸۶ -
 ۳۶۶

م

مالک بن قین الخزرجی ۸۶
 متنبی - ابوالطیب احمد بن الحسین
 بیست و شش - پنجاه - پنجاه و چهار
 مجنون عامری - قیس سی و دو - سی و
 پنج - پنجاه و هفت - ۱۷ - ۲۴
 مغیری - عمر بن ابی ربیعہ ۱۳۹ - ۲۲۹
 موسی بن یسار مدنی - ابو محمد ۳۳۲

ن

نابغه ذبیانی ۹۵ - ۳۲۳ - ۳۷۹
 نصیب بن رباح ۶ - ۱۳ - ۱۶ - ۱۷ -
 ۱۶۵ - ۲۴۵ - ۲۹۳ - ۴۰۰
 نظامی گنجوی سی و دو

ی

یزید بن المفرغ ۷۵
 یزیدی - ابواسحاق ابراهیم بن یحیی
 العدوی یازده

۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -
 ۲۱۷ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ -
 ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ -
 ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۳ -
 ۲۳۴ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ -
 ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۹ -
 ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۶ - ۲۵۷ -
 ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۶۳ -
 ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ -
 ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ -
 ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۶ -
 ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۱ -
 ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۶ - ۲۸۷ -
 ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ -
 ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ -
 ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۹ -
 ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۴ - ۳۰۵ -
 ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۱ -
 ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۶ - ۳۲۷ -
 ۳۴۴ - ۴۲۶ -

عمرو بن ولید بن عقبه - ابوقطیفه ۳۷ -
 ۵۱

عوف بن عبدالله الازدی ۱۱۴

ف

فرزدق ۱۳۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۱۵ -
 ۲۱۶ - ۳۲۳ -

اسامی شاعران

در جزء دوم کتاب «الآغانی»

ذ

ذوالاصبع عدوانی ۴۲
ذوالرمه ۱۴۲

س

سعید بن عبدالرحمن بن حسان ۴۳

ع

عبدالرحمن بن حسان بن ثابت ۳۱-۲۸
عدی بن رقاع عاملی ۵۶-۵۷-۵۹-
۶۰-۶۵

عرجی - ابو عبدالله ۲۷-۲۱۳- و
از ص ۲۱۸ تا آخر کتاب تقریبا
در همه صفحات

عمر بن ابی ذبیعه ۱۲-۱۳-۱۴-
۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-
۲۴-۲۷-۲۸-۳۶-۳۹-
۴۰-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-
۶۶-۶۷-۷۴-۷۹-۱۵۰-

همزه

ابن ابی دباکل ۸۰-۸۲-
ابن اذینه - عروه ۳۸-۷۸-
ابن عماره سلیمی ۴۶-
ابن نخيله حماني ۲۰-
ابودهبيل جمحي ۱۵۸-
ابوصخر هلالی ۱۳۶-
ابوقطفه ۲۱۸-

الاحوص - محمد بن عاصم ۲۲-۴۳-

۵۱-۵۲-۵۳-۵۵-۵۶-
۵۹-۶۰-۶۲-۶۵-۱۵۱-
۱۵۵

اخطل ۳۵-۴۲-
ایمن بن خريم اسدي ۱۲۲-۱۲۳-
۱۲۴-۱۲۵-

ج

جرير بن خطفي - ابا حزه ۵۲-۵۳-
۶۴-۶۹-۷۱-۱۳۲-۱۴۹-
جميل بن معمر عندي ۴۹-۱۵۰-

کثیر عزه - ابوصخر - ۴۱ - ۱۱۹ -

۱۵۱ - ۱۵۵ - ۱۶۱ - ۱۶۲ -

۱۷۱

کمیت بن زید اسدی ۱۴۲

مجنون عامری ۲۵۴

ن

نصیب بن رباح - ابومحجن از ص ۱۱۸

تا ص ۱۷۲ تقریباً درهمه صفحات -

۲۱۲

ی

یزید بن معاویه بن ابی سفیان ۲۱-۳۱

۲۱۲-۲۲۲

عنتره بن شداد عیسی ۲۷

ف

فرزدق - ابوفراس ۵۲ - ۱۲۰ -

۱۳۰ - ۱۳۱

ق

قیس بن حدادیه ۲۵۴

قیس بن ذریج ۱۹

ک

کثیر سهمی ۷۹

اسامی رجال سند و راویان اخبار ترانه‌ها و آهنگها و روایات مختلف

در جزء دوم کتاب «الآغانی»

همزه	
ابراهیم بن زیاد بن عنبه ۴	۱۴۳-۲۰۸-۲۵۳
ابراهیم بن سعید بن بشر خارجی ۱۶۱	ابو ایوب مدینی ۴-۵-۸-۳۴-
ابراهیم بن عبدالسلام ۴۰	۶۹-۷۴-۸۰-۲۰۹-۲۱۰-
ابراهیم بن عبدالله بن مطیع ۱۶۷	۲۱۱-۲۲۷
ابراهیم بن علی بن هشام ۸	ابوبکر عیاش ۷۳
ابراهیم بن محمد شافعی ۷۲	ابوثوبه ۲۴۰
ابراهیم بن منذر خزّامی ۳۴-۲۴۳	ابوحاتم ۱۵۰
ابراهیم بن هشام ۲۵۲-۲۵۳	ابوحازم اعرج ۲۳۹
ابراهیم بن هلال دوسی ۱۲۶	ابوالحسن اسدی ۱۳۵
ابراهیم بن یزید سعدی ۱۷۳	ابوخلیفه ۱۳۲
ابن ابی الحویرث ثقفی ۲۴۴	ابودلف هاشم بن محمد خزّاعی ۱۴۶
ابن ابی عتیق ۳۲-۱۵۹-۱۶۰-	ابوعبدالله - ابن الزبیر ۱۲۷
۲۳۴	ابو عبیده بن عبدالله بن ربیعہ ۱۴۱-
ابن داب ۱۱۸	۱۵۰
ابن داحه ۲۳۰	ابوالعرف ۱۳۲
ابن عباید ۱۳۴-۱۳۹-۲۴۲	ابوعزیه ۱۶۴
ابن عبدالله بن ابی سعد ۱۴	ابوغسان محمد بن یحیی ۳
ابن کلبی ۳-۴-۱۴-۲۳-۱۱۹-	ابومسکین ۳
	ابوهریره ۲۳۹
	ابوهفان ۱۶۰

- احمد بن حميد ۳۴
 احمد بن زهير ۳۷ - ۲۱۳
 احمد بن سليمان بن داود طوسي ۳۰ -
 ۱۲۲
 احمد بن شيبه يراز ۳۷
 احمد بن عبدالغزيز جوهرى ۳۰ -
 ۵۴ - ۱۲۳ - ۱۳۰ - ۱۳۱ -
 ۱۶۹ - ۱۷۳ - ۲۷۸ - ۳۱۰ -
 احمد بن عبيدالله بن عمار ۴۷ - ۴۸ -
 ۴۹ - ۵۰ - ۱۴۶ - ۲۹۲
 احمد بن محمد بن جعد ۳۳ - ۳۷ -
 ۳۹
 احمد بن محمد بن سعيد بن عقده ۳۴
 احمد بن مزيد بن ابى الازهر ۹۴
 احمد بن منصور بن ابى العلاء همدانى
 ۲۴۰
 احمد بن هيثم فراسى ۱۵۸ - ۲۱۵
 احمد بن يحيى قرشى ۲۳۵
 ازهرى ۴۱۲
 اسامه بن زيد بن الحكم ۱۳۰
 اسمعيل بن جعفر ۲۳۴
 اسمعيل بن مجمع ۱۲۷
 اسمعيل بن يونس ۷۹ - ۸۷
 اسمعيل ۴۸ - ۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۴۲
 اعرج ۶۵
 اوزاعى ۳۶
 ايوب بن عبايه ۵۰ - ۵۱ - ۸۰ -
 ۱۰۵ - ۲۹۲ - ۲۹۴
 ايوب بن مسلمه ۲۸۰ - ۲۸۱
 ب
 بديح ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۲۵۵
 بشر بن موسى بن صالح ۲۵۷
 بكار بن عبدالله ۱۲۹
 چهل وجهها ر - پنجاه و پنج
 ابن هفان ۱۳۴ - ۱۴۹
 ابوبكر عامرى ۱۳۰ - ۱۵۴
 ابوبكر قرشى ۲۵۷
 ابو ثابت ۱۳۱
 ابو الحارث جميز ۱۴۲
 ابو الحسن ازدي ۲۳۵
 ابو خليفه - فضل بن حباب جهنى ۱۴۲
 ابوزيد زبيرى ۲۴۳
 ابوسعيد غلام قائد ۲۳۹ - ۳۰۰ - ۳۰۲
 ابوسلمه - ايوب بن عمر مدينى ۸۰
 ابو صالح سعدى ۳۰۸
 ابو عبدالله يمامى ۱۴۱
 ابو عبيده ۸۱
 ابو عبيده - محمد بن عمار بن ياسر ۳۵ -
 ۳۰۰
 ابو على اسدى ۲۵۷
 ابو غسان - محمد بن يحيى ۷۹ - ۸۷ -
 ۲۹۲
 ابو قصيده احمد بن عبيد ۲۱۲
 ابو محلم ۱۲۵
 ابو مسلم مستملى ۲۳۶
 ابو يعقوب ثقفى ۱۷۳
 ابو اليقظان عامر بن حنص نسابه ۲۸۰ -
 ۴۳۲
 ابو هفان ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۳۱ - ۱۳۳ -
 ۱۳۴ - ۱۴۲ - ۱۶۴ - ۱۶۸ -
 ۱۷۱ - ۱۷۶ - ۱۸۰ - ۱۸۱ -
 ۱۹۷ - ۲۱۰ - ۲۲۰ - ۲۲۸ -
 ۲۳۳ - ۲۶۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰
 ابو هيثم بن عدى ۲۲۵
 احمد بن ابى العلاء ۲۹۸ - ۲۰۵
 احمد بن حارث خراز ۳۰ - ۳۴ -
 ۳۷ - ۲۲۳ - ۲۸۰

ث

ثعلبه بن عبدالله بن صغیر ۳۱۱

ج

جعفر بن سعید ۳۰۰

جمعی ۸۳

ح

حبیب بن نصر مهلبی ۱۲۳ - ۱۳۰ -

۱۶۹ - ۲۴۲ - ۲۷۵ - ۲۹۲ -

۳۱۰ - ۳۱۱ -

حرمی بن ابی العلاء ۳۰ - ۱۲۱ -

۱۲۲ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۱ -

۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -

۱۴۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷ -

۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۶ - ۱۶۷ -

۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۹ - ۱۸۱ -

۱۹۹ - ۲۱۰ - ۲۱۶ - ۲۲۲ -

۲۳۳ - ۲۶۵ - ۲۸۰ - ۲۸۲ -

۲۸۳ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۵ -

حسن ۱۳۱

حسن بن صباح - ابوعلی ۲۶۳

حسن بن عثمان ۳۴

حسن بن علی ادمی ۱۷ - ۱۸ - ۵۶ -

حسن بن علی خفاف ۵۱ - ۹۹ - ۲۳۶ -

۲۷۱ - ۲۸۰ -

حسن بن محمد منجم شاترده

حسین بن اسمعیل ۱۴۱ - ۲۴۲ -

حسین بن یحیی ۴۹ - ۵۰ - ۵۲ -

۷۹ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ -

۸۸ - ۱۰۵ - ۲۹۲ - ۲۹۴ -

حماد راویه ۱۹۹ - ۳۶۶ -

حمید رازی ۳۳

خراز ۵۲

د

دماد - رفیع بن سلمه عبدی ۲۱۹ - ۳۸۳ -

ذ

ذهبیہ ۲۳۳

ر

ربیع بن الهیثم ۵۸

رستم بن صالح ۱۲۷

ریاشی ۵۱ - ۲۸۷ -

ز

زبیر - ابو عبدالله ۸۱ - ۹۲ - ۱۲۳ -

۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۲ -

۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۴۳ -

۱۴۷ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷ -

۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۶ - ۱۷۲ -

۱۷۶ - ۱۹۵ - ۲۱۰ - ۲۱۶ -

۲۳۳ - ۲۸۵ - ۲۹۲ - ۲۹۵ -

۳۰۰

زبیر بن بکاز ۳۰ - ۳۳ - ۶۴ -

۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۸ - ۱۳۱ -

۱۳۳ - ۱۳۷ - ۱۵۴ - ۱۷۴ -

۱۸۱ - ۱۸۶ - ۲۲۲ - ۲۴۲ -

۲۶۵ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۷۹ -

۲۸۰ - ۲۸۲ - ۲۸۴ - ۲۹۰ -

۲۹۱ - ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۱۱ -

زهري ۱۳۵

س

سعدی ۱۷۱

عبد العزيز بن عمران بن ابي فروه ٨٠ -

١٣١ - ١٧٩ - ٢٩٢

عبد العزيز بن عبدالله بن عياش ١٣٦

عبدالله بن الحارث ١٣١ - ٢٢٥

عبدالله بن عمرو ١٧٩

عبدالله بن عياش همداني ٢١٩ - ٢٢٠

عبدالله بن محمد رازی ٢١٣ - ٢٢٣

عبدالله بن محمد طائي ١٦٩

عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان بن

ابي بكر - ابن ابي عتيق ١٨٥ -

١٩٣ - ٢٩٢ - ٣٣٦

عبدالله بن مسلم بن اسلم ١٣٥

عبد الملك بن عبدالعزيز بن ماجشون

١٥٦ - ١٥٧ - ١٥٩ - ١٦٧ -

٢٦٥

عبيد بن يعلى ٣١٠

عبدالله بن نافع بن ثابت ١٣٣

عتبي ٥١ - ٥٧ - ٢٤٣

عثمان بن ابراهيم خاطبي ٢٤٣

عثمان بن حفص ثقفى ٢٩٩

عثمان بن عبدالرحمان يربوعى ١٢١

عروه بن الزبير ٣٦ - ٢١٢

عطاء ١٣١

عطاف بن خالد وابصى ١٤٣

على بن صالح بن الهيثم الانبارى ١٢١ -

١٢٦ - ١٣١ - ١٣٤ - ١٤٢ -

١٤٩ - ١٦٤ - ١٦٨ - ١٧١ -

١٧٦ - ١٨٠ - ١٨١ - ١٩٧ -

٢١٠ - ٢٢٠ - ٢٢٨ - ٢٣٣ -

٢٦٨ - ٢٩٩ - ٣٠٠

على بن طريف الاسدى ٢٤٠

على بن يحيى - ابو الحسن ٢١ - ١١٩

عمامة بن عمر ١٦٧

سعيد بن عايشه ٥٠

سلمه بن ابي الفضل ٣٣ - ٣٤

سليمان بن سعد حلبى ١٠١

سليمان بن عباد ٣٤

سليمان بن غروان ٩٩

سمره دومانى ١٣٤

ش

شعيب بن صخر ١٤٢

ص

صالح بن محمد - ابوتوبه ١٧

ض

منحاك ١٢١

ط

طوسى ٣٣ - ١٢٤

ع

عامر بن صالح بن عبدالله بن عروه بن

زبير ١٦٦

عباس بن بكار ٢٨٧

عباس بن هشام ٢١٣

عبد الجبار بن سعيد مساحقى ١٧٢ -

٢١٦ - ٢٧٥ - ٣١١

عبدالرحمان بن حرملة ١٤٣

عبدالرحمان بن عبدالله بن عبدالعزيز

زهري ١٥٤ - ١٥٧ - ١٦٠

عبد الصمد بن مفضل رقاشى ١٣٥

عبدالعزيز بن اويس ١٤٣

۳۱۰ - ۴۵۶

کرانی - سعد ۵۱ - ۵۵ - ۱۶۵ -

۲۲۱

کعب بن ابی بکر محاربى ۱۴۹

م

ماجشون پنجاه و هفت - ۳۱۷ - ۳۴۴

مجاهد ۳۷

محمد بن ابان ۲۴۳ - ۲۶۲

محمد بن ابراهيم تيمى ۳۶

محمد بن احمد بن يحيى معروف به ابن

دقاق ۱۶

محمد بن اسحاق بن يسار مؤلف «السيره

النبويه» ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ -

۶۴ - ۱۰۵ - ۱۴۰

محمد بن اسحاق مسيبى - ابو عبد الله

۳۳ - ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۳۱ -

۲۳۳ - ۲۹۷

محمد بن اسمعيل جعفرى ۱۳۵

محمد بن ثابت ۱۳۶

محمد بن حبيب ۱۴۰ - ۲۳۴ - ۲۶۳

محمد بن حسن مخرومى ۱۱۲ - ۱۳۱ -

۱۴۷ - ۱۶۶

محمد بن خلف مرزبان - ابو عبد الله

پاترده - ۱۳۰ - ۱۴۰ - ۱۴۱ -

۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۶۹ - ۱۷۹ -

۲۰۰ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۹ -

۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۳۱ -

۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۴۳ -

۲۵۷ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۷۱ -

۳۰۷ - ۳۱۰

محمد بن زكريا بن دينار غلابى (ابو -

عبدالله) ۹۹ - ۱۱۵ - ۲۷۱ -

عمر بن شبد - ابوزيد ۳۰ - ۳۴ -

۵۴ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۷ - ۱۲۳ -

۱۲۵ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۳ -

۱۶۹ - ۱۷۳ - ۲۷۸ - ۲۹۲ -

۳۱۰ - ۳۱۸

عمرى ۱۴۹ - ۱۵۸ - ۱۵۶ - ۲۱۵ -

۲۲۱

عمر بن عدى قارى ۹۹

عمرو بن بانه سى و بك - سى و سه - ۸ -

۲۲ - ۲۶ - ۸۸ - ۹۴ - ۱۲۰ -

۱۴۰ - ۱۴۵ - ۱۵۳ - ۱۶۲ -

۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۷۱ - ۱۷۷ -

۱۸۴ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۲۰۱ -

۲۲۸ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۴۶ -

۲۴۸ - ۲۵۴ - ۲۵۶ - ۲۵۸ -

۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۹۰ -

۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۱۱

عتره بن وائل ۴۴۰

عوانة بن الحكم ۱۳۱

عورك ۸۴

عيسى بن اسمعيل ۲۲۷

ف

فليح بن اسمعيل ۱۶۶

ق

قارى بن عدى ۱۰۱

قحذمى ۲۱۷ - ۳۰۸

قمرى ۲۰۵

قيس بن داوود ۱۳۵

ك

كثير بن كثير بن مطلب - ابو ذاعه

- معاذ ، صاحب هروى ١٦٦
 مصعب بن عبدالله الزبيرى ١٢١-٥٨-
 ١٣٦ - ١٦٤ - ١٨١ - ٢١٣ -
 ٢٢٢ - ٢٦٨ - ٢٨٤ - ٢٨٧ -
 ٢٩٧
 مصعب بن عمار ٥٣
 مطرف بن عبدالله المدينى ٤٩
 مغيرة بن عبدالرحمان ١٣٧
 منذر بن محمد اللخمي ٣٤
 موسى بن عقبه ٣٣
 مومن بن عمر بن الافلاج ٢٩٢
 مهلبى ١٣١
- ن
- نهشل ١٢٢
- و
- واقدى ١٢٤
 وكيع ٨-٩-١٣-١٠٥-١٢٧-
 ٢٣١
 وليد بن المسلم ٣٦
 وليد بن هشام القحذمى ٢٦٢
 وهب بن جرير ٣٧
- هـ
- هارون بن حسن بن سهل ١٦
 هارون بن سعيد ١٠٥
 هارون بن عبدالله الزهرى ١٣١
 هارون بن محمد بن عبدالملك الزيات
 ١٠١
 هاشم بن محمد خزاعى ٢١٩
 هشام بن محمد ٥٧
- ٤٢٦ - ٤٤٧
 محمد بن سابق ٩٩
 محمد بن سعد كرانى ١٤٩
 محمد بن سلام ٨٤ - ١٢١ - ١٢٥ -
 ١٣١ - ١٤٢ - ٢٣٣
 محمد بن سعيد دوسى ٨٥
 محمد بن ضحاک ٣٠ - ١٢١ - ١٣٦
 محمد بن عباس يزیدى ٣١ - ٥١
 محمد بن عبدالرحمان تيمى ٢٧١ -
 ٣٠١
 محمد بن عبدالعزيز ١٢٢ - ١٢٣
 محمد بن عبدالله تكرى ١٧٢ - ١٧٣
 محمد بن عبدالله بن حسين بن حسن بن
 على (ع) ٣٤
 محمد بن عبدالله بن مالك خزاعى ١٤٢
 محمد بن على بن ابي حسان ٥٧
 محمد بن معن غفارى ٢٣١
 محمد بن فليح ٣٣٣
 محمد بن قاسم مهرودى ١٧ - ٢٣٦
 محمد بن مزيد بن ابي الازهر ٢٧٧
 محمد بن المنتشر ٣٧
 محمد بن منصور ازدي ٢٢٥
 محمد بن يحيى ١٢٢ - ١٢٣ - ٣١٠
 محمد بن يزيد ٨٥
 محمد بن يونس بن الوليد ٤٧
 مداينى - هارون ٣٧ - ٤٠ - ٤١ -
 ٤٤ - ٥٢ - ٥٥ - ٥٦ - ١٢١ -
 ١٢٦ - ١٢٧ - ١٣١ - ١٤٢ -
 ١٧٦ - ٢١٩ - ٢٨٠ - ٢٩٧
 مرزبانى پنجاه و هفت
 مسامه بن هشام مخزومى ٢٨٠ - ٢٨١
 مصعب بن غروه بن الزبير ١٣٦ -
 ١٧٦ - ١٨١

- هشام بن سلیمان بن عکرمه بن خالد
 مخزومی ۲۷۱ - ۳۰۱
 هشام بن الکلبی ۱۴۰ - ۲۲۷
 هشامی - ابو عبدالله ۸۱ - ۱۰۰ -
 ۱۰۸ - ۱۲۰ - ۱۳۰ - ۱۴۵ -
 ۱۴۶ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۹ -
 ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ -
 ۱۶۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ -
 ۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۷ - ۲۰۱ -
 ۱۹۷ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۱۸ -
 ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۳۰ - ۲۳۳ -
 ۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۵۲ -
 ۲۵۳ - ۲۵۶ - ۲۶۳ - ۲۶۵ -
 ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۶۸ - ۲۸۶ -
 ۲۹۸ - ۳۰۵ - ۳۰۷ - ۳۱۱ -
 هشتم بن عدی مؤلف کتاب المثالب ۲۷ -
 ۳۷ - ۴۰ - ۴۶ - ۵۹ - ۱۳۴ -
 ۱۳۷ - ۲۱۵ - ۲۱۹ - ۲۲۱ -
 ی
 یحیی بن ابی کثیر ۳۶
 یحیی بن عباد بن حمزه زبیری ۸۵
 یحیی بن علی - ابواحمد ۱۵ - ۱۶ -
 ۱۸
 یحیی بن محمد بن عبدالله بن ثوبان
 ۱۲۸
 یعقوب بن اسحاق ربیع ۱۳۳ - ۲۹۵ -
 ۲۹۹
 یعقوب بن قاسم ۱۳۰ - ۱۳۱
 یعقوب بن نعیم ۲۹۲ .
 یزیدی - محمد بن عباس ۳۲ - ۸۰ -
 یوسف ماجنون ۱۵۶ - ۱۵۹ - ۱۶۷ -

اسامی رجال سند و راویان اخبار ترانه‌ها و آهنگها و روایات مختلف

در جزء اول کتاب «الآغانی»

ابن خردادبه ۸۰	همزه
ابن خلف ۱۳۱	ابراهیم بن اسحاق عنزی ۲۹۲
ابن داب ۲۸۷	ابراهیم بن حمزه ۱۳۶
ابن دقاق محمد بن احمد بن یحیی ۱۶	ابراهیم بن محمد بن عبدالعزیز ۱۶۰
ابن دینار ۳۰۷	ابراهیم بن منذر حزامی ۴۹ - ۱۷۹ -
ابن زکریا غلابی ۳۰۱	۳۰۱ - ۲۳۱
ابن سلام ۸۲	ابراهیم بن یعقوب بن ابی عبدالله ۲۷۵ -
ابن عبیس بن حمدون ۱۸۴	۳۱۱
ابن قاره ۲۵۰	ابن ابی الجهم ۳۹
ابن کلبی - محمد بن سائب نسابه ۵۵ -	ابن ابی حسان ۲۸۷
۷۹ - ۸۹ - ۲۸۰ - ۴۳۲	ابن ابی عتیق ۸۲ - ۱۴۸ - ۱۵۴ -
ابن کناسه ۱۹۹ - ۳۶۵	۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۲ -
ابن ماجشون ۱۲۵	۱۶۷ - ۱۹۹ - ۲۱۹ - ۲۳۳ -
ابن معاذ قرشی ۲۶۲	۲۸۷ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -
ابن مکی ۸۱ - ۱۰۱ - ۱۴۰ - ۱۴۵ -	۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ -
۱۴۶ - ۱۵۲ - ۱۸۴ - ۱۹۰ -	۴۴۱
۲۰۵ - ۲۱۸ - ۲۳۵ - ۲۴۹ -	ابن انخی زرقان ۲۳۶
۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۷۷ - ۲۷۸	ابن اعرابی ۲۲۵ - ۲۳۴ -
ابن الندیم - ابوالفرج محمد بن اسحاق	ابن جریج ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۷۱ -
هفده - بیست و چهار - سی و یک -	۲۹۹

ث

ثقفی ۴۳

ج

جعفر بن قدامه ۱۴

ح

حارث بن محمد بن ابی اسامه ۱۴۵
 حبیب بن نصر ۲۲۲ - ۲۳۵
 حسن ۷۵ - ۷۷
 حسن بن عتبه لهبی ۳
 حسن بن علی ۱۲ - ۴۰ - ۷۲ - ۷۶ - ۱۳۸

حسن بن علی خفاف ۷۵
 حسن بن عمر قتیبی ۷۳
 حسین بن نصر مهلبی ۲۳۲
 حسین بن یحیی بن حماد ۳ - ۴۰ -
 ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ - ۶۲ - ۷۱ -
 ۷۸ - ۱۱۹ - ۱۳۲ - ۱۳۶ -
 ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۳ - ۲۱۰ -
 حرمی بن ابی العلاء ۲۰ - ۵۱ - ۶۴ -
 ۸۰ - ۱۱۹ - ۱۲۴ - ۱۲۶ -
 ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۷ - ۱۵۰ -
 ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۳ - ۱۶۴ -
 ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۷۰ - ۲۱۱ -
 ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۷ -
 ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۴۱ -

خ

خراز - احمد بن حارث ۱۲۹ -
 ۱۳۸ - ۱۵۵

ابوالیقظان ۱۱۸

ابویوسف تجیبی ۱۵۱

ایوب بن مسلمه ۲۲۷

احمد بن ابی خيثمه ۱۳۰ - ۲۲۲

احمد بن زهير ۲۳۲

احمد بن سعيد دمشقی ۶۳ - ۷۵

احمد بن عبدالعزیز جوهری ۳ - ۴ -

۲۰ - ۱۲۶

احمد بن محمد بن اسحاق حرمی ۳۹ -

۲۴۱

احمد بن معاویه ۱۳۰

احمد بن محمد اسدی - شیر قریش

۱۵۹

اسحاق بن ایوب ۱۳۰

اسحاق بن مقمه ۷۸

اسحاق بن یحیی بن طاحه ۵۲

اسحاق بن یعقوب عثمانی ۸۰

اسعد بن عبدالله - مری ۱۶۱

اسماعیل بن مجمع ۲۳۹

اسماعیل بن مختار ۱۵۱

اسماعیل بن یونس ۱۴۲

اصمعی ۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۶۴ - ۲۵۰ -

۲۵۱

انیس بن ربیعہ اسلمی ۱۶۳

ایوب بن عبايه ۱۱۹ - ۱۳۲ - ۱۴۱ -

۲۴۱ - ۲۴۵

ب

بدل ۶۶

بکار بن رباح ۴۹

بهلول بن سلیمان بن قرضاب بلوی ۱۷۰

- خلاد بن مره ۱۳۵
 خلیل بن اسد ۱۲۷
 خلف ۱۴۹
 خلیل بن عجلان ۱۳۰
- د
- داوود مکی ۲۴۴
- ر
- رزیک ۱۶۷
 رضوان بن احمد صیدلانی ۸ - ۱۰ - ۲۳ - ۲۸
 ریاشی ۱۴۹ - ۱۶۹
- ز
- زبیر بن بکار ۲۰ - ۳۹ - ۴۹ - ۵۱ - ۶۳ - ۷۵ - ۸۰ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۵۰ - ۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۲۱۱ - ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹
- زبیر بن حمان ۲۹
 زبیری - عبدالله بن مصعب ۵ - ۲۰ - ۱۳۰
- زکریا بن یحیی - عتابی ۴۵ - ۴۷
 زورالفرق ۲۲۸
- س
- سدوسی ۱۴۷
- سعید بن یحیی الاموی ۱۴۷
 سلمة بن عبدالله بن ابی مسروح ۱۴۵
 سلمة بن نوفل بن عماره ۳ - ۶
 سلیمان بن خثاب ۲۴۳
 سهل بن سعد ۲۳۹
- ش
- شعیب بن صخر ۵۱
- ط
- طریح بن اسماعیل الثقفی ۲۲۸
- ص
- صالح بن حسان ۴
- ض
- ضحاک بن عثمان ۲۴۶
 طوسی ۱۱۹
- ع
- عامر بن حفص ۱۲۹
 عبدالرحمان برادرزاده اصمعی ۱۴۶
 عبدالرحمان بن ابراهیم مخزومی ۳۴
 عبدالرحمان بن ابی الزناد ۱۶۴
 عبدالرحمان بن عبدالله - زهری ۳۹ - ۱۲۴ - ۱۳۱
- عبدالعزیز بن عمران بن محمد ۱۵۰
 عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز ۲۱۹
 عبدالله بن ابی سعد ۱۴۷ - ۲۴۰ - ۲۴۳
 عبدالله بن اسماعیل بن ابی عبیدالله ۱۵۱

عبدالله بن صالح بن مسلم ۱۲۷
عبدالله بن عباس بن فضل بن ربیع ۷۵
عبدالله بن عبدالعزيز بن محجن بن نصیب ۱۱۸

عبدالله بن عمر بن عثمان نحوی ۱۶۳-
۲۳۹

عبدالله بن عمران بن ابی فروه ۴۰-۳۹
عبدالله بن محمد عثمانی ۱۶۵-۴۷

عبدالله بن مسلم ۱۲۹-۲۳۹

عبدالله بن موسی ۲۳

عبدالمک بن ماجشون ۲۱۱

عبدالوهاب ۲۴۳

عتابی ۴۵

عتبته بن ابراهیم لهبی ۲۲۲

عتبی ۱۶۹

عثمان بن حفص ثقفی ۴۰-۱۳۸-

۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰

عروه بن عبدالله بن عروه بن الزبیر ۲۳۴

عطاء- ابن ابی رباع ۱۰-۱۱-۱۲-

۳۴-۳۶-۳۷-۷۵-۷۶

علی بن صالح ۱۱۹

علی بن صباح ۱۴

عمار بن ابی طرفه هذلی ۴

عمار بن حمزه ۲۲۴

عمر بن ابی خلیفه ۲۰

عمر بن سعد- مولای حارث بن هشام

۲۰

عمر بن شبه ۳-۲۰-۱۲۶-۱۳۰-

۱۴۲-۲۳۵-۲۴۶

عمر بن عبدالله السعدی ۱۴۵

عمران بن عبدالله بن المطیع ۱۴۱

عمرو بن الحارث ۲۰

عون بن محمد ۱۴۸

عیسی بن اسماعیل بن نبیه ۱۴۸

عیسی بن حسین وراق ۱۶۱-۱۶۵

عیسی بن یحیی- وراق ۱۵۵

ف

فضل بن حباب- ابوخلیفه ۱۴۹

فضل بن محمد یزیدی ۱۲-۷۵-

۷۶

فضل بن یحیی بن خالد ۲۱۰

ک

کرانی- سعد ۲۳۰

م

محرز بن جعفر ۲۰-۲۱۹

محمد بن اسماعیل جعفری ۵۰-۱۳۰

۱۵۰

محمد بن ثابت بن ابراهیم انصاری ۲۳۰

محمد بن حبیب ۲۴۱-۲۴۶

محمد بن حسن ۴۷

محمد بن حسن بن درید ۱۵۰-۱۵۷-

۱۶۴

محمد بن خلف بن مرزبان ۱۴۴-

۱۴۵-۱۵۱-۱۶۹

محمد بن خلف- وکیع ۴۹-۵۰-

۱۴۷-۲۳۹-۲۴۳

محمد بن زکریا ۷۷

محمد بن زهیر سغدی کوفی ۷۳

محمد بن سعد ۱۴۷

محمد بن سلام جمحی ۲۰-۵۰-

۵۱-۶۹-۷۳-۱۳۲-۱۴۸-

۱۴۹

- و
- محمد بن صالح بن النطاح ۱۳۵-۱۳۶
 محمد بن ضحاک بن عثمان ۱۶۰ -
 ۲۲۲ - ۲۴۱ - ۲۴۲
- محمد بن عباس - یزیدی ۱۲۷-۱۳۰
 محمد بن عبدالربہ ۱۵۰
 محمد بن عبدالعزیز زهری ۱۳۶
 محمد بن الفرید ۲۳۰
 محمد بن قاسم بن مہرویہ ۷۲
 محمد بن کناسہ اسدی - ابویحیی ۱۱۹
 ۱۱۹ - ۱۳۴ - ۱۴۲ - ۱۵۷
 محمد بن مزید بن ابی‌ازھر ۱۴۷ -
 ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
 ۲۲۳ - ۲۲۸ - ۲۳۵ - ۲۳۸
 محمد بن موسی بن طلحہ ۱۶۳
 محمد بن یزید ۱۵۸ - ۱۷۱ - ۲۳۱
 مدائینی ۲۰ - ۲۱ - ۱۲۹ - ۱۳۸ -
 ۱۴۵ - ۱۵۵ - ۲۳۹
 مسامۃ بن ابراہیم بن ہشام ۲۲۷
 مسور بن عبدالملک ۱۵۰
 مسیبی ۱۶۰
 مصعب بن عبداللہ - زبیری ۱۵۶ -
 ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۳۲ -
 ۲۴۱
 موسی بن عبدالعزیز ۱۳۱
 مہلب بن خدّاش مہلبی ۳۲
- ن
- نضر بن عمرو ۲۳۰
- ه
- ہارون بن ابی‌بکر ۸۰
 ہارون بن عبداللہ - زبیری ۱۴۴
 ہارون بن مسلم ۷۳
 ہارون بن زیات ۴۰
 ہاشم بن محمد خزاعی ۱۴۸ - ۱۴۹
 ہشامی ۱۱ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳ - ۲۷ -
 ۴۶ - ۶۳ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۸ -
 ۱۵۶ - ۲۲۷
 ہشامی ربعی ۷۴
 ہیثم بن عدی ۴ - ۶۸
 ہیثم بن عیاش ۵۱
- ی
- یحیی بن علی بن یحیی - منجم ۷ -
 ۸ - ۷۴
 یحیی بن علی - خاصہ ۶۸
 یحیی بن وکیع ۶۸
 یزید بن محمد ۷۷
 یزیدی ۱۲۹
 یعقوب بن محمد ۲۱۹
 یوسف بن ابراہیم ۸ - ۱۰ - ۲۳ -
 ۲۵ - ۲۸ - ۵۰
 یوسف بن یعقوب بن علاء بن سلیمان
 ۱۴۵

اسامی آلات طرب و اصطلاحات عروض و موسیقی

در جزء اول کتاب «الآغانی»

همزه	بربط چهل و سه
ابریق چهل و یک - پنجاه و هشت	پرده انگشت چهارم سی و هشت
احد سی و نه	پرده انگشت کوچک سی و هشت
ارخاء وتر چهل و یک	پرده های عود سی و هشت
ارغنون نه - چهل و دو	پرده انگشت میانی سی و هشت
استیفاء ادوار چهل	پرده وسطی - زلزل چهل و یک
اسجاج چهل و دو	پرده وسطی - قدیمه چهل و یک
اصطخاب سی و هشت - پنجاه و هشت	بسیط ۲۱
اضعاف چهل و دو	بنصر مثنی چهل و یک
اغنیه - آغان - آغانی ۱۱ - ۴۴	پیچ - گوشی سی و هشت
انحطاط سی و هشت	بیشه مشته چهل و یک
انف عود چهل و یک	بتراک (دف) چهل و دو
انگشت چهل	ت
انگشت کوچک سی و هفت	تجزیه و تقطیع ده
انگشت میانی ۲۴۶	ترجیع یازده
اوتار اربعه سی و هشت	تونبره (طنبور میزانی) چهل و دو
اوتار اربعه احد سی و نه	ث
ب	ث
بحر خفیف یازده - چهل	ثقیل سی

ثقیله الرئیسات سی و نه

ثقیل اول سی و نه - ۸ - ۴۵ - ۴۶ -

- ۴۸ - ۸۱ - ۸۸ - ۹۴ - ۱۲۰ -

- ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۹ - ۱۶۴ -

- ۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۹۴ - ۲۰۱ -

- ۲۲۵ - ۲۳۵ - ۲۵۳ - ۲۶۳ -

- ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۹۸ - ۳۰۷ -

ثقیل اول با انگشت چهارم ۴۶ -

- ۹۵ - ۱۰۱ - ۱۴۰ - ۱۷۹ -

- ۱۸۵ - ۱۹۷ - ۲۵۶ - ۲۵۸ -

۲۸۳

ثقیل اول با انگشت سیاه در مجرای

انگشت میانین ۱۸۸ - ۸۸ -

ثقیل اول با انگشت سیاه در مجرای

انگشت چهارم ۸۷ - ۹۶ - ۱۹۱ -

ثقیل اول با انگشت میانین ۴۶ - ۸۷ -

- ۱۴۵ - ۱۷۱ - ۱۷۸ - ۱۹۲ -

- ۲۲۵ - ۲۴۷ - ۲۶۸ - ۳۰۷ -

۳۱۱

ثقیل اول مطلق ۱۵۶

ثقیل اول مطلق در مجرای انگشت چهارم

۱۵۱ - ۲۶۹ -

ثقیل با انگشت میانین ۲۷۱ - ۲۷۷ -

ثقیل ثانی سی و نه - چهل - ۸ - ۱۶ -

- ۸۱ - ۸۸ - ۱۴۶ - ۱۴۷ -

- ۱۶۵ - ۱۸۴ - ۱۹۲ - ۲۲۸ -

- ۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۶۳ -

۲۹۸

ثقیل ثانی با انگشت چهارم ۱۲۰ -

- ۱۳۰ - ۱۴۰ - ۱۷۷ - ۲۲۷ -

ثقیل ثانی با انگشت چهارم و پنجم

- ۱۴۵ - ۳۰۱ -

ثقیل ثانی با انگشت سیاه در مجرای

انگشت چهارم ۱۴۵ - ۲۱۸ -

ثقیل ثانی با انگشت سیاه در مجرای

انگشت میانین ۱۸۳ -

ثقیل ثانی با انگشت کوچک ۱۰۱ -

ثقیل ثانی با انگشت میانین چهل -

- ۱۸۷ - ۱۸۴ - ۱۴۵ - ۱۰۱ -

- ۲۲۵ - ۲۶۴ - ۳۰۴ -

ثقیل ثانی مطلق در مجرای انگشت میانین

۲۵۱ -

ثقیل مطلق در مجرای انگشت چهارم

۳۰۶ -

ثقیل مطلق در مجرای انگشت میانین

- ۱۲۰ - ۲۰۷ -

ج

جس العود چهل و یک

ح

حزق چهل و یک - پنجاه و هشت

حط چهل و یک

خ

خرك سی و هشت

خفیف (بحر) ۸ - ۴۷ - ۴۸ -

خفیف ثقیل ۸۱ - ۱۰۰ - ۱۰۸ -

- ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۲ -

- ۱۵۴ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۷۹ -

- ۱۹۲ - ۱۹۷ - ۲۰۵ - ۲۹۳ -

- ۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۵۶ - ۲۶۶ -

- ۲۶۸ - ۳۰۷ -

خفیف ثقیل اول چهل - ۱۰۸ -

- ۱۵۳ - ۲۹۰ -

- خفیف ثقیل با انگشت چهارم ۱۸۹ -
 ۲۰۳ - ۲۶۳ - ۳۰۱ - ۳۰۴
 خفیف ثقیل با انگشت سبابه ۲۷۱
 خفیف ثقیل با انگشت کوچک در مجرای
 انگشت میانی ۱۹۲
 خفیف ثقیل با انگشت میانی ۱۴۰ -
 ۱۴۵ - ۱۸۴ - ۱۹۱ - ۱۹۲
 ۲۱۸ - ۲۲۳ - ۲۳۰ - ۲۶۵
 ۲۸۵ - ۳۰۴ - ۳۰۶
 خفیف ثقیل با سبابه در مجرای انگشت
 چهارم ۲۲۷ - ۲۳۶ - ۲۴۸ -
 ۲۷۷ - ۳۰۴
 خفیف ثقیل اول با انگشت سبابه در مجرای
 انگشت میانی ۹۶ - ۱۹۷ -
 ۲۱۸ - ۲۲۲
 خفیف ثقیل اول با انگشت میانی در
 مجرای انگشت چهارم ۲۸۳
 خفیف ثقیل ثانی سی‌ونه ۸
 خفیف ثقیل ثانی با انگشت چهارم ۲۲۸
 خفیف ثقیل مطلق با انگشت میانی
 ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۵۲
 خفیف الخفیف چهل
 خفیف رمل سی‌ونه - چهل - ۱۲۰ -
 ۱۴۶ - ۲۴۲
 خفیف رمل با انگشت چهارم چهل -
 ۱۵۴ - ۱۵۹
 خفیف رمل با انگشت سبابه در مجرای
 انگشت میانی ۲۴۲
 خفیف رمل با انگشت میانی ۱۶۲ -
 ۱۶۴
 خیناگر - خیناگر پنجاه و هفت
 ۵
 دایره زنگی چهل و دو
- دسانین - دستان چهل
 دستان بنصر سی‌وهشت - چهل و یک
 دستان خنصر سی‌وهشت
 دستان سبابه سی‌وهشت - چهل
 دستان وسطی سی‌وهشت - چهل -
 چهل و یک
 دستان وسطی - زلزل چهل و یک
 دستان وسطی - رس چهل و یک
 دف چهل و دو
 دو چشم عود چهل و یک
- ذ
 ذوالاوتار چهل و دو
- ر
 رباب چهل و دو - ۳۰۵
 ردیف سی‌وهفت
 رمل سی‌ونه - ۵ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۷
 ۱۰۰ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷
 ۱۵۴ - ۱۶۳ - ۱۸۲ - ۱۸۴
 ۱۹۶ - ۲۰۵ - ۲۳۰ - ۲۴۷
 ۲۵۱ - ۲۵۹ - ۲۷۷
 رمل با انگشت پنجم در مجرای انگشت
 چهارم ۲۵۴
 رمل با انگشت چهارم ۱۶۱ - ۱۶۲ -
 ۲۸۶
 رمل با انگشت چهارم در مجرای همان
 انگشت ۱۴۵ - ۱۷۱ - ۱۸۵
 رمل با انگشت سبابه در مجرای انگشت
 چهارم ۹۴ - ۹۵ - ۱۶۴
 ۱۹۱ - ۱۹۵ - ۲۵۲
 رمل با انگشت سبابه در مجرای انگشت

سیابه منی - سیابه بم - چهل ویک
 سجاج - چهل ویک - چهل و دو
 سرنای - چهل و دو
 سکون - چهل

ش

شانه سی و هشت
 شعيرة المزمان - چهل و دو
 شلیاق - چهل و دو
 شهرود - چهل و سه
 شیطانك - چهل و یک

ص

سفاره (سرنای) - چهل و دو
 صوت ۵
 صیحه - چهل و دو
 صیاح - چهل و یک - چهل و دو
 صیج - چهل و دو

ط

طنبور یازده - چهل و دو - پنجاه و هشت
 طنبور میزانی - چهل و دو
 طویل - بحر طویل ۴۵ - ۴۶ - ۵۱

۸۶

ع

عزف - پنجاه و هشت
 عود نه - یازده - سی و هفت - چهل -
 چهل و دو - پنجاه و هشت - ۱۳ -
 ۱۰۹ - ۱۶۱ - ۲۳۳ - ۲۳۹
 عود فارسی سی و سه
 عود کامل سی و نه

میانین ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۸۴ -
 ۲۵۵
 رمل با انگشت کوچک در مجرای انگشت
 چهارم ۲۵۰ - ۲۹۸ - ۳۰۴ -
 رمل با انگشت میانین ۱۴۵ - ۱۴۶ -
 ۱۶۱ - ۱۹۵ - ۲۱۸ - ۲۲۵ -
 ۲۳۰ - ۲۳۹ - ۲۵۳ -
 رمل ثقیل اول با انگشت میانین ۳۰۷
 رمل خفیف ۱۲۶ - ۱۴۰ - ۱۴۶ -
 ۱۴۷ - ۱۵۱ - ۱۶۰ - ۱۷۸ -
 ۲۵۳ - ۲۹۹ - ۳۰۵ - ۳۰۶ -
 رمل خفیف با انگشت چهارم ۱۴۰ -
 ۲۳۹ - ۲۵۴ -
 رمل خفیف با انگشت کوچک در مجرای
 انگشت چهارم ۲۹۸
 رمل خفیف با انگشت میانین ۱۴۶ -
 ۱۵۲ - ۱۶۱ - ۲۳۹ - ۲۶۵ -
 ۲۶۹ - ۳۰۴ -
 رمل طنبوری ۱۵۶ - ۲۲۳ -
 رمل مطلق در مجرای انگشت چهارم
 ۱۶۵ - ۱۷۹ - ۱۸۴ - ۱۹۴ -
 رمل مطلق در مجرای انگشت میانین
 ۳۰۵
 رود جامه پنجاه و هشت

ز

زائد (پرده) - چهل
 زلزل (پرده) - چهل و یک
 زه سی و هفت - سی و هشت
 زیانب یونس ۵
 زیر سی و هفت - سی و هشت

س

سازهای زهی - چهل

عود قدیم سی‌ونه

مطلق حاد سی‌ونه

معزفه چهل‌ودو - پنجاه‌وهشت

مالاوی (گوشی‌های ساز) چهل

موقع انگشتان بر روی دست‌انها چهل

ق

قدر متوسط ثقیل اول ۸۱ - ۱۵۳

قدر متوسط ثقیل اول با انگشت کوچک

در مجرای انگشت چهارم ۲۵۷ -

۲۴۹

قدر متوسط ثقیل اول با انگشت کوچک

در مجرای انگشت میانی ۲۳۵

قیثاره چهل‌ودو

ن

نای نه - چهل‌ودو

نشیب فارسی (سرود) یازده - ۸۲

۸۳

نغمات مطلقات سی‌ونه

نغمه‌های دهگانه ۵

نی لبک چهل‌ودو

و

وتر: اعلی - اسفل - مثنی - مثلث -

ترابی - مائی - بارد - حار -

ذموی - صفراوی - باغمی -

هوایی - زیر سی‌وهفت - سی‌و

هشت - سی‌ونه - چهل

وتر ثانی مثنی سی‌ونه

وتر ثالث سی‌ونه

وتر حاد سی‌ونه

وتر رابع - بم سی‌ونه

ونج - ون - ونیا چهل‌وسه

ه

هزج چهل - ۱۷ - ۱۰۰ - ۱۴۰ -

۲۷۷

هزج با انگشت چهارم ۲۵۰

هزج با انگشت چهارم و پنجم ۲۵۲

هزج با انگشت میانی ۲۰۵ - ۲۴۸ -

۲۶۹

ک

کاسه عود سی‌وهفت - چهل‌ویک

کرج دوازده

گردن عود سی‌وهفت - چهل‌ویک

ل

لور چهل‌ودو

م

ماخوری ۲۲۸ - ۳۹۰

مثاث سی‌وهفت - سی‌وهشت - چهل

مثنی سی‌وهفت - سی‌وهشت - چهل

پنجاه

مدن معبد ۵

مزمار یازده - ۴۲

مسطره عود چهل‌یک - پنجاه‌وهشت

مشتق (مشتق) چهل‌ودو

مشط العود چهل‌ویک - پنجاه‌وهشت

مضرب سی‌وهفت - چهل‌ویک

محطخ سی‌ونه

هزج خفیف در مجرای انگشت چهارم هزج یمانی ۱۷۸ - ۲۴۸

۳۰۷

هزج مکفوف ۱۲۶ ی

یراع - چهل و دو

اسامی آلات طرب و اصطلاحات عروض و موسیقی

در جزء دوم کتاب «الآغانی»

ثقیل اول با سبابه در مجرای انگشت چهارم ۱۹ - ۶۳	هززه	ایقاعات ۷۵
ثقیل اول با سبابه در مجرای انگشت میانین ۶۴	ب	
ثقیل اول با انگشت کوچک در مجرای انگشت میانین ۷۱	بحر خفیف ۶۳	
ثقیل اول با انگشت میانین ۲۸ - ۶۳ - ۶۴	بحر سریع ۶۶	
ثقیل اول با انگشت میانین ۲۸ - ۶۳ - ۶۴	بحر طویل ۴۱ - ۴۳ - ۶۵ - ۱۱۷	
ثقیل اول با انگشت میانین ۲۸ - ۶۳ - ۶۴	بحر کامل ۳۸ - ۶۴ - ۶۵ - ۲۱۱	
ثقیل اول با انگشت میانین در مجرای همان انگشت ۲۷ - ۳۹	بحر متقارب ۲۱۲	
ثقیل اول مطلق در مجرای انگشت چهارم ۶۵ - ۷۱	بحر وافر ۶۷	
ثقیل ثانی ۲۳ - ۲۵ - ۶۴ - ۲۴۰	ث	
ثقیل ثانی با اطلاق زده در مجرای انگشت چهارم ۱۱۷ - ۱۱۸	ثقیل اول ۲۲ - ۲۳ - ۷۴ - ۲۲۷ - ۲۴۰	
ثقیل ثانی با انگشت چهارم ۲۱۳	ثقیل اول با انگشت چهارم ۸ - ۲۵	
ثقیل ثانی با انگشت چهارم و پنجم ۲۵۴	۴۱ - ۴۲ - ۷۱	
ثقیل ثانی با انگشت سبابه در مجرای انگشت چهارم ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۸	ثقیل اول در مجرای انگشت چهارم ۲۷ - ۴۳ - ۶۵	
	ثقیل اول با انگشت چهارم در مجرای انگشت میانین ۲۸	

ثقیل ثانی در مجرای انگشت چهارم ۳۸
ثقیل ثانی با انگشت میانین ۸ - ۲۰ -
۲۷ - ۷۱ - ۲۵۴

خ

خفیف ثقیل ۱۴ - ۲۳ - ۶۷ - ۲۴۰
خفیف ثقیل با انگشت چهارم ۲۴
خفیف ثقیل با انگشت چهارم در مجرای
همان انگشت ۳۱ - ۴۲
خفیف ثقیل با انگشت میانین ۷۱ - ۷۸
خفیف ثقیل اول با انگشت میانین ۳۱ -
۳۹ - ۶۶ - ۶۸ - ۷۱
خفیف ثقیل اول مطلق در مجرای انگشت
چهارم ۶۷

خفیف ثقیل ثانی ۲۱۳ - ۲۱۸
خفیف رمل ۶۸
خفیف رمل با انگشت چهارم در مجرای
انگشت میانین ۴۱

د

دف ۳۵ - ۷۵

ر

رمل ۱۲ - ۲۲ - ۳۲ - ۴۶ - ۶۷ -
۶۸ - ۷۲ - ۷۴ - ۲۰۹
رمل با انگشت چهارم ۲۱ - ۲۸
رمل با انگشت چهارم در مجرای همان
انگشت ۴۲
رمل با سیاه در مجرای انگشت چهارم
۱۹ - ۲۲
رمل با سیاه ۳۱
رمل با سیاه در مجرای انگشت میانین

۱۵۶ - ۲۲۷

رمل با انگشت کوچک در مجرای همان
انگشت ۶۹
رمل با انگشت میانین ۲۲ - ۲۷ - ۲۸ -
۷۸

رمل خفیف ۲۳ - ۲۲۷
رمل خفیف با انگشت چهارم ۶۶
رمل خفیف با انگشت سیاه در مجرای
انگشت میانین ۲۲
رمل خفیف با انگشت میانین ۲۷ - ۴۲
رمل خفیف مطلق در مجرای انگشت
چهارم ۲۱۱

ز

زده ۴۷
زیر و بم ۷۵

ض

ضرب ۳۵ - ۵۴ - ۷۵

ع

عود ۵ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۸ - ۵۵
عود فارسی ۵

ق

قدر متوسط ثقیل اول با انگشت میانین در
مجرای همان انگشت ۶۷
قدر متوسط ثقیل اول در مجرای انگشت
میانین ۲۴
قضیب ۴ - ۵ - ۳۵ - ۵۴
قهقهه ۴۸

هزج با انگشت میانی ۲۲۷

هزج طنبوری ۲۲۶

هزج مطلق با انگشت چهارم

م

ماخوری ۲۱۳ - ۲۱۸

ه

هزج ۳۲ - ۱۵۶

بعض تراجم احوال و توضیحات گوناگون که در حواشی جزء اول

از کتاب الاغانی مسطور است

پنجاهویک	همزه
ابوالاسود دوئلی ۳۴۵	ابراهیم بن ماهان موصلی ۱۲
ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه - صدیق	ابن ابی السمع - ابوالولید مالک بن جابر
۴۲۲	طائی ۴۴۲
ابو تمام شاعر - حبیب بن اوس - پنجاهو	ابن ابی وداعه - اسمعیل بن جامع سهمی
پنج	۱۲
ابودلف عجلی - قاسم بن عیسی ابن	ابن اسحاق - محمد بن یسار صاحب
ادریس ۴۳۰	«السیره النبویه» ۶۴
ابوذویب هذلی ۳۱۵	ابن بانه - عمرو بن محمد بن سلیمان
ابوالعیناء - محمد بن القاسم - پنجاهویک	۲۶
ابوفدیک خارجی - عبدالله بن الشور	ابن تیمید - شیخ الاسلام - پنجاهودو
۴۳۷	ابن العمید - ابوالفضل محمد بن الحسین
ابوالفرج بن الجوزی - پنجاهویک	پنجاه
ابوالفرج اصبهانی سیزده تابست و پنج -	ابن قیس الرقیات - عبیدالله بن قیس
۱۱	۳۴۷ - ۶۳
ابوالمهنا - مخارق بن یحیی الخراز	ابن کناسه - محمد بن عبدالله الاسدی
۴۴۵	۳۶۵
ابونواس - حسن بن هانی - پنجاهوپنج	ابن کلبی - محمد بن سائب ۴۳۲
احمد بن جحظه برمکی - پنجاهوهفت -	ابن معتر - عبدالله بن محمد عباسی ۴۴۵
۱۴	ابو اسحاق - ابراهیم بن یحیی یزیدی

اسماعيل بن عباد - ابوالقاسم پنجاه
افلح بن يسار سندی ٣٢٣

دغفل نسابه ٥٩
دماذ - رفيع بن مسلمه عبدی ٣٨٣
دنابير - خواننده ويژه هارون الرشيد
٤٠٨

ث

ثعلب نحوى - ابوالعباس احمد بن يحيى
پنجاهويك

ج

جرير بن عطبه شاعر - ابوخرره ٣٢٣
جميل بن عبدالله بن معمر شاعر - ابو عمرو
٤٠٠

جميله - مولاة انصار ١١١

ح

حارث بن خالد مخزومي شاعر ٣٤٤
حجاج بن يوسف ثقفى ٤١٧
حسان بن ثابت - ابوالوليد ٣١٥
حسن بن على عتري - ابن عليل ٤٣٢
حسن بن حسن بن على (ع) - حسن
مثنى ٤٤٢
حماد بن شاپور - حماد راويه ٣٦٦

خ

خالد بن عبدالله القسرى - الخريت
٣٨٣

د

داوود بن على بن عبدالله بن العباس
٤٣١
دحمان اشقر - عبدالرحمان بن عمرو
٣٣٤

ر

ركن الدوله ديلى پنجاهويك

ز

زبير بن بكار ٦٤

س

سائب خاثر ١١١
سحيم نسابه - ابواليقطان ٤٣٢
سعيد بن عثمان بن غفان ٧٨
سعيد بن المسجع ٣٣٠
سفیان بن عيينه محدث ٣١٧
سکينه - دختر حسين بن على (ع)
٣٩١
سلامة القس ١٠٩
سليمان بن عبدالملك ٣٢٢

ط

طبرى - محمد بن جرير ٦٤
طلحه بن عبدالله خزاعى ٤٣٥
طلحه بن عبدالله تيمى صحابى ٤٢٠
طويس خواننده ١١١

ع

عباسه ياعليه - خواهر هارون الرشيد
٣٣٠

م

- میرد - محمد بن یزید پنجاه‌ویک
 متنبی - ابوالطیب پنجاه
 متتیم هشامیه ۴۱۵ - ۴۴۵
 محمد بن زکریا غلابی - ابوبکر ۱۱۵
 ۴۲۶
 محمد بن مسلم زهری - ابوبکر ۶۰
 محمد بن علی (ع) - ابن الحنفیه ۶۸
 مروان بن الحکم ۶۸
 مروان حمار - ابو عبدالملك ملقب به
 جعدی پنجاه
 المستنصر - حکم بن عبدالرحمان اموی
 اندلسی پنجاه‌وشش
 مسلم بن محرز - ابوالخطاب ۲۳
 معاویه بن ابی‌سفیان ۴۳۰
 المعتصم بالله عباسی - هارون بن محمد
 ؛ ۱۲
 موسی بن یسار مدنی - ابومحمد ۳۳۲
 مولى العبالا - ابومروان عبدالملك
 ؛ ۳۸۱
 مهلبی - حسن بن محمد پنجاه‌ویک

ن

- نابغه جعدی ۶۳
 نصیب بن رباح شاعر - ابومحجن ۱۳
 نعمان بشیر انصاری ۶۷

ه

- هارون الرشید ۱۲

عبدالله بن الزبیری ۳۱۴

- عبدالله بن الزبیر ۶۱
 عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب -
 ابوالعباس ۳۲۱ - ۴۲۸
 عبدالله بن محمد انصاری - الاخوص
 شاعر ۴۰۰
 عبدالله بن مسعود انصاری ۳۱۶
 عبدالملك بن مروان - ابوالولید ۴۱۶
 عبید بن سریج - ابویحیی ۱۳
 عرجی شاعر - عبدالله بن عمرو ۲۴ -
 ۳۱۹
 عروة بن حزام زبئی شاعر - عذری
 ۳۹۹
 عمر بن الخطاب فاروق - ابوحفص
 ۳۱۷
 عمر بن شبة - ابو زید ۳۱۸
 عمرو بن محمد - ابن‌بانه ۳۳۴

غ

غمر بن یزید بن عبدالملك ۴۳۰

ز

- کافور اخشیدی پنجاه‌وچهار
 کثیر غزه - ابوصخر خزاعی ۳۹۹

ق

قدامه بن موسی الجمحی ۳۳۴

ل

لقیط بن بکر محاربی ۳۳۷

و

وکیع - ابوبکر محمد بن خلف ۱۳

ولید بن عتبہ بن ابی سفیان ۴۲۹

وليد بن اليزيد : ١٠٩

5

يزيدى - ابو محمد يحيى بن المبارك

73

یونس کاتب پنجاه و شش - ۱۳ - ۵۴۲

بعض تراجم احوال و توضیحات گوناگون که در حواشی جزء دوم

از کتاب الاغانی مسطور است

الاحوص شاعر - عبدالله بن محمد انصاری

۱۹۴

اخطل - ابومالك غياث بن غوث تعلبی

شاعر ۹۷

اسحاق بن ابراهيم موصلي ۲۵۶

اشع بن جبیر معروف به طماع ۲۶۱

اصمعی - ابوسعید عبدالملك بن قریب

۲۷۵

ایمن بن خریم شاعر ۱۷۷

ب

بستان ابن عامر یا ابن عمر ۸۴

بنی عذره ۲۰۲

ج

جحظه - ابوالحسن احمد بن جعفر برمکی

۱۳۷

جریر بن عطیه بن حذیفه تمیمی شاعر

۱۸۳

همزه

ابراهيم بن محمد المهدی - عبدالله بن

المنصور الهاشمی ۸۷

ابن ابی جراب عبلی ۲۶۰

ابن کلینی - ابوالفرج مفسر ۸۸

ابن کناسه - ابویحیی محمد بن عبدالله

الاسدی ۱۹۸

ابن مکی - یحیی بن مرزوق مولف الاغانی

۸۷

ابوالبراء - ملاعب الاسنه ۱۸۰

ابوحنیفه نعمان بن ثابت امام حنفیه ۲۷۵

ابودهبیل جمحی - وهب بن زمعه شاعر

۱۹۹

ابوالاصبع عبدالعزیز بن مروان ۱۷۴

ابوصخر عبدالله بن سلمه هذلی شاعر

۱۸۵

ابوعبیده نحوی ۱۹۳

ابجر - ابوطالب عبیدالله بن قاسم ۸۵

احنف بن قیس - ابوبحر ۲۷۷

ح

حبابه مغنيه ٨٧

حنين حيرى ٢١٥

خوف ١٧٥

خ

خالد بن عبد الله القسرى - خريت ٢٧٧

خراز - احمد بن الحارث بن المبارك

١٨١

خناصره احص ١٠٩

د

دوس (قبيله) ٢٥٥

ذ

ذوالرمه شاعر - ابو الحارث غيلا بن عقبة

عدوى ١٨٨

ر

رقطاء حبطييه ١٠١

س

سراة (جبال) ٢٥٦

سعيد بن المسيب المخزومي ٢٧٠

سليمان بن عبد الملك بن مروان ١٨٢

سياط - عبد الله بن وهب ٨٦

ش

شراة (خوارج) ١٠٢

شعبي - عامر بن شراحيل حميري ١١٢

ص

صفا و مروه ٢٠٧

ع

عايشه - دختر طلحه بن عبد الله تيمى

٢١٥

عبدالرحمن بن حسان بن ثابت ٩٤

عبد الله بن جعفر بن ابي طالب ١٨٦

عبد الله بن زبير الاسدى القرشى ٨٤

عبد الله بن على بن عبد الله بن العباس ٢٧٦

عبد الملك ملقب به غريض ٨٥

عبد الملك بن مروان ٢٧٧

عثمان بن عفان - ذوالنورين ٨٣

عدى بن زيد عاملى شاعر ١٠٦

عذيب ٩١

عطاء بن اسلم - ابن ابي رباح ٢٧١

على بن يحيى بن منصور منجم ٨٥

عمر بن شبه - ابو زيد بصرى ١٧٩

عمر بن عبدالعزيز بن مروان ٢٦٣

عيسى بن موسى بن محمد عباسى ٢٧٦

غ

غمر بن يزيد بن عبد الملك ١٠٠

ف

فرزدق شاعر - ابو فراس همام بن غالب

١٠٢

فسطاط مصر ١٩٧

فضل بن يحيى بن خالد برمكى ٢١٥

ق

قريش ظواهر و قريش بطاح ٨٦

قضاعه ۱۷۴

ن

نخله یمانی ۸۴
نصیب بن رباح ۱۷۳

و

ودان ۱۷۴
ولید بن یزید بن عبدالملک ۲۶۰

ه

هرقل - هراکلیوس ۱۷۸
هشام بن عبدالملک بن مروان ۸۴
هشامین ۲۰۳

ی

یزید بن عبدالملک بن مروان - ابو خالد
۸۶
یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان ۹۲
یونس کاتب ۲۱۵

ک

کنیر عزه - ابو صخر خزاعی شاعر ۱۰۰
کمیت بن زید شاعر ۱۸۸

م

مالک بن جابر طائی - ابن ابی السمع
۸۵

المتوکل علی الله عباسی ۲۷۰

محسر ۹۹

مصعب بن زبیر بن العوام ۲۶۵

محمد بن سلام جمحی ۹۱

مدائنی - علی بن محمد بن عبدالله ۱۸۱

مسلم بن عقبه بن رباح مری - مسرف

۸۶

مسلمة بن عبدالملک بن مروان ۱۸۶

معیدی - خبر معیدی ۱۰۴

منقذ بن عبدالرحمن هلالی شاعر ۱۸۶

منی - منا ۸۹

اسامی اقوام و قبایل و جماعات و امم

در جزء اول کتاب «اللاغانی»

الف

ب

براجم ۲۷۸	آلبویه سیزده - هجده - پنجاه
بنی ابان ۳۲ - ۶۳	آلحرب ۶۱
بنی احمد ۶۰	آلزیاد ۷۵
بنی اسد ۲۸۷ - ۳۲۳	آلقطن ۸۵
بنی امیه هفده - ۳۷ - ۴۲ - ۴۳ -	آلمیکال چهارده
۴۴ - ۴۷ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۹ -	آلنعم ۱۳۱ - ۱۳۹ - ۳۲۲
۶۷ - ۷۴ - ۷۹ - ۱۲۲ - ۲۲۰ -	آباء یسوعی چهل و پنج
۲۲۷ - ۲۳۷ - ۲۸۰ - ۳۲۱ -	اباضیه ۳۲۱ - ۳۲۲
۳۲۳ - ۳۹۹ - ۴۳۵	

همزه

بنی بکر ۲۲۵	ازارقه ۵۹ - ۳۲۱ - ۴۳۸
بنی بهز ۴۲ - ۴۳ - ۸۲	ازد ۱۱۴
بنی تمیم ۲۷۸	اشعریان ۳۹
بنی تیم بن مره ۲۶۷	اعیاض ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۵۷
بنی چشم بن معاویه ۲۷۸	اموریان ۳۸۴
بنی جمح ۲۸۷	امویان هفده - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ -
بنی الحارث بن خزر ج ۸۲	۳۲۳
بنی خثعم ۱۲۹	انصار ۴۰ - ۸۲
بنی دیل بن بکر ۲۹۰	

- بنی ریطه ۳۱۴
بنی زهره بن کلاب ۴۳ - ۵۰ - ۶۰
بنی سلمه ۸۶
بنی سعد بن بکر بن هوازن ۳۵۲
بنی سلیم ۴۳ - ۸۲ - ۳۲۳
بنی سهم ۱۲۶ - ۲۴۰ - ۳۱۴
بنی عامر ۳۲۳
بنی عباس ۷۹ - ۳۲۱ - ۴۳۱
بنی عبدشمس ۵۰
بنی کاهل ۱۳۰ - ۳۲۱
بنی مخزوم ۷۹ - ۲۲۷ - ۲۶۷
بنی مغیره ۱۶۹
بنی هاشم ۵۹ - ۳۲۳
بنی حصیص ۱۵۶
بنی هلال ۳۲ - ۶۳
- ت
تابعین ۶۰
- ج
جندام ۴۸ - ۶۷ - ۷۲ - ۷۳
- ح
حبش ۳۱۷
حزم - بنی حزم ۴۴
حمیر ۲۱۵ - ۳۱۸
- خ
خوارج ۱۳۱ - ۳۲۱
- س
ساسانیان ۱۱۷
- سکاسک ۶۷
سکون ۶۷
سلاجقه چهل و نه
سلیم - بنی سلیم ۴۲
ش
شیعه نه - هفده
ع
عباسیان دوازده
عنایس ۲۹ - ۳۱
عبلات ۲۷۸
عذره ۶۷
عك ۴۸ - ۷۲
عنزه ۷۸
- غ
غطفان ۶۷
- ف
فراس بن غنم - بنی فراس ۳۷۹
فزاره - بنی فزاره ۶۷
- ق
قاجار چهل و نه
قریش بیست و سه - ۲۸ - ۲۹ - ۳۲ - ۴۷ - ۵۲ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۳ - ۶۷ - ۸۱ - ۸۹ - ۱۱۰ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۸ - ۱۶۷ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۳۲۰

معاقر ۳۸ - ۶۷	۳۲۱
معد ۶۷	قشیر ۴۴۱
مصطلق - بنی المصطلق ۳۸۴	
مهاجرین ۴۰	ك
مهابله پنجاه و پنج	كنانه ۲۸ - ۶۷
	كنده ۵۶
و	كيسانیه ۶۸
وابصه ۷۹	
وهابیان ۷۶	ل
ه	لخم ۴۸ - ۷۲ - ۷۳
هذیل ۱۰۶ - ۱۳۰	م
همدان ۶۷	مخزوم ۵۶ - ۷۶
هوازن	مراد ۸۶

اسامی اقوام و قبایل و جماعات و امم

در جزء دوم کتاب «الآغانی»

بنی حارث بن مذحج ۲۴۳	الف
بنی حبیب ۲۲۸	آل عثمان ۸۰
بنی حنیبل ۱۲۷	آل قصی ۲۴۷ - ۲۴۸
بنی ضمره بن بکر بن عبدمناه ۱۱۸	آل مطلب ۵
۱۱۹ - ۱۲۷ - ۱۶۹	
بنی عائد بن عبدالله مخزومی ۳	همزه
بنی عبدالدار بن قصی ۲۰۸	اسلم - بنی اسلم ۱۴۳ - ۱۷۰
بنی عبدمناف ۱۵	اشجع - بنی اشجع ۲۵۲ - ۲۵۳
بنی عمرو ۱۲۱	انصار ۲۲۸
بنی فهر ۲۳۷	
بنی لیث ۳	ب
بنی محرز ضمری ۱۲۶	بنی ابی قاره ۸۰
بنی مخزوم ۲۴۸ - ۲۵۴	بنی امیه ۱۳۲
بنی مدلیج ۱۶۹	بنی بکر ۱۲۱
بنی مذحج ۱۲۱ - ۲۴۲	بنی ثقیف ۲۲۳
بنی مروان ۶۹	بنی جندع بن لیث بن بکر ۵
بنی نصر بن معاویه ۲۳۹	بنی حارث ۶۵
بنی نصر بن هوزن ۱۴۳ - ۲۳۱	بنی حارث بن عبدالمطلب ۳
بنی نوفل بن حارث ۵۹ - ۶۰	بنی حارث بن کعب ۲۴۲
بلی - بنی عمرو بن الحاف بن قضاعه	

غ	١١٨ - ١١٩
غفار - بنى غفار ١٤٣	ت
ق	تابعين ١١
قریش ٥ - ٩ - ٤٥ - ٥٤ - ٦٠ - ٦١ -	تميم - بنى تميم ٢٣١ - ٢٣٢
١٥٤ - ١٦٥	ج
قضاعه ١١٨	جذام ٨٢
ك	جرم ١٢٩
كلب - بنى كلب ١٣٤	خ
کنانه ١١٨ - ١١٩	خراعه ٨٠ - ١١٨ - ١١٩
م	د
مضر ٢١ - ١٦٥	دوس ١١٩
ه	ض
هاشم - بنى هاشم ٢٥٣	ضمري ١١٨ - ١٥٤
	ع
	عذره - بنى عذره ١٦٣

- بطحاء ۳۹ - ۴۷ - ۷۱ - ۷۲
 بطحان ۸۷
 بطن مر ۹۲
 بعلبك چهل و نه
 بغداد دوازده - چهارده - پانزده -
 هفده - هجده - نوزده - سی و سه -
 چهل و سه - چهل و شش - چهل و
 هفت - پنجاه و يك - ۱۲ - ۶۴ -
 ۳۷۹
 بقیع ۵۳ - ۷۲ - ۷۶
 بلاط ۴۶ - ۵۰ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۴
 بلخ بامیان چهل و نه
 بلی ۹۵ - ۱۱۴ - ۱۶۵ - ۱۸۴ - ۴۰۷
 بلیین ۳۰۳ - ۳۰۷ - ۴۵۳
 بم سی و هفت - سی و هشت - چهل
 بوابة ۱۸۳ - ۳۵۲
 بوصیر پنجاه
 بولاق چهل و سه - ۱۱۰
 بیروت چهل و پنج
 بین النهرین پنجاه و پنج
- ح
- حاذه ۴۰۷
 حبشه ۱۲۵
 جبل ۱۶۶
 حجاز یازده - سی و پنج - ۵۰ - ۵۱ -
 ۶۰ - ۶۱ - ۷۴ - ۸۴ - ۹۱ - ۹۹ -
 ۱۸۵ - ۳۶۹ - ۴۳۲ - ۴۴۹
 حجر اسماعیل در مسجد الحرام ۳۶ -
 ۳۸
 حجر الاسود ۲۳۹ - ۳۹۷
 حزم ۳۹
 حروراء ۴۳۸
 حره ۴۱ - ۴۵ - ۸۵ - ۱۱۱ - ۱۴۲ -
 ۲۸۰
 حصاب - محاسب ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۳۴۸
 حصر موت ۱۲۵ - ۳۱۸
 حنیر ۲۰۲ - ۳۶۹
- ت
- تباله ۱۲۹ - ۳۱۹
 تپوك ۳۹۹
 تنعیم ۳۸۴
 تهامه ۱۴۱ - ۲۳۴ - ۳۲۳ - ۳۵۲ -
 ۳۹۵ - ۳۹۸
- ج
- جبال (یا خیال) ۲۸۵ - ۴۳۶
 جبانه ۸۹
 جبل معرف ۳۴۳

- حقیل (وادی القری) ۴۴
 حلال ۶۷
 حلب بیست و سه - بیست و شش - چهل و نه - پنجاه و چهار
 حله ۳۷۹ - ۳۸۴
 حلیات ۱۹۴ - ۲۴۶ - ۳۶۱
 حماة بیست و نه
 حمراء الاسد ۳۹۸
 حمص ۶۷
 حنین ۱۲۴ - ۳۱۷
 حوزة ۳۱۸
 حوطه ۳۴۵
 حوك ۱۳۷
- خ
- خاخ ۲۴۰ - ۳۹۸
 خان زبل ۹
 خراسان چهل و دو - ۵۷ - ۶۱ - ۷۷ - ۹۴ - ۳۵
 خشب ۶۸
 خلیج فارس ۱۱۴ - ۴۳۸
 خوی ۲۸۶ - ۴۳۷
 خیبر ۳۹۹ - ۴۴۹
 خیف ۱۵۴ - ۱۷۰ - ۲۳۵ - ۲۴۲ - ۳۳۵ - ۳۹۸ - ۴۳۳
- د
- الدار (خانه عثمان که محل اجرای حدود بود) ۵۱
 دارالمنال ۴۶ - ۶۸ - ۷۱ - ۷۴
 دارالمعارف چهل و سه
 دجله چهارده - ۳۸۴
- دریای سرخ ۳۹۵
 دمشق چهل و شش - پنجاه و دو - پنجاه و چهار - ۱۰۰ - ۱۰۹ - ۳۰۲ - ۵۹ - ۳۲۱
- ذ
- ذات عرق ۳۱ - ۶۲ - ۲۸۸ - ۴۰۷ - ۴۱۲
 ذوالخلیصه یا ذوالخلاصه ۳۱۹
 ذوالمروه ۴۴۹
 ذی بقر ۲۲۶ - ۳۸۸
 ذی خشب ۴۳ - ۴۴ - ۶۸
 ذی دوران ۱۳۹ - ۱۹۵ - ۳۶۳
 ذی عشر ۱۶۶ - ۳۴۳
 ذی العشیره ۳۰۳ - ۴۴۹
 ذی سلم ۲۴۲ - ۳۹۸
- ر
- رایغ ۴۳۶
 ردم ۱۲۱ - ۱۴۲ - ۳۱۱
 رضوی ۶۸
 رقه پنجاه و شش
 روحاء ۶۷
 روضه ۴۵۳
 روضه ذات کھف ۴۵۳
 روضه الرسول (ص) ۷۶
 روضه ذی الخرج ۴۵۳
 روضه ذی الغصن ۴۵۳
 روضه عربنه ۴۵۳
 روضتین ۳۰۷ - ۴۵۳
 روم چهل و دو - چهل و نه
 ری سیزده - ۶۴

س

- سرج ۱۹۴ - ۳۶۲
سرف ۱۵۷ - ۲۲۰ - ۳۸۴
سغد ۷۸ - ۵۷
سفیج ۱۵۶ - ۲۴۶
سلع ۷۱ - ۴۶
سمرقند ۷۷ - ۱۵۶ - ۴۳۵
سناباد ۱۲
سند ۹۴ - ۳۲۳
سوریه ۳۸۴
سومئات چهلونه
سوداء ۴۴ - ۶۸
سویقه ۲۰۱ - ۳۶۸
سیاله ۴۳۷
سیستان ۴۳۵
سیون ۳۱۸

ش

- شام پنجاه و شش ۲۲ - ۲۳ - ۳۷
۴۱ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹
۵۰ - ۵۲ - ۵۳ - ۶۷ - ۶۸
۷۱ - ۱۰۱ - ۱۲۱ - ۱۴۲
۲۲۷ - ۲۳۴ - ۳۰۸ - ۳۱۴
۳۴۷ - ۳۶۹ - ۴۳۸

شجر ۳۱۸

شرقیه (بخشی از بغداد) ۹

شعب ۶۰

شط العرب ۱۱۴ - ۳۸۴

شعوب ۲۰۰

شیبام ۳۱۸

شیراز سیزده

ص

- صائق یا صائف ۳۰۳ - ۴۴۹
صرار ۵۱ - ۷۴
الصفراء ۵۶
صفین ۶۷ - ۳۲۱ - ۴۲۶
صمان ۴۴۹
صنعاء چهلونه ۳۶۷ - ۳۹۵
صورین ۱۶۴ - ۲۲۹ - ۳۹۰

ط

- طائف ۲۴ - ۴۲ - ۶۱ - ۶۸
۱۷۱ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۹۰
۲۹۴ - ۳۱۳ - ۳۱۹ - ۳۶۲
۴۱۲ - ۴۳۱ - ۴۳۲
طبرستان ۲۵
طف هفده
طوس ۱۲
طوروس (جبال) ۳۸۴
طهران پنجاه و پنج - پنجاه و هفت

ظ

ظفار ۳۱۸

ع

- عبود ۲۸۶ - ۴۳۷
عدن ۱۵۶ - ۱۷۰ - ۳۴۵
عدولی ۴۳۷
عراق ۳۷ - ۵۷ - ۷۷ - ۹۴
۱۴۳ - ۱۵۰ - ۲۴۰ - ۲۸۳
۲۸۵ - ۲۸۹ - ۳۸۴ - ۳۹۸
عراقین ۷۵

- عربستان پینجاه و دو - پینجاه و چهار
 ۳۹۹ - ۴۳۸
 عرمه ۲۱ - ۲۵ - ۵۲ - ۵۳
 عرفه - عرفات ۳۵۵ - ۳۸۵ - ۴۳۸
 عرق الطیبه ۳۵ - ۶۷ - ۴۳۸
 عسفان ۲۸۵ - ۴۳۶
 حقیق ۲۵ - ۴۷ - ۷۱ - ۷۲ - ۲۱۷
 ۲۲۱ - ۳۸۱
 عکاظ ۶۱ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۲۲۸ - ۳۱۴
 عمان چهارده - ۳۲۲
- قدید ۳۶۳
 قرائن ۲۱ - ۲۲ - ۲۵ - ۵۰ - ۷۳
 قرن المنازل ۱۱۹ - ۱۸۷ - ۲۵۶ -
 ۲۸۱ - ۳۱۳ - ۳۵۵ - ۴۱۲
 قرنه ۳۸۴
 قسریه ۲۹۳
 قسطنطنیه ۱۲ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴
 قصر ۴۶ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۱
 قصر نعمان ۱۰۹
 قمیقان ۱۰۶ - ۳۲۳ - ۴۲۳

ک

- کاشغر چهل و نه
 کوبریلی (کتابخانه در استانبول) سی
 کده ۲۸۱ - ۴۳۲
 کدید ۲۸۵ - ۲۸۸ - ۴۳۶ - ۴۳۹
 کدی ۴۳۲
 گرگان ۲۵
 کعبه مشرفه ۱۲۳ - ۱۳۶ - ۱۴۸ -
 ۱۵۷ - ۲۱۰ - ۲۱۳ -
 ۲۳۲ - ۲۴۰ - ۲۷۵ - ۳۱۱ -
 ۳۹۷
 کوفه ۵۲ - ۶۳ - ۱۳۴ - ۲۲۰ -
 ۳۱۷ - ۳۸۴ - ۴۳۱ - ۴۴۱

ل

- لحج ۱۷۰ - ۳۴۵
 لغت ۲۸۶ - ۴۳۷
 لولب پینجاه و دو

م

- محسر ۲۲۲ - ۳۸۵

غ

- غرقده ۴۵
 غزال ۲۸۵ - ۴۳۶
 غمدان ۲۰۰ - ۳۶۷
 غمرزی کنده ۱۴۳ - ۳۲۷
 غمیس (ملل و املال) ۲۸۶ - ۴۳۷
 غمیر ۴۱۲
 غمیم ۲۳۰ - ۲۸۵
 غور ۹۵ - ۱۱۴

ف

- فارس چهارده - چهل و دو
 فرات ۲۲۰ - ۳۸۴
 فراشه ۳۷۹
 فرسان ۱۲۵ - ۳۱۸
 فرع مقطع ۲۴۸
 فاسطین ۶۰ - ۴۳۰

ق

- قاهره پینجاه و دو - پینجاه و هفت
 قباء ۴۷ - ۷۱

۹۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ -

۱۳۰ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۴ -

۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۷ -

۱۵۹ - ۱۶۴ - ۱۶۹ - ۱۷۰ -

۲۱۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۴ -

۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۵۹ -

۲۶۸ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۲ -

۲۸۵ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۰ -

۲۹۲ - ۲۹۴ - ۳۱۱ - ۳۱۴ -

۳۱۷ - ۳۲۷ - ۳۳۴ - ۳۳۵ -

۳۳۸ - ۳۴۴ - ۳۴۶ - ۳۶۲ -

۳۶۳ - ۳۸۴ - ۳۹۵ - ۴۱۲ -

۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۶ - ۴۳۷ -

۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۹ -

ملل - املال ۲۸۵ - ۴۳۷

مناخ ۲۸۵ - ۴۳۶

منی ۱۶۸ - ۱۹۰ - ۲۱۰ - ۲۲۶ -

۲۵۷ - ۲۹۶ - ۳۱۰ - ۳۵۸ -

۳۸۵ - ۴۳۸

میا فارقین پنجاه و چهار

ن

نجد پنجاه و دو - ۶۷ - ۱۴۱ - ۱۴۴ -

۳۹۸

نجران ۳۹۵

نجف پنجاه و پنج

نخل ۸۴ - ۸۹ - ۹۱

نخلتان ۴۱۲

نخله شامی ۲۵۶ - ۴۱۲

نخله یمانی ۲۵۶ - ۴۱۲

نصف ۲۵۰

نقاب ۲۶۳ - ۴۱۸

نهر ابی فطرس ۴۳۰

محصب ۱۹۰ - ۳۴۷ - ۳۵۸

مدینه منوره یازده - سی و سه - ۲۵ -

۳۷ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۹ - ۵۰ -

۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۶۴ - ۶۷ - ۶۸ -

۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۶ - ۷۷ -

۸۲ - ۸۴ - ۸۸ - ۸۹ - ۱۰۱ -

۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۱۱ -

۱۱۵ - ۱۲۴ - ۲۲۹ - ۲۹۱ -

۳۱۶ - ۳۲۷ - ۳۳۲ - ۳۴۷ -

۳۹۸ - ۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۳۷ -

۴۴۲ - ۴۴۹ - ۴۵۳

مر - مر الظهران ۲۸۸ - ۴۳۹

مزدلفه ۲۲۶ - ۳۸۵

مزره پنجاه

مسجد الحرام ۴۰ - ۱۳۱ - ۱۴۰ -

۱۵۹ - ۱۸۰ - ۲۱۴ - ۲۲۳ -

۳۹۶ - ۳۹۷

مسجد مدینه بیست و هفت - پنجاه و شش -

۴۰ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۲۲۹ -

۳۳۴

مسجد شجره ۷۱

مشرعه الجوز پنجاه و یک

مشهد چهل و هفت

مصر بیست و سه - بیست و پنج - سی -

چهل و شش - ۶۱ - ۳۰۰ - ۳۰۲ -

۴۰۰

مصلی ۴۶ - ۵۰ - ۷۱ - ۷۳ - ۲۹۳ -

معان ۲۰۲ - ۳۶۹

مغسله ۸۹

مغمس ۱۹۴ - ۲۴۵ - ۳۶۱ - ۳۶۲ -

مکلاس ۳۱۸

مکه معظمه سی - سی و سه - ۳۹ -

۶۱ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۷ - ۸۴ - ۸۹ -

نهر وان ۳۲۱

ی

یلین ۴۷ - ۴۸ - ۷۱
 یمامه ۳۲۳ - ۴۱۲ - ۴۳۱
 یمن ۶۱ - ۶۷ - ۱۲۴ - ۱۷۰ -
 ۳۱۰ - ۳۱۸ - ۳۴۵ - ۳۴۶ -
 ۳۹۵ - ۴۱۲ - ۴۳۱
 یتابع ۳۸۴
 ینبع ۴۴۹
 ینساب ۳۱۸

و

۳۲۱ وادی فاطمه
 ۴۴ - ۳۹۹ - ۴۱۸ وادی القری
 ۳۱۸ وادی القصر
 ۴۱۸ وادی المیاء
 واترده واسط
 ۳۲۷ وحره

ه

هجر پاترده
 ۴۳۷ هرشی

اسامی شهرها و جایگاهها و صحراها و کوهها و رودها ...

در جزء دوم کتاب «الانغانی»

همنزه	بیش ۵۵
ابطح ۲۴۸	ت
ابك ۱۲۹	تباه ۲۲۳
ابوشحوه ۱۶	تهامه ۵۵ - ۶۰ - ۱۲۲ - ۱۷۰
ابوقبیس ۲۰ - ۹	ز
اجیاد ۲۴۷ - ۲۴۸	ج
اخشب ۴۹	جحفه ۱۴۰
ارمنستان ۸۴	جزع ۸۱ - ۱۸
ازهر ۲۲۹	جفر ۱۴۴ - ۱۴۵
ایران ۲۰۸ - ۲۰۹	جلدان ۲۳۵
ب	جمد ۲۲۹
بئر خالد ۴۶	جمره عقبه ۲۴۴
بئر فصیح ۴۷	ح
بستان ابن عامر ۷۶ - ۴	حجاز ۸ - ۴۷ - ۶۹ - ۷۲ - ۱۵۶ --
بصره ۲۵۱	۱۶۲ - ۲۱۰ - ۲۳۹
بطحاء ۸۲ - ۲۳۵	حجر اسماعیل ۱۶۸
بقیع ۱۶۲	حجون ۴۸ - ۸۱
بیت العتیق ۳۳	

- ۹ حرمین
 ۸۱ حصاب - محصب
 ۳۸-۳۳ حطیم
 ۲۲۸ حنین
 ۹۲ حوارین
 ۱۲۱ خوف
- ز
 ۲۰ زبیر
 ۳۸-۳۳ زمزم
- س
 ۲۱۹ سراه
 ۱۶ سرف
 ۲۲۹ سند
 ۸۴ سیستان
- ش
 ۱۶-۶۰-۱۴۰-۱۴۳-۱۶۱-
 ۱۶۳-۲۰۹-۲۱۹-۲۵۲
 ۳۶ شری
 ۱۶۲ شعب
 ۲۲۴ شوش
- ص
 ۱۲۹ صحرای بنی جعفر
 ۱۷۰-۱۵۵ صعید
 ۱۶۳ صفر
 ۴۶-۳۵ صفراء
 ۸۱ صفی السباب
- ض
 ۱۴۴ ضریه
- ط
 ۹-۱۵۸-۲۲۲-۳۲۳-
 ۲۳۱-۲۲۹
 ۱۴۵ طور
- خ
 ۸۴ خراسان
 ۵۸ خناصر احص
 ۲۳۵-۷۷ خیف
- د
 ۳۴ دارالمعلی یا دارالمقل
 ۸۱-۸۰ دسم
 ۱۲۶ دو
- ذ
 ۱۶۲ ذامج
 ۱۳۱ ذات اوشال
 ۱۴۴-۱۳۶ ذی دوران
 ۱۶۸ ذی السدر
 ۱۷۲ ذی سلم
 ۱۱ ذی طوی
- ر
 ۱۶۲ ربا
 ۱۸ رجب
 ۱۶۳ رجه
 ۷۰ رکک
 ۲۲۲-۲۰۸ روم
 ۱۶۸ ری

قفقاز ۸۴	ع	عبود ۱۶۳
قفا ۱۴۸		عدنه ۱۶۳
ك		عذیب ۱۸
كش ۱۸		عراق ۱۶ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۲۱۰ -
كرمان ۸۴		۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۳۹ - ۲۴۵ -
كعبه ۵ - ۱۸ - ۳۳ - ۵۱ - ۱۷۱ -		۲۵۳
۲۳۱		عرج (طائف) ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ -
كليد ۱۱۹ - ۱۶۲		۲۳۰ - ۲۳۶ - ۲۳۷
م		عرفات ۵۱
مجاح ۱۶۲		عقیق ۱۵۱ - ۱۵۵ - ۲۲۹ - ۲۳۲ -
محصب - حساب ۱۵ - ۱۹		۲۳۳
مدینه الرسول ۶ - ۹ - ۱۶ - ۲۹ -		عکل ۱۲۹
۳۰ - ۳۲ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۴ -		علو ۲۰
۷۱ - ۷۹ - ۱۴۳ - ۱۶۴ - ۲۰۸ -		عمق ۱۶۲
۲۱۱ - ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۳۳		
مزدلفه ۴۶	غ	
مسجد الحرام ۱۲ - ۱۳ - ۱۷۰		غدر ۲۰
مسجد الرسول ۱۳۹		
مسجد کوفه ۱۵۰	ف	
مشاش حسیر ۴۶		فتق ۲۲۳
محر ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۳		فرع ۶۹
مطاح ۲۶ - ۲۷ - ۷۰		فسطاط ۱۲۷ - ۱۵۵
مقام (ابراهیم) ۱۶۸		
مقطم ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۳۱	ق	
ملل ۱۴۱		قادیسیه ۲۱۰
مکه مشرفه ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۹ - ۱۲ -		قباء ۵۲
۱۶ - ۲۹ - ۳۲ - ۳۳ - ۵۴ - ۶۸ -		قبرس ۸۴
۷۱ - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۱ - ۲۰۸ -		قرن ۷۱
۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۴۶ -		قرون ۴۶
منی - منا ۱۵ - ۱۷ - ۲۵ - ۲۷ - ۳۲ -		قروین ۴۸
۳۳ - ۳۸ - ۴۹ - ۲۴۲ - ۲۴۳ -		

نوبه (افريقا) ١١٨ - ١٢٤

منحر ١٦٣

منحنى ٢٢٩

و

وج ٥٥

ودان ١١٩ - ١٣١ - ١٣٦

ن

نبيت ٣٦

نجد ٤٦ - ٥٥

نحرا ٢٢٣

نخل ٨١ - ٤

نخلان ١٥٨

نصاع ٤٦

نصف محسر ٣٧

نقيع ٢٣١ - ٢٣٢

ى

ياجج ١٦

يمن ٢٢٤

قوافی آوازاها، قطعات، قصائد، تک بیت ها و مصرعها، بترتیب روی

در جزء اول کتاب «الآغانی»

الف

عاود القلب بعض ما قد شجاء ۳۵۹
و تحسبني حبيب لا اراها ۱۱۷
فبت مستنبها من بعد مسراها ۳۹۹
و من غلق رهنا اذ الفد مني ۳۷۵
نوالك ان بخت فنولينا ۳۸۶
حمى في القلب ما يرعى حماها ۴۲۰

هزج

فما اصابهم الا بما شاؤا ۱۱۵
غيرها و صالها اليها اداء ۳۶۳
انه ينفع المحب الرجاء ۳۷۴
اخضلت ريطتي على السماء ۲۳۳

ب

كفى المرء نبلا ان تعد معائبه چهل و هشت
منها على الخدين و الجلباب ۳۹۱
شاق قلبي تذكر الاحباب ۴۵۱
عدد الرمل و الحمى و التراب ۳۲۴
بين خمس كواعب اتراب ۳۶۹

فقم فيهن يا ابن ابي جراب ۴۳۱
ضقت ذرعا بهجرها و الكتاب ۴۳۸
ايها القائل غير الصواب ۳۵۵
و دعا الهم شجوه فاجابا ۱۱۳
صفيا لنفسى ولا صاحبا ۳۹۲
حافظات عند الهوى احسابا ۴۵۰
قاتنا لونها يخال خضابا ۱۱۳
خراجة من بابها ۳۷۱
هلا استحييت فترحمي صبا ۴۲۷
و قصر شعوب ان اكون به صبا ۳۶۷
عجب و هل في الحب من متعجب ۴۲۲
طال ليلى و تعاننى الطرب ۳۶۳
تخالط الجد مرارا باللعب ۱۹۹
ولا القبد و السوءة للقب ۶۰
الا فر عنى مالك بن ابي كعب ۱۱۲
قمدون سودان عظام المناكب ۱۱۰
له اعين من معشر و قلوب ۳۸۰
لم تدع للنساء عندي نعيبا ۳۸۸
لج قلبي في التصابي ۴۱۲
مستهام عندها ما ينبى ۱۱۴

ت

بسجستان طلحه الطلحات ٤٣٥
يا مضيع الصلات بالشهوات ٣٣٢
لا وعيشى ولو رايتك ميتا ٤٥٣
فكانت قذى عينيه حتى تجات بيستوسه

ج

ان تنشرى ميتا لاترهقى حرجا ٤٢٣
لانبهن الحى ان لم تخرج ٤١٣

ح

يا ليتنى كنت ممن تسحب الريح ٤٥٧

د

ان غرنى من حياتى خال عباد ٧٥
اجاوز بطن مكه فى سواد ٦٢
عينى بما القى من الوجد ٤٠٨
ماجشمتنا امة الواحد ٣٢١
صرمت و واصلت حتى عرفت اين المصادر
والمورد ٣٦٧

وما قصبات السبق الالمعبد ١١١
على الرمل من جبانة لم توسد ٤١٤
اذا جئتم ناشد ينشد ٣٦٠
و للدار بعد غد ابعد ٣٢٧
ليت هند انجزتنا ماتعد ٤٠٩
قبل شحط النوى غدا ١١٨
و هى غربها فلياتنا نيكه غدا ٣٤٢
يا ام طلحه ان اليبين قد افدا ٤٢٢
ارى ماترين او بخيلا مخلدا ٤٤٣
فكن حجرا من يابس الصخر جلمدا ٣٦٠
ذوبغية يبتغى ماليس موجودا ٣٤٨

ر

و يحيى اذا ما فارقت فيعود ٣٤٧
باحسن مما زينتها عقودها سي و پنج
كتبت اليك من بلدى ٤٤٧
انت والله اوجه الناس عندى سي و پنج

وعرى من منازلهم صرار ٧٤
و اراها اذا قربت قصارا ٣٦٧
حسبت وسط رحال القوم عطارا ٤٠٤
ضرا ولو سقط الحزمى فى النار ٦٩
جمال الحى فابتكرا ٣٣٤
ايها الراكب المجد ابتكارا ٣٩٤
تصابى القلب وادكرا ٣٣٣
من صنعتى من بين هذا الورى بيستودو
اوا نبت حبل ان قلبك طائر ٣٥٣
مصاييح شبت بالعشاء و انور ٣٧٥
يا قلب هل لك من حميدة صابر ٣٩٥
بيانا فيكتهم او يخبر ٣٨١
من عال منا بعدها فلا اجتبر ٤٤٤
امد بكافور و مسك و عنبر ٤٤٨
يمشين بين المقام و الحجر ٣٩٦
امكنت للشارب الغدر ٤٤٣
فيخزى و اما بالعشى فيخسر ١٣٣
قواء و هل زال العقيق و حاضره ٧١
لاحظ لى فيه الالذه البصر ٣٧٦
ليوم كريهة و سداد ثغر ٣١٩
امن آل نعم انت غاد فمبكر ٣٦٢
هاج القريض الذكر ٤١٠
يا خليلي شفى الذكر ٤١٨
يا اشفه الناس كل الناس بالقمر ٣٤٤
قد عرفناه و هل يخفى القمر ٣٥١
اتصبر عن سلمى و انت صبور ٤٤١
ارقب النجم موهنا ان يغورا ٣٦٩

- ارجنا من قباع بنى البغیره ۳۴۵
ضاق الغداة بحاجتى مدرى ۴۱۴
حتى رايت النقصان فى بصرى ۳۴۰
فكيف اصبر عن سمعى وعن بصرى ۳۷۱

ف

- قوم بيمكه مستئين عجاف ۳۱۵
و دارابى العاص التميمى حنتف ۷۰
فالقلب مما ازمعوا يجهف ۴۵۲
فكيف بذى وجد من القوم آلف ۷۰

ق

- و رحلة اهلها نحو العراق ۷۷
يوم تبدى لنا فتيلة عن جيد
تليع تزيينه الاطواق ۱۱۱
الا يا بكر قد طرقا ۳۴۱
سفاها و ما استنطاق ماليس ينطق؟ ۳۸۵
و غيب عنا من نخاف و تشفق ۳۷۹
من صبح خامه و انت موفق ۶۵
بعد الغنى فرميت بى من حائق بيست
الم تسال الاطلاع و المنزل الخاق ۴۰۱
دفع المنايا عنك لهف شفيق بيست و دو
و المصلى الى قصور العقيق ۷۱

ك

- ايا ذا اقلت افول السماك ۳۵۴
و قلت لها خذى حذرک ۳۷۱

ل

- من عيشكم الا ثلاث خصال ۳۸۴
يا خايلى سائلا الاطلا لا ۴۵۳
هل ترى بالغميم من اجمال ۴۳۶

س

- اهكذا كسرا فى غير ما باس ۴۴۵
لم يرهوى سريعا نحوها راسى ۳۹۹
لزينب نجوى صدره و الوسوس ۳۳۷

ص

- تراها على الادبار بالقوم تنكص ۳۴۷

ض

- حديق تغلبها النساء مراض ۱۱۳
للمغيرى ما بها ابعاض ۳۳۹
اصبح القلب مهيبا ۴۰۲
ارق بلاداء سوى الانعاض ۷۴

ع

- و من هوان لم يحفظ الله ضائع ۴۴۸
جرى من سناء ذوالربى و يناع ۳۸۴
يقيس ذراعا كلما قيس اصبع ۳۷۰
عبد لال ابى ربيعه مسبع ۳۱۶
فسلع و دارالمال امست تصدع ۷۱
على الربع تقضى حاجه و نودع ۱۱۵
و عن شتم اقوام خلائق اربع ۳۷۸
و الدهر ليس بمعتب من يجزع ۳۱۵
عرفت مصيف الحى و المترعبا ۴۰۰
يعلن حليات دوارس بلقعا ۳۶۱
لها اذ توافقنا بفرع المقطع ۴۰۲

- تلق عيش الخلود قبل الهلال ٤٣٣
و لم يبق فى الدنيا رجاء لسائل ٤٣١
تصابى وما بعض التصابى بطائل ٤١١
ما تامرین فان القلب قد تبلا ٣٧٠
ودع لبابه قبل ان تترحلا ٤٢٩
هاج ذا القلب منزل ٤٠٧
و الربع من اسماء و المنزلا ٣٥٢
من بنى احمد ما كان فعل ٦٠
حمل القلب من حميدة ثقلا ٣٥٩
و صبا فلم تترك له عقلا ٣٨٨
عند الجمار يؤودها العقل ٣٤٤
و نظرت غفلة كاشح ان يعقلا ٣٧٢
الم تربع على الطلل ٤٠٦
يا صاحبى قفا نستخبر الطللا ٤٥٤
و نخوة السابق المختال اذ سهلا ٣٥٢
قتيلا بكى من حب قاتله قبلى ٣٥٠
فيا ويلتى محجن قاتلى ٤٣١
فقربنى يوم الحصاب الى قتلى ٣٥٠
ليحزنها فلا صحب الرسول ٢٤
جاء القط اكله... ويلى علوه ١١٧
و عاد لنا صعب الحديث ذلولا ٣٧٤
باكرم ضئضى و اعزجيل ٧٦
ليتنى مت قبل يوم الرحيل ٤١٧
اندب الربع المحيلا ١١٧
و منى النفس خاليا و خليلى ٤٥٢
و اخفيت منه فى الفواد غليلا ٣٧٢
هجت شوقا الى الغداة طويلا ٣٤٣
- م
- اعلى العهد يلبن فبرام ٧٢
و زفير فما اكاد انام ٧٣
و تنقى صولة المستاسد الحامى ٣٢٣
- على الفها تبكى و انت لنائم سى وينج
وراح على خيره غير عاتم ٣١٦
قد شفه الوجد الى كلثم ٤٢٦
اكسبك التيه علم المعدم يستويك
فى ربع دار عابه قدمه ١١٢
ولى نظر لولا التخرج عارم ٣٥٧
وقطعت من ذى ودك الحبل فانصرم ٣٦٠
يا من لقلب دنف مغرم ٤١١
و احتلت الغور فالاجراع من اضمنا ١١٤
و اصابت مقاتل القلب نعم ٣٥٥
و عاودت ذكرى لام الحكم ٣٨٩
بدت لك خلف السجف ام انت حالم
سى وينج —
نعم و به ممن شجاك معالم ٢٤
و من ذا من الناس البرى المسلم ٧٧
قد عاج نحوك زائرا و مسلما ١١٦
رفيقتكما حتى تقولوا على علم ٣٥٧
فاشكى اليها ما علمت و سلمى ٣٧٤
و بين لويستطيع ان يتكلما ٣٣٣
نام صحبى و لم اثم ٣٩٧
الا لله قوم ولدت اخت بنى سهم ٣١٤
ضاقتنى الهم و اعترتنى الهموم ٤٤٢
اذا حللنا بسيف البحر من عدن ٣٤٥
- ن
- عادلى وجدى و عاودت الحزن ٣٨٦
ظهر الحب بجسمى و بطن ٣٧٢
ان من تهوى مع الفجر ظعن ٤٢٥
فاتدر امر رشيد موتمن ٣٤٨
اشهى الى القلب من ابواب جيرون ٢٥
لم يبتذل مثل كريم مكنون ٢٦
من لقلب امسى رهينا معنى ٤٢٥
و كثير منها القليل المهنا ٣٧٢

- و لكنه ما قدر الله كائن ٧٥
 جبوب المصلی ام كمهدی القرائن؟ ٧٣
 ماجنی مثلها لعمرک جانی ٣٧٣
 و اما العذاه بالاطعان ٣٣٥
 و ابکی سعید بن عثمان بن عفانا ٧٨
 قد مضی عصره و هذا زمان ٣٤٠
 و فی انسابها شرك العنان ٦٣
 ایها الطارق الذی قد عنانی ٤٤٧
 اخو غزل ذولمه و دهان ٣٢٠
 الیس بعدل علینا جوان؟ ٣١٩
 غیر شك عرفت لی عصیان ٣٧١
 عمرک الله کیف یلتقیان؟ ٣٥٢
 افضلت فضلا کثیرا للمساکین ٦٨
 و یقلن شیب قد علاک وقد کبرت فقلت انه
- ان بی یا عتیق ماقد کفانی ٣٦٠
 یا دار دورینی ٣١٨
 نور بدر یضیء للناظرینا ٤٣٨
 الا یاعین مالک تدمعینا ٤٥٦
 او بعده افلاتشیعنا؟ ٣٣١
 بمسیل التلاع لما التقینا ٤٣١
 طربت و کنت قد اقصرت حینا ٣٧٦
 فبشنا غلیلنا و اشتقینا ٣٧٣
 ان تكونی حلت فیما یلینا ٣٧٧
 اصبح القلب فی الحبال رهینا ٤٣٤

ی

- فشان المنايا القاضیات و شانیا ٢٤
 ولكن عين السخط تبدی المساویا سی و
 پنج

قوافي آوازه‌ها، قطعات، قصائد، تکیته‌ها و مصرعها، بترتیب‌روی

در جزء دوم کتاب «الآغانی»

الف

قبل شحط من النوى ٩٤
ولا کلیالی الحج افتن ذالھوی ٩٤

همزه

وما لسواد جلدی من دواء
وفی عرضی من الطمع الحیاء
دارها بالیفاع ان ولداها ٢٦٥

ب

اسعدانی بعبرة اسراب ١١٥
و قالت لتربیها متالة عاتب ١٠٢
یا داراقوت بالجزع فالکشب ٩١
و ذکرنا بالعیش اذ هو مصعب ١١٤
ورقاء فی غنن والریح تضطرب ٢٠٧
علیها الدندل الرطب ١١٢
ولا تشبه البدر المضى الكواکب ١٨٣
بزینب المم قبل ان یظعن الركب ١٨٦
منازلهم والركب یحفون بالركب ٢٦٧

ت

یا ارض ویحك اکرمی امواتی ٨٧
واحسن شیء ما به العین قرت ١٠٤-
١٩٦

ث

بالله یا ظبی بی حارث ١٠٩

ج

عوجی علینا ربة الھودج ٢٧١-٨٦

ح

يا عين جودى بالدموع السفاح ٨٦
الاهل ه'جك الاطعان اذ جاوزن مطالعا
١١١

د

و صلح العائذى الى فساد ٩٦
عرف الديار توهميا فاعتادها ١٠٨
فان عطاسها طرف السفاد ١٩٧
و اهدت له بدتا عليها الثلاث ٢٠٣
حمراء اكثر اهلها ايقادها ١١١
غدا غربه النأى المفرق والبعد ١٨٥
وابلى والله قد بعدوا ١١٢
و حقتك لم تكرم على احد بعدى ٢٧٦
لقد شاقك الحى اذ ودعوا ١١٠
و هل مثل ايام بمنقطع السعد ١٩٤
فوادى نضاع فالقرون الى عمد ١٠١
اقفر ممن يحله السند ٢٦٣
احب قنا انى رايت به هند ١٩٢
يرحل من اليمين المعروف والجود ١٩٨
على واضح الليت زانت عقودا ٢١٦
ام كيف اقتل لاعتل ولاقود ١٨٩
ارق المجب وعاده سهد ١٩٥
وشر الشعر ما قال العبيد ١٨٣
الى بشر بن مروان البريدا ١٧٧
ابت هذه النفس الا ادكارا ١٨٩
عوجى على فسلمى جبر ٢٧٢
غير ان تسمع منه بخبر ٩٤
و حرمة ما بين البنيه و الستر ٢٠٧
لخادمها قومى اسئلى لى عن الوتر ٢٦٥
وقد شرعت استنها بنحرى ٢٧٥
كماض تلاه الغابر المتاخر ١٩٧

ر

امن رسم دار بوادى غدر ٩٢
اهاج البكاربعيا باسفل ذى السدر ٢٠٥
اخذ الغريم بفضل ثوب المعسر ٢٦٢
سرى همى وهم المرء يسرى ١١٣
لعمرى لقد قرت عيون بنى نصر ٢٦٩
اذا تسامت الى احسابها مضر ٢٠٣
اذا هو نحونا خطرا ١١٠
ولم ار متبوعا اضر من القمر ٢٠٢
نعاج الملا تحدى بهن الاباعر ٩٦
ليوم كريمة وسداد ثغر ٢٥٣-٢٥٠
٢٧٥
بطرت و هكذا الانسان ذو بطر اذا ظفرا
١١١
صبح تلوح كالاغر الاشقر ٢٦٥
آب ليلى بهموم و فكر ٩٥
ستقتك الغوادى من عقاب ومن وكر ١٩٠
و دارك ماهولة عامر ١٨٠
نهضت باسمى وقالت يا عمر ٩٣
اتصبر عن سعدى وانت صبور ٢٠٠
يا دار عاتكه التى بالازهر ٢٦٢
فلتد بدلت نوما بالسهر ١١٢
ولا زال منها ظالع وكسير ١٠٣

ض

ويا فارس الهيجا ويا قمر الارض ٩٠
وعلى الطعائن قبل بينكما اعرضا ٩٩
وللموت خير من حياة على غمض ٢٠١

ع

سرى الهم يسرينى اليك طلائع ١٧٥
وهل طائف من نائم متمتع ١٩٥
اليها سوام الطرف عنها فترجع ١٩٨

سوى التيس ذى القرنين ان لها بعل
١٩٦
وعدتهم عنا عواد تشغل ٢١٦
ومن جاء من عمق وثقب المشلل ٢٧١
وما ان بها لى من قلوب ولاجمل ١٨٥
ليحزنها فالاصحب الرسول ٢١٧
وفعل فوق احسن ما يقول ١٩١
وادنت على الخدين بردا مهلهلا ٢٦٩
يمينك عفوا ثم صلت شمالها ١٨٤

م

اذا وخذت بالدو وخدا النعائم ١٧٩
ولون ابى الحجناء لون البهائم ١٩١
كفافا من البر و المائم ١٠٤
وامسى قريبا لاوزورك كلثما ١٠١
اهاج هواك المنزل المنقاد ٢١٦
ولى نظر لولا التخرج عارم ٨٩
لو قد اجد تفرق لم يندموا ٩٦
ان يردوا جمالهم فترما ١٠٤
ما بين قلة راسه و المعصم ٩٤
بيض با كناف الحطيم مركم ٩٩
امنزلتى سلمى على القدم اسلما ١٠٥
اخالسها التسليم ان لم تسلم ٢٠٦
والبيت يعرفهن لوتيكلم ٩٦
ان طيف الخيال حين الما ١١٠
عامان ترقيق وعام تمما ١٨١
نعتت بفقدان على تحوم ٩٠
عدمك من طير فانت مشوم ٩٠
وقمير بدا ابن خمس وعشرين له قالت
الفتاتان قوما ١١٢
تتفا اذا غفل النساء الوهم ٢٥٧
تنفس مهزون الفؤاد سقيم ١٠٣
شكاه المرء ذوالوجد الاليم ٢٦٤
اذا ما اظلم الليل البهيم ١١٣

بت الخليط قوى الجبل الذى قطعوا ٩٣
اكلتها سير الكلال على الظلع ٩٤
حتى رايت الحداة قد طلعا ٩٣
فراح له خط الكتبه اجمع ١٨١
وعمق دون عزة فالبعيع ٢٠١
طار الكرى والم الهم فاكنتعا ١٠٦
صوحبت والله لك الراعى ١١٤

ف

فجبنى فرد لست ممن يرادف ١٨٧
هى الموت بل كادت على الموت و تضعف
٢٠٧

ق

لكالمسك لا يروى من المسك ذائقه ١٩٣
و يغضب حين يخبر عن مساقى ٢٧٣

ك

جربة كحمر الالبك ١٨١
يا ابن عبدالعزيز لو بكت العين فتى من-
اميه لبكيتك ١٨٦

ل

وليس قديم مجدك بانتحال ٢٠٠
يوما لاصحابى ويوما للمال ٢٦٣
انى ارانى لسحيم قاثلا ١٨٤
مصيبة ليس لى بها قبل ١٩٧
فاكرم بها مقتولة حين تقتل ٩٧
ودع لبابة قبل ان تترحلا ٩٩
قبل الرحيل وقبل عذل العذل ١١٠
خليلى عوجا نسال اليوم منزلا ٩٨
ويومه الاخر سمح فضل ٢٠٥

ن

و اعلم الناس بالداء الاطبونا ١٩٦
 كما كانت بعهد كوماتكون ١٧٨
 هل تعرف الرسم و الاطلال فالدمننا
 ٩٧

خانك من تهوى فلاتخنه ١١٢

ى

عليك و ضاحى الجلد منك كنين ٨٥
 اين ماقلت مت قبلك ايننا؟ ٢٦١
 ماذا لتيت من الهوى ولتينا ٩٤

فشان المنيا القاضيات وشانيا ٢٧٨

فهرست اسامی کتابها

در جزء اول کتاب «الآغانی»

- | | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| کتاب الآغانی منسوب به اسحاق موصلی | همنزه |
| سی - ۱۳ | کتاب ابراهیم ۱۶۶ - ۱۸۵ - ۱۹۶ - ۲۴۷ |
| کتاب الآغانی اصفهانی هفت - سیزده - | کتاب ابن وردی - تاریخ چهل و پنج |
| چهارده - شانزده - هجده - | کتاب الاجواد ۴۲۶ |
| بیست و چهار - بیست و پنج - | کتاب اخبار الآغانی سی |
| بیست و شش - بیست و هفت - | کتاب اخبار جعظه برمکی بیست و چهار |
| سی - سی و دو - سی و سه - سی و - | اخبار الرسل والملوک معروف به تاریخ |
| شش - چهل و سه - چهل و شش - | کبیر طبری پانزده - ۴۶ |
| چهل و هفت - پنجاه و شش - ۳ - | |
| ۴ - ۲۶ - ۳۱۸ | کتاب اخبار الشعراء سی و شش |
| کتاب الآغانی - اصمعی چهل و سه | کتاب اخبار الطفیلیین بیست و چهار |
| کتاب الآغانی تألیف حسن بن موسی | کتاب اخبار فاطمة و منشاها و ولدها |
| نصیبی سی و یک | ۴۳۲ |
| کتاب الآغانی تألیف عمرو بن بانه | کتاب اخبار القیان بیست و چهار |
| سی و یک - ۲۶ | کتاب اخبار المهلبی الوزير هجده |
| کتاب الآغانی تألیف یونس کاتب | کتاب اخبار النوادر بیست و چهار |
| سی و یک - ۱۳ | کتاب ادب السماع بیست و چهار |
| الاعلام تألیف خیرالدین زرکلی | کتاب ادب الغریاء چهارده - بیست و - |
| چهل و شش | چهار - بیست و پنج - چهل و شش - |
| | پنجاه و پنج |

الكتاب تأليف سيويه شيرازى نه
كتاب الاماء الشواعر بيست و چهار
انباء الروات چهل و چهار
آندراج پنجاه و هشت
كتاب ايام العرب بيست و چهار

ب

كتاب البدايه والنهايه چهل و پنج
كتاب البزاة و الصيد ۴۳۰
بوستان سعدى سى و دو

ت

كتاب تأثير شعر عربى در توسعه شعر فارسى
سى و شش
كتاب التاجى پنجاه
تاريخ بغداد چهل و چهار
كتاب تجريد الاغانى تأليف ابن واصل
چهل و چهار
كتاب تجريد الاغانى من ذكر المثلث و
المثنائى بيست و نه
كتاب تحف الوسائد فى اخبار الولايد
بيست و چهار
كتاب التعديل والانتصاف بيست و چهار
تفسير قرآن منسوب به ابن عباس ۳۲۱
كتاب تفسير كبير طبرى - جامع البيان
پاقرده - ۶۴
كتاب تفضيل ذى الحجه بيست و چهار
تورات ۳۷۹-۲۸

ج

كتاب الجامع در حديث ۳۱۷
جامع الامحان تأليف ابن غيبى مراغى
سى و هفت

جمهرة انساب العرب بيست و چهار -
چهل و چهار
كتاب جمهرة اللغه از ابن دريد چهارده

ح

كتاب الحانات بيست و چهار
حديقة الحقيقة سى و يك
كتاب حل رموز الاغانى چهل و شش

خ

كتاب الخمارين والخمارات بيست و -
چهار

د

دائرة المعارف اسلامى چهل و شش
كتاب دراسه الاغانى چهل و شش
كتاب دعوة الاطباء بيست و چهار
كتاب دعوه التجار بيست و چهار
كتاب الديارات بيست و چهار

ذ

كتاب الذريعة... چهل و پنج
ذكر اخبار اصبهان چهل و چهار

ر

كتاب الرخصه ۳۱ - ۹
رنان المثلث والمثنائى فى روايات الاغانى
چهل و پنج

س

سفر استر ۳۷۹
كتاب سياسة الملوك ۴۳۰

السيرة النبويه - تأليف ابن هشام ٦٠

ش

کتاب شذرات الذهب چهل و پنج
کتاب الشعر والشعراء ٣١٨

ص

کتاب صفین ٤٤٧

ع

علم الالحن سی و هفت - چهل
کتاب العبر فی خبر من غیر چهل و چهار
کتاب العبر و دیوان المبتداء و الخبر
پنجاه و شش
کتاب العمده یازده
کتاب عمرو بن بانه ٢٥٢

غ

کتاب الغلمان والمغنین بیست و چهار

ف

الفهرست از ابن النديم چهل و چهار -
١٣

فهرست اسماء شعراء و قوافی ... الاغانی
چهل و پنج
فهرست کتب الشيعه چهل و چهار
کشف الظنون چهل و پنج
کنوز الاجداد چهل و شش

ل

لسان العرب سی

م

کتاب المذالاب ٢٧
مثنوی معنوی سی و یک
کتاب مجرد الاغانی بیست و چهار
مجرد الاغانی - از احمد بن یحیی مکی
سی و یک
کتاب مجموع الاخبار والاثار بیست و
چهار
کتاب مجمع الالحن سی و هشت
مختار الاغانی فی الاخبار والتهانی سی
مداومت در اصول موسیقی در ایران
پنجاه و هشت
مرء آت الجن چهل و پنج
معانی الاصوات فی کتاب الاغانی
چهل و شش
معجم المؤلفین چهل و شش
مفتاح السعاده چهل و پنج
کتاب مفاتیح العلوم چهل
کتاب مقاتل الطالبین هفده - بیست و
چهار - بیست و پنج - پنجاه و یک
مقدمه بر جلد بیست و یک الاغانی
چهل و پنج
مناجیب الخصیان بیست و چهار
کتاب معجم الادباء بیست و سه -
چهل و چهار
کتاب الممالیک الشعراء بیست و چهار
کتاب المنتظم فی تاریخ الملوك والامم
سی و شش - چهل و چهار
منهج ابی الفرج الاصبهانی فی الاغانی
چهل و شش
میزان الاعتدال چهل و پنج

ن

کتاب النسب ٢٩

ه

هدایة العارفين چهل و پنج
هزار و يك شب ۱۲

ی

یتیمه الدهر ثعالبی هنده — چهل و چهار

کتاب نسب بنی تغلب بیست و چهار
کتاب نسب بنی هاشم بیست و چهار
کتاب نسب بنی شیبان بیست و چهار
کتاب نسب بنی کلاب بیست و چهار
کتاب نسب المہالبه هجده
کتاب نشوار المہاضره هجده
کتاب نفع الطیب بیست و هشت
کتاب نفع البلاغه بیست و هشت

و

کتاب وفيات الاعیان چهل و چهار

